

تربیت فرزند از نظر اسلام، ص: ۱

مقدمه ناشر:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رهبر کبیر انقلاب، توده مردم مخصوصاً جوانان به خواندن کتاب و فراگیری معارف اسلامی روی آوردند هم در مورد اصول عقائد و شاخه های مربوط به آن، و هم به بحثهای علم النفس و اخلاق با توجه به همین نیاز تصمیم ما بر آن شد که آنچه در مورد تربیت و اخلاق باشد اعم از سخنرانی و یا نوشته پس از بررسی چاپ و در اختیار جامعه بزرگ و برومند اسلامی بگذاریم. لذا برای نخستین بار سخنرانیهای سال ۱۳۶۴ حضرت آیت الله مظاهری در ماه مبارک رمضان را تنظیم نموده و در اختیار قرار می دهیم.

کتاب حاضر که پیاده شده از نوارهای بحثی آن جناب است. کتابی است دارای مطالبی گیرا و مؤثر که پس از خواندن، قرار شد مطالب همانطوری که از سخنرانیهای ایشان پیاده شده باقی باشد و عبارات خود ایشان به همان گرمی و گیرائی و سلاست خاصی که دارد باشد. لذا با تغییرات بسیار اندک و حذف برخی از مطالب تکراری به صورت فعلی عرضه می شود. مدارک سخنرانیها تا آنجا که امکان داشت درپاورقیها آمده.

کتاب حاضر کتابی است مؤثر و دارای مطالب سازنده و پراهمیت.

این کتاب دارای ۲۵ جلسه و فصول متعددی است که درهر جلسه یکی از مطالب مهم تربیتی مطرح گردیده.

چون مطالب و محتوای کتاب در مورد تربیت فرزندان می باشد کتاب را تربیت فرزند از نظر اسلام نام گذاری نمودیم.

امید است خداوند توفیق عنایت کند که از این قبیل آثار را در جامعه بیشتر نشر دهیم.

درس اول: اهمیت تربیت فرزند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و اشرف بريته ابي القاسم محمد صلى الله عليه و على اله الطيبين و على جميع الانبياء و المرسلين سيما بقيه الله في الارضين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

بحثی را که برای شما عزیزان عنوان می کنیم راجع به تربیت اولاد است، بحثی است بسیار ارزنده و مقید برای همه و همه، و امیدواریم پروردگار عالم عنایت کند و حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف لطفی نماید و تا آخر ماه بتوانیم این بحث را به جایی برسانیم و من خیال می کنم اگر پروردگار عالم عنایت کند و این بحث به جایی برسد، بحث مفید و ارزنده ای برای همه است و امیدواریم این خیال مطابق با واقع باشد. این بحث یک مقدمه دارد و فصلهای متعددی، بحث امروز مقدمه بحث ماست و آن مقدمه این است:

از نظر قرآن و روایات اهل بیت (ع)، از نظر تاریخ و تجربه اثبات شده است که پدر و مادر دخالت مؤثر در سرنوشته اولاد دارند چه کودک، چه نوجوان و چه جوان.

به عبارت دیگر پدر و مادر دخالت در سعادت و شقاوت بچه، در سعادت و شقاوت نوجوان و جوان دارند، از قرآن و روایات اهل بیت (ع)، از تاریخ و تجربه بر می آید که پدر و مادر دخالت در خوشبختیها و بدبختیهای اولاد دارند پدر و مادر مواظب، در سعادت بچه تأثیر فراوان دارند و پدر ما در لایبالی و بی تفاوت در تربیت، در بدبختی اولاد تأثیر عجیبی دارند. تأثیر به اندازه ای است که از پیغمبر اکرم (ص) آن روایت مشهور رسید:

السعيد من سعد في بطن امه و الشقي من شقي في بطن امه.^۱

معنای روایت این است: دل مادر زمینه ساز برای سعادت و یا برای شقاوت بچه است، به عبارت دیگر معنای روایت این است، پدر و مادر زمینه ساز سعادت و یا شقاوت بچه اند.

مرحوم فیض علیه الرحمه در تفسیر صافی ذیل آیه شریفه (هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء) روایتی نقل می کند که برای همه مخصوصاً پدر و مادرها تکان دهنده است می فرماید:

«وقتی دو ملک مصور آمدند که به را تصویر و صورت بندی کند خطاب می شود به آن دو ملک که نگاه کنید به پیشانی مادر و سرنوشت این بچه را از آنجا برداشت کنید و آنچه در پیشانی مادر است همان را قضا و قدر و سرنوشت این بچه قرار دهید بعد خطاب می شود اما بدها هم برای من قرار بدهید. قضا و قدر تعلیقی است، در پیشانی مادر برای بچه و آن دو ملک همین کار را می کنند مقدرات این بچه را، سعادت و شقاوت این بچه را، سرنوشت این بچه را از پیشانی مادر می گیرند و در پیشانی او می نویسند و برای پروردگار عالم بدها قرار می دهند.»

معنای روایت اینجور می شود که بدها برای من قرار دهید یعنی پدر و مادر دخالت مؤثر در سرنوشت بچه دارند نمی گوئیم علت تامه، بلکه زمینه ساز مادر خوب و پدر با تفاوت، زمینه سازند برای سعادت بچه، برای اخلاق بچه، و مادر بی عفت مادر لایبالی مادر بی تفاوت در تربیت، پدر لایبالی در جمع مال و در غذای حلال و حرام، پدر لایبالی و بی تفاوت در تربیت اولادشان دخالت دارند. و بالاخره این روایت به ما می گوید که پدر و مادر دخالت مؤثر در سرنوشت بچه دارند، در سرنوشت جوان، در سرنوشت نوجوان از همین نظر هم از اهم واجبات در اسلام تربیت اولاد است.

قرآن شریف می فرماید: (یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره)^۲ یعنی ای افرادی که ایمان آورده اید شما باید هم خودتان و هم زن و بچه تان را از آتش جهنم نجات بدهید. چنانکه به فکر خود هستید به فکر اولادتان باید باشید، چنانکه خود روزه می گیرید به فکر روزه گرفتن اولادتان باید باشید، چنانکه خود نماز جماعت اول وقت می خوانید به فکر نماز اولادتان نیز باید باشید، چنانکه خود حجاب دارید به فکر حجاب دخترتان باید باشید و اگر خود حجاب داشته باشی و به فکر حجاب دخترت نباشی، اگر خود متقی باشی و به فکر تقوای بچه ات نباشی، اگر خودت با نماز باشی و به فکر نماز بچه ات نباشی مسئولی، جهنم است برای تو، ولو اینکه تو آدم متقی باشی، وظیفه این است که باید خودت و زن و بچه ات هر دو را از آتش جهنم نگاه بداری. در قرآن شریف این آیه که می خوانیم تکرار شده است و لحن شدیدی دارد می فرماید:

^۱ (۱) - تفسیر روح البیان، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ و کنز العمال، خبر ۴۹۰.

^۲ (۱) - التحريم ۶

(ان الخاسيرين الذين خسروا انفسهم و اهلبيهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبين)^۳ ورشکسته آشکار در روز قیامت آنست که باید برای خاطر اولاد به جهنم برود ورشکسته آشکار آن است که خود و زن و بچه اش را از آتش جهنم نجات نداده است و در روایات می‌خوانیم: وای بر آن پدر و مادری که به فکر دنیا ی بچه هایشان هستند، اما بفکر آخرت آنها نیستند، بفکر اخلاق و ادب بچه نیستند، یعنی بفکر این هست که بچه اش درس بخواند، مدرکی بگیرد، پستی بگیرد، به فکر این هست که تأمین آتیه برای بچه اش بکند، به فکر این هست که جهیزیه ای برای دخترش تهیه کند که همه اینها بجاست باید باشد- اما بفکر دین، ادب و تربیت بچه، بفکر اینکه این بچه با که رفت و آمد دارد، بفکر اینکه این بچه الان ساعت ۹ شب است کجاست، در خانه است یا نه، بفکر اینکه این بچه اخلاق، انسانیت دارد یا نه، بفکر این نیست، پیغمبر اکرم (ص) فرمود: وای به این افراد.

در روایت دیگری می‌خوانیم پیغمبر اکرم (ص) با اصحابش از جائی رومی شدد برخورد کردند با بچه هائی که بازی می‌کردند پیغمبر نگاهی به بچه ها کرد و بعد فرمودند: بدا بحال بچه های دوره آخر الزمان از دست پدر و مادرهایشان. به خاطر اینکه پدر و مادرها به فکر دنیای بچه هایشان هستند اما بفکر آخرت بچه ها نیستند بفکر تأمین آتیه برای اولادشان هستند اما بفکر تربیت صحیح، ادب این بچه و دین او نیستند، بعد پیغمبر (ص) فرمودند: من بری هستم از این گونه مردم و آنها هم از من بری هستند.^۴ یعنی آن پدر و مادری که بی تفاوت در تربیت اولاد باشد آن پدر و مادری که بی تفاوت در ادب اولادش باشد پیغمبر فرموده اند من از آنها بی زارم آنها هم از من بی زارند.

در روایت دیگر پیغمبر اکرم (ص) لعن کردند. فرمودند: لعنت خدا بر آن پدر و مادری باد که موجب بشود که اولادش عاق گردد.^۵ معنای جمله این است که اگر پدر و مادری تربیت صحیح وری اولاد نکند دین صحیح به اولاد ندهد، ادب صحیح به اولاد ندهد معمولاً این اولاد پرخاشگر، طغیانگر بی ادب می‌شود، در مقابل همه قد علم می‌کند در مقابل پدر و مادرش هم قد علم می‌کند و پیغمبر اکرم (ص) فرمود: لعنت خدا بر پدر و مادریباد که موجب می‌شوند اولادشان عقا شود و این عاقی را خود پدر و مادر موجب شده اند، برای اینکه باید تربیت کنند باید مؤدب بار بیاورند؛ تا در جامعه مؤدب باشد، در خانه مؤدب باشد، متدین باشد، با عاطفه و با اخلاق باشد، پرخاشگری با دیگران نکند، پرخاشگری با پدر و مادر نکند، و اگر بی تفاوتی کردند مواظبت نکردند و پرخاشگر شد پدر و مادر هر دو مسئولند، او برای اینکه عاق پدر و مادر است جهنم می‌رود و این برای خاطر اینکه تربیت صحیح نکرده است. در روایات می‌خوانیم روز قیامت که می‌شود آن کسی که تربیت صحیح نشده، دختر بی حجاب، زن لاابالی در حجاب، زن لاابالی در عفت، جهنم می‌رود برای خاطر بی عفتی اش، برای خاطر بدحجابی و یا بی حجابیش، بعد هم به مادرش با حجابش، به مادر باعفتش می‌گویند بتو هم باید جهنم بروی برای اینکه تو باید او را با حجاب کرده باشی، نکردی لاابالی در حجاب شد، بدحجاب شد، تقصیر تو است، تو بیاد تربیت کرده باشی نکرده ای. در روز قیامت پسر بی نماز، دختری که نمازش باطل است، دختر و پسری که روز نمی‌گیرند به جهنم می‌روند، برای خاطر اینکه روزه نگرفته و نماز نخوانده اند. به پدر مقدس نماز جماعت خوانش می‌گویند تو هم باید جهنم بروی برای اینکه باید او را با نماز تربیت کرده باشی نکردی بی تفاوتی کرده ای یعنی به فکر خود بودی اما به فکر پسرت نبودی به فکر خود بودی که راجع به نمازت مسئله دان بشوی اما به فکر این نبودی که دختر ۹ ساله و ۱۰ ساله تو باید

^۳ (۲) - الزمر - ۱۵.

^۴ (۱) جامع الاخبار، باب فی الاولاد.

^۵ (۲) بحار، جلد ۷۷، ص ۵۸.

مسئله بدانند، باید روزه گیر باشد، باید نماز خواند باشد، به فکر این نبودی، بی تفاوتی بودی باید جهنم بروی او جهنم می‌رود، برای اعمال بدش، این جهنم می‌رود برای بی تفاوتی در تربیتش.

در روایات می‌خوانیم در روز قیامت اولاد از دست انسان شکایت می‌کنند یکدسته از اولاد از دست انسان شکایت می‌کنند از دست پدر و مادری که غذای حرام به او داده باشند العیاذ بالله - یک تاجری یک کاسی از راه کم فروشی، از راه تقلب و بالاخره از راه حرام، یک اداری از راه حرام غذا تهیه می‌کند می‌دهد به اولادش معلوم است غذای حرام در قضاوت این بچه تأثیر دارد، در روز قیامت این دختر بزرگ این پسر بزرگ از دست پدر و مادر شکایت می‌کنند، می‌گویند خدایا او بما غذای حرام داد ما را قسی کرد، باز خواست ما را از پدر و مادر بکن. این دسته افرادی که از دست پدر و مادرهایشان شکایت می‌کنند و شکایت آنها هم پذیرفته می‌شود. یکدسته هم آن افرادی که تربیت صحیح روی آنها نشده است یعنی پدر و مادر کوتاهی کرده اند، مادر باید او را عقیف، با حجاب بار بیاورد نیاورده. پدر باید او را مؤدب بار بیاورد نیاورده، سرش بکار خودش بوده در قیامت این پسر و دختر از دست پدر و مادر شکایت می‌کنند میگویند: خدایا! این پدر و مادر، ما را باید تربیت کرده باشند نکرده اند. این پدر و مادر ما را نماز خوان کرده باشند نکرده اند، این پدر و مادر ما را مؤدب کرده باشند، ما را متخلق به اخلاق اسلامی کرده باشند نکرده اند خدایا ما جهنمی هستیم بازخواست ما را از اینها بکن. در روایات می‌خوانیم پدر و مادرها با این پسر و دخترها همه با هم به جهنم می‌روند، اما اولاد برای کار بدش، اما پدر و مادر جهنم می‌روند برای خاطر سوء تربیت یا برای خاطر بی تفاوتی در تربیت.

در روایات می‌خوانیم پدر مادری که مواظب تربیت اولاد بوده اند در روز قیامت اولاد به آنها دعا می‌کند به پدرش می‌گوید:

جزاک الله خیرا

، خدایا جزای خیرت بدهد که مرا تربیت کردی من الان بهشتی شده ام. پروردگار عالم خشنود می‌شود. خطاب می‌شود همه تان بروید بهشت، اما بعکس آن پسری که تربیت نشده و پدر کوتاهی کرده در تربیت، دختری که تربیت نشده متقی نیست، معصیت کار است و پدر و مادر کوتاهی کرده در تربیت، در روز قیامت همین دختر به مادرش می‌گوید:

لاجزاک الله خیراً. همین پسر به پدر به آن پدری که شبانه روز زحمت برای دنیایش کشیده میگوید:

لاجزاک الله خیراً، میگوید خدا خیر به تو ندهد. چرا مرا تربیت صحیح نکردی، بعد پروردگار عالم غضب می‌کند، می‌گوید همه شما جهنمی هستید اما اولاد بر یکار بدش و اما پدر و مادر برای خاطر سوء تربیت یا برای خاطر بی تربیتی او نظیر این روایات فراوان است.

این روایاتی که خواندم این آیه شریفه را معنا می‌کند که: «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیمهم يوم القیمه الا ذلک هو الخسران المبین»^۶. ورشکسته آشکار در روز قیامت آن افرادی هستند که باید برای خاطر اولاد جهنم بروند بی تفاوت بودند و برای خاطر بی تفاوتی در تربیت آنها جهنمی شدند، اینها هم جهنمی، لذا در روایات فراوانی می‌خوانیم همین طوری که پدر و مادر به گردن اولاد حق دارند و حق پدر و مادر به گردن اولاد زیاد است به اندازه ای حق بزرگ است که قرآن شریف حق پدر و مادر را در ردیف حق خدا آورد هو به همه سفارش کرده است که مواظب حق پدر و مادر باشند. به اندازه ای حق بزرگ است که اگر پدری یا مادری از دست اولاد راضی نباشند ولو پدر و مادر تقصیر داشته باشند اولاد

^۶ (۱) زمر: ۱۵.

جهنمی می‌شوند. حتی خساط شده: (عمل ماشئت) هر کاری که می‌خواهی بکن چون پدر و مادر از دستت راضی نیستند تو را نمی‌آمزم. حق پدر و مادر سنگین است، و بزرگ است، اما از آن طرف هم حق اولاد بر پدر و مادر سنگین است.

مشهور است می‌گویند کخه یک پدری به پسرش می‌گفت بدی نکن عاقت می‌کنم، او هم می‌گفت: عوقت می‌کنم - این درست است راستی بعضی اوقات بر پدر و مادر عوق صادق است یعنی اگر پدر و مادر حق اولاد را مراعات نکنند این پدر و مادر مسئولند.

و از جمله حقوق شمرده شده در تربیت اولاد یک حق مربوط به دنیا است که پدر و مادرها وظیفه دارند دخترشان را وقتی تمایل به ازدواج دارد شوهر بدهند، پسرشان وقتی تمایل به ازدواج دارد اگر می‌توانند زن بدهند و این از وظایف سنگین پدر و مادر است، پدر و مادرها باید مواظب باشند، اگر خدای نکرده پسر به گناه بیفتد برای خاطر زنی و پدر می‌توانسته به او زن بدهد و نداده است مسئول است پسر مسئول است پدر و مادر هم شریک گناه او. این حقی است که برای اولاد تعیین شده.

معمولاً در روایات وقتی حقوق رامی شمارد یکی از حقوق همین است که دختر را شوهر دهد و پسر را زن بیاورد وقتی تمایل به ازدواج داشته باشند و این از وظائف سنگین است و باید عملی بشود. باید مواظب باشید دخترتان اگر تمایل به ازدواج دارد در خانه نماند. باید مواظب باشید پسران اگر تمایل به زن دارد و می‌توانید زنش بدهید که می‌توانید باید بدهید و اگر ندهید مسئولید. چنانکه در تأمین آتیه هم پسر و دختر به پدر و مادر حق دارند اگر پدر بتواند یک زندگی متوسطی برای پسرش تهیه کند حق دارد باید بکند. چنانکه راجع به جهیزیه دختر حق دارد، دختر حق دارد از پدر و مادر جهاز بگیرد تأمین آتیه برای او از حقوق در روایات شمره شده است. به اندازه ای این حق سنگین است که در روایاتی می‌خوانیم مردی از انصار فوت کرد که دارای چند طفل صغیر بود و مختصر سرمایه ای که داشت نزدیک مرگ به قصد جلب رضای خداونداز کف داد کودکانش در همان روز برای زندگی از مردم تمنای مساعدت می‌کردند این خبر به اطلاع پیغمبر اکرم رسید، پرسید با جنازه متوفی چه کردید؟ گفتند او را دفن کردیم فرمود: اگر قبلاً می‌دانستم نمی‌گذاردم او را در قبرستان مسلمین دفن کنید او مال خود را از دست داده و فرزندان خویش را به گدائی در بین مردم رها نموده است.^۷ پدر و مادر مواظب اولاد در تأمین آتیه شان باشند، مواظب جهیزیه آنها به خدمتوسط باشند، مواظب زندگی پسر در حد متوسط باشند و بالاخره مواظب ازدواج این دختر و پسر باشند. این یکی از حقوق است، اما حقوق مهمتر از این اخلاق است.

از حقوق شمرده شده، این است که اخلاق انسانیت باید به پسر و دختر آموخت از همان روز اول باید مواظب باشید دخترتان حسود نباشد، از همان روز اول اگر دیدید این بچه کوچولو باخواهرش حسود بازی کرد باید جلوی او را بگیرید. حال نحوه تربیت چطور باشد بعد درباره آن صحبت می‌کنیم. اگر از اول تفاخر و تکبر، منیت در این بچه کوچک دیدید باید جلوی او را بگیرید. مخصوصاً اگر العیاذ بالله خودتان متکبر باشید خودتان منیت داشته باشید، خودتن حسود باشید، قانون وراثت منتقل می‌کند، او هم خود خواه و متکبر و حسودی شود و بالاخره از همان کودکی باید جلوی این صفات رذیله را گرفت باید به این بچه عاطفه داد.

^۷ (۱) -۱- قرب الاسناد، صفحه ۳۱ به نقل از کودک فلسفی، جلد ۲، صفحه ۲.

نقش پدر و مادر در تأثیرپذیری فرزند

در تاریخ می‌خوانیم که «صاحب بن عباد» خیلی مرد با سخاوتی بود خودش می‌گفت من این سخاوت را از مادرم برداشتم می‌کردم برای اینکه مادر من هر روز که می‌خواستم مدرسه بروم پولی به من می‌داد و می‌گفت این را صدقه بده هر روز پول دادن به من و صدقه دادن موجب شد من سخی شوم، من فهمیدم اینکه انسان همانطور که باید بفکر خود باشد باید بفکر دیگران هم باشد. از همان روز اول غذایی که تهیه می‌کنید این غذا را بدهید به آن بچه بگویید بده به او. هدیه ای که می‌دهید، هدیه را بدهید به دختر، بدهید به پسر و بگویید بده به برادرت و یادش بدهید عاطفه را و یادش بدهید رأفت را و یادش بدهید مهربانی را این از وظائف سنگین است.

مهمتر از این، از حقوق شمرده شده، تقوی است پسر ۷ ساله شما باید نماز بخواند، باید نماز صحیح بخواند، دختر ۷ ساله شما باید نماز صحیح بخواند تشویقش کنید برای نماز جایزه بدهید برای روزه گرفتن تشویق کنید و جایزه بدهید برای کارهای خیر برای دیگر گزایی‌ها. اگر دیدید پسران دیگر گزایی کرده یک خدمتی به همسایه کرده یک خدمتی به عمو و خویشانش کرده تشویقش کنید جایزه به او بدهید و بالاخره باید این دختر که ۹ سالش تمام می‌شود ملکه تقوی را از پدر و مادر به ارث ببرد پسر در ۱۳ سالگی باید ملکه تقوی را از پدر و مادر به ارث ببرد چنانچه از حقوق شمرده شده این بچه است بچه را باید متدین کرد. بچه را باید خداشناس کرد در دل بچه باید ترس معاد جای داد و این از وظائف سنگین پدر و مادر است.

چیزی که از حقوق شمرده شده ادب است، خدا نکند کسی بی ادب باشد. و اگر هم این بی ادبی او گناه نباشد اما از جامعه مطرود است. و اگر پسری و دختری از جامعه مطرود شد خواه ناخواه عقده یا می‌شود بعد جنایتکار می‌گردد و و ای بر او. وظیفه سنگین مادر، وظیفه سنگین پدر این است که بچه را مؤدب کنند، خوب نشستن، خوب گفتن، خوب نگاه کردن، خوب خوردن، خوب تماس با جامعه گرفتن، باید از همان کودکی به بچه گفته شود. به بچه از نظر تن صدا باید بگویند چگونه صحبت کن، از نظر فصاحت و بلاغت باید بگویند چگونه صحبت کن، کجا صحبت کن، کجا صحبت نکن، به بچه باید طرز غذا خوردن را بگویند، یاد بدهند، به بچه طرز نشستن در جلسه را. بعضی اوقات می‌بینید پیرمرد هنوز بلد نیست خوب غذا بخورد، پیرزن بلد نیست خوب بنشیند، پیرمرد و پیرزن بلد نیستند خوب تماس با مردم داشته باشند و این از وظائف سنگین و از حقوق پدر و مادر است.

و تذکری که بدهم این است که معمولاً افرادی که به خود ور می‌روند در خورد فرو می‌روند، این افراد معمولاً تربیت اولاد نمی‌کنند مثلاً بازاری صبح می‌آید سرکارش تا شب. شب هم می‌رود خانه بچه اش حالا یا خوابیده یا نشسته، این خسته و کوبیده می‌خواهد یک چیزی بخورد و بخواند. اگر حسابش، دفترش را نیاورده باشد خانه معمولاً این بی تفاوتی بچه لابلالی تحویل جامعه می‌دهد.

بعضی از آقازاده‌ها بد از کار در می‌آیند چرا؟ برای خاطر اینکه این پدر شبانه روز به قول عوام سرش در کتاب و قرآن است وقتی شبان هر روز سرش در کتاب و قرآن باشد، دیگر سرش در این بچه ۷ ساله نیست، مگر فکرش در تربیت این دختر ۱۰ ساله اش نیست یک وقت چشمها را باز می‌کند می‌بیند این آقای مجتهد که شبانه روز سرش، در کتاب و قرآن بوده دخترش لابلالی در حجاب و پسرش یک بی ادب در جامعه است این تجربه است، تجربه به ما می‌گوید آقازاده باشد،

اگر آقا بفکر پسر و بفکر تربیتش نباشد بد در می‌آید تجربه به ما می‌گوید و گفته است همه شما حتی جوانها که در مسجد تشریف داید به خوبی می‌توانید از این تجربه جوانیتان استفاده کنید و حرف را بپذیرید. بازاری که شبانه روز فکرش بازار باشد. اداری که شبانه روز فکرش خود خوری و خود نگاهداری باشد معمولاً بچه هایش خوب در نمی‌آیند چه رسد به اینکه دیگر العیاذ بالله یک روحانی بد باشد یک روحانی بد اول کاری که می‌کند بچه بد تحویل جامعه می‌دهد برای اینکه می‌بیند باباش بد است قیاس می‌کند، خیال می‌کند همه روحانیت بد است.

اگر پدری رحام خور باشد، گرانفروش باشد، احتکار کن باشد، و بالاخره بی رحم سرکسبش باشد مسلماً این کارش اثر می‌گذارد روی فکر پسرش و پسرش آدم بی رحمی و آدمی متقلبی و آدم حقه بازی از کار در می‌آید. تاریخ به ما می‌گوید که هند جگر خورا معاویه تحویل جامعه می‌دهد. و خدیجه کبری زهرا تحویل می‌دهد. تاریخ به ما می‌گوید مادر حجاج بن یوسف ثقفی چون زن عیاشی بود حجاج بن یوسف ثقفی تحویل جامعه می‌دهد.

ولی اگر پدر و مادر پاک بودند و اهل اطاعت پروردگار، فرزند خوب تحویل می‌دهند وقتی پدرش، مادرش، اول وقت نماز می‌خوانند، نماز مؤدب می‌خواند این هم نماز می‌خواند مؤدب می‌خواند وقتی که دختر نگاه کند به مادرش ببیند یک الله کلنگ عجیبی می‌کند، او هم یا نماز نمی‌خواند یا اگر بخواند همان نماز مادرش را یاد می‌آورد و بالاخره قرآن به ما می‌گوید: پدر و مادر در سرنوشت اولاد دخالت دارند. روایت به ما می‌گوید: پدر و مادر در سرنوشت اولاد دخالت دارند، تاریخ و تجربه به ما می‌گوید: پدر و مادر در سرنوشت اولاد دخالت دارند.

همه و همه جوانها با شما هستم، ولو زن ندارید ولو اولاد ندارید باید این بحث را یاد بگیرید باید مهیا باشید پدران پیر مادران پیر که اولاد ندارید یاد بگیرید درست انجام وظیفه کنید توبه کنید از گناه و اقلاً به دیگران بگوئید به دخترهایتان، به پسرهایتان بگوئید. و بالاخره به همه بگوئیم اولاد امانت به دست پدر و مادر است آنهم امانت سنگین اگر به شما با کمال صراحت روی منبر رسول اکرم (ص) روز اول ماه مبارک رمضان بگوئیم بعد از قرآن و عترت، امانتی بالاتر از اولاد نیست اشتباه نکره ام. امانت است دست شما و این امانت نهال است، مغز او مثل دوربین عکاسی است اراده او مثل سایه شما، چگونه شما سایه تان همراهتان است، اراده بچه هم همراه شماست. مغز او دوربین عکاسی است در مقابل کردار و گفتار شما. و این نها را داده اند به شما امانت برای اینکه تحویل جامعه بدهید اگر بی تفاوتی کنید این نهال می‌خشکد اگر مواظب علف هرزه های او نباشید از بین می‌رود، اگر مواظب تربیت اونباشید یک درخت جنگلی می‌شود مفید نیست اگر مواظب رفیق او نباشید. شته هایی است که به جان او می‌افتند او را نابود می‌کنند باید مواظب شته هایش باشید یعنی باید مواظب باشید که این دختر ۱۴ ساله شما با که رفت و آمد می‌کند این پسر ۲۰ ساله شما با کی رفت و شد می‌کند.

مگر نمی‌دانید که رفیق بد پسر نوح را بد کرد با آن تربیت صحیح که روی او بود. مگر نمی‌دانید که رفیق بد جعفر کذاب را رساند به آنجا که در مقابل امام زمان (ع) قد علم کرد و ادعای امامت کرد. جعفر کذاب کیست؟ پسر امام هادی. جعفر کذاب کیست. برادر امام یازدهم. جعفر کذاب کیست عموی امام زمان (ع)، در مقابل امام زمان قد علم کرد ادعای امامت کرد آمد نماز به جنازه امام یازدهم بخواند که آقا امام دوازدهم آمدند عبایش را گرفتند بعقبش زدند گفتند برو کنار من باید نماز بخوانم رفیق بد، جعفر کذاب را رساند به آنجا که بجای اینکه به او بگویند جعفر پسر امام هادی (ع) گفتند جعفر کذاب. این شته ها را باید از اولاد گرفت.

چه بسیار من سراغ دارم دخترهای باعفتی که با حجابی که با پوشه مدرسه می‌رفتند اما یک دختر لابلالی و به تمام معنا بد حجاب از آب در آمد بحددی که لخت و عور در خیابانها راه می‌رفت و به سر این دختر نیاورد این مصیبت را جز رفیق بد. و بی تفاوتی پدر، بی تفاوتی مادر.

چه بسیار افرادی را من سراغ دارم که مفاتیح از زیر بغل آنها برداشته نمی‌شد و حرم حضرت معصومه شان ترک نمی‌گردید اما یک دفعه با ریش تراشیده و کراوات در وسط حوزه پیدا شدند و به سر آنها نیاورد این مصیبت را جز رفیق بد. و این شاعر با پدر و مادرها چه خوش می‌گوید که:

تا توانی می‌گریز از یار بد
یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند
یار بد بر جان و بر ایمان زند

اولاد نه فقط شخصیت تو را از بین می‌برد بلکه شخصیت خودو طایفه ات را لکه دار می‌کند. رشته های این نهال را باید بگیری باید مواظب باشی، مگر می‌شود یک طلبه همیشه سرش در کتاب و قرآن باشد و مواظب این نباشد که پسرش کلاس چندم است به یک کسی می‌گفتم پسرش می‌شود کلاس چندم است یادش نبود، بلد نبود پسرش کلاس چندم است مگر می‌شود یک بازاری شبانه روز فکرش بازارش باشد اما به فکر دخترش به فکر پسرش نباشد. این نهال می‌خشکد. این امانت خیانت در آن می‌شود و کسی که خیانت در امانت کند معلوم است که جهنمی است و امروز یک تقاضا دارم تا فردا و آن تقاضایم این است که همه و همه این آیه شریفه را که خواندم در فکرتان همیشه باشد:

«ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبين»

بخوانید برای خودتان و معنی کنید، بگویید: ورشکسته آشکار آن است که برای خاطر اولادش باید جهنم برود، ورشکسته آن مقدس در صفت اول جماعت است که برای بی‌نمازی دختر و پسرش باید جهنم برود. ورشکسته آشکار در روز قیامت آن مادر عقیفی است که از اسم زنا ناراحت می‌شود اما بخاطر بی‌عفتی دخترش روز قیامت باید هر دو جهنم بروند، برود آنجا که بی‌عفتها هستند و لو خودش به اندازه ای خوب رو می‌گیرد که چشمهایش هم پیدا نیست، اسلام که یک بعدی نیست. آقا! سوره والعصر به ما می‌گوید انسان یک بعدی نیست اسلام یک بعدی نیست با کمال تأکید می‌فرماید: بسم الله الرحمن الرحيم: «والعصر، ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.»

قسم به عصر، همه ورشکسته اند جز یک طایفه و آن طایفه ای است که باید ۲ بال داشته باشد، ۲ بعدی باشد: ۱- ایمان داشته باشد و بر طبق ایمان عمل کند، ۲ نظارت ملّی داشته باشد، امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد، و امر به معروف و نهی از منکر اول باید از خانه شروع شود یعنی انسان اول باید به خود برسد. اول خود را اصلاح کند و دوم دیگران را این دوم طولی نیست قرآن می‌گوید: «و انذر عشیرتک الاقربین» زن و بچه و خویشانش را تا اندازه ای که میتواند اصلاح کند مردم را اصلاح کند رفقاییش و دیگران را اصلاح کند، دو بال، دو بعد، یک بعد خود عمل کنم، خود اخلاق داشته باشم یک بعد این اخلاق را به دیگران بدهم مخصوصاً به اولادم.

مخصوصاً به زخم و بچه ام. این معنی ندارد یک کسی خود نماز خواند باشد اما زنش می‌خواهد نماز بخواند، می‌خواهند نماز بخواند، می‌خواهد نخواند بگوید به من چه بگوید هر کسی را در قبر خودش می‌گذارند او چه کار به من دارد و من چه کار به او دارم. قرآن می‌گوید: نه، این غلط است زن تو باید نماز خواند باشد بچه ۷ ساله ات هم باید نماز خوان باشد این مقدمه بحث، انشاءالله فردا در فصل اول بحث، صحبت خواهیم کرد.

درس دوم: تربیت اولاد وظیفه سنگین والدین

فصل اول

بحث ما درباره تربیت اولاد بود، عرض کردم این بحث بحثی است مفید و ارزنده، برای همه و همه این بحث لازم و واجب است، و عرض کردم این بحث مقدمه و فصل‌هایی درد دیروز درباره مقدمه بحث صحبت کردم و خلاصه بحث این شد که پدر و مادر در سرنوشت کودک، در سرنوشت جوان و نوجوان خود دخالت دارند و فهمیدیم که از نظر قرآن و روایات اهلیت تربیت اولاد واجب است آن هم واجب مؤکد، و بی تفاوتی راجع به این امر گناهی بزرگ است خسران دنیا و آخرتش هم بزرگ و حتماً باید مواظب باشید.

اما قبل از آنکه وارد بحث فصل اول بشوم یک جمله ای به شما عرض کنم و این جمله تا آخر ماه مبارک رمضان در بحثها دخالت دارد و در نظر شما باید باشد و آن نکته و جمله این است که این بحثی را که ما می‌کنیم بحث اقتضای است نه بحث علت تامه. اینکه می‌گویم پدر و مادر دخالت دارند در سرنوشت اولاد دیروز معنا کردم اگر پدر با تفاوت باشد راجع به تربیت کودک اگر مادر، متقی و با تفاوت باشد تربیت زمینه ساز است برای سعادت.

که، ما طلبه‌ها می‌گوییم - اقتضا نه علت تامه و اگر دارم تربیت پدر لایالی و بی تفاوت شدف مادر بی تقوا، و بی تفاوت شد، این زمینه ساز است برای شقاوت و همان طور که دیروز گفتم دخالت پدر و مادر در سرنوشت کودک علت تامه نیست، چه بسیار اتفاق افتاده است پدر بی تفاوت بوده حتی از نظر غذا، غذای حلال نخورده، نطفه فرزند منعقد شده، یا بی تفاوت بود و تربیت نکرد زمینه شقاوت برای این بچه خواهد بود.

اما این بچه در یک محیط سالمی واقع شد با روحانیت سر و کار پیدا کرد، یک انقلاب درونی را پیدا شد و با اراده خود توانست خود را سعادت‌مند کند. بعکس آن، بعضی اوقات پدر خیلی با تفاوت بود، پدر تربیت کرد و از نظر غذای حلال و حرام مراعات کرد مادر با عفت بود، مادر تربیت کرد اما اتفاقاً با اینکه زمینه سعادت برایش فراهم بود در یک محیط ناسالم قرار گرفت رفیق بد پیدا کرد - العیاذ بالله در یک محیط غیر انقلابی واقع شد یک بچه ناسالمی در آمد با فرض اینکه زمینه سعادت برای او فراهم بود.

لذا بحث ما این نیست که گر تربیت کردی حتماً سعادت‌مند می‌شود، و گر تربیت نکردی حتماً شقاوت‌مند می‌شود، به قول ما طلبه‌ها بحث علت تامه نیست بحث زمینه، بحث اقتضا است، یعنی پدر و مادر در سرنوشت کودک دخالت دارند و باید به این دخالت اهمیت بدهند.

واجب است بر پدر و مادر بچه را در راه راست قرار دده زمینه سعادت او را فراهم کنند و این برای پدر و مادر واجب است، آنهم واجب مؤکد، و اما این که بعد چه می‌شود آن بستگی به عنایات و توفیقات خداوند دارد زمینه را پدر و مادر برای سعادت فرزند خود فراهم کرده اند. کودک بایستی با اراده خودش آن زمینه را به فعلیت برساند و بعبارت دیگر آن نهالی که

پدر و مادر کاشته اند با توجه به سایر عوامل در امر تربیت به ثمر برسماد و تأکید می‌کنم یکدفعه العیاذ بالله حالت یأس برای کسی پیدا نشود، بعد هم درباره آن صحبت می‌کنم.

ولد الزنا در جاده بدی افتاده زمینه شقاوت برای او فراهم شده. اما همین ولد الزنا می‌تواند با اراخودبا فعالیت خود، خود را سعادتمند کند. می‌تواند در یک محیط سالمی واقع شود، و رفیق خوب پیدا کند، می‌تواند با روحانیت با احکام دین سروکار پیدا کند و همین ولد الزنا بهشتی بشود مقام قرب الهی را هم پیدا بکند.

اگر یک پدر لایبالی غذای حرام خورد و انعقاد نطفه شد گرچه دخالت در شقاوت بچه دارد اما اینجور نیست که نتواند خود را سعادتمند کند، نتواند خود را به مقام قرب الهی برساند. اراده انسان سرچایش هست انسان با اراده اش میتواند به مقام قرب الهی برسد چنانکه با اراده اش می‌تواند به اسفل السافلین برسد.

بحث ما فعلاً یک بحث وظیفه ای است، وظیفه سنگین پدر و مادرها این است که باید تربیت اولاد کنند باید مراعات کنند بچه شان سعادتمند شود پدر و مادر و کار پدر و مادر و تربیت پدر و مادر در سرنوشت بچه دخالت دارند به این می‌گوییم اقتضا، نه علت تامه. تکرار می‌کنم بحث ما بحث اقتضایی است نه علت تامه بحث ما بحث وظیفه است راجع به پدر و مادر و اما اینکه بچه با اراده خودش به کجا می‌رسد الان مورد بحث ما نیست و این جمله همیشه تا آخر بحث باید در نظر شما باشد.

همه طالب سعادتند

اما فصل اول - شکی نیست همه و همه طالب سعادتند و برای خودشان و برای بچه هاشان و تنفر دارند از اینکه خودشان یابچه شان بدبخت بشوند. با سواد بی سواد، مسلمان، کافر، ظالم، مظلوم همه و همه وقتی که دل آنها را بخوانیم مغز آنها را بخوانیم می‌بینیم طالبند که سعادتمند بشوند، این امری مسلم اشکال مطلب اینجاست که برداشت مکاتب فکری گوناگون را جمع به مفهوم سعادت و شقاوت مختلف است که سعادت چیست؟ و شقاوت چیست؟ بدبخت و شقاوتمند به که می‌گویند؟ سعادتمند و خوشبخت به که می‌گویند؟ در این باره هر کس چیزی گفته است حتی مکتبهای فراوانی قبل از میلاد مسیح تا بهالان راجع به این امر نظر داشته اند که فعلاً در مقام بررسی آنها نیستیم.

اسلام مدعی است که مکتبم مطابق با فطرت انسان است. فطرت انسان را خوانده ام و دینم مطابق با فطرت و خواست انسان است. این انسانان نظر همه مخصوصاً اسلام دارای دو بعد است یک بعد معنوی و ملکوتی دارد به نام روح و یک بعد ناسوتی و حیوانی دارد به نام جسم یعنی این انسان مرکب است از روح و جسم یعنی دو بعدی است، دو جهتی است، یک شباهت دارد به همه حیوانات این را می‌گویند جهت حیوانی، یک شباهت دارد به ملائکه به این می‌گویند بعد ملکوتی، از این نظر انسان روح دارد لذا می‌شود مرکب از روح و جسم، نحوه ترکیب عجیب است هیچکس جز خدا و افرادی که علمشان سرچشمه از خدا گرفته نمی‌فهمند که نحوه این ترکیب چه ترکیبی است جمع بین ضدین محال است، اما نحوه ترکیب این انسان مثل اینکه جمع بین ضدین است. یعنی تمام تمایلات آن بعد حیوانی ناملایم است با این بعد، بعد ملکوتی و بعکسش تمام تمایلات این بعد ملکوتی، ناملایم است برای آن بعد حیوانی مثلاً انسان خوردن و آشامیدن را دوست دارد از نظر بعد حیوانی. الان که شما گرسنه هستید ناهاری بخورید تشنه اید، آبی بخورید اما همین خوردن و

آشامیدن که ملایم است با طبع انسان، یا آن بعد حیوانی، با آن بعد ملکوتی منافات دارد. آن بعد ملکوتی می‌خواهد شما روزه باشید می‌خواهد شباهت به خدا داشته باشید همین روزه ماه مبارک رمضان را وقتی با بعد روحانی شما بسنجیم لذت است برای شما، با بعد حیوانی شما بسنجیم آلم است برای شما، بیداری در دل شب را وقتی با بعد حیوانی شما بسنجیم آلم است برای شما، دلتان می‌خواهد بخواهید بلند نشوید اما همین بیداری در دل شب را بسنج با بعد روحانی می‌بینیم لذت است برای شما قرآن شریف می‌گوید: «تتجا فاجنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً وطمعاً و ممّا رزقناهم ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرءة اعین جزاء بما کانوا یعلمون».^۸

افرادی هستند در دل شب بلند می‌شوند پشت پا به رختخواب می‌زنند، آیه شریفه همین نکته را می‌فرماید، یعنی پشت پا زدن به رختخواب پشت پا زدن به خواب شیرین. این برای جسم شما، برای آن بعد حیوانی شما الم و ناراحتی است اما برای روح و بعد معنوی شما به اندازه ای لذت بخش است، که هیچکس نمی‌داند لذت در دل شب و اوج روح را درک کند لذا نحوه ترکیب انسان عجیب است این انسان که مرکب است از روح و جسم اگر آن بعد معنوی بر این بعد مادی غلبه پیدا کرد و این بعد مادی را مرکب خود قرار داد، عروج می‌کند می‌رسد بجایی که بجز خدا نداند دیگر ملائکه هم به گرد او نمی‌رسند، در حدیث معراج داریم مثنوی شعر گفته که پیامبر اکرم به جانی رسید که جبرئیل توقف کرد و پیامبر اکرم فرمودند جبرئیل بیا گفت:

فان تتجاوزته احترقت:^۹ نمی‌شود بیایم لذا مثنوی می‌گوید:

گفت رو رو من حریف تو نیم

گفت جبرئیل بیا اندر پیم

این عروج انسان بواسطه چیست، بواسطه این روح که تن را مهار کرده و مرکب قرار داده است آن بعد مادی براق شده برای او سوار شده رفته است به جاییکه بجز خدا نداند. اگر بعد معنوی غلبه پیدا کند و بعد مادی را مهار کند تعدیل کند آن را سوار بشود عروج می‌کند. اما اگر بعکس شد یعنی آن بعد مادی غلبه پیدا کرد بر بعد معنوی آنجا هم بعد معنوی، را مهار می‌کند و بعد معنوی را مرکب قرار می‌دهد و آن عروج می‌کند این سقوط می‌کند سقوط می‌رسد به اینجا که قرآن می‌فرماید:

«ان شرّ الدّوابّ عند الله الصمّ البکم الذین لا یعقلون»^{۱۰} پست تر از هر سگ درنده ای، پست تر از هر گرگ بیابانی بلکه پست تر از هر میکرب سرطان، و خورده ای، آن انسانی است که عقل دارد اما تعقل ندارد فکر دارد اما تفکر ندارد یعنی آن بعد مادی فکرش را گرفته است آن بعد مادی عقلش را مهار کرده است روی عقلش سر پوش گذاشته است.

دیگر تعقل ندارد تفکر ندارد، آن به آن رو به سقوط است تا بمیرد چشمها را باز کند ببیند، اسفل السافلین. هر چه در این دنیا بیشتر ماند سقوطش بیشتر است، از این جهت هم امام سجاد (ع) در صحیحفه سجاده می‌فرماید:

^۸ (۱) - سجده ۱۵ و ۱۶.

^۹ (۱) - ۲ - بحار، جلد ۱۸، ص ۳۴۶.

^{۱۰} (۲) - ۳ - انفال ۲۲.

فاذا كان عمرى مرتباً للشيطان فاقبضنى اليك.^{۱۱}

یعنی خدایا اگر بناست عمر من چراگاه شیطان شود، اگر بناست من در دنیا عمرم را صرف گناه کنم، خوب است هرچه زودتر بمیرم. «فاقبضنى اليك سريعاً» خدا زود مرگ مرا برسان انسان اگر افتاد در سقوط آن به آن رو به سقوط، است هرچه زودتر بمیرد بهتر است. چنانچه وقتی افتاد رو به عروج، آن به آن رو بقرب الهی است، و هرچه عمر کند در این دنیا قرب او بیشتر می شود حتی یک وقت می رسد به آنجا که دیگر بهشت از ابرای او چیزی نیست.

دو بعد انسان باید مورد توجه باشد

انسان به مقامی می رسد که بعد از مرگ خطاب می شود «يا ايتهما النفس المطمئنة ارجى الى ربك»^{۱۲} بیا، بیا پیش خودم بیا در جوار من، وضعیت انسان کاملاً شبیه یک راننده است، هنگامی که پشت ماشین نشسته موظف است مراقب بنزین یا روغن ماشین باشد باید دقت کند این ماشین داغ نکند، خراب نشود و اگر یک آن غفلت کرد ماشین سقوط می کند، در عین حال باید مواظب خود باشد، چرت نزند. علمای علم اخلاق می گویند: این نفس اماره مثل فیل است، فیل بان باید مرتب مواظب فیل باشد چکش به سرفیل بزند، اگر یک آن چرتش ببرد فیل خودش را ساقط می کند. او را هم ساقط می کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد سعادت مند شده و به جایی برسد باید مراقب بعد مادی باشد. البته باید توجه داشت منظور کشتن تمایلات و غرائز نیست اگر تمایلات و غرائز را بکشد از نظر اسلام حرام است لذا یکی از محرمات در اسلام، نفس کشی است. اینکه بعضی از مرتاضین هند یا بعضی از افراد کج فهم، ریاضت هائیی می کشند که برای جسم مضر است. از نظر دین مبین اسلام حرام است. باید غرائز در حدی ارضاء شوند، انسان باید مواظب جسم خودش باشند. لذا اگر جوانی مایل به ازدواج بود وظیفه پدر و مادر است به او زن بدهند حتی قرآن می فرماید: اگر پدر و مادر این کار را نمی کنند، جامعه باید بکند.

«وانكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله»^{۱۳} یعنی جامعه اسلامی به عزب ها چه دختر، چه پسر، زن بدهد باید شوهر بدهد. اول وظیفه پدر و مادر است اگر پدر و مادر این کار را انجام ندادند. وظیفه جامعه است. اگر کسی بخواهد زن نگیرد، غریزه را بکشد از نظر اسلام حرام است، اگر کسی بخواهد مواظب جسمش نباشد، گرسنگی روی گرسنگی، این از نظر اسلام درست نیست. اسلام می گوید تمام غرائزت را باید ارضاء کنی. آنکه اسلام می گوید بد است، اینها است؛ عیاش گری ب است، افراط گری بد است قرآن می فرماید:

«يابنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد و كلوا و اشربوا و لاتسرفوا ان الله لا يحب المترفين»^{۱۴}

یعنی ای انسان وقتی وارد جامعه شدی شخصیت خود را حفظ کن لباس نوت را بپوش، مرتب و منظم باش بعد هم می فرماید: غریزه تمایل به غذایت را ارضاء کن «كلوا و اشربوا» هم بخور، هم بیاشام اما مواظب باش افراط گر و مسرف

^{۱۱} (۳) ۴- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰ من دعائه (ع) فی مکارم الاخلاق.

^{۱۲} (۱) ۱- فجر ۲۷.

^{۱۳} (۲) ۲- نور- ۳۲.

^{۱۴} (۱) ۳- اعراف ۳۱.

نباشی، عیاش نباشی از این نظر حتماً باید این بعد ارضاء بشود اگر بعد مادی ارضاء نشود حتماً به سعادت نخواهد رسید
برایشما یک روایتی نقل کنم از مرحوم فیض (ره).

در عصر پیامبر یکی از اصحاب تصمیم گرفت زاهد بشود، دست از همه چیز کشید تصمیم گرفت که دیگر غذای لذیذ
نخورد، بازن تماس نداشته باشد و با جامعه تماس نداشته باشد و رفت بیابان، زن عثمان بن مظعون آمد پیش
عایشه، عایشه دید که این زن شوهر دار هست اما متزین نیست، بقول روایات، معطله است پرسید مگر شوهر نداری؟
گفت چرا، گفت اگر شوهر داری چرا زینت نکردی گفت راستش این است که شوهر من با من تماس ندارد تصمیم گرفته
دیگر با من تماس نگیرد، عایشه به پیامبر این جریان را خبر داد پیامبر (ص) مسجد آمد. مرحوم فیض می نویسد یک
طرف عبا روی زمین کشیده می شد و با این تند و عجله، پیامبر آمد مسجد و رفت منبر مردم راجع کرد، روی پله اول
ایستاد فرمود:

مردم من که پیامبر شما هستم غذای لذیذ می خوردم، این غریزه تمایل به غذا را ارضاء می کنم. من که پیامبر شما هستم
با زن تماس دارم غریزه جنسی را ارضاء می کنم. من که پیامبر شما هستم، با جامعه تماس دارم آن غریزه را ارضاء می کنم

«فمن رغب عن سنتی فلیس منی»

هر کسی از سنت من روی گردان باشد از من نیست.^{۱۵} بنابراین مسلمان کسی است که بعد مادی را حتماً ارضاء کند.
چنانچه باید بعد معنوی را ارضاء کند بعد معنوی یعنی روح، روح غذا می خواهد، غذای روح نماز است باید نماز اول وقت
بخواند. روح غذا می خواهد غذای روح روزه است باید روزه ماه مبارک رمضان را خوب بگیرد، روح، علم می خواهد باید
مجالس دینی را داشته باشد. روح، دیگرگرائی می خواهد باید انفاق و صدقات داشته باشد. روح رابطه با خدای خواهد باید
رابطه با خدا داشته باشد در حالی که مواظب روح است. باید مواظب جسم هم باشد در حالی که مواظب جسم است باید
مواظب روح هم باشد، این دو باید دوش بدوش یکدیگر جلو بروند، تا اینکه، روح بتواند آن بعد مادی را مرکب قرار دهد
و سوار بشود و برسد به جایی که بجز خدا نداند.

از نظر اسلام، سعادت مند به چنین کسی می گویند. اگر اصالة اللذة شد غلط است یعنی دنیای روز می گوید سعادت یک
انسان یان ست که خوب بخورد، خوب بیاشامد، خوب اطفاء شهوت بکند و بالخره خوش باشد. اسلام می گوید این غلط
است این افراط گری است این عیاش گری است. اسلامی می گوید این جهنم است هم در دنیا هم در آخرت چنانکه
می بینیم که دنیا غرب مخصوصاً مثل آمریکا بدین جهت الان در لجنزار شهوت غوطه ور است و آن به آن انسانیت بسوی
تنزل پایین می رود دانش هم بلند است و کسی هم نیست بفریادش برسد. اصالة اللذة غلط است، اصالة الاقتصاد می گوید
سعادت انسان در پول است، سعادت انسان در رفاه و آسایش است آنهم نه برای خوردن.

همین مقدار که یک مملکتی، یک جامعه ای یک مرامی دارای پول باشد سعادت مند است چنانچه بسیاری از ما همین
فکر را می کنیم، خیال می کنیم که سعادت در پول است. خیال می کنیم که سعادت در مکت است. این هم غلط است،
اسلام می گوید مکت باید باشد، اسلام می گوید باید در رفاه و آسایش باشی اما اینکه خیال می کنی سعادت در آن است
این غلط است. چنانکه بعضی هم معتقد به اصالة النفس هستند و سعادت انسان را در این می دانند که روحش قوی باشد

ولو جسمش از بین برود. این هم از نظر اسلام معقول نیست که روح منه‌ای جسم قوی شود، این معقول نیست چنین شخصی مرتاض هندی از آب در می‌آید که مثل کرم ابریشم در خود می‌تند تا خفه شود.

پس اسلام می‌گوید ای انسان تو ۲ بعدی هستی و چون ۲ بعدی هستی باید فکر هر دو بعدت باشی. ببین قرآن چه می‌گوید می‌فرماید: «وابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا».^{۱۶}

یعنی ای انسان خداوند متعال نعمت‌های زیادی به تو داده، عقل، سلامتی، پول مکننت به تو عطا کرد بواسطه این نعمت‌ها بفکر آخرتت باش یعنی به فکر روح، یعنی به فکر آن بعد معنوی. «و لا تنس نصیبک من الدنیا» اما مواظب باشد دنیایت را فراموش نکنی، اگر مکننت داری به فکر جسمت باش اگر پول داری چنانچه بفکر آخرتت هستی بفکر دنیایت باشد، بقول امام دوم (ع) در توصیه معروفشان در واپسین لحظات عمر که معلوم می‌شود جمله حساسی است که دم مرگ فرموده:

«کن لدنیا کأنک تعیش ابدأ و کن لآخرتک کأنک تموتُ عذأ»

برای آخرتت رفتار کن مثل اینکه امشب شب اول قبرت هست اما برای دنیایت هم چنان رفتار کن که گویا تا روز قیامت در دنیا زندگی می‌کنی، یعنی دوش به دوش در هر حالی که به فکر آخرتت هستی به فکر دنیایت هم باش، در حالی که به فکر دنیایت هستی به فکر آخرتت باشد، در حالی که به فکر جسمت هستی، به فکر روحت باش، در حالی که بفکر روحت هستی بفکر جسمت باشد این می‌شود یک فرد با سعادت.

یک مقداری هم رجوع به اصل بحثمان صحبت کنیم. این بحث ناقص است و فردا هم راجع به همین فصل اول صحبت می‌کنم. لذا سعادت یک فرد یعنی تأمین شدن ۲ بعدش؛ هم بعد مادی هم بعد معنوی. اگر شما بخواهید اولادتان رستگار و سعادت‌مند بشود از همان اول قبل از انعقاد نطفه باید به فکر دنیا و آخرت او و بفکر جسم او و روح او باشی تا اینکه جوان شود و وارد جامعه گردد همان وقت هم بفکر دنیای او به فکر آخرت اوهر دو باشید.

معنای تربیت این نیست که فقط نماز خوانش بکنی، معنای تربیت این نیست که فقط واداری مدرکی بگیرد برای خطار دنیایش. یا یک کاسب خوبی شود برای خاطر دنیایش معنای تربیت این است در حالی که باید نماز خوانش بکنی، باید مواظب باشی درسش را هم خوب بخواند. بچه ۷ ساله را که مواظب نمازش هستی باید مواظب درسش هم باشی اگر نه مواظب درسش باشی، نه مواظب نمازش معلوم است «خسر الدنیا و الاخرة» است اگر مواظب درسش باشی، ولی نمازش نباشی، کوتاهی کرده‌ای، اگر مواظب نمازش باشی مواظب درسش را نه باز هم کوتاهی کرده‌ای.

اسلام می‌فرماید: قبل از انعقاد نطفه، غذای حلال بخور زیرا غذای حرام تأثیر عجیبی در بدبختی بچه ات دارد. اما همین اسلام می‌گوید قبل از انعقاد نطفه غذای مقوی بخور برای اینکه در استخواند بندی بچه ات دخالت دارد. اسلام می‌گوید وقتی بچه در شکم مادر است مادر باید مواظب باشد گنه نکند که گر گناه کرد تأثیر می‌گذارد روی شقاوت بچه، و در شقاوت بچه تأثیر دارد. ما در که باردار است باید مواظب باشد صدای ساز و آواز نشنود باید مراقب باشد غیبت نکند باید مواظب باشد بدنش را نامحرم نبیند و بالاخره باید مواظب باشد گناه نکند. برای اینکه گناه مادر تأثیر دارد در سرنوشت

این بچه. اما همین اسلام می گوید مادر غذای نظیف بخور برای اینکه در جسم تأثیر دارد سیب بخور، زردآلو بخورد، گلابی بخور برای اینکه در گوشت و استخوان این بچه تأثیر دارد.

وقتی دنیا آمد دستور می دهد که مادر به این بچه شیر بدهد مادر شیر توست که او را با عافه می کند و استخواند بندیش را محکم می کند ۲ سال شیر بده و بدان بهترین غذاها برای این بچه شیر توست. ما در همین جا می گوید مواظب باشد یک دفعه این شیر توأم با گناه نباشد. حتی دستور می دهد مادر وقتی که بچه ات را می خواهی شیر بدهی اول وضو بگیر بعد شیر بده، حتی اگر حائض هستی باز هم وضو بگیر بعد به این بچه شیر بده، به پدر می گوید، پدر، مواظب باش اگر خدای نکرده از راه حرام شیر و غذا تهیه شده و این ماد ر خورد و این شیر از غذای حرام شد در شقاوت این بچه تأثیر دارد و در این باره بعداً مفصل صحبت می کنم، اسلام می گوید وقتی بچه مدرسه می خواهد برود، مواظب درسش باید باشی مواظب دینش باید باشی می گوید مواظب خوراکش باش، این بچه وقتی مدرسه می رود مواظب باش یک چیزی ببرد یک دفعه چشمش به دست بچه های مردم نباشد، اما همین اسلام می گوید مواظب باش این بچه ۷ ساله توبه که رفت و آمد می کند. مواظب باشد یک وقت بچه ناهلی، یک بچه دروغگویی، یک بچه شیطانی با بچه شما ننشیند، همان روزهای اول بچه ات را شیطان می کند، بچه ات را دروغگو می کند. بچه ات را منحرف می کند تا کم کم بچه بزرگ شود، وقتی بزرگ شد می گوید: انسان مسلمان دخترت را وقتی تمایل به ازدواج پیدا کرد شوهر بده خرافات را کنار بگذار جهیزیه های چشم و هم چشمی را از بین ببر، این مهریه های غلط را از بین ببر که انشاءالله بعد درباره اش صحبت خواهیم کرد. این مهریه های پایند را از بین ببر، این زنجیرها را یکی پس از دیگری پاره کن، دخترت وقتی که تمایل پیدا کرد به شوهر، فوراً او را شوهر بده.

پیامبر اکرم (ص) روی منبر به مسلمانها می فرمود: مسلمانها، دختر مثل میوه درخت است وقتی میوه رسیده باید این میوه را چید و الا میوه رسیده به درخت در اثر آفتاب خراب می شود. و الا تک فتنه و فساد کبیر.^{۱۷} فردی بلند شد و گفت یا رسول الله! به که شوهرش بدهم. پیامبر فرمود به کفوش، یک کس دیگری بلند شد گفت یا رسول الله! کفوش کیست؟ پیامبر سه مرتبه فرمود: المؤمنون بعضهم اکفاء بعض.^{۱۸} مسلمان کفو مسلمان است خرافات باید کنار برود، می گویند باید شوهرش بدهید اما می گوید باید شوهرش بدهی حتماً بادی جهیزیه هم به او بدهی من نمی گویم جهیزیه به او نده، می گویم بده، باید بدهی، می گویم افراط گری نکن، می گویم چشم و هم چشمی نکن این چشم و هم چشمی ها که رسیده به اینجا پدر بدبخت وقتی که فکر سیسمونیش را می کند فرار از ازدواج می کند چه رسد به جهیزیه اش وقت یمادر فکر آن سیسمونیش را می کند غش می کند، چه رسد بر سر آن جهیزیه با آن چشم وهم چشمی. اسلام می گوید که این خرافات است.

اما جهیزیه باید حتماً بدهی به اندازه احتیاج دختر بده. جهیزیه باید داد حتی در مهریه اش هم من مخالف هستم و موافق نیستم که انقلاب گری در بیاوریم و با پنج سکه تمام بشود و بعد هم به در دسرهای عجیبی بیفتند. دختر مهریه می خواهد به حدّ متوسط آنکه غلط است، افراط گری است. و اما اینکه دخترش را بدهد با یک جلد کلام الله مجید، خیلی بالا برود با یک دوره المیزان این را هم من موافق نیستم این هم می بینم چه در دسرهایی درست می کند اسلام می گوید: مسلمان، حدّ وسط را از بین نبرد در هر چیزی، در خوردن و آشامیدن حدّ وسط، در جهیزیه حدّ وسط و همچنین در مهریه حدّ وسط،

^{۱۷} (۱) ۱- بحار، جلد ۳، ۱۰۳، صفحه ۳۷۲.

^{۱۸} (۲) ۲ سفینه، جلد ۲، صفحه ۶۱۰.

اسلام می‌گوید در عین حال مواظب باشد که دخترت را به که شوهر می‌دهی مواظب باد اگر یک شوهر پُست داشته باشد مقام داشت باشد، خیلی تمکن داشته باشد، اما نماز نخواند، نسبت را قطع کردی. اسلام می‌گوید مواظب باش نسبت را قطع نکنی یعنی مواظب روح این دختر باشد. می‌گوید: مواظب باش دختر را از که می‌گیری، اگر از نظر مادیات وضع پدر این دختر خیلی خوب است اما نماز نمی‌خواند، اما معاشرتش خوب نیست اما مسلمانیش لنگ است این دختر را نگیر اگر بگیری جز دردسر و جز فتنه برای تو چیزی ندارد. خلاصه بحث امروز چه شد اینکه سعادتت که ما برای خودمان و برای بچه مان می‌خواهیم این اس که باید مواظب روح خود و بچه و مواظب جسم خود و بچه هر دو باشیم.

دین اسلام دین فطرت است، فطرت ما می‌گوید در حالیکه مواظب جسمت هستی مواظب روحت باشد درحالی که مواظب روحت هستی، مواظب جسمت باش، اسلام می‌گوید در حالی که مواظب جسم بچه ات هستی، به فکر دنیای بچه ات هستی، به فکر آخرتت هم باش، در حالی که به فکر آخرت بچه ات هستی به فکر دنیایش باش.

درس سوم: قانون وراثت

فصل دوم

از نظر علم مسلم شده که صفات پدر و مادر، صفات ظاهری نظیر شکل و شباهت، صفات باطنی نظیر شجاعت یا جبن و ترس، سخاوت و بخل، حسادت و رأفت چه صفات خوب، چه صفات بد بواسطه آن ذرات و یا ژن‌ها که در سلول‌هاست به اولاد منتقل می‌شود و معمولاً بچه از نظر شکل و شباهت یاب پدر می‌رود یا به مادر یا به هر دو ولو اینکه ما نتوانیم تشخیص دهیم که این بچه به پدرش رفته یا مادر، اما آن افرادی که قیافه شناس هستند بخوبی تشخیص می‌دهند که این بچه شکل و شباهت این پدر و مادر را دارد، چنانچه گفته می‌شود، الان گروه خون م می‌تواند اثبات کند که این بچه از کدام پدری و کدام مادر است. آن، قیافه شناسها می‌توانند تشخیص دهند که این بچه پدرش کیست یا مادرش کیست. از نظر صفات معنوی هم چنین است مادر حسود بچه او هم حسود است. معمولاً پدر بخیل، بچه او نیز بخیل است. پدر و مادریکه جنب و ترس بر آنها حکمفرما بشد و آدم‌های جبون و ترسوئی باشند، بچه‌های آنها ترسو هستند به عکس پدر سخی و مادر سخی، پدر شجاع، مادر شجاع بچه شجاع و سخی تحویل جامعه می‌دهد. اگر رمادر رئوف باشد معمولاً بچه او رئوف است. اگر مادر عاطفه بر او غلبه داشته باشد، معمولاً بچه او با عاطفه است چنانچه اگر پدر یا مادر قسّی القلب باشد معمولاً اولاد آنها چه دختر و چه پسر قسّی القلب می‌شوند.

البته باید توجه داشت که اراده مامی تواند قانون وراثت را خنثی کند. یعنی همین که حسود است، می‌تواند با اراده خودش با مبارزه بخلش را از بین ببرد. آنکه جبوناست از راه قانون وراثت، می‌تواند جبن را با اراده از بین ببرد. اراده انسان نظیر معلم خوب قانون وراثت را می‌تواند خنثی کند.

اما بحث ما این است که باید همه و همه متوجه باشیم که قانون وراثت از نظر اسلام از نظر علم درست است. علم به ما می‌گوید که ژن‌ها که در تک سلول‌ها هستند حاصل صفا ظاهری و باطنی پدر و مادرها هستند، علم به ما می‌گوید که صفات ظاهری پدر و امرد نظیر شکل و شباهت و صفات باطنی نظیر فضیلت و رذیلت به اولاد منتقل می‌شود اسلام این را امضاء کرده است شاید آیه شریفه اشاره به همین قانون وراثت داشته باشد که می‌فرماید:

«والبلد الطیب یجرخ نباته باذن ربّه و الذی خبث لایخرج الا نکداً»^{۱۹}

این تشبیه معقول به محسوس است یعنی می‌خواهد یک مطلب معقولی را برای شما نزدیکه فهم بکند. لذا در قالب یک امر حسّی می‌فرماید: زمین آباد، زمینی که علف هرزه ندارد، زمینی که شخم زده هست، زمینی که ذاتاً برای حاصل دادن خوب است حاصل می‌دهد، فراوان هم حاصل می‌دهد. و اما زمین شوره زار، زمینی که علف هرزه دارد. زمینی که ذاتاً حاصل بده نیست معمولاً یا حاصل نمی‌دهد یا اگر هم حاصل بدهد بسیار کم است این را همه و همه می‌داند. همه می‌دانند که زمین آباد حال خوب می‌دهد. زمین شوره زار ناپاک شد زمین شوره زار است و از دل ناپاک، دیگر پاکی و فضیلت سرچشمه نمی‌گیرد. مواظب باش، مهذب باش، صفات خوب بر دل تو حکمفرما باشد که اگر دلت پاک شد نظیر زمین‌آبد و حاصل خیر یعنی خیر از تو زیاد سرچشمه می‌گیرد.

این یک معنا، یک معنایش هم شاید اشاره باشد به بحث ما یعنی مادر با عفت، مادر با فضیلت، پدر شجاع، سخی با فضیلت، پدر مقدس، مادر متقی اولاد آنها متقی و با فضیلت هستند و اما پدر و مادر ناپاک، پدر و مادر غیر مهذب پدر و مادری که مقدس نیستند، متقی نیستند مادر بی عفت معمولاً اولاد او بی عفت است، اولاد او بی تقوا است، اولاد او بافضیلت نیست بلکه با رذالت است. ر وایتی از پیغمبر اکرم (ص) نقل می‌کنند که فرموده است:

«انظر الی ما تضع نطفک فان العرق دساس»^{۲۰}

تو که زن می‌گیری مواظب باش چه زنی می‌گیری، مواظب باش این زن مقدس است یا نه، مواظب باش این زن با فضیلت است یا نه، این زن با عفت است یا نه، مواظب باش، در ازدواج با چه کسی ازدواج می‌کنی «فان العرق دساس» برای اینکه شالوده و اصل هر چیزی کار خودش را انجام می‌دهد. افرادی که معنای عرق را در لغت آورده اند به همین ژنهایی که علمای زیست شناس می‌گویند معنی کرده اند و شاید هم معنای خوبی باشد و بر گشت به این روایت، معنایش اینجور می‌شود که بدان، ژنها کار خود را می‌کنند. بدان آن موجودات ذره بینی که در تک سلولها هست حامل وراثت اند اینها حامل شکل و شباهت پدر و مادر هستند، اینها حامل صفات خوب پدر و مادر هستند و آن جمله ای هم که مشهور است از رسول گرامی که فرموده است:

پسر، شیره کشیده بابایش است:

«الولد سر ایبه»

حدیث مزبور شاید اشاره به همین حرف است، که معنایش اینطور می‌شود: این بچه، شیره کشیده بابا و مادر است. اگر رمادر بی فضیلت باشد معمولاً این بچه بی فضیلت است، اگر پدر با فضیلت باشد، معمولاً این بچه با فضیلت است. آیه‌ای که خواند و دو روایتی که شاهد آوردم تطبیقش درست باشد یا نباشد درصددش نیستم، آنکه درصدد هستم اینکه قانون وراثت از نظر علم یک امر مسلمی است.

اسلام برای همین قانون وراثت برای تربیت اولاد شالوده ریزی کرده است، یعنی برای مقدمه تربیتقبل از آنکه بچه نطفه اش منعقد بشود دستورهایی داده است برای اینکه ما بتوانیم تربیت صحیح راجع به اولاد داشته باشیم، اول چیزی که

^{۱۹} (۱) اعراف- ۵۸.

^{۲۰} (۱) مستطرف، جلد ۲، ص ۲۱۸.

اسلام دارد زن گرفتن و شوهر کردن است. چه زنی باید گرفت و همسر چه کسی باید شد، ازدواج چه ازدواجی باید باشد، این مقدمه ای برای تربیت است. اسلام اینجا حرف دارد خیلی هم حرف دارد یعنی اگر شما می‌خواهی بچه سالم تحویل جامعه بدهی. باید مواظب قانون وراثت باشی، هم راجع به خودت هم راجع به زنت. اگر زن می‌خواهد بچه بافضیلتی تحویل جامعه بدهد اول چیزی که باید اهمیت بدهد قانون وراثت است. یعنی اول چیزی که باید اهمیت بدهد ازدواج است که با که ازدواج بکند. اسلام یک قاعده کلی دارد و آن قاعده کلی راهم پیامبر اکرم (ص) بارها روی منبر فرموده است این است:

اذا جائکم من ترضون خلقه و دینه و امانته یخطب الیکم فزوجوه و الا تکن فتنه و فساد کبیر.^{۲۱}

روی سخن ما با همه است اما این روایت برای جوانی است که ازدواج نکرده، چه دختر، چه پسر. پیامبر بارها روی منبر می‌فرمود گر می‌خواهی زن بگیری یا اگر می‌خواهی شوهر کنی باید دو چیز در نظر تو باشد: یکی دین، دیگری اخلاق. اگر دین و اخلاق داشته باشد، ازدواج کند ختری بگیر که دین داشته باشد دختری بگیر که پر و مادرش اخلاق انسانیت داشته باشد. یا دختر وقتی می‌خواهد شوهر کند دستور می‌دهد باید پسری را انتخاب کنی که دین داشته باشد، پسری را انتخاب کنی که اخلاق داشته و مهذب باشد.

اگ زن اخلاق انسانیت نداشته باشد، اگر دین نداشته باشد، این ازدواج خطرناک است و مخصوصاً بچه ای که از این ازدواج پیدا می‌شود خطرناک است. پیامبر اکرم (ص) روی منبر می‌فرمود:

ایاک و الخضراء اندمن، قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال: المرءة الحسناء فی منبت السوء:

بر حذر باشید از آن گلپکه در مزبله روییده گفتند یا رسول الله، گلی که در مزبله روییده چه گلی است؟ فرمود زن باجمال اما در خانواده پست. ولو (المرءة الحسناء) است اما راجع به دخترها هم هست یعنی راجع به ازدواج، باید مواظب باشید کسی که در خانواده بی دین، در خانواده غیر مهذب، تربیت شده است، با او ازدواج نکنید.

در روایات می‌خوانیم که گر پسری نماز خوان نباشد، اگر پدر و مادر شرابخوار باشند، اگر پدر و مادری گناهکار باشند اگر پسری لایبالی در گناه باشد اگر ازدواج با او کردید، نسلتان را قطع کرده اید، یعنی درحقیقت این دختر را به کشتن داده اید، این پسر را در حقیقت نابود کرده اید معنای قانون وراثت هم بیشتر از این اینست و معنای کفوی که دیروز می‌گفتم همین است این جمله که می‌فرماید: «المرءة الحسناء فی منبت السوء» در خانواده پست، معنای خانواده پست این نیست که بعضی از ما خیال می‌کنیم، کفو این نیست که بعضی از ما خیال می‌کنیم، مثلاً یک تاجری خیال می‌کند کفوش، تاجری مثل خودش یا بالاتر از خودش باشد اسلام این را قبول ندارد یا مثلاً افراد با شخصیت خیال می‌کند کفو یعنی آنکه از نظر شخصیت ظاهری به خودشان بخورد یا بالاتر باشد این را اسلام قبول ندارد.

وقتی روایت می‌گوید با غیر کفو ازدواج نکنید ما خیال می‌کنیم آن کسی که فقیر است آن کسی که بی نوا است آن کسیکه در جامعه شخصیت ندارد، این را اسلام قبول ندارد. آن که اسلام قبول دارد این است که می‌گوید: اگر یک خانواده

^{۲۱} (۱) بحار، جلد ۱۰۳، ص ۳۷۲.

ای با تقوی باشند، اگر یک خانواده متدین باشند، اگر یک خانواده ای صفات انسانی بر آنها حکمرفا باشد این خانواده با شخصیت است، این خانواده پست نیست.

آن آکر مکم عندالله اتقیکم: ۲۲ با شخصیت ترین افراد در جامعه آنهایی هستند که اهل تقوی باشند، ما خیال می کنیم معنای کفو یعنی هم رنگ خودمان، در مال، شخصیت این معنا غلط است معنای اینکه خانواده ای پست نیست، خانواده با شخصیت است، یعنی خانواده با تقوا است، یعنی دختر با فضیلت است.

و اتفاقاً یک چیزی که فراموش شده و الان هم فراموش است و خیلی کار می خواهد تا این فراموشی از بین برود این است که معمولاً وقتی به خواستگاری دخترها می روند، خوب دقت می کنند این دختر با جمال است یا نه، مخصوصاً اگر زنهای زرنگی باشند، خیلی کارها انجام می دهند، می بینند این دختر قشنگ است یا نه، خوب می بیند این دختر عرقش بو می دهد یا نه؟

اگر زننگ باشی این هم هست، حتی می رسد به اینجا می بیند نظیف است یا نه، یک زنی رفته بود خواستگاری وقتی برگشته بود گفت زیر فرش را عقب کردم، آشغال زیر فرش بود معلوم می شود اینها تمیز نیستند. این اندهز دقت خوب است، درنظافت دقت می کند در اینکه با جمال است یا نه، دقت می کند و اینکه از نظر پول آیا تمکن دارد یا نه دقت می کند.

اما اینکه در صفات معنوی باید دقت شود این دختر حسود است یا نه؟ تا حال کمتر شده یک کسی برود خواستگاری و برگردد بعد بگوید ما تحقیق کردیم این دختر مادرش حسود است، طبق قانون وراثت این دختر حسود خواهد شد بنابراین خطر دارد این دختر را نگیریم.

دقت کن ببین با نماز، مسجد و روحانیت سروکار دارد یا نه آن پسری که سروکاری با منبر و محراب نداشته باشد این پسر خطرناک است، خیلی هم خطرناک است. خطرها را وقتی انسان بررسی بکند، می بیند زیر سر افرادی است که با روحانیت با منبر و محراب سروکار ندارند. هیچوقت شده شما ضمن بررسی هایتان که از تمکن مالی بررسی می کنید از نر قد و قامت بررسی می کنید، از نظر شخصیت خانوادگی بررسی می کنید، از نظر قد و قامت بررسی می کنید، از نظر رفیقش کیست با که رفت و آمد می کند رفیق بد اطراف او هستند یا نه که اگر افارد بد اطراف او باشند بیچاره می شود، این نمی تواند زن داری کند، اگر رفیق بد اطراف او گرفته باشد، ساعت ۱۲ و ۱ نصف شب به بعد می آید خانه اگر مست نیاید خانه چنین شخصی نمیتواند زن درای کند. این بررسی را کرده اید یا نه که پیامبر اکرم (ص) روی منبر فرمود:

إذا جاءکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه و الا تکن فتنه و فساد کبیر

. اگر دنبال اخلاق و دین نرفتی بدان فتنه ایجاد می کنی، برای خودت، فتنه ایجاد می کنی برای دخترت یا اگر پسر بخواد ازدواج کند برای پسرت فتنه ایجاد می کنی آنهم «فساد کبیر» جامعه به فساد کشیده می شود، و اگر دنبال دین نباشی، خانواده به فساد کشیده می شود اگر دنبال اخلاق نباشی، دخترت به فساد کشیده می شود چه بسیار سراغ داریم دخترهای باحجاب، دخترهای با فضیلتی که پدر و مادر زحمت کشیده اند او را تربیت کرده اند اما این دختر رفت پیش یک شوهر بی نماز یک سال طول نکشید همین دختری که نماز جماعتش ترک نمی شد بی نماز شد چه بسیار پسرای که سرو کار

با منبر و محراب داشتند. اما رفتند در یک خانواده هایی که دین نداشتند یا اخلاق نداشتند، چند ماهی طول نکشید همین پسر با اراده قوی اش، بی دین شد، بی اخلاق شد و معلوم است که تأثیر می گذارد، عجیب هم تأثیر می گذارد.

اسلام می گوید قانون وراثت درست است، اسلام می گوید آنکه من صلاح جامعه می دانم اخلاق و دین و تقوا است. حتی اسلام می گوید به تو بگویم اگر رفتی دنبال پول نه اخلاق، به نتیجه نخواهی رسید، یکدفعه دنبال اخلاق است، دنبال دیناست، دنبال تقوا است. در حالیکه دنبال آنست و آن را اهمیت می دهد، پول، جمال و شخصیت را هم مورد لحاظ قرار می دهد. اما یکدفعه نه، مثل امروز ما، مثل دیروز ما اخلاق در نظر نیست، تقوا اصلاً فراموش شده است می رود دنبال جمال، می رود دنبال شخصیت. امام صادق (ع) می فرماید:

خدا قسم خورده که امید او را ناامید کند. چه بسیار هم دیدیم رفت دنبال شخصیت، چه بی شخصیتی ها پیدا شد، رفت دنبال پول چه ورشکستگی ها پیدا شد، رفت دنبال جمال چه بی عفتی ها پیدا شد. جوانها، دخترها، پسرها، دنبال فضایل ظاهری فقط نباشید، نمی گویم اصلاً نباشید، اگر دنبال فضایل ظاهری شدید بدانید امید شما از همان راه ناامید میشود.

اگر یک جوانی، یک پسری برای خاطر خوشگلی یک دختری را گرفت اما می داند این دختر نماز نمی خواند، برای خاطر جمال یک دختری را گرفت اما می داند این دختر، عفتش خوب نیست. پروردگار عالم قسم خورده است که امیدش را ناامید می کند. می دانی امید را ناامید میکند یعنی چه؟ یعنی همان جمال دختر برای تو مصیبت و وبال میشود، به جمالش می نازد، اختلاف در خانه جلو می آید. به جمالش می نازد بی محبتی در خانه جلو می آید و وای به آن خانه ای که در آن محبت نباشد، عقده عجیبی برای بچه ها درست می کند، و اگر بچه عقده ای بشود بدبختی دیگری دامن گیر می شود که بعد درباره اش صحبت می کنم. وای به این بچه، اگر خدا رحم کند، و الا اگر دست عنایت خدا برداشته بشود همین جمالش ناگهان یک بی عفتی از او سر می زند و یک طایفه ای را سر بزیر می کند.

نه تو را از بین می برد و سر بزیر می کند تا روز قیامت، بلکه طایفه ای را سر بزیر می کند. به شما بگویم دختر و پسر اگر فقط و فقط رفتید دنبال پول، همان جهیزیه برای شما مصیبت می شود، همان مکنت پدر و درآمد برای شما مصیبت می شود. همان مکنت موجب زندان میشود، اگر رفتید دنبال شخصیت فقط، با فرض که می دانید پدر و مادر سر و کاری با نماز ندارد سر و کاری با زکات و خمس ندارد. این پدر مادر بی شخصیت است از نظر دین. اگر رفتی برای این پسر دختر گرفتید یا دختر به این خانواده شوهر دادید، پروردگار عالم قسم خورده است امیدت را ناامید کند. حتی در روایت می خوانیم نه فقط امیدت ناامید می شود، در روز قیامت پس گردنی می زنند تو را پرتاب در جهنم میکنند و سالها باید در جهنم بسوزی، سالها باید سقوط در جهنم بکنی. این تهدید را اسلام کرده است، به تجربه هم ثابت شده.

بنابر این اسلام می گوید برای خاطر اینکه تربیت صحیح بتوانیم بکنیم، قبل از ازدواج باید به فکر اولادمان باشیم، به فکر تربیت او باشیم و اگر می خواهیم بفکر تربیتش باشیم باید مواظب باشیم با که ازدواج می کنیم اسلام می گوید اگر می خواهی به جایی برسی، اگر می خواهی خودت با سعادت شوی، اگر می خواهی بچه هایت با سعادت شوند، اگر طالب سعادت برای بچه هایت هستی فقط و فقط مواظب دو یز باشد، دیگر مابقی در حاشیه باشد، شد شد، نشد نشد، و آن دو چیز یکی اخلاق است، دیگری دین. یک روایت از امام دوم رسیده این روایت چقدر عالی است. کسی خدمت امام دوم آمد عرض کرد: یابن رسول الله می خواهم دخترم را شوهر بدهم به که شوهر بدهم حضرت فرمود: به کسیکه با تقوی باشد. بعد علت آوردند فرمودند:

«ان احبها اكرمهها و ان لم يحبها فلم يظلمها»

فرمود نمی‌دانی چرا می‌گویم به آدم با تقوی دختر بده؟ به این خاطر که: اگر دختری را دوست بدارد اکرانش می‌کند حسابی زن داری می‌کند، و اگر دوستش نداشته باشد به او ظلم نخواهد کرد، با بدی او می‌سازد، با همان بی‌محبتی می‌سازد، محیط خانه را نمی‌گذارد به سردی بگراید.

راستی روایت عجیبی است یعنی می‌خواهی دختر شوهر دهی برای اینکه دخترتان به سعادت برسد یک آدم با تقوایی را پیدا کنی، یک آدم با فضیلتی را پیدا کنی برای اینکه این آدم با فضیلت بالأخره زن داری می‌کند. اما اگر اخلاق نداشته باشد، همان روزهای اول، بی‌فضیلتی گل می‌کند مگر می‌شود کسی که فضیلت ندارد در خانه، آدم باشد. قرآن شریف می‌گوید:

«قل كل يعمل على شاكلته»^{۲۳} از کوزه همان تراود که در اوست، کوزه شرابی تراوش آن شراب است. اگر کی جوانی بی‌فضیلت باشد. تراوش می‌کند همان روزهای اول اختلاف خانوادگی جلو می‌آید، ممکن است ۶ ماه، یکسال غریزه جنسی نگذارد اختلاف خانوادگی جلو بیاید، اما اگر بی‌فضیلتی شد و بی‌اخلاقی شد غریزه جنسی وقتی بخاموشی گرائید آن رذالت‌ها دختر را بیچاره می‌کند، محیط خانه زندان می‌شود. مواظب باشید دختر را شوهر بدهید اما به کسیکه با فضیلت باشد، ولو فقیر باشد، و لو از نظر وجهه ظاهری وجهه نداشته باشد.

پیامبر اکرم (ص) مقید بود خرافات را از بین ببرد، بعضی اوقات پیامبر اکرم (ص) کارهایی کرده است که بحسب ظاهر، سنگین می‌نماید اما وقت یکه از نظر جامعه‌شناسی، از نظر روانشناسی، از نظر اخلاق انسانی دقت شود معلوم می‌شود چه کای مهمی بوده است.

مبارزه پیامبر (ص) با رسوم جاهلی

پیامبر اکرم (ص) رسمش این بود که ازدواجها را بسیار آسان بگیرد، یا درباره ازدواج دخترش (بعد صحبت می‌کنم) چه چیزه ای داد ۱۷ قلم، دخترش را به کسی داد که همان روزی که شبش عروسی کرده بود دیدند با روشنی به دوش دارد پرسیدند برای چیست؟ گفت می‌خواهم شن ببرم در اتاق بریزم حصیر روی آن پهن کنم نرم باشد. این از دختر خودش، دختر عمه خود زینب که زن بافضیلتی بود زن با جمالی بود، زن فوق‌العاده دانشمندی بود یعنی با درایت و کیاست بود، زن متشخصی بود، همین زن متشخص را داد به زید، زید یک برده بیش نبود، غلامی آزاد شده.

قضیه جوبیر را پیامبر اکرم (ص) جلو آورده برای خاطر اینکه به جوانهای ما چیز بفهماند، برای اینکه به پدر و ادرها چیز بفهماند، جوبیر یک غلام سیاهس است آزاد شده، این غلام سیاه بسیار زشت است علاوه بر اینکه زشت است سیاه است با لبهای گندهو بالاخره از نظر ظاهری زشت است، از نظر مکنت مالی کارش رسیده به جائی که لباس ندارد بپوشد، یک خرقة ای یک بخچه ای رو دوشش انداخته، عورتین خود را پوشانده و آمده در صفة خدا قسمت شما بکند آنها که مشرف شده اد می‌دانند - سکوئی در مسجد رسول گرامی (ص) است الان هم به صفة مشهور است، مسلمان هایی که خانه نداشتند می‌آمدند و زندگی می‌کردند. جوبیر هم آنجا زندگی می‌کرد. یک صفة یی بی‌سقفی هم بود. پیامبر اکرم (ص) که برایشان سخت هم بود، اگر چیزی پیدا می‌کردند بخور و نمیر، می‌دادند به اینها می‌خوردند، گرسنه بودند معمولاً روزه

می‌گرفتند. تشنه بودند غالباً، عبادت می‌کردند از نظر طائفه کسی رانداشتند از نظر شخصیت معنوی قوی بودند، مکتب مای اصلاً نبود از نظر شکل و شباهت جوین خوشگل نبود.

یک روز پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شد دید این آقای جوین مثل اینکه دارد غصه می‌خورد سرش به دامنش است پیامبر فرمودند: جوین چه شده گفت: چیزی نیست یا رسول الله فرمودند زن می‌خواهی تعجب کرد گفت یا رسول الله کی به من زن می‌دهد من نه خانه دارم، نه زندگی، من یک لباس ندارم بپوشم، غذا ندارم بخورم اینهم جایم است. کی به من زن می‌دهد.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند بلند شو بر خانه زیاد بن لبید زیاد بن لبید اول متمکن مدینه بود و علاوه بر اینکه اول متمکن است، اول شخصیت در مدینه است آدمی است فوق العاده با شخصیت و دارای وجاهت، آدمی است متمکن، پول دار یک دختر دارد به نام فاطمه (دلفا) اینطور که در تاریخ می‌نویسد، دختری است بسیار با جمال، بسیار فهمیده الان معلوم می‌شود این زن چقدر فهمیده است زنی است بسیار خوب، بسیار دانا. پیامبر فرمود بلند شو برو خانه زیاد بن لبید، بگو پیامبر فرموده اند، فاطمه (دلفا) را برای من عقد کن، تعجب کرد اما بلند شد حرف رسول الله است، بلند شد آمد منزل زیاد بن لبید اتفاقاً مهمان داشت جوین را پذیرفت ببیند چه می‌خواهد دید جوان سیاهی است، سلام کرد گفت: بفرمائید گفت پیامبر فرموده است دختری فاطمه را به عقد من در آوری تعجب کرد، جا خورد نمی‌خواست بگوید نه، گفت: شما بروید خودم می‌آیم خدمت رسول اکرم (ص) جوین برگشت، دختر با جمال قضیه را شنید گفت: بابا که بود چی بود. گفت یک کاکا سیاهی بود سفارش آورد که پیامبر گفته تو رامن به عقد او در آورم. گفت: تو چه گفتی؟ گفتم برومن الان می‌آیم خدمت رسول خدا (ص). گفت: نه کار خوبی نکردی اگر پیامبر اکرم (ص) چنین فرموده باشد چه می‌کنی؟ نظر من این است او را به خانه برگردان بنشیند سپس خودت خدمت پیامبر برس از رسول الله تقاضا کن که منظور از این سفارش چه بوده و اگر سخنی دارد با رسول خدا (ص) در میان بگذارد.

زیاد بن لبید جوین را صدا کرد نشاندش در خانه مهمان هم داشت خودش آمد پیش پیامبر اکرم، یا رسول الله چه فرموده اید؟ پیامبر با کمال صراحت فرمود: گفتم فاطمه را به عقد جوین در آوری. دستور پیامبر اکرم را به فاطمه ابلاغ کرد. پیامبر اکرم (ص) دستور داده تورابه ازدواج جوین در آورم دختر مسلمان گفت: هرچه پیامبر بفرماید حاضریم، راضیم همان وقت صیغه عقد را خواندند (دیگر در تاریخ ندارد نمی‌دانم پیامبر خواند یا دیگری) صیغه عقد را خواندند.

زیاد بن لبید آدم متمکنی بود منزلی تهیه کرد و بالاخره یک جشن و یک ولیمه و یک عروسی، و این آقای بی لباس را حمام بردند و لباس حسابی برتنش پوشاندند شب بردندش حجله، یک قوت جوین متوجه شد او کجا و این کجا لذا تصمیم گرفت برای شکرانه این نعمتی که خدا به او داده تا صبح عبادت کند بلکه نذر کرد و تصمیم گرفت سه روز عبادت کند یک شبانه روز روزه گرفت شب عبادت کرد و پیش این زن نرفت، شب دوم، شب سوم مثل اینکه زنها خوشحال شدند که این میل به زن ندارد، خوب شد الحمد لله، ما هم حرف پیامبر را شنیده ایم و هم بقول امروری ها بچه مان را در چاه نینداخته ایم آمدند خدمت پیامبر اکرم (ص) یا رسول الله این مرد زن نمی‌خواهد برای اینکه دو، سه روزی است از عروسی می‌گذرد و او نسبت به وظیفه همسری اقدامی نکرده است. پیامبر جوین را خواستند فرمودند مگر زن نمی‌خواهی عرض کرد چرا یا رسول الله؟ گفت اگر زن می‌خواهی پس چرا تماس با این زن نگرفته ای گفت: یا رسول الله نذر کردم

بشکرانه این نعمت سه شبانه روز پروردگار عالم رابطه داشته باشیم گفت امشب شب چهارم، دیگر نوبت فاطمه است، دیگر نوبت اوست.^{۲۴} پیامبر اکرم فرمود:

«إذا جائكم من ترضون خلقه و دینه و امانته یخطب الیکم فزوجوه و الا تکن فتنه و فساد کبیر»^{۲۵}

از نظر عملی هم برای اینکه سنن جاهلیت را زیر پا بگذارد اقدام عمی به چنین کارهایی می نمود و می فرمود (و کل مائره الجاهلیه تحت قدمی)^{۲۶} یعنی امتیازاتی که در جاهلیت بوده. همه و همه در زیر پای من است برای اینکه عملاً با آن رسمها مباره کند دختری مثل فاطمه دختر زیاد بن لبید را به جویبر می دهد بعد هم که می گویند چرا؟! می گوید: برای اینکه جویبر ولو جمال ندارد، اما اخلاق دارد، ولو صورت ندارد اما سیرت دارد ولو پول ندارد، تقوا دارد، ولو شخصیت ظاهری ندارد شخصیت اسلامی دارد، دین دارد، و من می گویم به کسی باید شوهر کرد که دین داشته باشد به کسی باید زن داد که شخصیت اسلامی یعنی تقوی داشته باشد، به کسی باید شوهر کرد که اخلاق داشته باشد خلاصه بحث امروز من این شد که قانون وراثت قانونی مسلم است. شما اگر طالب سعادت بچه هایتان هستند باید مقید باشید دخترهایتان را به کسی بدهید که دین داشته باشد و اخلاق، و پسرها باید دختری را بگیرند که دین داشته باشد و اخلاق اگر جمال باشد و عفت نباشد، به شما بگویم به قول عوام مشهور است می گویند: زن بی عفت را اگر در شیشه کنند و در شیشه را هم ببندند بالاخره مرتکب فساد می شود.

درس چهارم: شرک شیطان

فصل ۳

بحث ما درباره تربیت اولاد بود عرض کردم این بحث مقدمه ای دارد و فصلهایی، فصل سوم بحث ما درباره انعقاد نطفه است وقتی که نطفه از پدر به رحم مادر منتقل می شود این فصل دارای ۳ بخش است، در هر سه بخش باید یک صحبت تفصیلی داشته باشیم. چون که بحث حساس است باید گفت از مهمترین فصلها می باشد.

یک بخش راجع به توجه الی الله تبارک و تعالی است و از نظر روایات، ما بایستی در آنوقت توجه به خدا داشته باشیم لذا دستور داده شده است نماز بخوانید بعد از نماز دعا کنید که پروردگار عالم نسل شما را مبارک کند، دستور داده شده که در آن وقت متذکر خدا باشید هم از نظر دل و هم از نظر زبان و حتماً باید بسم الله الرحمن الرحیم گفته شود و حتی در روایات می خوانیم اگر بسم الله الرحمن الرحیم گفته نشود، شیطان شریک می شود چیزی که باید به آن توجه داشته باشیم قضیه شرک شیطان است در روایات، ولد الزنا، ولد حیض، کسیکه از حرام و لقمه حرام نطفه اش منعقد شده که عوام می گویند لقمه حرام با شرک شیطان پهلوی یکدیگر گذاشته شده اند همانگونه که ولد الزنا و ولد حیض می تواند رستگار شوند، اما رستگاریشان مشکل است لقمه حرام هم می تواند رستگار شود ولی بسیار مشکل است چنانچه آن کسی که شرک شیطان هم باشد، رستگاری او مشکل است و در روایات می خوانیم حجاج بن یوسف ثقفی شرک شیطان است. در بعضی از روایات می خوانیم برخی از اشقیاء، ولد حیض هستند. همه می دانید که با زن در حال عادت زنانگی هم بستر شدن حرام است و نه تنها حرام بلکه کفار هم دارد اگر روزهای اول باشد باید هجده نخود طلا کفاره بدهد و اگر روزهای

^{۲۴} (۱) -۱ وسائل الشیعه،

^{۲۵} (۲) ۲ بحار، جلد ۱۰۳، ص ۳۷۲.

^{۲۶} (۳) ۳- فروغ ابدیت، جلد اول.

وسط باشد ۹ نخود و اگر روزهای آخر باشد باید ۴/۵ نخود طلا کفاره بدهد و اگر نطفه منعقد شد، نظیر ولد الزنا ممکن است رستگار شود اما رستگاری او مشکل است و قرآن شریف هم راجع به شرک شیطان صحبت دارد. در سوره اسری می‌فرماید:

«و استغزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غروراً»^{۲۷}

می‌فرماید کار شیطان همین است که از راه صدایش ما را به جهنم می‌برد یعنی از راه غنا و موسیقی، ظاهر امر، امر تکوینی است نه امر تشریحی و معنای امر تکوینی این است که کبی از کارهای این دشمن آشکار شیطان لعین، این است که با صدایش مردم را جهنمی می‌کند یعنی با موسیقی‌ها و بعضی اوقات هم با لشکرهایش، لشکر سواره و پیاده اش، لشکر پیاده یعنی دوست نادان، دوست نادان باعث جهنمی شدن انسان می‌شود و بالخره یکی دیگر از راههای شیطان این است که با لشکر سواره افراد را و با لشکر پیاده که شریک در مال شما می‌شود یعنی او می‌دارد به گرفتن ربا، تقلب در معامله، حقه بازی، گرانفروشی، غش در معامله و بالخره از راه حرام وارد و شرکی در مال شما می‌شود، کبی هم شریک در اولاد شما می‌شود معنی شرکد را اولاد ره هر کسی چیز گفته است ولی آنچه بنظر می‌رسد همین است که انسان در آنوقت توجه خدا نداشته باشد «بسم الله» نگوید و نه تنها بی توجه مردم به الله است بلکه مرد با فکر زن نامحرم با زنش هم بسیر می‌شود یا زن با فکر مرد نامحرم با شوهر همبستر می‌شود، این فکر شیطانی روی بچه اثر می‌گذارد و این بچه می‌شود شکر شیطان مانند ولد الزنا که رستگاریش کاری است مشکل رستگاری این بچه هم کار است مشکل.

اینکه در روایات می‌خوانیم در آنوقت «بسم الله» بگو، اعوذ بالله بگو و با دعا و راز و نیاز و توجه بخدا در این کار وارد بشو و قبل از این عمل نماز بخواه همه و همه برای خاطر این است که یکدفعه شیطان وسوسه نکند و فکر شمارا منحرف ننماید، اگر فکر منحرف شد، تخیلات و وسوسه‌های زشت جلو آمد اثر عجیبی روی این بچه دارد. در قضاوت‌های حضرت امیر (ع) می‌خوانیم کی زنی بچه بدنیا آورد و این بچه سیاه چهره شد در صورتی که پدر و مادرش هر دو سفید چهره بودند مرد ادعا کرد که این بچه از من نیست و کم کم کار به دادگاه امیرالمؤمنان (ع) رسید امام (ع) از نحوه صحبت کردن ظاهری زن دیدند او عقیفه است بعد از صحبتها حکم نمودند که این بچه مال مرد است و فرمودند آیا در آن اتاق که انعقاد نطفه انجام شد عکس سیاهی وجود نداشته؟ گفتند چرا. امام (ع) فرمودند: در هنگام انعقاد نطفه توجه مرد یا زن که به آن عکس بوده است این توجه روی نطفه اثر گذاشته و پسر شما را سیاه چهره کرده است.^{۲۸} همان توجه به عکس سیاه چهره اثر گذاشت روی بچه چه رسد که العیاذ بالله مرد با تخیل زن دیگر با زنش هم بستر بشود یا زنی به تخیل وسوسه شیطانی با شوهرش هم بستر شود. اگر در آنوقت انعقاد نطفه شود فوق العاده خطرناک است و معنای شرک شیطان هم همین است.

حجاج بن یوسف ثقفی را که در روایات می‌خوانیم شرک شیطان است از تاریخ فهمیده می‌شود همین بود هاست برای اینکه مادر حجاج بن یوسف یک زن عیاش بوده این زن عاشق نذر بن حجاج بوده است، نذر یک جوان با جمال مشهوری بوده و در تاریخ می‌خوانیم وقتی عمر رد می‌شد دید که این زن در حال شعرخوانی است و عمر درک کرد که این زن عاشق

^{۲۷} (۱) ۱- اسراء، ۶۴

^{۲۸} (۱) ۱- کتاب قضاوت‌های علی (ع).

نذر است و می‌گوید کجاست نذر بن حجاج که ما به او دسترسی پیدا کنیم و عمر هم به محض اطلاع، نذر بن حجاج را خواسته و سرش را تراشیده و او را تبعید نمود این زن از نظر تاریخ این طور بوده وقتی که شوهرش یعنی یوسف با او هم بستر شده این زن ظاهراً بفکر نذر بن حجاج بوده است و آن فکر روی این بچه اثر گذاشت حجاج. و در تاریخ آدمی، به این جنایتکاری کم داریم هرچند در جنگ جهانی اول و دوم نظیر داشته و هم اکنون آمریکا و صدام هم حجاج هستند ولی کم است افرادی این چنین، حتی در میان بنی امیه یکی فوق العاده جانی بوده آن هم «متوکل».

حجاج بخاطر حفظ خلافت عبدالملک مروان ۱۲۰ هزار نفر شیعیان را کشت.

روزی حجاج در کوچه می‌رفت آدم غریبی دید شخصی در حال رفتن است و عده ای دور او را گرفته اند پرسید این کیست؟ حجاج برگشت و گفت من آن هستم که ۱۲۰ هزار نفر از شیعیان علی را بجرم شیعه بودن سر بریدم! ۶۰ هزار نفر در زندان او زندانی بوده و تا وقتی که مرگ آنها رسید در زندانش بودند.

این مرد نانجیب در وسط بیابان، زندانی بی سقف تهیه کرده بود مردم را در این زندان، زندانی می‌نمود روزی یک دانه نان به اینها می‌داد که یک تلتش خاکستر بودو دو تلتش جو. معمولاً زندانیها می‌مردند و اجازه بردنشان داده نمی‌شد مرده ها می‌گندیدند و بویشان از این زندان بلند بودو کی نبود به فریاد آنها برسد و این کار کوچکش بوده است.

بعضی اوقات انسان باندازه ای پست می‌شود که برای خاطر دیگران جهنمی می‌شود. مواظب باشید برای خود جهنمی نشوید و مواظب باشید برای دیگران هم جهنم نروید. حجاج بن یوسف ثقفی برای عبدالملک مروان اینگونه در کوفه جنایتکرد تا بدرک واصل شد. و آخرین کسی را که کشت سعید بن جبیر این صحابی بزرگ رسول خدا (ص) بود.

امام صادق (ص) به زراره می‌فرمایند این جنایات حجاج بخاطر شرک شیطان بود، بخاطر آن مادر عیاش لاابالیش بود.

این بخش اول بحث اهمیت دارد و کتابها هم در این باره نوشته شده علامه مجلسی علیه الرحمه کتاب حلیة المتقین را در این مورد نوشته و کتاب خوبی است و سفارش می‌کنم جوانها این کتاب را مطالعه کنند که فصل مفصلی راجع به شب ازدواج و وقت انعقاد نطفه از نظر روایات دارد و حرفهای خوبی هم هست. خلاصه حرف این شد برای اینکه بتوانیم اولاد صالح تحویل جامعه بدهیم در وقت آمیزش باید هم زن و هم مرد مواظب باشند که تخیل شیطانی نداشته باشند و توجه به الله تبارک و تعالی داشته باشند مخصوصاً مواظب «بسم الله» باشند.

بخش دوم

غذای حلال و حرام است، غذای حلال در آن وقت تأثیر عجیبی روی بچه دارد چنانچه غذای حرام در شقاوت اولاد تأثیر عجیبی دارد درباره حضرت زهرا (س) همه می‌دانید که بنا شد نور زهرا منتقل شود به حضرت خدیجه (س) لذا دستور داده شد که حضرت رسول از مردم کناره گیرد (روی این نکات باید توجه داشته باشیم) پیامبر از مردم منزل گشت و چهل شبانه روز به کوه حرا رفت دستور داده شد خدیجه کبری هم منزل از مردم در خانه به عبادت بپردازد و کسی را بخانه راه ندهد، چهل شبانه روز تمام شد جبرئیل آمد که برو خانه پیامبر آمد در زد خدیجه گفت چه کی در می‌زند دری که هیچکس جز رسول الله حق کوبیدنش را ندارد پیامبر فرمودند من هستم پیامبر وارد شد جبرئیل غذای بهشتی آورد و دستور داد احدی جز رسول الله و خدیجه کسی دیگر از آن غذا نخورد و بعد دستور داده شد که نور زهرا (س) به خدیجه

منتقل شود، و خدیجه می‌گوید پیامبر از رختخواب من بیرون رفت و من نور حضرت زهرا را در خود احساس کردم. از این جمله تاریخی استفاده می‌کنیم که غذای حلال و حرام تأثیر فوق العاده دارد. اگر غذا حرام باشد این بچه بیچاره می‌شود اگر غذا شبهه ناک باشد خطرناک است اما شبهه این غذا را می‌شود با بسم الله و دعا و راز و نیاز رفع کرد. اما غذای حرام را هیچ کاری نمی‌شود کرد و وای بر آن بچه ای که از غذای حرام نطفه او منعقد شود، و بدا بحال بچه ای که از پولی که در آن ربا بوده یا پولی که در آن غش در معامله کرده است بوجود بیاید غذای حرام و حلال در روایات، مهم شمرده شده است.

از غذای حرام به پرهیزید

قضیه شریک بن عبدالله بن سنان بن انس نخعی قضیه مهمی است.

شریک، یک زاهد، عابد مسلمان و عالمی بوده است، در زمان مهدی عباسی او کاری هم با مهدی و دربارش ندارد یک وقت یابن شیطان منشها تصمیم گرفتند شریک را بر بایند لذا مهدی شریک را دعوت کرد و به او گفت تو باید قاضی القضاة بشوی یعنی قاضی اول مملکت گفت: خیر من تصمیم دارم در هیچ کار از کارهای تو دخالت نکنم. گفت حالا که قضاوت را قبول نمی‌کنی معلمی بچه هایم را قبول کن گفت این کار راهم نمی‌کنم. چونکه من نه خلافت تو را قبول دارم و نه بچه های تو را. اصرار کرد پذیرفت بعد می‌خواست برخیزد گفت بنابراین باید یکی از سه را قبول کنی یا قضاوت یا تعلیم فرزندان و یا یک وعده غذا، خوردن غذا را قبلو کرد آن غذای چرب و نرم ظاهری اما زهرمار واقعی را خورد شکم او از حرام پر شد بعد آمد خانه و خوابید، غذای حرام گل کرد همین آدم زاهد مقدس عالم به خود گفت چه مانعی دارد که قاضی القضاة بشوی و اگر قاضی شدی شاید بتوانی گره ای کار مسلمانی بگشائی و اگر قاضی شدی شاید بتوانی گره ای از کار مسلمانی بگشائی و اگر قاضی دشی خیلی کارها می‌توانی بکنی. بعد گفت چه مانعی دارد معلم دربار شوی و وجاهت پیدا کنی، صبح فردا آمد پیش مهدی و گفت هم قضاوت را قبول می‌کنم و هم معلمی را! از تاریخ استفاده می‌شود که شریک می‌دانست که با پای خود بطرف جهنم می‌رود.

قرآن می‌فرماید: «افرایت من اتخذ الهه هواه»^{۲۹} پیامبرم آیا نمی‌بینی بعضی ها هواپرست هستند و دانسته به جهنم می‌روند. حقوق فراوانی به همین شریک می‌دادند. یک وقتی رفت حقوقش را از رئیس بیت المال بگیرد صد هزار درهم به او داد پول را گرفت یکی از اینها مغشوش بود پس داد گفت این را بگیر و درهم سالم به من بده رئیس بیت المال عصبانی شد و گفت تو این پول فراوان را گرفته این حالا بگذار یک درهمش هم مغشوش باشد، جواب داد صد هزار درهم را می‌گیرم اما در مقابل آن دین می‌دهم صد هزار درهم در مقابل دین است و چون شیء با ارزش می‌دهم برای یک درهم، هم چک و چک می‌کنم.^{۳۰}

این قضیه بما می‌گوید غذای حرام کار خود را کرد. شریک مقدس را بیچاره کرد مواظب باشید غذای حرام نخورید غذای حرام فوق العاده برای خودتان و برای اولادتان و برای زنتان ضرر دارد. اول مصیبت غذای حرام قساوت است قساوتی که

^{۲۹} (۱) ۱- فرقان ۴۳.

^{۳۰} (۲) ۲- سفینه البحار، جلد ۱، ص ۶۹۶ شرک.

قرآن می‌فرماید: وای به دلی که سیاه باشد. فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله.^{۳۱} یکی از آثار مهم غذای حرام سیاه کردن دل است.

حتی در روایات می‌خوانیم که رسول خدا فرمود:

لرد المؤمن حراما يعدل عندالله سبعین حجة مبرورة

: مؤمن حرام را رد کند و خود را به خوردن مال حرام آلوده نسازد اینکار معادل هفتاد حج مقبول است.^{۳۲} زیرا بواسطه، یک لقمه حرام ممکن است انسان شریک شیطان شود و بچه را آلوده کند و دیگر بچه رستگار نشود، اگر می‌بینی حال عبادت و حال نماز شب، حال قرائت قرآن نداری فکری بکن، در غذا و در کسبت ببین آیا این غذا و کسب حلال است یا نه؟ شبهه ناک است یانه؟ از چیزهایی که راجع به عبادت بی حالی می‌آوری، از چیزهایی که انسان را جری می‌کند در گناه حتی گناه بزرگ؛ خوردن حرام است.

اما م حسین (ع) آمده بود پیش زینب در آن وقتی که سنگ به پیشانیش زده بودند زینب مظلومه پرسید: برادرم مگر خودت را معرفی نکردی؟ فرمود: چرا خودم را معرفی کردم اما چون شکمهایشان از حرام پر شده است حرف حق در اینها تأثیری ندارد، یعنی مثل جذائیت سخن ابی عبدالله الحسین (ع) نمی‌تواند روی این شکمی که از حرام پر شده است اثر بگذارد. غذای حرام اگر بیاید دیگر رستگاری بچه، کاری مشکل است مشکل. در روایات می‌خوانیم مواظب باشید با غذای حرام انعقاد نطفه نشود از این جهت می‌بینیم که شخص حضرت رسول، ائمه طاهرین و اصحاب شان راجع به حق الناس اهمیت فوق العاده ای قائل بودند.

پیامبر اکرم (ص) در دم مرگ وقتی نشست روی منبر، اول حرفش همین بود که گفت: مردم، پاسخ حق الناس در قیامت مشکل است، اگر کسی حقی دارد همین حالا بیاید و بگیرد که آن عرب برخواست و گفت می‌خواهم قصاص کنم برای چوبی که به سینه ام زدید.

و درباره اصحاب ائمه طاهرین چیزهای عجیبی می‌شنویم که آن بزرگوران راجع به مال حرام و شبهه ناک چقد راهمیت می‌دادند. «غزالی» در «احیاء العلوم» می‌نویسد: کسی یک کشتی گندم از بصره به کوفه فرستاد و به طرف حسابش گفت به مجرد اینکه این گندم رسید، مواظب باشد احتکار نکند. من شنیده ام رسول دا فرمود مسلمان حق ندارد خوراک دیگران را احتکار کند، و من شنیده ام که پیامبر فرمود: محتکر اصلاً مسلمان نیست، به مجرد رسیدن بفروش.

غزالی می‌گوید: روزدوشنبه گندمها رسید ولی طرف دید اگر گندم را روز جمعه بفروشد نرخ گندم قدری بالاتر است، گندمها را سه شنبه چهارشنبه و پنج شنبه نگاهداشت روز جمعه فروخت اتفاقاً هفت هزار درهم استفاده کرد و خوشحال شد که توانستم بطرف حسابم این مقدار منافع برسانم نامه ای نوشت برای طرف حسابش که گندم ها دوشنبه رسید و جمعه فروختم. هفت هزار درهم استفاده بدست آمده را ارسال داشتم، این مسلمان عصبانی شد نامه ای نوشت که ای جنایتکار، ای خیانتکار می‌خواهی بخاطر پول، من و خودت را جهنمی کنی مگر من نگفتم گندم را احتکار مکن، چرا سه روز احتکار کردی، بعد نوشته بود هفت هزار درهم را دادم بده به ضعفای کوفه که شاید خدا از گناه من درگذرد.

^{۳۱} (۱) -۱ زمر: ۲۲.

^{۳۲} (۲) -۲ مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۳۰۲.

نظیر این قضایا را زیاد می‌خوانیم. باز در «احیاء العلوم» آمده: تاجری غلامش به او نشوتامسال نی هاری شکر را سرمازده و شکر نیست اگر بتوانی شکری بخری خوب است این آقا رفت بازار، شکر را به نرخ روز خرید یک انبار شکر جمع کرد. شب به رختخواب رفت بیدار شد، بخود گفت یک انبار شکر جمع کردی استفاده هم خیلی کردی اما می‌دانی مسلمانها را گول زدی و اگر مسلمانی، مسلمانی را گول زد دیگر مسلمان نیست.

در روایات دارد پیامبر اکرم (ص) رد می‌شد میوه فروشی میوه داشت، اما میوه‌ها برق و جلا داشت پیامبر جلب شدند رفتند سر میوه‌ها دیدند آب روی میوه‌ها ریختند است و برق و زیبایی مال آب است، به او گفتند: چرا این کار را کردی، چرا این میوه زیر و رو دارد، گفت یا رسول الله باران آمد و اینجور شد، پیامبر فرمود چرا هم نزدی، بعد فرمودند:

«من غشنا فلیس منا»^{۳۳}

هر کی مسلمانی را گول بزند مسلمان نیست، حتی بعضی از بزرگان اشکال می‌کنند که چراغ بزندان در مغازه چون چراغ زرق و برقی به پارچه و میوه می‌دهد و همین اشکال دارد.

دنباله داستان، تاجر شب خوابید و فکر کرد گفت یک انبار شکر بدست آوردم ولی دینرفت اذان صبح شد او خبر نکرد، بازار باز شد قبل از آفتاب رفت در منزل فروشنده‌ها و از آنها که شکر گرفته بودند عذر خواهی کرده و حلالیت می‌طلبید و می‌گفت: آقا من تو را گول زدم شکر قیمتش بالاست و لو به نرخ روز خریدم اما گولت زدم بیا این معامله را اقاله کنیم معامله اقاله می‌شد. بالاخره هم معاملات انجام شده، اقاله شد فردا آمد بازار طرف حسابها دیدند عجب، او آدم خوبی است. گفتند: ما به تو بخشیدیم و معامله صحیح شد او قبول کرد اما دو دفعه شب آمد منزل وقت استراحت به فکر رفت گفت بالاخره این انبار شکر شبهه ناک است، مردم گول زنی است ول ظاهراً گفتند راضی هستیم فردا به طرف حسابها گفت: این معامله را اقاله کنید من خوابم نمی‌برد و می‌ترسم.

چرا اینقدر اهمیت می‌دهند حق داشتند آنها لابد معاد را باور داشتند. در نهج البلاغه مولا علی (ع) به استاندارها می‌نویسد: استاندارهای من

«ادقوا اقالمکم و قاربوا بین سطورکم و احذ فوا عن فضولکم فان اموال المسلمین لا تتحمل الاضرار»^{۳۴}

: استانداران من وقتی نامه به من می‌نویسد سر قلم را ریز کرده بین سطرها فاصله‌ها را کم و نزدیک کنید قلم فرسایي نماید چون کاغذ و قلم و مرکب بیشتر مصرف می‌شود و ضرر به بیت المال می‌زند و بیت المال تحمل چنین ضررهائی را ندارد. امیرالمومنین حاضر نیست استاندارش قلم فرسایي کند حق الناس است مشکل است و به اندازه ای حق الناس مشکل است که علی (ع) مثل باراه در دل شب می‌گیرد و می‌گوید:

«اللهم انی اعوذ بک من نقاش الحساب»

(یعنی خدایا پناه می‌برم به تو در روز حساب که راجع به حق الناس شدید مناقشه می‌شود.)

^{۳۳} (۱) ۱- ترغیب، جلد ۲، صفحه ۵۷۱.

^{۳۴} (۲) ۲- بحار، جلد ۷۳، صفحه ۴۹.

تیغ وقتی توی پا رفت نمی‌شود با دست در بیاوری و یک چشم تیزی می‌خواهد تا تیغ را بیابد. حق الناس را امیرالمومنین نقاش معرفی می‌کند، حتی در روایات می‌فرماید چهل نماز مقبول را بریای یک درهم می‌دهد، یعنی کسی بدهکار است در قیامت چهل نماز مقبول را برای خاطر یک تومان می‌دهد. او را چهل تا نماز می‌برد بهشت و تو جهنم می‌روی.

در قیامت گردنه‌هایی است یعنی هر جا پلیس راه ست و آن پلیس راهی که خیلی مشکل است مرصاد است و خود خداوند سؤال می‌کند «ان ربك لبالمرصاد».^{۳۵} امام صادق (ع) می‌فرماید: مرصادی یکی از عقباتی است که خدا سؤال می‌کند از وحی سؤال می‌کند، از حق الناس سؤال می‌کند خداوند قسم خورده که بعزت و جلاله از همه چیز ممکن است بگذرم اما از حق مردم

نخواهم گذشت. سلمان فارسی را دیدند، دم مرگ گریه می‌کند، گفتند تو چرا می‌گریی؟ گفت روایت از رسول خدا یاد آمد و آن این است که فرمود: در قیامت گردنه‌هایی است که از این گردنه‌ها نمی‌گذرند غیر از سبکباران «نجی المخذفون و هلك المثلون». می‌گوید نگاه کردم ببینم این استاندار چرا سنگین بار است دیم یک پوست گوسفند دارد که فرشش و رختخوابش است و یک کاسه گلی برای غذا و آب و یک آفتابه گلی برای تطهیر و یک دوات و قلم برای خدمت به جامعه بیش ندارد، باز هم می‌گوید سنگین بارم سنگین بارم سنگین بارم.

حق الناس مشکل است و از آنها مشکل‌تر این است که انسان غذای حرام بخورد و بچه‌ای متولد بشود، مادر غذای حرام بخورد و بچه در شکمش بزرگ شود و این بچه روز قیامت پدر و مادر را نفرین می‌کند و می‌گوید: خدایا بازخواست مرا از این بابایم بکن او غذای حرام به من داد و مرا جهنمی کرد. در روایات می‌خوانیم بچه برای کار بدش جهنم می‌رود و بابا برای اینکه بچه را گمراه کرده، برای غذای حرام باید جهنم برود.

درس پنجم: درباره انعقاد نطفه

قسمت دوم فصل ۳

فصل سوم بحث ما که فصل مهمی هم هست، راجع به انتقال نطفه از پدر به مادر بود در این باره عرض کردم: این فصل سه بخش دارد:

یک بخش راجع به این بود که در آن موقع مواظب باشد تخیل و سوسه‌های بد، جلو نیاید و بالاخره دستخوش شیطان نشود. که اگر خدای نکرده تخیل‌ها، و سوسه‌های بد جلو آمد از نظر روایات ما این بچه شرک شیطان می‌شود.

بخش دوم، راجع به غذا بود که باید مواظب باشد، غذای حرام نخورد، اگر بشود غذا شبهه ناک نباشد و لأقل مواظب باشد غذای حرام نباشد که اگر نطفه بچه منعقد بشود از غذای حرام، لقمه حرام است رستگار شدن او کاری است بس مشکل و از وظائف بزرگ زن و مرد مخصوصاً مرد، این است که غذای حلال امصرف کند. بالاخره در آخر کار عرض کردم مواظب حق الناس باشید، و غذای حرام، مال حرام، از هر آتشی بدتر است، و قرآن می‌فرماید: آن کسانی که غذای

حرام می‌خورند خیال نکنند که این غذاست می‌خورند این آتس است می‌خورند^{۳۶} و اگر متوجه باشند آنهایی که دارای چشم بصیرت اند. دارند آتش را می‌بینند.

بخش سوم

از گناه برحذر باشید که در آینده فرزند اثر دارد

بحث ما در این که بخشی مهمی است در این فصل، این است که باید مواظب باشد در آن شب گناهی در زندگی این مرد و زن نباشد که گر گناه جلو آمد چه قبل و چه بعد، این گناه نحس است و اثر می‌گذارد روی بچه و ممکن است یک گناه پدر و مادر مشکلاتی برای بچه پیش بیاورد و اصولاً به همه شما تذکر بدهم همیشه در نظرتان باشد که گناه نحس است.

بین مفسرین اختلاف است که آیا ما سعد و نحس در این جهان داریم یا نه، آیا روزی داریم که این روز نحس باشد، ماهی داریم که این ماه نحس باشد، روزی هست که این روز سعد و مبارک باشد، ماهی هست که این ماه مبارک باشد؟ بعضی گفته اند داریم مثل ماه صفر که نحس است، مثل ماه مبارک رمضان، که خود ماه مبارک است، اینها تمسک هم کرده اند به قرآن به روایاتی که در دسترس است. قرآن می‌فرماید:

فارسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی ایام نحسات: ^{۳۷} (قوم عاد که نباشد هلاکشان کنیم در روزهای نحس، برایشان باد تندی فرستادیم) و آن باد تند، آنها را هلاک کرد، یا گفته اند قرآن می‌فرماید:

أنا انزلناه فی لیلۃ مبارکة: ^{۳۸} (ما قرآن را در شب مبارکی، در شب سعدی فرستادیم) یعنی شب قدر.

تمسک به روایت هم کرده اند، آن کسانی که می‌گویند ما روز نحس نداریم ماه نحس نداریم، روز ماه مبارک نداریم همه روزها و همه ماهها مثل هم هستند از این آیات جواب می‌گویند، این آیات را به اعتبار ظرف معنا کرده اند، می‌گویند شب قدر اگر شب مبارکی است برای خطار این است که قرآن در آن نازل شده به اعتبار ظرفش است نه به اعتبار مظهر، بقول ما طلبه ها صفت به حال متعلق موصوف است نه صفت به حال خود موصوف چون قرآن مبارک است، چون قرآن موجب رستگاری است و در شب قدر نازل شده، لذا شب مبارک است، یا در آن ایام نحسات گفته اند روز نحس نیست بلکه چون تندبادی در آن هفت روز برای قوم عاد آمد از این جهت روز نحس شده به اعتبار آن بلایی است که در آن روز واقع شده نه به اعتبار خود.

بحث ما بحث شیرین مفصلی است، بر فرض هم آیات را بتوانیم اینطور معنا کنیم. اما در روایت گیریم، از روایات فهمیده می‌شود جوّ این عالم جو این کره زمین تأثیراتی دارد. از روایات فهمیده می‌شود، ما روزها و ماههای نحسی، یک روزها و ماههای مبارکی داریم. اما الان این مورد بحث من نیست و در این باره نمی‌توانم با شما صحبت کنم. چیزی که می‌توانم باشما صحبت کنم این است که گر ما روزهای نحسی هم داشته باشیم آن نحوست را بواسطه توکل به خدا، بواسطه دعا و خواندن قرآن، بواسطه صدقه حتماً می‌توانیم از بین ببریم. یعنی مثلاً اگر روز دوشنبه مسافرت کردن بد باشد، نحس

^{۳۶} (۱) ۱- بقره، ۷۴.

^{۳۷} (۱) ۲- فصلت، ۱۶.

^{۳۸} (۲) ۱ دخان، ۳.

باشد با صدقه نحوشتش قطعاً از بین می‌رود. یا گر در وقتی که قمر در عقرب است عروسی کردن یا انعقاد نطفه نحس باشد، درست نباشد بواسطه دعا و توجه به خدا، بواسطه قرآن بواسطه ولیمه ای که اسلام می‌گوید، نه ولیمه ای که می‌دهیم، ولیمه صحیح، مسلم نحوست قمر در عقرب را می‌شود از بین برد، اگر روز نحس باشد، قطعاً بواسطه خواندن قرآن نظیر آیه الكرسي، نظیر چهار قل (قل یا ایها الکافرون، قل هو الله احد، قل اعوذ برب الناس، و قل اعوذ برب الفلق) نحوست را می‌شود از بین برد.

بنابراین، بر فرض هم ما رویه‌هایی نحس یا چیزهای نحس داشته باشیم بواسطه پناه به خدا از راه دعا و از راه قرآن، از راه صدقه، می‌شود از بین برد، اما یک نحسی هست که مسلم است پیش همه هست آنکه می‌گوید روز نحس نداریم، می‌گوید این نحس را داریم یک روز مبارکی در این جهان هست آن کیسکه می‌گوید: روز مبارک نداریم، این مبارک را قبول دارد، و آن چیست؟ عمل من و شما. اعمال ما گاهی مبارک است و گاهی نحوست دارد، به عبارت دیگر رابطه با خدا این مبارک است، این هنه مبارک است برای خودمن و زندگی من، مبارک اس برای اطرافین من، برای اولاد من، مبارک است برای نسل آینده «من عمل صالحاً من کر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیوة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون»^{۳۹}

آن کسی که رابطه با خدای محکم باشد، آن کسی که نماز اول وقت می‌خواند، آن کسی که صدقه می‌دهد خمس و زکوة می‌دهد، آن کسی که ماز شب می‌خواند هرچه رابطه محکمتر، زندگی خوشتر و مبارکتر «فلنحیینه حیة طیبه» کارهای خوب ما در زندگی ما و اطرافیان ما اثر دارد، در زندگی اولاد ما هم اثر دارد.

قضیه حضرت خضر و حضرت موسی یک یاز قضایایش این بود که حضرت خضر دستور دارد این دیواری که کج است باید خراب کنیم دو دفعه بسازیم. دیوار را خراب کردند دو دفعه ساختند با فرض که اهل ده به اینها اطعام نکرده بودند گرسنه بودند اما دیوار را ساختند، وقتی خضر می‌خواهد لیم قضیه را برای حضرت موسی بگوید، می‌فرماید:

«و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحاً فاراد ربک ان ییلغا اشد هما و ستخرجا کنزهما رحمة من ربک ما فعلته عن امری ذلک تاویل ما لم تستطع علیه صبراً»^{۴۰}

اما این دیوار را که خراب کردم سببش این بود که یک گنجی مال دو تا بچه یتیم زیرش بود این دیوار را ساختم برای اینکه این گنج محفوظ باشد و آن بچه ها بزرگ شوند و بهگنجشان برسند بعد قرآن می‌گوید می‌دانید چرا اینطور است؟ (و کان ابوها صالحاً) چون پدر و مادر این بچه های یتیم صالح بودند، به دیگران خوبی می‌کردند، رابطه با خدایشان محکم بود اعمال خوب آنها اثر گذاشت روی سعادت بچه ها و دستور داده شد به دو تا پیامبر خدا که گنج این دو تا بچه یتیم را حفظ کنید، و به تجربه هم اثبات شده آن افرادی که خیرخواه دیگران هستند اولاد اینها عاقبت به خیر هستند، آن کس که هم و غمش مسلمانها است و آن کس که کارش این است که دل مسلمانها را بدست بیاورد به تجربه ثابت شده که بچه های اینها صالح هستند، بچه های اینها زندگی مبارکی دارند و بالأخره زندگی آنها نحس نیست بلکه سعد است، اما بعکس از قرآن شریف استفاده می‌کنیم گناه نحس است، خیلی هم نحوست دارد، قرآن شریف می‌فرماید:

^{۳۹} (۱) نحل، ۹۷.

^{۴۰} (۱) -۱ کفف، ۸۲.

«حنفاء لله غير مشركين به و ممن يشرك بالله فکانما خرمن السماء فتخطفه الطير او تهوى به الريح في مكان سحيق»^{۴۱}.

این شرک در اینجا شرک عملی است یعنی گناه زنگ خطر می‌زند، به گناهکار، می‌فرماید: آنکه گناه او فراوان است به اندازه ای این گناه برایش نحوست دارد که یک زنگی فوق العاده ناراحت کننده ای دارد، دلهره ضعف عصب و درد چه کنم، چه کنم؛ به اندازه ای رو به او می‌آورد مانند این که از آسمان پرت شده باشد یک جایی که لاشخورها اطرافش را گرفته باشند یا یک جایکه باد او را برده باشد، به جایی که کسی نباشد.

یعنی زندگی وحشتناک، یعنی گناه موجب دلهره، موجب اضطراب خاطر می‌شود، قرآن می‌فرماید: «ولا ان قراناً سیّرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعاً افلم یبیس الذین امنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعةً او تحل قریباً من دارهم حتی یاتی وعدالله ان الله لا یخلف المیعاد»^{۴۲}

یعنی افراد گناهکار گناهشان مثل پتک روی سر، چگونه کوبندگی دارد، می‌فرماید: گناه کوبندگی دارد و نحس است؛ گناه مصیبت است کوبندگی روی کوبندگی، مصیبت روی مصیبت، ذلّ - روی ذلّت، از این کوبندگی رهایی پیدا می‌کند، کوبندگی دوم می‌آید، از این مصیبت رهایی پیدا می‌کند مصیبت بعدی می‌آید، از این مشکل رهایی پیدا میکند، مشکل بعدی می‌آید، قرآن می‌فرماید این نه فقط کوبندگی برای خودش است او تحل قریباً من دارهم.

کوبندگی یا برای خودش یا برای زن و بچه اش، کوبندگی یا برای خودش یا برای اطرافیانش قرآن می‌فرماید: گناه نحس است نحوستش نه تنها پایب تو می‌شود پایب اطرافیان تو نیز می‌شود، گناه نحس است، نه تنها نحوستش تو را می‌گیرد جامعه را هم می‌گیرد:

«ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون»^{۴۳}

یعنی گناه تو پایب دیگران است: «و اتقوا فتنهً لاتصیب الذین ظلموا منکم خاصهً و اعلموا ان الله شدید العقاب»^{۴۴}
یعنی بپرهیز از آن گناهی که نحوستش فقط تو را می‌گیرد، نحوستش دیگران را هم می‌گیرد. گناه تو پایب دیگران، بلا و مصیبت برای دیگران می‌شود.

«و ضرب الله مثلاً قریهً کانت امنهً مطمئنهً یتبیها رزقها رغداً من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون»^{۴۵}.

یعنی پیامبر مثل بزن برای اینها یک دهی و قریه ای بود در ناز و نعمت، نعمت مثل باران برایشان می‌بارید، در امنیت بودند، در رفاه و آسایش بودند اما کفران نعمت کردند، یعنی گناه کردند، گناه آنها پایب شد این گناهشان برایشان ناامنی و کمبود اقتصادی آورد، این گناهشان جوع و قحطی آورد، بعد قرآن می‌فرماید این را خدا نداد (بماکانوا) گناه اینها جوع

^{۴۱} (۱) ۲- حج، ۳۱.

^{۴۲} (۲) ۳- رعد، ۳۱.

^{۴۳} (۳) ۱- موم، ۴۱.

^{۴۴} (۱) ۲- انفال، ۲۵.

^{۴۵} (۲) ۳- نحل، ۱۱۲.

شد، گناه اینها قحطی و بلا و کمبود اقتصادی شد، ناامنی شد، گناه اینها مصیبت شد و مصیبت مشکل پایبند اینها شد و نظیر این آیات که خواندم فراوان است فراوان.

این آیه شریفه راجع به ناامنی و قحط و بلا صحبت می‌کند.

این نکته را به شما بگویم یک دفعه راستی قحطی و بلامی آید. خدا نکند بیاید که آمده است. چند سالی هم پیش نیست، چهل، پنجاه سال پیش قحطی و بلا در همین ایران کار را رسانید به اینجا که مردم مرده می‌خوردند! قحطی و بلا کار را رسانید به اینجا که مردم؛ کلاغ؛ الاغ، اسب؛ یابو خوردند قحطی و بلا رسید به اینجا که مردم دسته دسته مردند.

در شوری در همان اولی که انقلاب کردند در انقلاب اکثر سه سال بیشتر طول نکشید بعد از سه سال قحطی آمد خود اینها می‌گویند. قحطی به جایی رسید که مردم گربه و سگ خوردند این یک قحطی، یک بلا، ناامنی ظاهری و آن این است که انسان توی رختخواب خوابش می‌برد برای اینکه یکدفعه الان دزد می‌آید و خانه اش را می‌برد یا دزد می‌آید خودش را می‌کشد و زن و بچه اش را می‌کشد، جرأت ندارد از اینجا برود تهران برای اینکه ناامنی است دزد او را می‌زند، یاغی او را می‌کشد، این هم یک ناامنی، این الحمدلله الان نیست در دنیای روز هم باید بگوییم این قحط و بلا کم است هست اما کم است، برای ممالک مستضعف برای کسی که زیر یوغ این استثمارگرها دراند له می‌شوند همین قحطی و بلا الان آنجا هست اما کم است این ناامنی هم کم است.

اما از آنطرف یک ناامنی عجیبی در دنیا حکمفرما است، یک قحطی و بلای عجیبی بر دنیا حکمفرماست، هرکجا که تمدنش بیشتر این ناامنی بیشتر و آن چیست؟ حرص در شهوت، ناامنی در ناموس، الان دنیا در این ناامنی دارد می‌سوزد، الان در آمریکا بعضی هستند بچه کوچکش از خانه بیرون می‌رود نمی‌داند که این بچه بر می‌گردد یانه، وقتی دخترش به دبیرستان می‌رود نمی‌داند که این دختر سالم بر می‌گردد یانه. این ناامنی الان خیلی جاها هست الان یک وضع ناامنی، ناامنی در شهوت، ناامنی در ناموس حکمفرما شده، بچه اش مدرسه می‌رود نمی‌داند بر می‌گردد، چه می‌شود؟ جوانش دنبال کار، مدرسه می‌رود نمیداند شب دیر می‌آید یا زود اگر دیر آمد چه می‌شود، قحط و بلا در حرص، که الان در این جهان حکمفرما شده کجاست.

بقول اینستین آنوقتها گفته بود الان دیگر سراز خاکدر بیاورد و ببیند که آمریکایش که برایش اتم را شکست در چه حال است گفته بود که چهارزی گفته بود ۹۵٪ مردم خل هستند، راستی خل هستند هر کجا تمدنش بیشتر، ضعف عصبش بیشتر ضعف عصب یعنی دیوانگی، یعنی خل، الان در همین جلسه مقدس ها کی می‌تواند بلند شود و بگوید من آن هستم که ضعف عصب اصلاً ندارم.

ضعف عصب بر جهان حکمفرماست، حالا هر کجا دین باشد خرافاتش کمتر است. در ایران ما برای اینکه دین دارند، سر و کار با رحانیت دارند، خرافاتش کمتر است. اما برو در انگلستان، برو در آمریکا اگر شما

تربیت فرزند از نظر اسلام، ص: ۵۷

بدانید چه حمق و بدبختی در آنجا حکمفرماست! الان می‌گویند: در انگلستان افاردی که به کتابخانه می‌روند کمتر است از افرادی که سرکوپه ها نشسته اند و فال نخودی می‌گیرند بیشتر. لفظ سیزده الان در آمریکا نیست یعنی از دوازده می‌ورد به چهارده یک طبقه بلد هست بسازد مثلاً قصر پنجاه طبقه ای اما این قصر پنجاه طبقه ای طبقه ۱۳ ندارد، از

طبقه ۱۲ می‌رود به ۱۴ وقتی به الفاظ ۱۳ می‌رسد حالا یا دوازده یک. اینجاها که آن موقع تبعیت می‌کردند. دوازده بعلاوه یک یا اینکه یازده بعلاوه دو اما آنجا اصلاً این لفظ نیست. حمقی که در دنیا حکمفرماست فعلاً هیچوقت نبوده؛ ترسی که در دنیا فعلاً حکمفرماست هیچوقت نبوده (یعنی ناامنی) در آن زمان نبوده و همچنین ترس و حرق و حرص، حر صی که الان بر ممالک متمدنه حکمفرماست.

بین آمریکا چه می‌کند با این ممالک ضعیف، این برای چیست؟ این برای حرص است، شوروی بدتر از او آن بدتر از شوروی هر دو برای خاطر حرص برای خاطر جوع و قحط و بلا، جوع نیست که انسان گرسنه شود اگر انسان شهوتش، جوع یا حالت جوع پیدا کرد، این از هر جوعی از هر قحط و بلائی بدتر است.

بعضی از خلفای بنی عباس که الان هم در ممالک متمدنه زیاد است حرمسرا داشتند صد نفر زن را یکجا جمع می‌کردند، سالی یکمرتبه هم به این زن نمی‌رسید اما باز هم بفکر زن صد و یکمی یا بفکر ناموس مردم بود. الان می‌بینمی که در آنجاها بی عفتی، بی حجابی، لخت و عورشدن هر روز رور به تزاید است اما سیر نمی‌شوند. می‌لولد با دخترها با زنها اما سیر نمی‌شود! این آیه شریفه که می‌فرماید: ما بواسطه گناه، قحط و بلا را بر اینها مسلط می‌کنیم و این گناهشان است که پایپچشان شده، خیال نکنید معنای آیه شریفه فقط این باشدگرانی زیاد است، قحط و بلا زیاد است نه، اگر مردم در شهوت و جوع پیدا کردند این بالاترین جوع و قحط و بلا است. اگر مردم در مال و جمع آوری مال حرص پیدا کردند، این بالاترین قحط و بلا و بالاترین جوع است. اگر مردم رسیدند به اینجا که امنیت از دست جوانها نداشته باشند، امنیت از دست رفقا نداشته باشند امنیت از دست دیگران نداشته باشند ترس داشته باشند که ج وانش را بفرستد دبیرستان، دانشگاه، بفرستد برای تحصیل می‌گوید جوانم برود آیا بی دین برمی‌گرد یانه، بچه ام برود آیا سالم بر میگردد یانه، این خود یک قحط و بلا است این خود یک ناامنی است و این ناامنی الان فراوان است. این قحطی بلا الان فراوان است، هر کجا تمدنش بیشتر، این ناامنی و این قحط و بلا بیشتر.

خلاصه حرف این است که گناه نحس است. گناه قحطی و ناامنی می‌آورد، گناه مشکل روی مشکل می‌آورد، گناه دلهرگی و اضطراب خاطر و نگرانی می‌آورد و بالاخره قرآن می‌فرماید:

«او كظلمات فی بحر لجی یغشه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یربها و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور»^{۴۶}

می‌فرماید: زندگی منهای خدا زندگی توأم با گناه است، تاریک است تاریک، وحشتناک است وحشتناک این اصل گناه که مسلم است پیش همه و همه، هر عالمی، هر مفسری، هر عارفی، هر فیلسوفی اقرار دارد اینکه گناه نحوست دارد بعد این گناه نه فقط برایما نحوست دارد برای بچه های ما هم نحوست دارد، قرآن می‌فرماید اگر تأمین آتیه برای اولادت می‌خواهی، اگر می‌خواهی اولادت عاقبت بخیر باشند مواظب باش زبانت از خودت باشد، مواظب باش شایعه پراکنی نکنی و شهادت ناحق ندهی، مواظب باش تهمت نزن.

«ولیکش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریهً ضعیفاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و ليقولوا قولاً سدیداً»^{۴۷}

^{۴۶} (۱) -۱ نور، ۴۰.

^{۴۷} (۲) -۲ نساء، ۹.

یعنی اگر از عاقبت بچه هایت می ترسی، یعنی اگر می خواهی بچه هایت یک زندگی خوش داشته باشند تا می توانی با تقوی باش و تا می توانی زیانت دست خودت باشد، و در گفتن خیلی محکم بگو، با استدلال بگو، شهادت ناحق نده، شایعه پراکنی نکن، غیبت نکن، تهمت نزن، این راجع به اصل قضیه و اما راجع به بحث گناه در شب عروسی مخصوصاً اثر عجیبی روی بچه دارد، ممکن است یک گناه بچه را بیچاره کند چنانچه ولیمه دادن دلی را بدست آوردن، رابطه با خدا اثر دارد روی این بچه و اثر دارد روی سعادت این بچه.

درباره حضرت زهرا (س) یک قضیه ای نقل می کنند و آن یاینکه بنا شد زهرا (س) خانه شوهر برود یک جهازیه معمولی که ۱۷ قلم بود پیامبر اکرم (ص) برای زهرایش تعیین کرد، که این جهیزیه خیلی مختصر بود، وقتی جهیزیه را آوردند جمع شد، آمدند خدمت پیامبر اکرم، یا رسول الله جهیزیه را ببین، آمدند نگاه کردند و گریه ای کردند. گریه شوق بعد هم گفتند خدایا مبارک کن این جهیزیه را که غالبش از گل است. یک کوزه گلی و ظرف گلی، یک آفتابه گلی اینجورها بود بعد شب عروسی شد، ولیمه ای تهیه کرد به آن افرادی که باید ولیمه بدهد یعنی به فقراء به ضعفاء به بیچاره ها، آنها را دعوت کرد. ولیمه داد بعد بناشد زهرا (س) را ببرند خانه شوهر، پیامبر اکرم (ص) رو کردند به زنها فرمودند: مواظب باشید در عروسی زهرا (س) گناه نشود، یعنی بدانید اگر اختلاط بین زن و مرد شد آنها گناه کرده اند، اما شومی همین اختلاط زن و مرد، عروس و داماد را می گرد، شومی همین گناه بچه این عروس و داماد را میگیرد. فرمودند مواظب باشید گناه نباشد یک دفعه صدای شمازنها را نامحرم نشنود با الله اکبر زهرایم را ببرید خانه شوهر، زهرا را بردند خانه شوهر در وسط راه هم آن قضیه مبارکی جلو آمد که پیراهن عروسیش را زهرا (س) داد در راه خدا.

پیامبر اکرم (ص) بالا فاصله آمدند و دستور دادند هر دو ایشان دو رکعت نماز خواند. اول وضو گرفتند و آب وضو را پیامبر اکرم همانطو که الان هم رسم است اب وضو را پاشیدند اطراف آنها، نماز خواندند و پیامبر اکرم برایشان دعا کردند که خدا یا نسل اینها را مبارک گردان و می دانیم که این عروسی چه مبارک بود، این مبارک بودن بچه به کجا رسید کوثر را که «انا اعطیناک الکوثر» این سوره مسلم راجع به زهرا (س) است و معنایش چیست؟ هر کسی جوی معنا کرده که همه معانی هم ممکن است مراد باشد، یک معنایش این است که «کثیر الاولاد» «کثیر الخیر» زهرا مرضیه این عروسی به اندازه ای مبارک بود که نسلی به این مبارکی تا روز قیامت پیدا نمی شود، یک دختر و این همه نسل.

الان در هر جلسه ای چند نفر سید اولاد پیامبرند، کارهای خیری که دست این سادات سر زده است چه مقدار است و بالاخره این عروسی مثل ائمه طاهرین (ع) را تحویل داد، این عروسی (سر مستودع) را تحویل دارد، این عروسی آن عروسی شد که بدست پسر این فاطمه (س) پرچم اسلام روی کره زمین افراشته شود و عدالت اسلامی سر تا سر زمین را انشاء الله می گیرد. این یک عروسی، یک عروسی دیگر هم مقایسه کنم با این و ببینید آن عروسی هم به کجا رسید.

درباره یحیی برمکی نقل می کنند، یک کسی گفته بود من ورشکستم وضع من خیلی بده شده است نتوانستم در کوفه بمانم، آمدم بغداد زن و بچه ام را با دریدری برداشتم آدمم زن و بچه ام را گذاشتم در خرابه، رفتم در کوچه ها بگردم یک غذایی برای زن و بچه ام پیدا کنم، دیدم بغداد شلوغ است. گفتم چه خبر است؟ گفتند: یحیی برمکی عروسی دارد عروسی پسرش، می گوید دیدم فوج مردم دارند می روند، گفتم: من هم بروم ببینم چه می شود، می گوید: رفتم دیدم نه، در و درباری نیست من هم رفتم تو نشستیم، دیدم عروسی خیلی بالاست، بلی ساز و آواز و رقصه دارند، گناه دارند،

اختلاط دختر و پسر دارند، اما از نظر تشریفات داخلی هم پول بیت المال مسلمانان را دارند خرج می‌کنند می‌گوید دیدم تشریفات عالی است، بالاست عقد را خواندند، می‌گوید وقتی عقد را خواندند بنا شد جایزه بدهند.

در بعضی جاها الان هم هست که عقد را که می‌خوانند بجای اینکه مردم چیزی به عروس و داماد بدهند، عروس و داماد پول می‌دهند به مردم. می‌گوید بنا شد جایزه بدهند برای هر کسی یک جایزه مفصلی بود به کسی یک قبالة ده می‌دادند، قبالة باغ می‌دادند، به کسی مزرعه می‌دادند، می‌گوید یک قبالة گذاشتند در مقابل من، می‌گوید؛ برداشتم دیدم یک باغ مفصلی، یک مزرعه ای در شام است. گفتم خوب این را که از من می‌گیرند، حال خوشحالی ندارد، می‌گویند بنا شد بیائیم بیرون من قبالة را برداشتم آدم دیدم درو درباری در کار نیست آدم بیرون. زن و بچه ام را با هر درباری بود برداشتم رفتم شام، آنجا دارای مزرعه شدم، متمکن شدم خیلی عالی شدم کم کم کارم بالا گرفت به آنجا که وقتی حمام می‌خواستم بروم حمام را برایم قرق می‌کردند. گناه یحیایی برمکی خود یحیای برمکی را گرفت طایفه اش را هم گرفت.

فعلآدر صدد این نیستیم که ببینم یحیای برمکی و طایفه ش به چه بدبختی رسیدند، گناهشان پایپشان شد، اینجا مرادمان این است، این آقا گفته بودمن یک روزی رفتم حمام، حمام را برایم قرق کردند. من به حمامی گفتم یک کیسه کش خوبی برایم بفرست، می‌گوید نشسته بودم دیدم یک کسی آمد یک آقازاده مثل اینکه نجابت از سرتاپایش می‌ریزد، می‌گوید تعجب کردم این چطور یک کیسه کشی است می‌گوید نشست پشت مرا مالید، در وقتی که کیسه می‌کشید من یادم آمد از آن فقر و فلاکت، یادم آمد از آن عروسی و یادم آمد این که من چند تا شعر درباره آن عروس و داماد گفته ام و برای یحیی فرستاده ام این اشعار یادم بودبنا کردم اشعار را زمزمه کردن.

این کیسه کش آمد دستهای مرا کشید یک وقت دیم غش کرد افتاد روی زمین، می‌گوید آمدند بهوشش آوردند. من به حمامی گفتم بان شد یک کیسه کش خوبی برایم بفرستی حالا یک کیسه کش غشی برایم فرستادی؟! گفت نه این هیچوقت غش نمی‌کردند، نمی‌دانم چه شده! گفت حال آمد، با او حرف زدم کم کم دیدم برای اشعار من غش کرده، به او گفتم برای این اشعار؟ برای چه! گفت کاری به این کارها نداشته باش، می‌گوید من اصرار کردم بالاخره رسید به اینجا که گفت آقا این اشعار را برای که گفتم؟ گفتم برای پسر یحیای برمکی، عروسیش بود من این اشعار را برای آن عروسی گفته ام گفت هیچ میدانی آن داماد خود من هستم کارم رسیده به اینجا که کسیه کشی می‌کنم.

و این را هم بدانید و تعجب نکنید وقتی که جعفر را کشتند یحیی را گرفتند همانوقت دستور دادند مال یحیی برمکی را مصادره کنند، مال طایفه برامکه را مصادره کنند، مردهایشان را بکشند و زنهایشان را رها کنند ۴-۵ روز طول نکشید همه شان به گدایی افتادند، گدایی رسید به جایی که مادرم نخست وزیر آن زمان آنهم نخست وزیر نصف جهان بلکه بیشتر عبدالرحمن هاشمی می‌گفت «روز عید رفتم مزلمان دیدم یک زنی پیش مادرم است به من گفت این زن را احترام کن، به زن سلام کرم. دیدم خیلی از نظر لباس مندرس هست اما خیلی شخصیت دارد، بعد فهمیدم مادر جعفر، یحیای برمکی یازن یحیای برمکی است به او گفتم: خانم حال شما چطور است گفت: چه بگویم سال گذشته چهارصد کنیز خدمت کارم بودند اما الان کارم رسیده به اینجا که آمده ام به مادرت می‌گویم رختخواب ندارم. فرش در خانه ندارم پوست گوسفندت را که قربانی کرده این به من بده برای اینکه هم رختخوابم کنم هم فرش»^{۴۸} کارشان رسید به اینجا و آهایی که فرار کردند. بطور مخفی هر کسی جایی رفت یک کسی رفت فعلگی کرد تا مرد، یک کسی رفت کیسه کشی کرد تا

مرد، یک کسی رفت تو خرابه تا از گرسنگی مرد، و من جمله داماد عروسی چه شد نمی دانم اما این داماد به کیسه کشی افتاد تا اینکه از همان کیسه کشی دق کرد و مرد. این هم یک عروسی، یک عروسی یحیای برمکی کرد که نسل او منقطع شد و بالاخره این عروسی به اینجاریسید که گفتم یک عروسی هم پیامبر کرد اما مبارک بود. «انا أعطیناک الکوثر».

چرا وقتیکه حساب بکنید، از نظر قرآن ریشه یابی کنیم، از نظر روایات ریشه یابی بکنیم می بینیم فقط و فقط از یک نقطه می شود. عروسی زهرا رابطه با خدا دارد، عروسی زهرا رابطه با مرام و رابطه با مردمش، اینجا که زهرای مرضیه حاضر است، پیراهن شب عروسیش را به فقیر بدهد و دل فقیر را بدست بیاورد ولو اینکه با همان پیرانش دخترانه اش، پیراهن کهنه اش خانه شوهر برود، نماز می خواند، وضو میگیرد، باطهارت است، این نسل مبارک است.

اما وقتی که عروسی اختلاط دختر و پسر شد، اختلاط زن و مرد شد، عروسی رسید به اینجا که زنها در مقابل داماد رو نگرفتند، عروسی رسید به اینجا که زنها ولو حجاب در کوچه دارند، اما با زینت در مقابل آن افر ادیکه چای می آوردند، چای می برند، آن افرادی که غذا می برند، غذا می آورند، حضور داشته باشند، وقتی رسید به اینجا که داماد با عروس اطراف مجلس می گردند و با نامحرم حرف می زنند، وقتی رسید به اینجا که ولیمه آنها گناه شد و چیزی که در آن ولیمه شرکت نداشت فقیر و بیچاره بودوقتی رسید به آنجا که ولیمه شان از راه رباخواری و از راه غش در معامله و از راه گناه تهیه شد این نسل منقطع می شود- ای کاش منقطع شود منقطع شدنش طوری نیست.

اما یک وقت یک دختری تحویل جامعه می دهد، یک وقت خبر می آورند دخترت رفت که رفت، این ننگ است، این نامبارک است یک وقت به اینجا می رسد که جوان ننگی بار می آورد که این ننگ، چهره نه فقط پدر و مادر و طایفه را می گیرد بلکه چهره تاریخ را می گیرد.

خلاصه حرف این شد: تقاضا دارم: گناه در زندگی شما نباشد، در خانه شما نباشد مخصوصاً در وقت انعقاد نطفه مواظب باشید، گناه در خانه شما نباشد، آن خانه ای که گناه در آن فراوان باشد این خانه خراب می شود این خانه نحوست دارد. این خانه میکرب معنوی دارد، تقاضا داریم مواظب باشید شب عروسی گناه در زندگی شما نباشد بدانید هر اندازه نگاه زیادتر نحوست این عروسی بیشتر. خدایا بدم مظلوم قسمت می دهیم، بدم مظلوم قسم می دهیم. بدم مظلوم قسمت می دهیم که همه ما را از خواب غفلت بیدار کن.

درس نهم: مراقبتهای هنگام بارداری

فصل ۴

بحث ما درباره تربیت اولاد بود یک مقدمه و سه فصل در این باره صحبت کردم.

فصل چهارم: درباره موقع حمل و بارداری است که از نظر روایات ما وضع حساسی برای آنست اولاً باید بدانیم وضع حمل و بارداری برای زن وضع مشکلی است، قرآن شریف در دو جا می فرماید مشقت زنا و مشکل است. اول سفارش می کند به اینکه پدر و مادر هایتان را مواظب باشید احساسشان کنید علت که می آورد می گوید: مادر، در موقع وضع حمل رنجها داشته است، آنهم مشقت روی مشقت.

می فرماید: ما توصیه کردیم اینکه احترام پدر و مادر را نگاه دارید به آنها احسان کنید، متوجه باشید مادر هنگام بارداری مشقت روی مشقت داشته.^{۴۹} در آیه دیگر می فرماید: «و وصینا الانسان بوالديه احسانا ناض حملته امه کرهاً و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنه، قال رب اوزعنی ان اکشر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعلم صالحاً ترضیه و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین»^{۵۰} وصیت کردیم ما که احترام پدر و مادر را نگاه دارید. می فرماید برای اینکه مادر، در حالی که حامله بود، در حال مشقت بود و بالاخره این ۹ ماه برای مادر وضع مشکلی است انصافاً مشکل روی مشکل است و هر روزی که بگذرد مشکل و مشقت او بیشتر می شود و برای مادر ثواب هم زیاد دارد، حتی در روایات می خوانیم مادری که حامله باشد مثل کسی است که در خط مقدم جبهه باشد یعنی ۹ ماه حامله است، اما ۹ ماه ثواب جهاد فی سبیل الله دارد و مانند کسی که در خط مقدم جبهه آنجا پاسداری می کند.

چنانچه در باره وضع حملش، درباره شیرش روایات فراوانی داریم، درباره وضع حملش روایات داریم که اگر زنی وضع حمل کند تمام گناهان او آمرزیده می شود مانند اینکه از مادر متولد شده باشد. یا درباره شیر دادن داریم، اگر مادری شب بلند شود و بچه اش را شیر بدهد مانند اینکه نماز شب خوانده باشد، یا در روایت دیگر می گوید که اگر بچه اش را شیر بدهد مثل این است که یک بچه ای در راه خدا آزاد کرده باشد. این وضعی که برای مادر هست موقع وضع حمل چیزی است که متن بحث امروز است. همه و همه مخصوصاً زنها باید توجه به آن چند چیز داشته باشند:

۱ دوران حمل برای طفل سرنوشت ساز است و مادر باید متوجه باشد که تمام روحیات روی این بچه که در شکم دارد اثر می گذارد، روز اول یک روایتی از امام صادق (ع) خواندم و گفتم که روایت را فیض در صافی نقل کرده است در ذیل آیه شریفه که می فرماید: «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم»^{۵۱}

ملک مصور می آید در شکم مادر در ۴ ماهگی و صورت بندی می کند وقتی صورت بندی شد خطاب می شود به این ملک که نگاه کن به صورت مادر و سرنوشت این بچه را. سعاد و شقاوت این بچه را بنویس در پیشانی و بداهم برای من قرار بده، این روایت را معنی کردم مخصوصاً با این جمله ای که بداء هم برای من قرار بدهد. گفتم که این روایت همان روایت است که می فرماید:

قال رسول الله (ص) السعید من سعد فی بطن امه، و الشقی من شقی فی بطن امه.^{۵۲}

یعنی شالوده شقاوت، شالوده سعادت در شکم مادر ریخته می شود علاوه بر اینکه قانون وراثت صفات پدر و مادر را به این به منتقل می کند از همان وقتی که این بچه در شکم مادر پرورش پیدا می کند، با روحیات مادر بزرگ می شود بنابراین مادر باید مواظب باشد صفت ردیله نداشته باشد. مادر باید بداند اگر صفت ردیله دارد لا اقل طوفانی نشود، طغیانی نشود، گل نکند. مادر حسود مادر متکبر و خود خواه باید بداند که این صفات ردیله اش به ای بچه منتقل می شود و بچه در شکم این زن با روحیات مادر بزرگ می شود چنانچه مادر مقدس، مادر با تقوی، مادری که عاطفه سرتا پای او را گرفته باشد. بچه در شکم مادر با روحیه او بزرگ می شود.

^{۴۹} (۱) ۱- لقمان، ۱۴.

^{۵۰} (۲) ۲- احقاف، ۱۵.

^{۵۱} (۱) ۱- آل عمران، ۶.

^{۵۲} (۲) ۲- کنز العمال، خبر ۴۹۰.

یک م با عاطفه ای، یک آدم متواضعی، و این جمله را در باره اش صحبت کردم و گفتم در موقع ازدواج باید مواظب باشیم چه زنی را انتخاب می‌کنیم چنانچه زن باید مواظب باشد، چه مردی را انتخاب می‌کند.

الان به زنها سفارش می‌کنم بدانید روحيات شما روی این طفل اثر دارد و اگر صفات ذيله ای داشته باشید، بچه از نظر اقتضاء، از نظر زمينه و شالوده خراب می‌شود مخصوصاً اگر صفت رذيله ای گل کند، یعنی حسادت بکار بیندازد، از صفت خودخواهی استفاده کند، صفت بدبینی را ازش استفاه کند، همانوقت اثر می‌گذارد روی روحیه این بچه و این بچه دنیا که می‌آید حسود است، دنیا که می‌آید متکبر است، دنیا که می‌آید صفت رذيله دارد و صفت رذيله اش را گرفته از شکم مادر و معنای «السعيد سعيد في بطن امه الشقى شقى في بطن امه» همین است.

نکته دوم: که باید مواظب باشیم، مخصوصاً زنها باید مواظب باشند. که گناه اثر دارد روی روحیه بچه. اگر زن گناهکار باشد همینطوری که گناه اثر می‌گذارد روی دل، اثر می‌گذارد روی جنین، اثر می‌گذارد روی این بچه همین طوری که گناه دل را سیاه می‌کند و کم کم می‌رساند انسان را به آ «جا که قرآن می‌فرماید: «ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوى ان كذبوا بايات الله و كنوا بها يستهزون»^{۵۳}

آن کسانی که گناه می‌کنند کم کم این گناه موجب می‌شود که دست از دین بر دارند، کم کم موجب می‌شود اینکه مبدأ و معاد را منکر شوند، همانطوری که راجع به دل و راجع به ایمان قرآن می‌فرماید: «افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله اولئك في ضلال مبين»^{۵۴}

خوشا بحال آن کسانی که بواسطه رابطه با خدا روشندال هستند وای بر کسی که بواسطه گناه دل سیاه شد، دل سنگین شده، دل ناپاک شه همانطوری که گناه اثر می‌گذارد روی دل، اثر می‌گذارد روی جنین. مادر بی عفت مادری که در حال بارداری خود را نشان نامحرم میدهد، العیاذ بالله با نامحرم نشست و برخاست دارد، خنده ها دارد، شوخی ها دارد، بداند که این بچه اش را از نظر روحی دارد می‌کشد. بداند این بچه اش را از نظر روح دارد فلج می‌کند. العیاذ بالله مادری که گناه داشته باشد، مخصوصاً حق الناس، باید مواظب باشد، باید متوجه باشد که این بچه بیچاره می‌شود و بالاخره گناه همین طور که روی اعضا و جوارح اثر دارد، روی بچه و روی جنین اثر دارد.

شما توجه بفرمایید اگر یک کسی غریزه جنی او گل کند، این غریزه جنسی وقتی طوفان شد اثر می‌گذارد روی چشم و روی صورت، اثر می‌گذارد روی پوست و روی بدن، همین طور اثر می‌گذارد روی بچه در شکم، گناه کوچک باشد یا بزرگ باشد، برای بچه در شکم فوق العاده مضر است لذا آنهایی که مقید بوده اند بچه شان به جایی برسید اینها در وقت حمل رابطه با خدایشان خیلی محکم بود، اینها در وقت حمل رابطه با خدایشان به اندازه ای بود که مواظب بودند بی وضو نخواستند، بی وضو نباشند و همیشه با حال طهارت باشند، یعنی همین طوری که گناه اثر می‌گذارد روی بچه از نظر شقاوت، زمینه شقاوت برای بچه فراهم می‌کند رابطه با خدا هم اثر می‌کند روی بچه و زمینه سعادت برای بچه فراهم می‌کند. این هم نکته دوم.

^{۵۳} (۱) ۳- روم، ۱۰.

^{۵۴} (۱) ۴ زمر، ۲۲.

نکته سوم که مهمتر از نکته اول و دوم است غذای حرام است. بدا به حال آن بچه ای که گوشت و پوست و استخوان او روئیده شود از غذای حرام.

من نمی دانم چه اندازه درست باشد اما ریشه روایتی دارد ریشه تجری دارد یک قضیه ای نقل می کنند از علامه مجلسی، علامه مجلسی اول یکی از علمای بزرگ اسلام است. علاوه بر اینکه فقیه است، محدث است، عارف کاملی هم هست و یک آدم فوق العاده وارسته ای است، علامه مجلسی دوم است که بحار را نوشته و به شیعه خیلی خدمت کرده و خدمتی که علامه مجلسی دوم به شیعه کرده است. در میان علماء کم نظیر است.

می گویند علامه مجلسی دوم بچه کوچک ۷ ساله ی بود دنبال بابایش آمد مسجد، هر روز می آمد مسجد، یکی شبی نرفت و در صحن مسجد بازی می کرد یک سقایی، مشک آبی داشت مشک آبش را گذاشت در صحن مسجد و رفت نماز، این بچه ۷ ساله نمی دانم از کجا یک سوزن پیدا کرد و فرو کرد درمشک آب، آبها بنا کرد فوران کردن، خیلی بالا می رفت، اینهم لذت می برد و بالاخره نماز تمام شد و آبهای مشک هم رفت بعد سقا آمد دید مشکش سوراخ شده گفت: کی این کار را کرد گفتند: آقا زاده پسر علامه مجلسی. این قضیه کم کم به مجلسی اول رسید مجلسی اول خیلی از این قضیه ناراحت شد، می گویند آمد خانه پیش خانمش به خانمش گفت که من آنچه باید مراعات کنم. مراعات کردم قبل از انعقاد نطفه، آنچه دستور بود عمل کردم، در وقت انعقاد نطفه، عمل کردم از نظر غذا مواظب بودم و این کار یکه این بچه کرده است و این دسته گلی که این بچه به آب داده باید تقصیر تو باشد، فکر کن ببین چه کردی زن اتفاقاً می گویند بیادش آمد، گفت که بله تقصیر من است، من وقتیکه باردار بودم رفتم منزل همسایه با همسایه کار داشتم وقتی برگشتم، در خانه همسایه در دالان خانه یک درختانار بود و من خیال کردم که این انار ترش است و چون باردار بودم تمایل به ترشی پیدا کردم لذا سوزنم را زیر گلویم در آوردم و زدم به انار و انار را مکیدم و دیدم نه، انار شیرین است و انار را رها کردم و به صاحب منزل نگفتم، می گویند آن سوزنی که در حال حمل مادر علامه مجلسی فرو کرد به میوه درخت همسایه و مکید، آن آب غصب اثر گذاشت روی بچه و بچه در سن ۷ سالگی سوزن را فرو کرد در مشک سقا! چقدر درست باشد قضیه می دانم که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

لا يدخل الجنة من نبت لحمه من السحت، النار اولی له^{۵۵}

آن کسی که گوشت و پوست و استخوان او از حرام روئیده شود این اولاید به آتش جهنم است تا بهشت. یعنی این اولای به شقاوت است تا به سعادت، یعنی غذای حرام اثر عجیبی دارد.

قضیه علامه مجلسی درست باشد یا نباشد، اما قرآن می فرماید:

«ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلماً انما یاکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً»^{۵۶}

یعنی افرادی که مال بچه یتیم می خورند، یعنی افرادی که مال حرام می خورند، اینها تخیل نکنند دارند غذا می خورند، اینها آتش می خورند. آن چشم که بصیرت داشته باشد آتش را می بیند.

^{۵۵} (۱) ۱- تنبیه الخواطر.

^{۵۶} (۲) ۲- نساء، ۱۰.

مرحوم صدر المتألهین (ره) در یکی از کتابهایش می‌فرماید: دو نفر را دیدم غیبت می‌کردند در همان وقت دیم آتش از دهان این دو نفر بیرون می‌آید. آن کسانی که چشم بصیرت دارند می‌بینند که غذای حرام آتش است، می‌بینند غذای حرام چرک و خون معنوی است.

یکی از بزرگان علماء پیش حاکم ظالم وقت کاری داشت، بچه یک زنی گم شده بود آن زن آمد پیش آن عالم و گفت بچه ام را از تو می‌خواهم او مجبور شد شب برود منزل آن حاکم، وقتی رفت سفره پهن بود. گفت: این بچه را از من می‌خواهند، من هم بچه را از تو می‌خواهم، این بچه را پیدا کن، حاکم گفت: بیا غذا بخور، نخورد، اصرار کرد نخورد، تهدیدش کرد باید امشب غذای مرا بخوری، عالم غذا را برداشت در دست و فشار داد از زیر انگشتان او خون بنا کرد آمدن. گفت چه بکنم غذا بخورم یا خون! وقتی که مال مدرم را خون مردم را مکیده باشی و غذا تهیه کنی این غذا نیست گرچه بحسب ظاهر می‌بینی پلو است، بحسب ظاهر می‌بینی گوشت است، اما آنکه چشم بصیرت دارد می‌بیند مردار است، می‌بیند خون است می‌بیند چرک و خون است و غذای حرام چنین اثری دارد روی این بچه گناهِش هم همین است، درباره گناهِش که الان عرض کردم آن زنی که حامله است و دارد غیبت می‌کند و از نظر قرآن کسی که غیبت کند گوشت مرده می‌خورد «یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لاتجسسوا و لایعتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم این یا کل لحم اخیه میتاً فکرمتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم»^{۵۷}

یعنی آن کی که داری غیبت می‌کنی، پشت سر مردم حرف می‌زنی، آن صفت بدی که مردم دارند داری پشت سرشان می‌گویی و شخصیت مردم را داری می‌گویی، می‌خواهی گوشت مرده بخوری، نمی‌خواهی گوشت مرده بخوری مواظب باش غیبت نکنی، و اینکه غیبت کردن، گوشت مرده خوردن است. این از نظر قرن و از نظر روایات بالا اشکال است. روایت را سنی و شیعه هر دو نقل می‌کند که یک زنی آمد پیش پیامبر مسأله پرسید. پیامبر جواب داد، زن رفت عایشه به پیامبر گفت: یا رسول الله این زند قدش کوتاه است قد کوتاه بود و با دست اشاره کرد و گفت این قدش کوتاه است. پیامبر اکرم (ص) عصبانی شد، رنگ مبارک تغییر کرد، فرمودند: عایشه چرا غیبت کردی؟ بعد فرمودند عایشه استفراغ کن چشم ملکوتی داد به عایشه، عایشه استفراغ کرد. یک مقدار گوشت گندیده، گوشت مرده از دهانش بیرون آمد، گفت: یا رسول الله من دیشب گوشت نخوردم این گوشت کجا بوده! فرمودند: مگر قرآن نخوانده‌ای که می‌گوید: «... و لایعتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم آن یا کل لحم اخیه میتاً فکرمتموه»

آن کسی که غیبت کند گوشت مرده ربرادر مؤمنش را خورده است. درباره پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کنند ایشان دستور دادند همه روزه بگیرند و موقع افطار بیایند اجازه بگیرند و بعد افطار کنند. دسته دسته آمدند خدمت پیامبر، یک پیرمردی آمد خدمت پیامبر گفت: یا رسول الله من روزه ام دو تا دختر هم دارم اینها هم روزه هستند. اجازه بدهید من افطار کنم آن دو تا دختر هم افطار کنند. فرمودند: تو روزه هستی برو افطار کن، ولی دو تا دخترت روزه نیستند. گفت: یا رسول الله روزه هستند می‌دانم. فرمودند برو به آنها بگو استفراغ کنند. آمد، آن گفته ملکوتی، چشم ملکوتی برای آنها درست کرد، آنها استفراغ کردند ۲ قطعه گوشت از دهان اینها افتاد بیرون، پیرمرد آمد خدمت پیامبر (ص)، یا رسول الله اینها گوشت نخوره بودند، این گوشتها کجا بوده؟ فرمودند: آن که غیبت کند گوشت مرده خورده است، ولو اینکه از نظر ظاهر روزه درست است. اما در واقع روزه را باطل می‌کند، در واقع گوشت گندیده خورده است.

به زن حامله بگویم. ای زن اگر حامله هستی مواظب زبانت باش این بچه را بیچاره نکن گوشت گندیده، گوشت مرده نخورد و گوشت مردار همین طور، که اثر می‌گذارد روی دل تو، اثر می‌گذارد روی بچه تو، چه جوز زن در حال حمل اگر غذای مقوی بخورد اثر می‌گذارد روی بچه، اگر غذای لطیف بخورد اثر می‌گذارد روی بچه، اگر غذای کثیف و آلوده بخورد اثر می‌گذارد روی بچه، همینطور است غذای حرام، غذای حلال و همچنین گناه، گناه آلودگی می‌آورد اگر یک زنی شایعه پراکنی کند، که در واقع تهمت است برای اینکه شایعه پراکنی معنایش این است که چیزی را بگوید که نداند درست است یا نه، شایعه که می‌سازد تهمت است، من و شما که نقل می‌کنیم نقل تهمت است و نقل تهمت، تهمت است.

در روایات می‌خوانیم، در روز قیامت کسی که تهمت زده است روی یک تلّ چرک و خونی نگاهش می‌دارند و به او می‌گویند جواب این تهمت را بده، نمی‌تواند جواب بدهد، باید روی این تل چرک و خون بماند تا اینکه جواب بدهد، جواب ندارد شایعه پراکن هم همینطور است. معنای روایت اینطور می‌شود آنکه تهمت می‌زند چرک و خون می‌خورد ولو اینکه نمی‌بیند ولو اینکه خود متوجه نیست، خیال می‌کند اظهار سیاست می‌کند و شایعه پراکنی می‌کند. در ماه مبارک رمضان باید شایعه نداشته باشیم، دروغ نداشته باشیم، تهمت و غیبت نداشته باشیم و بدانیم همه اینها در واقع روزه را باطل می‌کند و به زنها سفارش می‌کند مواظب باشید در موقع حمل، اینطور گناهان نداشته باشید برای اینکه این گناهان نظیر مرده خوری است، نظیر چرک و خون خوردن است و اثر می‌گذارد روی بچه و بچه را آلوده می‌کند.

اگر کسی غذای آلوده ای بخورد خودش مسموم می‌شود، بچه در شکم مسموم می‌شود اما این خیلی اهمیت ندارد. آن بالا بالایش این است خودش می‌میرد یا بچه می‌میرد، اما خدا نکند بچه مسموم شود از نظر روح خدا نکند کسی مسموم شود از نظر روح قرآن می‌گوید: آنکه مسموم است از نظر روح از هر جنبه ای، از هر سگ درنده ای، از هر میکرب سرطانی پست تر است: «ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون»^{۵۸} لذا خود مادر باید متوجه باشد غذای حرام نخورد و اگر غذا شبهه ناک است با دعا و با بسم الله الرحمن الرحیم، با توسل به خدا آلودگی غذا را رفع کند، سفارشی که دارم به پدرها، پدرها! باید در خانه هاتان غذای حرام نباشد، بلکه یک مسلمان اگر بشود (که کار مشکلی است) باید غذای شبهه ناک در خانه اش نباشد اما تقاضا دارم وقتی که زن حامله است، بچه در شکم مادر است مواظب کستان، پولتان، مواظب غذایی که در خانه می‌آورید باشید و اینها اثر عجیبی دارد.

درباره یکی از بزرگان نقل می‌کنند می‌گوید: من حال عجیبی پیدا کردم یعنی حال نماز شب خواندن نداشتم، حال نماز اول وقت خواندن نداشتم. از نماز لذت نمی‌بردم از رابطه با خدا لذت نمی‌بردم تعجب می‌کردم چرا؟ هرچه گریه و زاری می‌کردم، هرچه التماس می‌کردم به جایی نمی‌رسیدم تا بالاخره شبی در خواب به من گفتند کی که خرما می‌خورم معلوم است دیگر دوست عبادت نیست از عبادت لذت نمی‌برد، می‌گوید از خوب بیدار شدم، دیدم بله خرما خریدم وقتی خرما را به من داد دیدم که یک خرما نرسیده است بدون اجازه صاحب مغازه آن خرما را برداشتم گذاشتم روی خرماهایش و یک خرما خوب برداشتم و آن خرما را خوردم، اثر گذاشت روی حالات او و آن حالات معنوی او گرفته شد.

و در روایات فراوانی می‌خوانیم که اگر می‌خواهید دعایتان مستجاب شود، غذای حرام نخورید، غذای شما آلوده باشد، غذای شما شبهه ناک نباشد.

این هم نکته سوم که این نکته سوم مشکل است اما خیلی لازم است.

نکته چهارم که بحث مفصلی دارد اما اشاره می‌کنم این است که باید زن مواظب باشد هیجانهای روحی نداشته باشد، باید مواظب باشد در حالی که باردار است نشاط داشته باشد، باید مواظب باشد غم نخورد، غصه نخورد و بداند غم و غصه روی بچه اثر دارد، هیجانها روی بچه اثر دارد. هیجانهایی که از راه عصبانیت پیدا می‌شود روی بچه اثر دارد باید در این ۹ ماهه، ما در حال عادی باشد لذا اگر خدای نکرده اختلاقی در خانه هست یا باید بچه نباشد و جلوگیری کرد و یا اگر بچه هست باید اختلاف در خانه نباشد. باید عصبانیت از زن نباشد، باید حرفهای نیش دار از طرف مادر نباشد باید مرد این زن را ناراحت نکند و بداند این زن اگر هیجانی پیدا کرد بعضی اوقات اثر می‌گذارد، بچه اش فلج می‌شود معمولاً می‌گویند نقص در آنکه پروردگار عالم خلق کرده نیست اگر بچه فلج شود یا تقصیر قانون وراثت است و یا تقصیر مادر است و غم و غصه ها و هیجانها.

همین ماه گرفتگی را که در میان عوام مشهور است، می‌گویند از هیجان است زن تکان می‌خورد وقتی تکان خورد یک هیجانی پیدا کرد اثر می‌گذارد و لکه ای در بدن این بچه پیدا می‌شود، بعضی اوقات بچه گنگ می‌شود، می‌گویند در اثر هیجانهایی است که مادر پیدا کرده و اگر از نظر جسم، سالم بماند از نظر روح سالم نمی‌ماند، هیجانها استعداد بچه را از بین می‌برد، هیجانها جنین را عقده ای می‌کند، هیجانها بچه را ناسالم می‌کند، و همچنین بی‌نشاطی، اگر بی‌نشاطی آمد، معمولاً زنها باید نشاط داشته باشند.

به قول یکی از روانشناسها می‌گوید: اگر نشاط را مجسم کنند یک زن می‌شود. اما معمولاً چشم و هم چشمی ها، غم و غصه های بیجا، هیجانهای بیجا، نق نق ها، ناسازگاریها در خانه نشاط را از زن می‌گیرد و اگر زن بی‌نشاط شد، بچه ای که پرورش پیدا می‌کند در دل این زن بی‌نشاط می‌شود. از همان اول نشاط است، از همان اول غم و غصه خور است، از همان اول گرفته ست و بالاتر از این دو، غم و غصه است، غم و غصه در زندگی چیزی را نمی‌تواند درست کند، گره ای را نمی‌تواند بگشاید. اگر مشکلی برای شما جلو بیاید، شما از اول صبح تا به شب غصه بخوری، این غصه نمی‌تواند گره باز کند، غم و غصه اثر در سرنوشت انسان ندارد اگر بعکس نباشد، از نظر روایات می‌فهمیم غم و غصه در سرنوشت انسان و این که گره روی گره بیارود هست.

قال الصادق (ع): من أصبح و أمسى و الدنيا أكبر همه جعل الله تعالى الفقر بين عينيه و و شئت أمره و لمن ينل من الدنيا إلا ما قسم له و من أصبح و الآخرة أكبر همه جعل الله تعالى الغنى في قلبه و جمع له أمره.^{۵۹}

یعنی اگر کسی غم و غصه بخورد برای خاطر دنیایش و برای خاطر مشککش، مشکل روی مشکل و یک پراکندگی در امور برایش پیدا می‌شود. و اما اگر کسی همش و غمش، آخرتش باشد، دینش باشد، خدا دنیا و آخرت او را اصلاح کند.

غم و غصه نمی‌تواند گره باز کند، آنچه می‌تواند گره باز کند، صدقه، دعا، راز و نیاز با خدا، رابطه با خدا، این سرنوشت انسان اثر دارد چنانچه گناه در سرنوشت انسان اثر دارد و الان گفتیم دعا است که می‌تواند گره بگشاید و در سرنوشت انسان اثر داشته باشد، راز و نیاز با خداست که در سرنوشت انسان اثر دارد اگر زن، غم و غصه ای دارد روی غم و غصه نباید پافشاری کند مخصوصاً با توجه به روایتی که خواندم که این زن در خط مقدم جبهه است باید رابطه اش با خدا

محکم باشد. وقتی رابطه با خدایش محکم باشد، غم و غصه او رفع می‌شود و علاوه بر اینکه غم و غصه اش رفع می‌شود نمی‌گذارد اثر بگذارد روی این بچه، باید همه و همه مخصوصاً خود نیز مواظب می‌شود، اما گاهی هم از صفات رذیله پیدا می‌شود یعنی زن حسود است. یک چیزی می‌بیند، حسادتش گل می‌کند، مثل آتش برافروخته می‌شود. این هیجانی که برایش پیدا می‌شود اثر می‌گذارد روی بچه.

زن گاهی خودخواه و متکبر است یک چیزی می‌بیند ملایم طبعش نیست هیجان آمیز می‌شود، اثر می‌گذارد روی بچه و گاه بهم برای عصبانی شدن آنها باید آن صفات بد روحی نباشد، عصبانیت هاهم باید نباشد باید نشاط باشد و این را هم بگویم و یکی از چیزهایی که بی‌نشاطی می‌آورد گناه است.

گناه بطور ناخودآگاه برای انسان بی‌نشاطی می‌آورد، برای انسان یک حالی می‌آورد مل اینکه گم شده ای دارد و نمی‌داند چیست، از نظر قرآن، از نظر روایاتی فهمیم که این در اثر گناه است. اما گاهی بی‌نشاطی ها از اثر غم و غصه هاست در اثر هیجانهاست که باید مسلمان نداشته باشد. اصولاً غم و غصه برای انسان خیلی ضرر دارد، غم و غصه علاوه بر اینکه روح را خمود می‌کند. بقول عوام انسان دست شکسته بکار می‌رود اما دل شکسته، غصه دار بکار نخواهد رفت، علاوه بر اینکه آدم را کسل بار می‌آورد یعنی هم تنبل از نظر روح و هم تنبل از نظر دل.

اطباء می‌گویند غالب دردها از اثر غم و غصه است. روماتیسم ها، پادردها، سردردهای مژمن، زخم معده، زخم روده و بالاخره دندان درد و دندان از بین رفتن همه و همه از اثر غم و غصه است. علاوه بر همه اینها ضعف اعصاب می‌آورد. یعنی اول چیزی که غم و غصه به انسان می‌دهد اعصاب را ضعیف می‌کند، وقتی اعصاب ضعیف شد، دنیایش از بین می‌رود آخرتش هم از بین می‌رود. حتی می‌رسد به اینجا که اعصاب طفل در شکم مادر ضعیف است اثر می‌گذارد روی این جنین و همانا اعصابش را ضعیف می‌کند اثر می‌گذارد روی بچه همانجا بچه را فلج می‌کند، و این غم و غصه ها علاوه بر این که این دردها را می‌آورد اثری هم بار بر او نیست. شما یکسال غصه بخوری بغیر از اینکه گره روی گره بیاورد چیزی نیست.

قضیه ای نقل می‌کنند حالا درست باشد یا نباشد کار ندارم روایتش را الان خواندم از نظر روایات درست است، می‌گویند از اثر عشق، گرهی در پیشانی مجنون پیدا شده بود، کم کم بنا شد طایفه لیلی، لیلی را بدهند به مجنون. طایفه مجنون رفتند خواستگاری، مجنون را همراهشان بردند. وقتی طایفه لیلی نگاهشان به مجنون افتاد، دیدند که گره ای در پیشانی او است بقول روانشناسها، پیری زودرس برایش پیدا شده و این پیری زودرس که برای انسان پیدا میشود از نظر غم و غصه یک درد فوق العاده خطرناکی است دیدند پیری زودرس برایش پیدا شده لیلی را ندادند بعد آن عارف جمله را نقل می‌کند که باید آن جمله در نظر ما باشد و آن جمله این است که می‌گوید: گره پیشانی مجنون در کار مجنون گره انداخت»

چه حرفی، چه حرف خوبی، غصه خوردن، گره در کار می‌اندازد گره پیشانی مجنون، گره در کار مجنون انداخت. معمولاً غم و غصه گره در کار می‌اندازد، «من اصبح و کان همّه الدنيا شئت الله امره» یک نکته ای هم در آخر کار بگویم و آن اینکه غصه های ما هم همه اش بیجا است. و ۹۰٪ آن غم و غصه ها علی غصه خوری است! مشهور است می‌گویند یک کسی بود خیلی غصه می‌خورد اگر رفتارش را بکنید همه ما مخصوصاً زنها ما غصه هایشان نظیر این علی غصه خور است.

میگویند این علی غصه خور غصه می‌ورد زنش یک وقتی تصمیم گرفت نگذارد و غصه بخورد لذا نگذاشت از خانه بیرون برود در خانه نگاهش داشت غذای خیلی چرب و نرمی که دوست می‌داشت برایش پخت، بچه‌ها را هم بیرون کرده بود، خلوت کره بود که این غصه نخورد تا ظهر نگاهش داشت ظهر می‌خواست برود تطهیر، خوب دیگر نمی‌توانست بگوید تطهیر نرو، اتفاقاً دستشویی دم در بود این رفت انجا و برگشت نشست رویتشک و سرگذاشت روی زانو با کرد به غصه خوردن، زنش آمد گفت عموعلی دیگر چه خبر است، امروز دیگر چی، امروز که نگذاشتم بروی بیرون غصه بخوری؟ گفت: راستش من وقتی که از دم در برمی‌گشتم دیدم الاغی آمد برود، این الاغ دم نداشت! گفت خوب به توجه؟ دم نداشته باشد، گفت هان یک وقتی این الاغ می‌آید برود اینجا می‌خورد زمین، به من می‌گویند بیا بلندش کنم من می‌روم دم ندارد تا بگیرم و لندش کنم!

این مثال است، اما وقتی که برویم توی خودمان مخصوصاً زنها می‌بینیم غالب غم‌ها و غصه‌ها اینجوری است. غصه‌های پوچ مخصوصاً زنها غصه‌های چشم و هم چشمی می‌خورند. نگاه می‌کند به چادر یک زن یک غم می‌آید روی دلش، ای کاش من چادر او را داشتم، نگاه می‌کند به پیراهن مخصوصاً این زنها از چیزهای غریب و عجیبی که درشان موجود است این است که وقتی رفت در یک مجلسی و آمد اگر بیست نفر در آن مجلس باشند چنانچه بررسی چه لباسی پوشیده بودند هر بیست نفر را می‌تواند بگوید چه لباسی پوشیده بودند. چه فرمی بود، چه قیمتی داشت و چه رنگی بود! روی همین‌ها غصه می‌خورد، روی همین‌ها غم می‌خورد غم‌های ما برای دین نیست اگر کسی الان بخواهد غم بخورد، غم انقلاب بخورد، غم این جوانهای عزیز درجه‌به‌بخورد، غم این اوضاع فعلی بخورد و در نصف شب دعا کند تا انشاءالله این انقلاب به ثمر برسد تا انشاءالله این جنگ به پایان برسد و به نفع اسلام خاموش شود. وقتی که انسان غم انقلاب و جبهه داشته باشد دیگر معنا ندارد. غم چادر دیگری یا خانه دیگری یا غم دنیا را بخورد، که دنیا می‌گذرد آنهم چه گذشتی.

شراب خورد و شیش جمله درسمور گذشت

شنیده ام که محمود غزنوی شب دی

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

علی الصباح یزد نعره ای که ای محمود

همه و همه مخصوصاً زنها برای خاطر دنیا غم نخورید، برای خاطر دنیا غصه نخورید، محیط خانه را سرد نکنید زنهایی که باردار هستند مواظب این امانت خدا باشند و این امانت را خوب تحویل جامعه بدهند.

درس هفتم: تأثیر شیر مادر

فصل ۵

بحث ما درباره شیر است شیر مادر برای بچه یک غذای فوق العاده کاملی است و وظیفه هر مادری این است که به بچه اش شیر بدهد. غذایی است مقوی، غذایی است کامل، غذایی است سالم. معمولاً بچه‌هایی که شیر مادر بخورند از نظر

استعداد، از نظر نشاط، فوق العاده برتری دارند از آن بچه هایی که از شیر مادر نخورده‌اند یا کم خورده اند و این حقی است که بچه به مادر دارد و از نظر قرآن سفارش شده است که این حق فرزند را کامل ادا کن و می‌فرماید حق کاملش این است که دو سالش به این بچه شیر بدهند:

«والوالدات یرضعن الوادهن حولین کاملین لمن أراد أن یتیم الرضاعه و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف لا تکلف نفس الا وسعها لاتضارّ والده بولدها و لا مولود له بولده و علی الوارث مثل ذلک فان أراد فصلا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما و ان أردتم أن ترضعو اولادکم فلاجناح علیکم اذا سلّمت ما ایتیم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعلمون بصیر»^{۶۰}

مادرها به بچه هایش دو سال شیر می‌دهند اگر بخواهند حق را ادا کنند و به تمم معنی حق بچه را بدهند، بچه ۲ سال حق دار که از مادر شیر بخورد و انصافاً اگر مادری بتواند این کار را بکند و ۲ سال به بچه اش شیر بدهد و لو کمک غذا هم بدهد از نظر استعداد و نشاط، از نظر قوه و بنیه به این بچه خیلی خدمت کرده است. این از نظر اصل قضیه.

چیزی که باید مادر و پدر مواظب باش همان چهار شرطی است که دیروز درباره اش صحبت کردم. الا اینکه این چهار شرط اینجا، فوق العاده و خیلی مهمتر است. شیر تأثیر عجیبی در بچه دارد، چنانچه اگر شیر مادر غذایی که می‌خورد مقوی بشاد در بنیه و قوه این بچه تأثیر دارد از نظر معنویت هم تأثیر عجیبی در روحیه بچه دارد. چنانکه دیروز گفتم روحیات مادر روی حمل اثر می‌گذارد، روحیات مادر بیشتر اثر می‌گذارد روی شیر مادر و آن ۴ شرطی که دیروز درباره اش صحبت کردم آن ۴ شرط اینجا هست، اما خیلی مهمتر:

شرط اول اینکه مادر باید با تقوی باشد، مادر باید مواظب باشد گناه مخصوصاً در وقت شیر دادن در زندگیش نباشد. دیروز تشریح کردم، تکرار می‌کنم و مقداری هم مادرها روی آن دقت کنند. گفتم اگر یک مادر یگوشف فاسد بخورد و این گوشت میکروب داشته باشد خواه ناخواه مادر را هم مسموم می‌کند، بچه که در شکم مادر است مسموم می‌کند، چنانچه اگر یک غذایی را مادر بر دارد بخورد دهان او بودار می‌شود، لذا روایات می‌خوانیم مادر باید مواظب باشد در وقت حمل غذاهای لطیف بخورد. گفتم اگر از نظر غذا چنین باشد از نظر معنویت بطریق اولی چنین است. آن مادری که غذا چنین است نه فقط خودش آلوده می‌شود، قلبش خراب می‌شود، بلکه بچه هم قلبش خراب می‌شود، آلوده می‌شود و این قضیه در شیر بیشتر است.

مادر باید مواظب باشد بواسطه بی تقوایی شیر خود را آلوده نکند. غیبت کردن گوشت مرده خوردن است. اثر می‌گذارد روی دل انسان، رح انسان رو روح انسان را بی نشاط می‌کند مخصوصاً راجع به رابطه با خدا، راجع به مستحبات همچین اثر می‌گذارد روی شیر و این شیری که بچه می‌خورد آلوده است، این شیری که بچه می‌خورد دارای میکروب معنوی اس و اگر شیر میکروب ظاهری داشته باشد بچه رامسموم می‌کند، اگر مادر بی تقوا باشد این بچه مسموم می‌شود بنابراین شرط اول تقوا رابطه با خداست.

به مادر شیخ انصاری می‌گفتند: بارک الله چه بچه خوبی تحویل جامعه دادی به او گفتند: بارک الله به تو و شیرت که توانستی شیخ انصاری را تحویل جامعه بدهی. شیخ انصاری یکی از افتخارهای عالم تشیع است. از نظر علم و عمل خیلی

بالا بوده و مردم غبطه این پسر را می‌خوردند و به مادرش می‌گفتند: بارک الله، مادر جواب می‌داد، می‌گفت من توقعی بیشتر از این پسرم داشتم برای خاطر اینکه من در این ۲ سالی که او را شیر دادم هیچ وقت بدون وضو نبودم نصف شب بچه ام گریه می‌کرد، شیر می‌خواست بلند می‌شدم وضو می‌گرفتم و بعد بچه ام را شیر می‌دادم، آن زنی که نماز شب بخواند در وسط نماز شبش پستان در دهان بچه بگذارد خیلی تفاوت دارد با آن زنی که اصلاً نماز نخواند آن زنی که نماز نمی‌خواند این آتش است به بچه می‌دهد نه شیر. آن مادری که غیبت و تهمت و شایعه در زندگی او فراوان است آتش به بچه می‌دهد نه شیر.

آن زنی که با شیطان رابطه اش محکم است نه رابطه با خدایش، بچه اش را مسموم می‌کند حق بچه است که شیر سالم به او بدهید، لذا تقاضا دارم از مادرها وقتی شیر به بچه می‌دهند رابطه با خدایشان محکم باشد، رابطه با شیطان اصلاً نداشته باشند، تقاضا دارم از مادرها وقتیکه می‌خواهند به بچه شیر بدهند، اول بسم الله بگویند مواظب باشند وقت شیر دادن تخیل بد، وسوسه بد در فکر آنها نیاید، تقاضا دارم از ادرها اگر می‌تواند با وضو به بچه بدهند. تقاضا دارم از مادرها وقتی که به بچه شیر می‌دهند مواظب باشند قبلاً توبه از گناه بکنند. اول بگویند: استغفرالله اما از دل بگویند استغفرالله بعد به بچه شیر بدهند خود را مقصر بدانند. پیامبر اکرم (ص) ۹ با آن مقامش روزی هفتاد و یا صد مرتبه استغفار می‌کرد و خود را مقصر می‌دانست، پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود:

«انی لاستغفرالله فی الیوم مائة مرة»^{۶۱}

من پیامبر به دلم کدورت می‌نشیند، دلم مکدر می‌شود، لذا روزی صد مرتبه استغفار می‌کند همین نشست و برخاست پیامبر اکرم (ص) خوردن و آشامیدن و خواب پیامبر اکرم (ص) برای پیامبر آلودگی می‌آورد، وقتی چنین باشد این قلب گل است، از گل لطیف تر زود کثیف می‌شود، زود پژمرده می‌شود و برای رفع پژمردگی استغفار می‌خواهد. همه باید همیشه استغفار کنیم نه فقط به زبان، با دل. دل خود را مقصر میدانند دل حالت توبه و انابه داشته باشد و این تقاضا را در این بحث از مادرها دارم، اینکه قبل از آنکه بخواهند به بچه ها شیر بدهند اول توبه کنند، دل بگویند خدا مقصرم دل تلاطم درونی پیدا کند و با بسم الله الرحمن الرحیم بچه را شیر بدهد. این شرط اول.

شرط دوم راجع به هیجانها بود که اینجا مهمتر است، و اگر شیر در حال هیجان و عصبانیت باشد ممکن است بچه اش را گنگ کند گنگ ...

ممکن است بچه اش را فلج کند فلج ظاهری و اگر بچه اش را گنگ نکند و فلج نکند در حال هیجان اگر در حال عصبانیت شیر به بچه بدهد اثر دارد روی روحیه او، اثر دارد روی استعداد او، اثر دراد روی نشاط او و ز نهایی که دل مرده هستند، بی نشاط هستند و ای دل مردگی و بی نشاطی را معمولاً از خانواده شان به ارث برده اند از مادرشان، از شیرشان به ارث برده اند. تقاضا دارم دیگر مواظب باشند منتقل به بچه شان نکنند. مواظب باشند این دل مردگی و بی نشاطی را منتقل به بچه شان نکنند آدمی که بی نشاط باشد، آدمی که دل مرده باشد، نمی‌تواند گرهی از جامعه بگشاید. به زنها سفارش می‌کنم دخترشان اگر بی نشاط شد نمی‌توانند شوهرداری کنند، بسیاری از طلاقها از اینجا سرچشمه میگیرند. پسر شما اگر غصه خور و بی نشاط شد در جامعه نمی‌تواند زندگی کند، گوشه نشین می‌شود، جامعه او را طرد می‌کند.

^{۶۱} (۱) -۱ مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۲.

یکی از نویسندگان جمله ای دارد این جمله برای همه ما خوب است، مخصوصاً برای زنها در وقت شیر دادن به بچه ها. می گوید در اروپا درس می خواندم صبحی از خواب بیدار شدم از بس کوبیده بودم، از بس اعصابم خرد شده بود، گفتم: ای وای یک روز دیگری هم در جلو دارم، می گوید با آن حال بی نشاطی اتفاقاً روزنامه را مطالعه کردم دیدم یک قضیه عجیبی در روزنامه نوشته شده و آن قضیه این است که یک کسی زخم معده داشته و این زخم معده اش خوب نمی شد عصبانی شد و چاقو زده در شکمش و معده اش را در آورده و انداخته دور، گفته می خواههم یک دقیقه بی تو زندگی کنم در صورتی که یک دقیقه بی روده می تواند زندگی کرد و مرد.

گفت: آن طرف روزنامه را دیدم یک زنی حالات خودش را نوشته است: الحمدلله رب العالمین، صبح به صبح که از خواب بلند می شوم حمد می کنم خدا را که یک روز دیگری در جلو دارم و این روز را باید با فعالیت با استقامت و بردباری در مقابل مشکلات بسازم، الحمدلله یک روز طلایی در جلو دارم و پروردگار عالم با سلامتی و صحت این روز را به من داده است گفته بود، دیدم یک زن در اینکه روزی جلو دارد حمد می کند، شکر می کند. این نویسنده می گوید من فکر کردم این سه حالت از کجا پیدا شده، یک حالت آکه می گوید: الحمدلله، روز خوبی در جلو دارم، یک حالت هم خود آن نویسنده که می گوید از خواب بلند شدم و گفتم: ای وای یک روز دیگر جلو دارم، یک حالت هم، حالت این کسی که خود کسی غریب و عجیب کرده و معده اش را در آورده و دور انداخته و گفته می خواههم یک آن بی تو زندگی کنم. می گوید فکر کردم، دیدم. اما خودم اعصاب کوبیده ام این بی نشاطی را برایم جلو آورده اعصاب ضعیفم، غم و غصه ام، این حالت را برایم جلو آورده و اما آن خودکشی غریب و عجیب، جسم ناسالم می گوید فکر کردم دیدم این برای خاطر نشاطش برای خاطر اعصاب قویش آن حالت نشاط و خوشی را برایش جلو آورده است.

حرف بسیار عالی است، روزگار بد و خوب ندارد دنیا نه خوب است نه بد، یک اختلافی است بین بزرگان که دنیا خوب است یا بد، بعضی می گویند دنیا بد است به آن آیاتی که مربوط به زخده و اینکه دنیا بد است و امثال اینها تمسک می کنند، یک دسته ای هم می گویند دنیا خیلی خوب است و تمسک می کنند به آن آیاتیکه تعرف دنیا کرده، ولی حق مطلب این اس که دنیا نه خوب است نه بد.

اگر انسان دلبستگی به دنیا پیدا کند، اگر دنیا موجب بشود انسان خود را جهنمی کند این دنیا بسیار بد است و اما اگر دنیا انسان را نتواند ببرد دلبستگی به دنیا پیدا نکند، بواسطه دنیا کمک به دیگران کند، بواسطه دنیا «باقیات الصالحات» قرار دهد، این دنیا بسیار خوب است، لذا اگر از شما پرسند دنیا خوب است یا بد، بگویند نه خوب است نه بد، دنیا مثل تیشه نجار است، تیشه نجار ار می بینیم که آقای نجار از تیشه چه استفاده ای می کند، روزگار نه خوب است نه بد، مائیم که روزگار را بد می کنیم یا روزگار را خوب می کنیم، اعصاب ما است که این عمر را به بدبختی میگذراند اعصاب ماست که این عمر را به خوشی می گذراند، دیروز می گفتم که غم و غصه در سرنوشت انسان دخالت ندارد. قرآن شریف می فرماید:

«ماصابک من مصیبه فی الارض و لافی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتیکم والله لایحب کل مختال فخور»^{۶۲}

می فرماید انسان برای خاطر اینکه تو خیلی خوشحال نشوی از چیزی که برایت جلو می‌آید، خیلی بد حال نوی غم و غصه نخوری از مصیبتی که برایت جلو می‌آید به تو تذکر می‌دهم می‌گویم که سرنوشت تو از اول نوشته شده آنچه به تو می‌رسد، از اول سرنوشت انسان نوشته شده، خوب یا بد. ولی چیز که دیروز اشاره می‌کردم و امروز باید تذکر بدهم همان سرنوشت را کار من، فعالیت من، استقامت من، دعای من، راز و نیاز با خدا، نماز در دل شب می‌تواند عوض کند.

کار من است که می‌تواند سرنوشت من را عوض کند نه غم و غصه و نه بی‌نشاطی، از این بی‌نشاطی‌ها هیچ کاری بر نمی‌آید، از غم و غصه هیچ کاری نمی‌آید، فقط کاری که غم و غصه م‌یاورد این است که بچه را بی‌استعداد می‌کند گر با آن شیر غم و غصه دهان به بیاید، غم و غصه فقط پیری زود رس برای انسان پیدا می‌شود. غم و غصه فقط کاری را که می‌کند، ترا فلج می‌کند، غم و غصه فقط کاری که می‌کند می‌تواند تو را عاطل و باطل کند اگر بمیری خیلی اهمیت ندارد، اما فلج بشوی یک گوشیه ای بیفتی و کار برسد به اینجا که حتی دخترت طلب مرگ کند برای تو، غم و غصه این کارها را می‌کند، اما غم و غصه بتواند در سرنوشت انسان اثر بگذارد ممکن نیست، شما یکسال غصه بخوری مسلم یک ذره کار درست نمی‌شود. یک گره گشوده نمی‌شود، اما در دل شب یک خدا بگو، در دل ۲ رکعت نماز بخوان بعد از نماز از خدا بخواه گره گشوده شود. اینجاست که گره گشوده می‌شود. گره اگر نباشد راه صاف باشد، اما می‌تواند یک چیزی کار را ناصاف کند و آن چیست؟ «و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض و لكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون»^{۶۳}

این آیه می‌فرماید: اگر تقوی باشد برکت هست نعمت از آسمان و زمین برایت می‌آید. و اما اگر گناه باشد، اگر تقوی نباشد، بی‌برکتی، گره روی گره، مشکل روی مشکل برای تو جلو می‌آید، قرآن می‌فرماید: اگر می‌خواهی گره‌کارت گشوده شود با تقوی باش: «فأذابلغن أجلهن فأمسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف و أشهدوا ذوی عدل منكم و أقیموا الشهادة لله ذلكم یوعظ به من كان یؤمن بالله و الیوم الآخر و من یتق الله یجعل له مخرجاً. و یرزقه من حیث لا یحتسب»^{۶۴}

قرآن می‌گوید اگر می‌خواهی گره از کارت گشوده شود اعتماد به خدا داشته باش. «یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدراً»^{۶۵}

اینها گره گشا هستند، اینها سرنوشت ساز است، قضا و قدر تعلیقی معنایش همین است.

این روایت را که دیروز خواندم اینکه خطاب شد سرنوشت این بچه را بنویسید و بداءبرایم قرار بدهید، یعنی این بچه یک سرنوشتی دارد. اما همین سرنوشتش را بواسطه فعالیتش می‌تواند عوض کند. بواسطه رابطه با خدایش می‌تواند عوض کند. لذا از مادرها و از همه تقاضا دارم محیط خانه را سرد نکنند، تقاضا دارم بی‌نشاط نباشند بعد درباره اش صحبت میکنم و باید صحبت کنم.

یک روانشناس چه خوش می‌گوید، می‌گوید: مرد وقتی وارد خانه می‌شود همانطو که گل ته کفش را می‌ریزد بیرون و وارد خانه می‌شود باید غم و غصه و بی‌نشاطی را بریزد بیرون و وارد خانه شود زن قبل از آمدن شوهرش مهیا باشد از

^{۶۳} (۱) ۲- اعراف، ۹۶.

^{۶۴} (۲) ۱- طلاق، ۲.

^{۶۵} (۳) ۲- طلاق، ۳.

نظر اسلام گر مهیا نشد. مسئول است، گناه است، گناهش بزرگ است اگر خدای نکرده زن شوهر دار خود را قبل از آمدن شوهر زینت نکرد و این مرد به گناه افتاد، گناه تقصیر زن است، هم زن به جهنم می‌رود و هم مرد که گناه کرده است.

این روانشناس می‌گوید: زن قبل از آنکه شوهرش بیاید مثل اینکه جارو می‌کند و خاکروبه‌ها را بیرون می‌ریزد باید غم و غصه‌ها را بیرون بریزد». باید بی‌نشاطی را بیرون بریزد، خود را مهیا کند، خود را متزین کند، برای آمدن شوهر. به شما زن‌ها می‌گویم، در وقت شیر دادن نه فقط با وضو باشید، با نشاط باشید، در وقت شیر دادن، خنده رو، متبسم باشید، همین تبسم تو روی بچه، روی مغز این چه اثر می‌گذارد، دست نوازشی که روی سر این بچه بیاید.

اما تبسم همان روزهای اول اثر عجیبی برای عمق جان این بچه دارد چنانچه اگر شیر بدهد، اما از دست شوهرش گیه کند، نق نق کند، اگر شیر بدهد اما این بچه مثلاً نصف شب بیدار شده او عصبانی است بلند می‌شود و از دست بچه داد و فریاد می‌کند و شیر به این بچه می‌دهد، این بچه را فلج می‌کند، این بچه را بی‌استعداد می‌کند، این بچه را طغیانگر می‌کند این بچه را پرخاشگر می‌کند.

اینکه در روایات می‌خوانیم بهشت زیر پای مادران است بهشت را، مفت به کی نمی‌دهند مادر نصف شب بیدار می‌شود. بچه اش گریه می‌کند، بچه اش را نوازش می‌کند، شیر به بچه می‌دهد بلکه بعضی اوقات با بچه زمزمه می‌کند کخه چرا دیر بیدار شدم و عذر خواهی می‌کند از بچه. این است که این شیر ثواب یک بنده آزاد کردن را دارد و اما بچه گریه می‌کند، بلند می‌شود یکی دو تا بد به این بچه می‌گوید. مخصوصاً خیلی از مردها خیلی از زن‌ها که سنجش زبان ندارند زبانشان کلید ندارد، دیگر اینکه بچه کوچک باشد یانه بچه اش را دوست داشته باشد یانه، یکی دو تا حرف‌های ناهنجار به بچه می‌گوید این ثواب که ندارد، یک فلجی هم برای این مادر، برای این بچه حال یا فلج ظاهری یا باطنی یا هر دو برای این بچه درست می‌کند.

لذا شرط دوم درباره شیر دادن این است که باید هیجانها را کنار بگذارد، باید شوهر مواظب باشد با زنش که شیر می‌دهمدارا کند، باید مواظب باشد خدای ناکرده شوهر در خانه عصبانی نشود، مواظب باشد زن را در خانه ناراحت نکند و خودزن هم باید مواظب باشد نشاط خودش را از دست ندهد و مواظب باشد غم و غصه اصلاً و ابدا نخورد. این هم شرط دوم که دیروز گفتیم.

شرط سوم که مهمتر از شرط اول و دوم است غذای حلال است. وای به آن شیری که از غذای حرام تولید شده باشد. اینکه می‌بینیم در اسلام پیش بزرگان این قضیه حرمت و حلیت درباره غذا آمده است همه و همه برای خاطراین است که دنیای انسان را ناآبادی کمند. اگر شیر اولیه باشد یعنیاز غذای حرام شد، این آتش به دهان بچه گذاشتن است. و اگر بچه با شیر حرام پرورش پیدا کند، باید به این زن بگوییم، مواظب باشد دخالت در شقاوت این بچه کرده اگر خدای ناکرده این شقاوت جلو برود به جاهای باریک باریکیمی رسد از مردهاتقاضا دارم همشیه اما مخصوصاً در موقع حمل، در موقع شیر دادن مواظب باشید غذا عوض شود، کار عوض شود مواظب باشید کسب اسلامی باشد، مواظب باشید پول خودتان پول خودتان، پول مردم پول مردم باشد. مواظب باشید اگر خدای ناکرده کسب شما شبهه ناک شد بدبختی برای شما و مخصوصاً برای بچه تان می‌آورد.

عبدالرحمن سیابه یکی از اصحاب خاص امام صادق (ع) است سیابه پدرش از دنیا رفت، فقیر بود چیزی ارث نگذاشته بود، پسرش عبدالرحمن می‌گوید: من بی کار بودم رفیق بابام هزار درهم آورد داد به من، گفتم: این هزار درهم را کاسبی کن و بعد که به جایی رسیدی توانستی هزار درهم مرا بده. این هزار درهم را سرمایه کردم و اتفاقاً پروردگار عالم به من رو کرد یک سال طول نکشید توانستم اول بدهکاریم را بدهم و هزار درهم او را دادم، توانستم یک پولی هم تهیه کنم مگه بروم معمولاً اصحاب وقتی مکه می‌رفتند. همشان، غمشان دین امامشان بود، مکه تبع بود، مکه می‌رفتند اما آن تبع بود. برای دیدن امام صادق (ع) برای دیدن امام باقر، می‌گوید پولی هم پیدا کردم برای مکه، رفتم سپس رفتم مدینه.

آمدم خدمت امام صادق (ع) اطراف امام جمعیتی بود، می‌گویند من نشسته بودم کار او را راه انداختند بعد رو کردند به من فرمودند: فلانی کاری داری؟ کی هستی؟ گفتم: من عبدالرحمن سیابه هستم، فرمودند حال پدرت چطور است، گفتم از دنیا رفت حضرت متأثر شد. فرمودند: خوب وضع خودت چطور است؟ گفتم: یا بن رسول الله وضع خودم خوب نبود هزار درهم رفیق بابام داد به من کاسبی کردم رونقی گرفتم و این هزار درهم موجب شد که توانستم مکه بیایم. می‌گوید هنوز حرف من تمام نشده حضرت فرمودند آن هزار درهم را چه کردی، گفتم یا بن رسول الله اول قرضم را دادم بعد مکه آمدم امام صادق (ع) سه مرتبه فرمودند:

بارک الله، بارک الله، بارک الله، بعد می‌گویند حرفهایم را تمام کردم گفتم یا بن رسول الله من قرضم را دادم بعد توانستم مکه بیایم توانستم خدمت شما برسم الان هم سرمایه دارم. بعد امام صادق (ع) یک نصیحتی به من کردند فرمودند: فلانی: «علیک بصدق الحدیث و أداء الامانة، علیک بصدق الحدیث و أداء الامانة»^{۶۶}

دو چیز در زندگی تو باشد یکی راستگویی، یکی هم مواظب باش در امانت خیانت نکنی. یعنی آقا مواظب باش، این کلاهبرداریها، کلاهی سر او گذاشتی، قرض او را عقب انداختی آن نسیه را عقب انداختی این کار یک مسلمان نیست، انسان نمی‌تواند اگر قرض دارد مکهخ برود. حتی فقها می‌نویسد، اگر کسی قرض دارد و آن کسی که بستانکار است اگر می‌گوید پولم را بده، این نمی‌تواند نماز اول وقت بخواند باید قرض را بدهد بعد نماز اول وقتش را بخواند. مال مردم سخت است سخت.

شخصی از یکی از علمای بزرگ تهران نقل می‌کرد، گفته بود که من در نجف طلبه بودم خبر آوردند که پدرت مرد، پدرش یکی از علمای بزرگ تهران بوده، پدرت مرد، جنازه پدرت را فرستادیم نجف می‌گوید: پدرم را آوردند نجف دفن کردیم چند وقتی از دفنش گذشت یک وقتی در خواب خدمت پدرم رسیدم، دیدم که گرفته است، دیدم خیلی بی نشاط است، تعجب کردم کسی هفتاد سال «قال الباقر و قال الصادق» گفت خدمت به اسلام کرده چرا باید اینقدر گرفته باشد؟! به او گفتم: بابا شما را بی نشاط می‌بینم، شما را گرفته می‌بینم گفتند: وای بر حق الناس وای بر بدهکاری، من هیجده تومان به مشهدی نقلی نعلبند بدهکارم، مرا گرفته اند نمی‌گذارند بروم سر جایم و مبتلا هستم و همین طور مرا نگاهداشته اند و می‌گویند چرا بدهی مردم را نداده ای، می‌گوید از خواب بیدار شدم تعجب کردم، پدرم بدهکار است یعنی چه، حق الناس یعنی چه می‌گوید نوشتم به برادرهایم در تهران که ببینید این مشهدی نقلی نعلبند کیست، آیا بابام به این شخص بدهکار است یا نه. مدتی گذشت برادرها نامه نوشتند، بله رفتیم پیش مشهدی نعلبند گفتیم شما زابا ما چیزی طلب دارید

گفت: بله، هیجده تومان از بابای شما می‌خواهم گفتیم چرا نگفتید، چرا نیامدی، بگیری، گفت: من گله دارم از بابایتان که چرا در دفترش ننوشته او باید در دفترش نوشته باشد. یک عالم هفتار سال «قال الباقر، قال الصادق» گو، برای هیجده تومان نگاهش داشته اند. میگویند چرا آقا در دفتر ننوشتی نمی‌خواست که ندهد، می‌خواست بدهد، اما در دفترش ننوشته بوده تسامح کرده بود، همان مقدار که بدهکار بوده آنجا نگاهش داشته اند. گفته اند آقا نمی‌شود بهشت بروی تا هیجده تومان مردم را بدهی، جهنمش این است، آخرتش این است دنیايش هم آتش است، آتش.

«ان الله يأكلون أموال الیتامی ظلماً أنما يأكلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعيراً»^{۶۷}.

یعنی خانم مواظب باش، غذا شیر حرام دهان بچه ات نگذاری برای اینکه اگر شیر حرام دهان بچه بگذاری این شیر حرام آتش است آتش. یعنی آقا مواظب باشد افطار چه می‌خوری، قرآن میگوید: اگر مال مردم است، داری آتش می‌خوری، اما نمی‌فهمی. داری چرک و خون می‌خوری، نمی‌فهمی. مواظب باشد سحر چه می‌خوری، مواظب باشد سحر به زن و بچه ات چه می‌دهد اگر خداینکرده حرام باشد در روز قیامت همین زن و بچه روزه دار آنهایی که روزه شان درست است. آنهایی که بهشت می‌روند، نفرین می‌کنند به تو، می‌گویند: خدایا این بابا سحری حرام به ما داد، افطاری حرام به ما داد بازخواست ما را از این پدریکن. این هم شرط سوم.

شرط چهارم - که از شرط اول و دوم و سوم مهمتر است، روحیات مادر روی بچه اثر می‌گذارد. یک قضیه ای برایتان نقل کنم حیرت آور است، راستی تعجب آور است مخصوصاً زنها از این قضیه سرمشق بگیرند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری را در زمان مشروطه به دار زدند، این مجتهد عادل انقلابی علیه مشروطه آن زمان قد علم کرد با اینکه اول مشروطه خواه بود و مشروطه را سرکار آورد، دید نشد آنکه می‌خواست، مخالفت کرد بالاخره دولت توسط عده‌های مردم نفهم وعده ای وابسته، شیخ فضل الله را گرفتند، زندان کردند. شیخ یک پسر داشت این پسر این طرف و آن طرف می‌زند برای اینکه بابایش را اعدام کنند یعنی مجتهد عادل انقلابی راف میگفتن باید پدر مرا اعدام کنید! یکی از بزرگان گفته بود من رفتم زندان ملاقات مرحوم نوری به مرحوم شیخ گفتیم: این پسر تو، آقا زاده این قانون وراثتش باید خیلی عالی باشد، پسر شما باید خیلی مقام و مرتبه عالی داشته باشد، چطور این قدر پست شده که دارد علیه شما سعایت می‌کن حتی راضی است که شما اعدام شوید.

مرحوم شیخ فضل الله فرمودند بله خودم هم، می‌دانستم، همین ترس را داشتم و آنچه می‌ترسیدم به سرم آمد. بعد فرموده بود این بچه در نجف متولد شد وقتی در نجف متولد شد مادرش مریضه بود مادر شیرنداشت مجبور شدیم یک دایه، یک مرضعه برای او گرفتیم، این مرضعه ناشناس بود، کوتاهی کردیم و یک ناشناس، یک زنی پیدا شد این بچه را شیر می‌داد مدتی این بچه را شیر داد یک وقت متوجه شدیم دیدیم آن زن آلوده است، آلوده علاوه بر اینکه آلوده است ناصبی است یعنی دشمن امیرالمومنین (ع) دشمن اهلبیت است!

مرحوم شیخ فضل الله نوری گفته بود همانجا زنگ خطر برای من زده شد می‌ترسیدم و الان به سرم آمد. اتفاقاً این پسر کارش رسید به اینجا که بابا را اعدام کردند. مردم نفهم پای دار این مجتهد عادل انقلابی کف زدند و از جمله افرادی که

پای دار کف زد این پسر بود، پسر کف زد پای دار باباش، این پسر، یک پسر، هم تحویل جامعه داد همین کیانوری رئیس حزب توده این نوه مرحوم آشیخ فضل الله نوری و پسر همان است که پای دار بابا کف زد.

این قضیه به ما چه میگوید؟ میگوید: روحيات پدر اثر می‌کند قانون وراثت است. میگوید از این مهمتر روحيات مادر روی شیرمادر اثر می‌گذارد، مادر حسود، بچه حسود تحویل جامعه می‌دهد و مادر با عاطفه بچه با عاطفه تحویل جامعه می‌دهد. بعکسش به زنها بگوییم: شیخ مفید (ره) خواب دید فاطمه زهرا (س) دست حسن و حسین (ع) در دستش است آمد گفت: «یا شیخ علمها الفقه» گفت شیخ به این دو تا بچه تعلیم فقه بکن. سواد یادشان بده شیخ مفید از خواب بیدار شد تعجب کرد فاطمه زهرا (س) و حسن و حسین و آمدن پیش من و «علمها الفقه» یعنی چه؟ در جلسه درس نشسته بود یک وقت دید، یک زن عقیفه ای دست دو تا پسرش را در دست دارد آمد گفت: «یا شیخ! علمها الفقه» این دو تا بچه ید مرتضی و سید رضی بودند، شیخ این دو تا بچه را پرورش دارد خیلی عالی پرورش داد و رسیدند به آنجا که یک شد سید مرتضی که افتخار شیعه است و یکی شد سید رضی که آنهم افتخار شیعه است.

روزی شیخ مفید مقداری سهم امام داد به این دو تا بچه گفت بدهید به مادرتان برا یاینکه (بچه یتیم بودند) صرف شما بکنند این پول آوردند پیش مادر، مادر پول را قبول نکرد و پول را برگرداند. گفت: سلام مرا به شیخ مفید برسانید و بگویید پدر این دو تا بچه مغازه ای گذاشته است مالالاجاره اینغازه را می‌گیریم و ماهیانه خرج می‌کنیم لذا احتیاج آن چنانی نداریم و با قناعت می‌گذارنیم و اگر بخواهیم این پول را بگیریم این ماه بیشتر خرج کنیم ماه دیگر می‌ترسم از آن حال قناعت بیرون بیایم. پول را قبول نکرد.

این مادر و این شیرش، این مادر و این تقوایش، این مادر و این روحش مثل سید رضی را تحویل جامعه داد، مثل سید مرتضی را تحویل جامعه داد سیدمرتضی نباشد دین شیعه رسمیت پیدا نمی‌کند گفتند اگر صد هزار دینار بدهید دین شیعه رسمیت پیدا می‌کند تمام اموالش را فروخت برای شیعه، برای رسمیت حکومتی شیعه (که بشود پشت سر آن در همه جا بی‌واهمه تبلیغ کرد) شد هشتاد هزار دینار بیست هزار دینا کم داشت که دین شیعه رسمیت پیدا شد هشتاد هزار دینار بیست هزار دینار کم داشت که دین شیعه رسمیت پیدا کند کسی کمک نکرد، او هستیش را داد نتوانست آئین شیعه را رسمی کند، یعنی خانه اش را فروخت، اسبش را فروخت، کتابخانه اش را فروخت تمام زندگیش را فروخت گذاشت روی دین شیعه و بعد هم افتخارات عجیبی برای شیعه آفرید.

سید رضی همنی کسی است که نهج البلاغه مال اوست، جمع آورده نهج البلاغه را آن قناعت مادر، آن عفت مادر رساند به اینجا که یک مقدار پول امانت پیش این سید رضی بود، زنش درد زائیدن گرفت، چراغ نداشتند و تا چراغ نبود، گفت یک مقدار از این پول بر می‌داریم یک چراغ تهیه می‌کنم برازنها یک چراغ برای خودم، برای مطالعه، رفت سر پول، برداشت گفت امانت است نمی‌شود خیانت در امانت کنم آمد دید که داد زن بلند است، تاریک است مطالعه می‌خواهند بکند تاریک است. دفعه دوم رفت سر پول برداشت. دفعه سوم رفت سر پول برداشت، بلاخره آمد با یک چراغ ساخت وقتی درد زنده زیاد می‌شود چراغ را می‌بردند برای او، وقتی درد زن کم می‌شد چراغ را می‌آوردند برای اینکه آقا مطالعه کند برای فردا، آقا مطالعه اش را کرد و زن هم زائید، بایک چراغ.

فردا صبح آمد جلسه درس. حاکم وقت فهمیده بود کهخدا بچه به او داده یک طبق درهم و دینار فرستاد در جلسه درس این طبق درهم و دینار برای هدیه وچشم روشنی بچه است. گفت لازم ندارم برگردانند، هنوز درس تمام نشده بار دیگر

از طرف حاکم برگردانده شد که بدهید به قابله، به آن کسی که بچه را بدنیا آورده، گفت: سلام مرا به او برسانید بگوئید ما مامای بیگانه نداریم زنهای خودمان یکدیگر را کمک می‌کنند و بچه دنیا می‌آید. دفعه سوم درهم و دینار را آوردند که بدهید به طلبه‌ها، طلبه‌ها اطرافش بودند، گفت: این دیگر مربوط به من نیست آقایان طلبه‌ها هر کدام می‌خواهید بردارید، پول شبهه ناک است، پول از حاکم ظالم است، فقط یک طلبه بلند شد و یک درهم برداشت، یعنی پول نقره، پول طلا را نه، بعد هم به او اعتراض شد که چرا برداشتی گفت: به خاطر اینکه به کاسب محل بدهکار بودم روغن چراغ گرفتم بودم و نمی‌توانستم دینم را بدهم بالاخره طق جواهرات را درهم و دینار را برگرداندند. نه سید رضی قبول کرد، نه شاگردهایش، آن مادر عفیف آن مادر قانع، این پسر عفیف و این پسر قانع را تحویل جامعه می‌دهد. به شما بگویم: «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهٍ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهٍ».

پدر و مادر است که پسر صالح تحویل جامعه می‌دهد. پدر و مادر است که شالوده شقاوت برای بچه درست می‌کند.

درس هشتم: لزوم محبت در خانه

فصل ۶

بحث ما درباره محبت در خانه‌است، و بیان فصل را همه و همه بایداهمیت بدهیم. در خانه اگر محبت بین زن و شوهر باشد، اگر عاطفه در خانه حکمفرما باشد، روی بچه‌های خانه اثر می‌گذارد، و ایناه با محبت می‌شوند، با عاطفه می‌شوند. و اما اگر محبت در خانه نباشد، اختلاف بین زن و شوهر باشد، عاطفه از خانه رخت بریند بچه‌هایی که در چنین خانه‌ای بزرگ شده‌اند بی‌عاطفه و بی‌محبت هستند، اگر دختر باشند نمی‌توانند شوهرداری کنند و اگر پسر باشند نمی‌توانند زنی که بی‌عاطفه و بی‌محبت است با او ازدواج کند. دیگر گرا نیستند و بالاخره آدمهای با عطفی نیستند.

و یکی از مصیبت‌های بزرگ دنیای روز همین است که عاطفه از دنیای روز مخصوصاً از ممالک متمدنه رخت بر بسته است. این همه جدالها، این همه جنایت‌ها و خیانت‌ها برای خاطر این است که دنیای روز محبت ندارد، دنیای روز جاهلیت دوم است از نظر قرآن.

یکی از رذائلی که در جاهلیت اولی یعنی قبل از بعثت رسول الله بود همین بود که عاطفه در میان آنها نبود. در زمان جاهلیت بی‌عاطفگی کار را رسانده بود به اینجا که بچه‌اش را زنده زنده زیر خاک می‌کرد. قرآن شریف می‌فرماید: «وقتی که بشارت به او می‌دادند که زنت دختر زائیده رنگش تغییر می‌کرد» و فکر می‌کرد، چه کند آیا زنده زنده زیر خاکش کند یا اینکه به ذلت و خواری او را نگه دارد. در زمان جاهلیت کار بی‌عاطفه گی رسیده بود به اینجا که تاریخ نویسه‌ها می‌نویسند: یک هیزم کش، یک پشته خای تهیه کرده بود، برای اینکه بفروشد برای زن و بچه‌اش چیزی تهیه کند، این پشته خار را آورد در مکه در کوچه‌ها می‌گشت، یک قلدری رسیدگفت که هیزم را ببر خانه ما برد خانه، دستور داد این هیزم را بشکم شکست، دستور داد بگذار فانجا گذاشت تا نزدیک غروب برای این قلد کار کرد، منتظر پولش بود گفت پول هیزم مرا بده بروم گفت افتخار بکن اینکه برای من کار کرده‌ای، گفت افتخار می‌کنم، برای تو هیزم آوردم، شکستم، بردم و آنجا

گذاشتم اما زن و بچه من گرسنه هستند، پولم را بده فکری به حال زن و بچه ام کن، گفت گفتم افتخار کن اینکه برای من کار کردی، دفعه دوم و سوم با پس گردنی و کتک و سرشکسته او را از خانه بیرون کرد.

ما اینجا قضا را در زمان جاهلیت داریم زیاد هم داریم وقتی می خوانیم تعجب می کنیم راستی می شود ملتی اینقدر بی عاطفه باشد، در جاهلیت دوم یعنی زمان ما بالاتر از آن را می بینم - رنگهایش تفاوت دارد - الان ابر قدرتها به ممالک ضعیف می گویند نفتتان را بدهید، آنها هم می گویند افتخار می کنیم نفتمان را بدهیم، می گوید نوکر باشید می گوید افتخار می کنیم که نوکر باشیم، میگ وید هرچه می گویم بشنوید می گویند افتخار می کنیم که هر چه بگوییم بشنویم.

این بی عاطفگی آمریکا است عاطفه ندارد آپولو می سازد، اما بی محبت است بی عاطفگی او رسیده به اینجا که زالو می مکد و می گوید باید نوکر من باشی و آن بدبخت هم افتخار می کند نوکر آمریکاست، شوروی است، اما بدتر از آمریکا، هر که مقداری زور دارد زورش باید اعمال شود. کار بی عاطفگی در دنیای روز الان رسیده به اینجا که گندمش را، موارد خوارکیش را به دریا می ریزد اما در روز تعدادی زیادی کودک، غیر کودک از گرسنگی می میرند ینطو که آمار می دهند، جوانها از گرسنگی می میرند، زنها از گرسنگی می میرند، در روز چندین هزار کودک از بد غذایی می میرند.

اگر دنیای روز یک سال اسلحه نسازد، یکسال اسلحه انبار نکند تمام دنیا متمدنی شود، تمام دنیا متمدن می شوند فقر فردی، فقر اجتماعی جامعه برداشته می شود شما خیال نکنید که آمریکا ایران را در فشار گذارده نه، خود آمریکا بسیاری از مردم از بد غذایی، یا کم غذایی و یا بی غذایی می میرند، در همان آمریکا که گندمش را به دریا می ریزد گرسنگی که منجر به مرگ می شود در آمریکا فراوان است. انگلستان هم همین طور شوری هم همین طوری، شوروی وضعش رسیده به اینجا که یکی از رفقا رفته بود بعد برای ما آمار می داد وضع گرانی آنجا سرسام آور، وضع اختلاف طبقاتی آنجا، کاخ و کوخ رسیده است به جایی که آمریکا را باید بهش گفت بارک الله این وضع دنیا ی روز است، وضع دنیای روز رسیده به اینجا که آدم کشی با آب خوردن برایش تفاوت ندارد. یک وقتی می شنیدیم که یکی کسی را برای خاطر یک پیاز کشته تعجب می کردیم الان می بینیم در آمریکا برای خاطر یک دلار بهشت می گویند آقا یک دلار بهت می دهیم فلانی را بکش، یک دلار را می گیرد فلانی را می کشد.

وضع بی عاطفگی در دنیا روز رسیده به اینجا که اگر زن را مجسم کنند باید عطا فیه باشد عطا فیه را مجسم کنند باید زن بشود، اما همین زن سه تا بچه اش را در حمام بدست نامبارکش خفه می کند بعد به این خانم می گویند چرا بچه هایت را کشتی؟ می گوید: می خواستم دل شوهرم را بسوزانم. دیدم راهی ندارم بچه ام را کشتم تا دل شوهرم را بسوزانم! وضع بی عاطفگی در دنیای روز حتی در ایران ما رسیده به اینجا.

یک نویسنده می نویسد: دختری دم مرگ بود اتفاقاً این دختر نامزد داشت حلقه برلیان نامزدی در دستش بود که مریض شد، رفت دم مرگ معلوم است دیگه همه نشستند اند بحال این گریه می کنند پدر و مادر گریه می کنند، خویشان گریه می کنند و دوستانش هم دارن گریه می کنند پیرزنی آمده برای اینکه این بمیرد چشمهایش را بگیرد، این پیرزن برای این آمده یک وقت دیدند، دارد ناله می کند و یک چیزی می گوید هی مرتب می گوید بگذار بمیرم بعد در آور، بگذار بمیرم بعد در آور، تعجب کردند چه می گوید یک وقت متوجه شدند دیدند این پیرزن می خواهد انگشتر برلیان این دختر را بدزدد، پیرزن می کشد و او هم دم مرگ طاقت ندارد زور ندارد او می کشد او هم می کشد دیگر به التماس افتاده می گوید الان من می میرم صبر کن بمیرم من علاقه دارم به این انگشتر برای اینکه از نامزدم هست صبر کن بمیرم بعد در آور، اما آن

زن پیر رأفت ندارد، عاطفه ندارد، دارد هی انگشتر برلیان را می کشد برای اینکه در آورد و بدزدد. این وضع بی عاطفگی در دنیا روز است هر کجا تمدنش بیشتر، این بی عاطفگی بیشتر.

در میان مسلمانها بی عاطفگی فراوان است اما کمتر، در میان لایبالی ها بیشتر، در محیط غیر اسلامی بیشتر و باید بگوییم هر کجا تمدنش بیشتر، یکی از سوغاتهای تمدن است که محبت را از بین برده است حالا حرف این است این بی محبتی که در دنیای روز حکمفرماست از کجا پیدا شده باید بگوییم از خانه، از خانه شروع شده، وقتی بین زن و شوهر محبت نباشد وقتی اختلاف و دوئیت بین زن و شوهر باشد، وقتی که زن به شوهر برگرد شوهر العیاذ بالله به زن بدزبانی کند، بچه پرورش پیدا می کند و ن عاطفه خدادادی را کم کم از دست می دهد، بزرگ می شود اما بی عاطفه است، بزرگ می شود، آن محبت خدادادی که در فطرت سرشته او خوابیده بوده سگ درنده درندگی می کند، اما یقین داشته باشید اگر یک کسی بی عاطفه باشد از سگ درنده، درنده تر است، گرگ درنده درندگی میکند، اما یقین داشته باشید اگر یک انسان بی عاطفه شد از گرگ هم بدتر است، خیلی بدتر است، آن کسانی که اسلحه می سازند اینها عاطفه دارند؟ این کسانی که می دانند یک بمب چه می کند این عاطفه دارد؟ قرآن می گوید: «انَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^{۶۸}

پست ترا میکروب سرطان آن آدمی است که عقل دارد، تعقل ندارد، فکر دارد، تفکر ندارد، یعنی پست تر از میکروب خوره آن انسانی است که عاطفه ندارد میکروب خوره عاطفه ندارد حالا میکروب خورده فکر کند که دماغ او راه، دهان او رامی خورم او بدتر کیب می شود. پس خوب اس دهانش را نخورم تا بدتر کیبش نکنم این فکر را نمی کند.

ولی زورمند می گوید دو ثلث جهان را بکش، تابتوانی بر یک ثلث جهان حکمفرما باشی همه و همه از اینجا سرچشمه گرفته که اختلاف زن و شوهر در خانه بالا گرفته و می بینیم در ممالک متمدنه عاطفه در خانه نیست عاطفه بین زن و شوهر نیست. افارد غرب زده را وقتی خانه شان را مطالعه می کنیم. برنامه شان را می بینیم عاطفه بین زن و شوهر نیست، آن محبت خدادادی از بین رفته. آن دستورهای اسلامی عمل نمی شود خواه ناخواه بچه در خانه بی عاطفه میشود، لذا اسلام مدعی است بین زن و شوهر یک محبت خدادادی هست، قرآن می فرماید: اگر محبت را از بین نبری خدا بین زن و شوهر محبت قرار داده است در میان عوام مشهور است و این ریشه قرآنی دارد همین (انکحت و قبلت) مجری صیغه می خواند محبت می آورد. قرآن می فرماید

«ومن آیاته ان خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا الیهما و جعل بینکم مودةً و رحمةً ان فی ذلک لآیاتٍ لقوم یتفکرون»^{۶۹}.

یعنی از نشانه های خدا این است که برای زن، مرد خلق کرده و برای مرد، زن خلق کرده برای چه خلاق کره نمی گوید برای اطفاء شهوت، نمی گوید برای تکثیر نسل، می گوید برای اینکه زن برای مرد منشأ آرامش است و مرد برای زن منشأ آرامش (لتسکنوا الیهما) برای اینکه آرامش دل بواسطه همسر است، دل آرام می گیرد وقتی که جوان یک زن خوب داشته باشد، دل آرام می گیرد وقت یک دختر یک همسر خوب داشته باشد، دل آرام می شود در خانه، یعنی اضطراب نیست، نگرانی نیست، دلهره نیست اضطراب خاطر نیست، اگر زن زن باشد، و اگر مرد مرد باشد، بعد می فرماید: «وَجَعَلَ بَیْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً» پروردگار عالم بین زن و مرد محبت، عاطفه رأفت قرار داده است «و جعل» یعنی قرار داده این محبت را این محبت از همان «انکحت و قبلت» درست می شود این محبت اگر مواظبش باشند روز بروز در تزیید است، لذا اسلام

^{۶۸} (۱) - انفال، ۲۲.

^{۶۹} (۱) - ۲ - روم، ۲۱.

می‌گوید محبت بین زن و شوهر هست، محبت در خانه هست و باید مواظب باشیم این محبت روز به روز در تزیاید باشد، باید مواظب باشیم این محبت در خانه از بین نرود، اگر دستورات اسلام را عمل کنیم یقین داشته باشید این محبت روز بروز در تزیاید است.

یک نکته به همه مخصوصاً به جوانها بگوییم حتی آنهایی که زن ندارند آن نکته این است که بهر ای باشد در این جهان فقط و فقط بین زن و شوهر است. یقین داشته باشید که پسر به شما بهره ای نخواهد داد، دختر بهره ای نخواهد داد آن جهازیه اش را می‌خواهد برود دنبال کارش، آن خانه و زنش را می‌واهد که برود دنبال کارش اولاً که باید به فکر شما و پیری شما باشد یقین داشته باشید نیست. بسیار کم پیدامی شود پسری به فکر پیری بابایش باشد.

لذا قرآن روی همین پافشاری می‌کند می‌فرماید: «وقضى ربك ألا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احساناً اما يئلب عندك الكبير أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أفٍ و لا تنهرهما و قل لهما قولاً كريماً»^{۷۰}

می‌فرماید پروردگار عالم حکم می‌کند که به پدر و مادر خیلی باید احترام کنید بعد می‌فرماید مخصوصاً آنجا که پسر شود و زیر دستتان شود، مادر پیر شود و زیر دست شما. خدا نکند یک پدر و مادری زیر دست اولاد و عروس برود. مشکل است. بسیار کم پیدا می‌شود که مادر یا پدر، اما بسیار دیده می‌شود که زن بهره می‌رساند و خیرخواه هست برای شوهر، شوهر خیرخواه است و مفید واقع می‌شود برای زن و گر نفعی باشد، امیدی باشد، بین زن و شوهر است، لذا سفارشی که به همه می‌کنم این است که مواظب باشید محبت بین زن و شوهر از بین نرود، اگر محبت از بین برود دیگر خواه ناخواه انوصال و آن خیرخواهی هم از بین می‌رود، اگر محبت از بین برود خانه زندان است.

امیدوارم در مجلس کسی نباشد که بین او و همسرش اختلاف باشد، اگر باشد خوب توجه دارد که دارم چه می‌گوییم. یعنی بعضی اوقات کار به اینجا می‌رسد که محبت بین زن و شوهر نیست، مرد حاضر است تا یک بعد از نصف شب در کوچه بگردد، سر کوچه ها بنشیند، در قهوه خانه بنشیند و خانه نرود، محبت وقتی بنی زن و شوهر نباشد این زن حاضر است تنها در خانه بماند چرت بزند، هیچکس هم نداشته باشد شوهرش مقداری دیرتر به خانه بیاید، این زنگی مرگ تدریجی است در آن خانه که محبت نباشد، مرگ تدریجی برای آن زنی است که شوهر با محبت نداشته باشد. زندان به تمام معنا آن خانه است که در آن خانه اختلاف باشد و از همه اینها که بگذاریم این بی عاطفگی که برای بچه جلو می‌آید، معنا ندارد یک بچه در خانه بزرگ شود هر روز بی عاطفگی پدر و مادرش را ببیند، ببیند که پدر بفکر مادرش نیست، مادر بفکر پدر نیست، اما یان بچه در خانه طور دیگر شود، او هم یک آدم خودخواه یک آدم بی عاطفه، یک آدمی می‌شود که خواهرش را می‌زند برارد کوچکش را کتک می‌زند اصلاً حاضر نیست همه را ببیند، خواهرش را ببیند برادرش را ببیند بقول یک یرمرد، بعضی اوقات انسان می‌رسد به آنجا که حاضر است بیگانه را ببیند، اما پدرش را ببیند خدا کند عاطفه نباشد. لذا اسلام برای آنکه آن محبت خدادادی باقی بماند دستورها مؤکدی هم به زن و هم به مرد داده است و اما راجع به مرد فرموده است: مواظب باشد، در خانه بد اخلاق نباشی، مراد اسلام این است که وقتی گوید بد اخلاق نباشی یعنی محیط خانه را سرد نکنی، مراد اسلام فحش نیست، مراد اسلام کتک نیست، آن مردی که زنش را کتک می‌زند این مسلمانیش لنگ است این اصلاً مربوط به بحث ما نیست و بقول عوام این نشسته پاک است.

این مراد ما نیست، که العیاذ بالله مردی به زنش فحش بدهد این مسلمانیش لنگ است. بحث ما این است که مردی در خانه ترش رو باشد، بی نشاط باشد، محیط خانه را سرد کند، غم و غصه بازار را، چک و سفته بازار و غصه اش را بیاورد در خانه یک آدم اخمو، یک آدم غصه خورد، یک آدم بی نشاط و یک آدمی که محیط خانه را سرد کند. اسلام می گوید اگر چنین شدی اولین مصیبت تو، فشار قبر است، قبر چنان فشاری به تو می دهد که استخوانهای سینه ات درهم شکسته می شود.

در روایات می خوانیم سعد معاذ جوان مقدس جبهه رفته ای بود از هر نظر عالی بود، مُرد، به اندازه ای عالی بود که پیامبر فرمودند به اندازه ای ملائکه در تشییع جنازه اش آمدند که زمین پر شد، آدم صالحی بود. پیامبر تشییع جنازه اش کرد، علاوه بر اینکه تشییع جنازه کرد. پیامبر اکرم (ص) در غسلش شرکت کرد، در کنف او شکر کرد و در دفن او. معلوم است که آلم خیلی خوب است گذاشتند او را در خاک، روی قبر را پوشاندند، مادرش آمد گفت: دیگر برایت گریه نمی کنم برای خاطر اینکه بدست پیامبر به خاک رفته ای. بنابراین می دانم بهشتی هستی، معلوم است بهشتی هم بود. اما وقتی مادر رفت پیامبر فرمود قبر چنان فشاری به معاذ داد که استخوانهای سینه اش درهم شکسته شد. گفتند: یا رسول الله! آدم خوبی بود. فرمود: بله، اما در خانه بد اخلاق بود، نق می زد بهانه گیری می کرد منفی بافی می کرد.

دیده اید بعضی اوقات شخصی منفی باف است یعنی دنبال این می گردد یک نقصی پیدا کند. روز که دیگر نمی تواند نقصی پیدا کند میگوید: سرسفره چرا کج است؟ این سفره باید راست باشد بعضی اوقات منفی باف است (که انشاءالله درباره اش صحبت می کنیم) خواه ناخواه روی همه چیز منفی بافی می کند، نق می زند، نق زدن، غرغر کردن، اخم کردن، محیط خانه را سرد کردن موجب فشار قبر است اگر خدای نکرده این تکرار شود و بدون توبه از دنیا رود فشار قبر دارد، سیره اش بد اخلاقی در خانه ده فشار قبر دارد. گفتم نمی گویم فحش، اگر فحش بدهد بدانید که امام زمان از دست او ناراحت است.

راوی می گوید: من همیشه خدمت امام صادق (ع) بودم همیشه رفیق امام صادق (ع) بودم، یک روز همراه امام صادق (ع) بودم غلامن من عقب ماند صدایش کردم جواب نداد، دفعه دوم صدایش کردم، دفعه سوم صدا کردم. جواب نداد دفعه چهارم گفتم: یا بن الفاعله کجایی بیا (یا بن الفاعله یعنی ولد الزنا) میگوید یکدفعه امام صادق ایستاد، دست گذاشت به کمرش رنگش تغییر کرد، فرمودند: چه گفتی؟ جاخورد. گفتم: یا بن رسول الله این مادرش گیر است از هندوستان آمده این اصلاً مسلمان نیست. اینکه گفتم یا بن الفاعله باباش معلوم نیست کجا است، مادرش هم معلوم نیست کجاست امام صادق (ع) فرمودند: من کاری به او ندارم کاری به حرف تو دارم (اگر راستی کسی به کسی بگوید ولد الزنا حاکم شرع باید تعزیزش کند و ۳۰ تازیانه به او بزند).

اما من به تو میگویم تو که مسلمانی چرا فحش توی زبانت است، بعد امام صادق (ع) فرمودند: حق نداری دیگر با من رفاقت کنی، راوی می گوید تا امام صادق (ع) زنده بود دیگر با من رفت و شد نکرد، دیگر نگذاشت من همراه شباشم گفت مسلمان که فحش بدهد، مسلمان نیست، شیعه نیست امام زمان از دست او راضی نیست. لذا نمی گویم. العیاذ بالله یکدفعه موقع افطار آقا عصبانی شود، یک فحش به زنش بدهد نه اینکه روزه ندارد این مسلمانیش لنگ است، نمی گویم العیاذ بالله کتک بزند، باید خود را اصلاح کند اینظالم است وقتی ظالم باشد معلوم است جای او کجاست.

بحث ما این است که بد اخلاق در خانه باشد و محیط خانه را سرد کند، نق بزند و امثال اینها اگر این زیاد شد ملکه می‌شود از نظر فلاسفه، از نظر عرفای اسلام، علمای علم اخلاق از نظر اینها که از قرآن استفاده کرده اند و می‌گویند افعال ما، کردار ما برای ما ملکه می‌سازد و ملکه برای ما ملکه می‌سازد معنایش این است که گفتار و کردار ما کم کم برای ما ملکه می‌سازد و آن ملکات هویت و صوت ما را تغییر می‌دهد کسیکه رابطه با خدایش خیلی محکم باشد در انسانیت شکوفا می‌شود، اما کسی که نقص درندگی داشته باشد، درندگی هایش برای ما ملکه می‌سازد، آن ملکه برای ما هویت می‌آورد یعنی انسانیت او از بین می‌برد و او را بصورت یک سگ درنده ای در می‌آورد این مسلم است، در قرآن است و علمای علم اخلاق رویش بحث دارند، فلاسفه مخصوصاً ملاصدرا (ره) روی آن بحث مفصلی کرده، به آن می‌گویند: تجسم عمل.

بحث ما اینجا است اگر مردی خیلی نق نکند در خانه خیلی بد اخلاقی کند، بد اخلاقی روی بد اخلاقی، این بد اخلاقی‌ها، برای ما ملکه می‌سازد، و او را بصورت سگی در می‌آورد، اگر چشم بصیرت داشته باشد، می‌بیند سگ است چشم بصیرت می‌خواهد که بشود دید.

یکی از بزرگان می‌گفت کسی را در خواب دیدم من او را می‌شناختم آدم خوبی بود، خیلی عالی بود گفت دیم بصورت سگ است. رفتم جلو سلام کردم، دیم بله خودش است، و بدی در روز قیامت بصورت سگ در می‌آید، او را می‌شناسند، یعنی از نظر روح سگ است و از نظر جسم، آدم است می‌شناسند او را (يَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ) در قرآن شریف همین است که روز رسوایی است در حالی که می‌شناسندش فلانی است می‌بینند سگ است گفت: دیم سگ است. رفتم جلو سلامش کرد گفتم: فلانی توئی؟ گفت: بله، گفتم: چرا چنین شدی، چرا سگی شدی؟ گفت وای از بد اخلاقی در خانه وای از بد اخلاقی در خانه، وای از بد اخلاقی در خانه. بعد به من گفت بیا برویم سر قبرم نگاه کن مرا برد سر قبرش، قبرش که گلی بود، یک سوراخی هم در ته قبرش بود، گفت آقا وقتی مراد در قبر گذاشتند قبر چنان مرا فشار داد که تمام روغن من گرفته شدو رفت در این سوراخ اگر سوراخ تنگ نبود روغن‌ها را نشان تو می‌دادم. می‌گویند از خواب بیدار شدم.

این خواب ریشه عرفانی دارد، ریشه فلسفی دارد، ریشه روایی دارد، ریشه قرآنی دارد، قرآن می‌گوید: نق نق کردن درد خانه، بد اخلاقی کردن و منفی باقی در خانه بطور مسلم انسان را به صورت سگی در می‌آورد، الان هم سگ است ولی چشم بصیرت نیست که او ببیند اگر خودش چشم بصیرت داشته باشد.

یکی از علمای بزرگ اهل اصفهان خیلی عالی بود مثل باران گریه می‌کرد، حتی اگر بگویم چشم ملکوتی داشت اشتباه نکرده ام. مثل باران گریه می‌کرد ولی یک مقدار بد اخلاق بود در خانه هم بد اخلاق بود خوب معلوم است دیگر این عارف کامل فحش نمی‌داده، این عارف عالی کتک نمی‌زده، فقط نق می‌زده، اخم می‌کرده، خودش مثل باران گریه می‌کرد، خدا رحمتش کند، می‌گفت: در خواب دیدم بصورت سگ سیاهی هستم همانوقت توجه پیدا کردم، این بد اخلاقی من اثر گذاشته است روی سیرتم و مرا به صورت سگ درنده ای در آورده است.

اسلام می‌گوید: مرد منفی باق نباش آنچه محبت را ضربه می‌زند منفی باقی است. مثبت باش آقا، مثبت باش، مگس ار دیدی این مگس وقتی می‌آید می‌گردد و اینطرف و آن طرف چرکی پیدا کند روی آن بنشیند، لباس شما بسیار نظیف است نمی‌نشیند. دست و صورت شما نظیف است نمی‌نشیند، اما یک ذره قی گوشه چشم سما است، ده تا مگس آنجا جمع می‌شود، دنبال این است که چرکی پیدا کند، آدم منفی باف اینجور است. مگس است، زنش امتیازها دارد اما تمامش

را فراموش می کند می رود دنیا اینکهم چرا آب گوشت شور شده است، خوب آقا فکر این را بکن که از ظهر تا موقع افطار دویده است، زحمت کشیده است سفره را برایت انداخته، الان همه چیز مهیا است حالا یان دوغ شوه شده، بشود. به این می گویند مگس وارد و این شخص از نظر روایات ما از نظر فلسفه ملاصدرا در روز قیامت بصورت مگس گنده ایوارد محشر می شود اینجا مگس کوچک است. مگس کوچک ها منفی باف هستند، آنجا مگس گنده. بدی آن به این است که می شناسندش که فلانی است، اما بصورت مگس است، آقا منفی باف نباشید، زن شما امتیازها دارد، چرا امتیازهایش را فراموش می کنی!

در روایات داریم حضرت عیسی (ع) از راهی می رفتند. حواریین هم با او می رفتند بز مرده ای گندیده در کنار کوچه بود، حواریین بنا کردند منفی بافی کنند، یکی می گفت، بوی گند می دهد ان یکی می گفت: فرار کنیم، آن تند رفت آن یکی در دماغش را می گرفت، حضرت عیسی (ع) با کمال طمأنینه با کمال وفا گذشتند یک نگاهی به این بز مرده کردند فرمودند: به به، چه دندانهایی سفیدی دارد! به این می گویند آدم مثبت چرا در خانه منفی باقی می کنید، چرا مثبت نیستند مگر می شود انسان نقص نداشته باشد. توافق اخلاقی بین زن و شوه رحال است، نمی شود یک کسی صددرصد موافق اخلاق شما باشد، این محال است یک زن شوهرش صددرصد موافق اخلاقی باشد این محال است بقول بعضی از فلاسفه می گویند انسان نوع منحصر به فرد است برای خاطر همین، سلیقه ها و اخلاقها مختلف است این اختلافها بین زن و شوهر است.

به قول یک روانشناس می گوید: اختلاف در خانه یک امر طبیعی است، حالا ماه عسلش اگر اختلاف نیاید، سال عسلش نیاید، سال دوم می آید، سال اول غریزه جنسی اگر کار بکند بالاخره اگر سال دوم کم کم نقص پیدا میکند اگر روی نقص ها بخواهد حساب کند، اختلاف خانوادگی جلو می آید، اما وقتی گذشت داشته باشد، ایثار داشته باشد، آدم مثبتی باشد، منفی ها را کنار گذاشت خواه ناخواه محبت خدادادی ضربه نمی خورد و به شما بگویم محبت شما شیشه است چگونه شیشه را وقتی یک سنگ زدی می شکند و دیگر قابل اصلاح هم نیست «شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است» بقول آن شاعر که شعر الوش را در مسجد نخوانم. اگر دل آزرده شه برگرداندن کارمشکلی است. یک نق محبت را از بین می برد شیشه شکسته می شود. لذا در روایات می خوانیم اگر زنی به مردش بگوید ما که از تو خیر ندیدیم تمام اعمالش ساقط میشود و در روز قیامت به روبه آتش جهنم می افتد.

زن وظیفه دارد وقتی که مرد نیامده مهیا باشد برای شوهر داری، بچه هایش را باید تمیز کند، خانه را باید تمیز کند، خود را باید متزیّن کند غم و غصه را باید از بین ببرد، بی نشاطی را باید از بین ببرد، مهیا باشد برای آمدن شوهر وقتی در زد، در روایات می خوانیم بچه نرود پشت در، بچه پشت در، با اف اف در را باز نکن این اف اف که من می گویم در روایات دارد بچه پشت در نرود یعنی بخند، تبسم کن، بگیر او را، گرم بگیر، بیا، بگو، بخند، بخورید، بیاشامید، لذت ببرید، این وظیفه یک زن است. بعکس آن فرمودند اگر یک نزی در خانه بد اخلاق شد پیامبر اکرم فرمودند شب معراج دو طایفه را دیدم که اینها به زبان آویزان بودند در ج هم، در روایت می خوانم درو طایفه در صف محشر، زبانشان به اندازه ای دراز است که این زبان افتاده روی زمین محشر این زبان را مردم پایمال می کنند اینها کیانند؟

۱. افرادی که غیبت می‌کنند پشت سر مردم، افرادی که شخصیت دیگران را می‌کوبند، این افراد می‌آیند صف محشر زبانشان به اندازه ای دراز است که این زبان افتاده و مردم این زبان را پایمال می‌کند بعد هم جهنم می‌روند به زبان در جهنم آویزان می‌شوند.

۲. زن بد اخلاق در خانه، زن زبان دار در خانه اگر زن به شوهرش برگردد ولو شوهر تقصیر داشته باشد، حق بگشت به شوهر را ندارد. زن باید زیر بار برو باشد. اگر برگشت به شوهرش، اگر زبان درازی کرد در مقابل شوهرش او در روز قیامت به زبان آویزان می‌شود.

در روایات می‌خوانیم که اگر مردی از دست زنش ناراضی باشد این زن هر کاری بکند پروردگار عالم قبول نخواهد کرد، چنانچه بعکسش می‌فرماید که هیچ ثوابی بالاتر از این نیست که مرد خدمت کند به زنش و یا زن خدمت کند به مردش، مرد می‌فرماید: هیچ گناهی بعد از شرک بالاتر از این نیست که مردی زنش را اذیت کند و یا زنی اذتی کند مردش را. دختری آمد خدمت پیامبر اکرم (ص) گفت: یا رسول الله می‌خواهم شوهر کنم، حق شوهر چیست که من بلد باشم ادا کنم، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: شوهر سه حق به زن دارد:

۱. عمل زناشویی را هر وقت بخواهد حاضر باشد، گفت چشم، حتی در روایات می‌خوانیم که اگر زنی دست بدست کند تا شوهر خواب برود این زن در روز قیامت به رو به آتش جهنم می‌افتد. این هم خود یک (سریشمی) است برای محبت، خیال نکنید اینها را اسلام فقط برای ارضاء غریزه جنسی گفته، نه، برای چیز دیگر است. برای این است که می‌خواهد نسل این انسانها یک نسل سالمی باشد.

فرمودند: حق دوم این است که باید مواظب باشی دورو، متظاهر، دست کج، دزد در خانه نباشی. اینجور نباشد که یکدفعه دست یا زبانت یا شوهرت تفاوت داشته باشد، دست کج در خانه نباشی مواظب باشی بدون اجازه او تصرف در پول او کنی. گفت: چشم

گفت: اما سوم - اینکه اگر اختلافی جلو آمد باید مواظب باشی شب نخوابی جز اینکه شوهر را از دست خودت راضی کنی، این سومی برای این زن خیلی سنگین آمد گفت: یا رسول الله «وَ اِنْ كَانَ ظَالِمًا» و لو اینکه مرد هم تقصیر داشته باشد من باید او را راضی کنم، من باید بروم جلو، من باید آتشی کنم؟! حضرت فرمودند بله ولو او ظالم باشد تو باید نخوابی جز اینکه او را راضی کنی، این زن خیلی برایش سخت آمد گفت به حق آن کسی که تو را به پیامبری فرستاده من که اصلاً شوهر نخواهم کرد!^{۷۱} اگر شوهر کنی یا نکنی حق مرد بر زن این است، زن یعنی عاطفه، زن یعنی محبت، زن یعنی متواضع در مقابل شوهر.

اسلام دختر شایسته را تعیین می‌کند شما می‌دانید دنیای روز در سال دختر شایسته تعیین می‌کند آنوقت هم در زمان طاغوت در ایران ما دختر شایسته تعیین می‌کردند، هر دختری که بی عفت تر، بی حیاطر بود به او می‌گفتند: دختر شایسته، الان هم دنیای روز دختر شایسته تعیین می‌کند همه ساله دختر شایسته تعیین می‌کند. قرآن دختر شایسته تعیین می‌کند، می‌فرماید:

^{۷۱} (۱) ۱- وسائل ابواب مقدمات النکاح، النکاح ج ۳.

یعنی زن شایسته، دختر شایسته در اسلام آن است که دو صفت داشته باشد:

۱ متواتع باشد در مقابل شوهرش، متواضع باشد در مقابل خدا

۲ عفت داشته باشد، چه در خلوت و چه در جلوت آنطور یکی که در کوچه روی میگرد در خانه پیش خویش و قومها رو بگیرد، آنطوری که عفتش را در مقابل شوهر حفظ می‌ند، عفتش را در وقتی که شوهر نیست حفظ کند. در حفظ عفت، خلوت و جلوت برایش فرق نداشته باشد این ویژگیهای دختر شایسته اسلام است.

می‌خواستم بحث را امروزم تمام کنم امثل اینکه کامل نشد، مقدرادگیری باید در این فصل با شما صحبت کنم و به همه مخصوصاً جوانها، که زن نگرفته اند، از اول ازدواج آنهاست سفارش می‌کند نم مواظب باشید این سریشم در خانه شما باشد، اگر این سریشم نباشد خانه سلول است. اگر این سریش، این عاطفه و محبت نباشد، بچه های شما عقده ای می‌وشند، بچه های شما جنایتکار و خیانتکار و یا اقللاً دل مرده و بی نشاط میشوند و بالاخره بچه خوب نم‌یتوانید تحویل جامعه بدهید.

پس بحث امروزم این بود که گر عاطفه در خانه نباشد بچه بی عاطفه خواهد شد و بدا بحال آن انسانی که در جامعه وارد می‌شود، اما عاطفه نداشته باشد، و این بی عاطفگی در دنیای روز حتی در میان مسلمانها فراوان است، فراوان. چرا در این انقلاب با این کمبودش باید احتکار باشد، چرا در این انقلاب با این همه مصیبت باید گرانفروشی باشد، چرا در این انقلاب با این همه دردها که برایش جلو آورده اند، باید ما هم برای آن درد روی درد بیاوریم.

همه اینها برمی‌گردد به یک چیز و آن اینکه کسی که احتکار می‌کند عاطفه ندارد، اگر گرانفروشی کند عاطفه ندارد. اگر گرانفروشی کند عاطفه ندارد، اگر ظلم کند عاطفه ندارد، اگر ضربه به انقلاب بزند عاطفه ندارد، اگر کسی عاطفه داشت فکر می‌کرد عزیزان در جبهه که هر کدامشان به دنیا ارزش دارند، دارد مثل گل پرپر می‌شوند! چرا اینجا ضرر بزنم به انقلاب، من اینجا بزنم برای انقلاب، آدم منفی باف باشم کارش می‌رسد به اینجا که دیگران دارند کشته می‌دهند، جوانها دارند پرپر می‌شوند، نقش را دارد این آقا می‌زند، یا العیاذبالله ضررش را به انقلاب این آقا دارد می‌زند، این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ بی‌عطفگی، خدایا بحق امام سجاد، بحق این آقای که باید بگوییم ادامه شهادت امام حسین علت مبقیه برای یان خون است قسمت میدهیم که عاطفه و محبت به همه ما عنایت فرما.

درس نهم: باز هم لزوم محبت در خانه

قسمت دوم فصل ۶

بحث ما درباره لزوم محبت در خانه بود و یک مقداری دیروز در این فصل صحبت کردم گرچه بحث از خانواده، بحثی است بسیار مفصل و خود یکماه بیشتر بحث دارد، اما امروز در این باره یک مقداری صحبت می‌کنم تا انشاءالله بخواست پروردگار عالم و لطف حضرت بقیه الله (عج) فرداراجع به فصل هفتم صحبت کنم.

دیروز عرض کردم توافق اخلاقی بین زن و شوهر صددرصد محال است، اگر فکر کنیم یک زن و مردی پیدا شوند که از نظر اخلاق، از نظر سلیقه صددرصد با هم موافق باشند این نمی‌شود، اگر بشود در معصوم (ع) است مثل امیرالمومنین (ع) و حضرت زهرا (س) و اما در غیر معصوم توافق اخلاقی نمی‌شود و به قول روانشناسها اختلاف در خانه یک امر طبیعی است. دو نفر بخواند با هم زندگی کنند قهراً اصطکاکاتی و یک اختلافهایی جلو می‌آید، چه باید کرد که ای اختلافها محبت زن و شوهری را از بین نبرد.

در این که اختلاف هست اشکالی نیست باید باشد، چه باید کرد که این اختلاف سنگی برای شیشه محبت نشود؟ آن محبتی که دیروز از قرآن فقط و فقط یک راه دارد و از نظر قرآن و روایات اهل بیت (ع)، از نظر علای علم اخلاق و از نظر روانشناسها، روانکاوها، مخصوصاً آنها که در امر تربیت صحبت کرده اند فقط و فقط یک راه دارد و آن ایثار و گذت و ندیده گرفتن. اگر صفت عفو و گذشت، مردانگی در خانه حکمفرما باشد و بدی‌ها را عفو کن یاندر دیده بگیرد که قرآن می‌فرماید: ندیده بگیر، عفو کن. «و لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا اِلَّا تَجِبُونَ اَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ».^{۳۳} می‌خواهی روز قیامت پروردگار عالم از بدیهای تو بگذرد، می‌خواهی پروردگار عالم بدیهای تو را روز قیامت ندیده بگیرد. باید صفت عفو و گذشت، صفت ندیده گرفتن در زندگی تو حکمفرما باشد، این ملکه عفو را هر مردی، هر زنی باید داشته باشد این صفت «صَفْح» یعنی ندیده گرفتن، به رو نیابردن، به رخ نکشیدن، این باید در زندگی یک انسان باشد. اگر صفت «عفو و صفح» در زندگی شما باشد نه فقط محیط خانه گرم است، در اجتماع هم خوب می‌توانید زندگی کنید، و پتک‌هایی ه در اجتماع است، اعصاب شمارا له نمی‌کند و الا اگر صفت گذشت در زندگی شما نباشد گر باریک بین شدید، بقول عوام اگر سخت گیر شدید در زندگی نه فقط خانه سرد است، نه فقط اختلاف موجب از بین بردن محبت است، نه فقط بسیار از این اختلافات موجب طلاق و جدایی است از جامعه طرد می‌شوید در جامعه نمی‌توانید زندگی کنید، بر فرض هم در جامعه بتوانید زندگی کنید، مسئولیتی داشته باشید، له می‌شوید، اعصاب ضعیف می‌شود کسی که اعصابش ضعیف بشود نه برای دنیایش می‌تواند کار کند نه برای آخرتش از این جهت اگر می‌خواهید در خانه محبت باشد، اگر می‌خواهید خانه شما گرم باشد، زن باید گذشت داشته باشد، مرد باید مردانگی و ایثار و گذشت داشته باشد زن و مرد باید بیدها را ندیده بگیرند مخصوصاً قرآن شریف می‌فرماید: اگر زن نقصی دارد تو باید لباس او باشی، و اگر مرد نقصی دارد زن باید لباس او باشد. «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ»^{۳۴} یعنی مرد لباس است برای زن و زن هم لباس است برای مرد، نقص زن نقص مرد و نقص مرد، نقص زن است و باید نقص پوش باشیم، زن باید نقص پوش باشد، مرد باید نقص پوش باشد، یعنی همان «صفحی» که قرآن شریف می‌فرماید، باید ندیده بگیریم.

دیروز گفتم: اگر می‌خواهی محبت در خانه باشد باید منفی باف نباشی، امروز می‌گویم اگر می‌خواهی «صفح» در زندگی شما حکمفرما باشد و بتوانی بدی دیگران، مخصوصاً بدی در خانه را ندیده بگیری باید منفی باف نباشی، باید مثبت‌ها را در نظر بگیری. مسلم است زن شما امتیاز خیلی دارد، چنانچه مسلم است یک مرد امتیاز خیلی دارد وقتی بدی پیش آمد

^{۳۳} (۱) -۱- نور، ۲۲.

^{۳۴} (۲) -۱- بقره، ۱۸۷.

اگر از مرد باشد ز آن امتیازها را در نظر بگیرد، بگوید اگر شوهرم بد اخلاق است، اما از نظر خرج و مخارج که خیلی خوب است، اگر شوهرم الان نق زد اما از نظر مردنگی می‌دانم مرا دوست دارد، الان عصبانی شده است، اگر زن شما مثلاً نتوانست غذا بپزد بگو نم‌یتواند غذا بپزد، اما زن عقیفی است و اگر خدای ناکرده بی عفت بود چه می‌کردم، اگر خدای نکرده زن زبان دارز شد، با موعظه با او صحبت کن و علاوه بر این، صفح داشته باش. بگو و لو زبان دارز در مقابل من هست اما اگر با نامحرم می‌گفت و می‌خندید و عشوهگری می‌کرد چه می‌کردم الحمدلله عقیف است و زن من خوب است. خوبیها را در نظر بگیرد وقتی می‌خواهد عصبانی شوید فوراً خوبی زن را در نظر بگیرید، وقتی که زن می‌خواهد ناراحت شود، اعصابش له شود، خوبی های مردش را در نظر بگیرید، تا می‌بینی مرد آمد با ترش رویی آمد بگو: الحمدلله آمده با ترش رویی آمده اما اگر سر و پا شکسته آمده بود چه می‌کردم.

همین طور مسلم است هر مردی امتیاز دارد، هر زنی امتیاز دارد، وقت که بدیها جلو می‌آید، باید امتیازها بیاید جلو این یکی، در زندگی کلام خشن نباید باشد، دیروز گفتم کلام خشن مثل سنگ برای شیشه است مخصوصاً یک خواهش دارم ممکن است یادم برود بگویم و آن اینکه مردو زن مواظب بایشند، مرد و زن دیگران را به رخ هم نکشند یکی از چیزهایی که برای مرد خیلی مشکل است، برای زن خیلی مشکل تر است اینکه دیگران را به رخ او بکشند مثلاً شما بگویید که بین فلان زن چقد زن نظیفی است، نگاه به او بکن این برای زن از هر پتکی بیشتر اعصابش را از بین می‌برد، از هر سنگی برای شیشه بیشتر محبت شما را از دل او می‌برد. مخصوصاً زن به مرد بگوید نگاه کن فلانی چه زندگی خوبی دارد، این زندگی شد تو داری، آخر آن همسایه مان، آن برادرت، آن خویشان بین چه زندگی خوبی دارند با این جمله، محبت زن از دل شوهر می‌رود. به جای این حرفها، صفح کنید، گذشت کنید، امتیازهای یکدیگر را در نظر بگیرید، بجای این حرفها، خانه شما مکتب باشد برای شما.

انسان آمده در این دنیا برای تحصیل کمال، انسان آمده در این دنیا برای خودسازی، صد و بیست و چهار هزار پیامبر آمدند برای خودسازی پیامبر اکرم، می‌فرماید: قرآن آمده برای خودساز «هو الذی بَعَثَ فی الاممیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یتذکرهم و یتعلمهم الکتاب و الحکمۀ»^{۷۵}

پیامبر با معجزه آمده برای خاطر خودسازی آمده، پیامبر آمده آدم بسازد، قرآن یعنی مکتب آدم سازی قرآن یعنی کارخانه آدم سازی و به شما بگویم از جاهایی که مکتب انسان سازی است خانه است.

من عقیده دارم مجهزترین مکتب ها برای زنها، برای مردها خانه است. صفت عفو پیدا کردن خیلی مشکل است، بقول یکی از بزرگان، انسان باید جان بکند چندین سال تا بتواند صفت عفو و ایثار و گذشت پیدا کند. و در خانه اگر مواظب باشد وقتی که بدی را دید عفو کند، وقتی می‌خواهد غضب کند، غضبش را فرو نشاند، وقتی که بدی را دید ندیده بگیرد کم کم همین کردارها ملکه برایش می‌سازد یک سال طول نمی‌کشد این ملکه عفو و گذشت و ایثارگری در زندگیش حکمفرما می‌شود، یک صفح فضیلت، پیدا کردن ارزش آن از دنیا بیشتر است.

انسان در خانه می‌تواند صفت ایثارگری پیدا کند، یعنی اگر مرد خودخواه، خود خور نباشد، خوشش بیاید که بچه ها در رفاه باشند، خشنود باشد از اینکه زنش در رفاه باشد به اندازه ای ثواب دارد که در روایت می‌خوانیم:

آن کسی که زحمت بکشد برای اینکه زن و بچه اش در فاه و آسایش باشند ثواب آن به اندازه ای است که مثل اینکه در خط مقدم جبهه باشد، یعنی یک آقای کاسب صبحی می آید سرکسبش اما امیدش این است که یک چیزی در آورد برای اینکه زن و بچه اش در فاه باشند، این کسب است اما در خط مقدم جبهه است یک آقای کارگری می رود کارگری یک آقای حمالی بار بدوش میگرد اما نیت او این است که زن و بچه اش در فاه باشند، می خواهد برای اینکه بچه درس بخواند، می خواهد برای اینکه زنش در میان مردم آبرویش نرود این بار را بدوش می کشد، ثوابش مثل این است که در خط مقدم جبهه با دشمن بجنگد، ثواب آن است.

راجع به زن هم همینطور است، در روایات می خوانیم: یک زن زرنگ دانایی آمد خدمت پیامبر اکرم (ص) گفت: یا رسول الله! من یک پیام دارم این پیام از زنهای مدینه است. از زنهای عالم هست، از زنهای تا روز قیامت هست. پیامبر (ص) فرمودند: پیام چه هست؟ گفت: یا رسول الله زنهای می گویند: پیامبر اختلاف طبقاتی دارد پیامبر فرمودند: اختلاف طبقاتی، دیگر چیست؟ گفت یا رسول الله امتیازهایی برای مرد قائل هستید که برای زن قائل نیستید گفتند مثلاً؟ عرض کرد: یا رسول الله شما دستور داده ای زن جبهه نرود، اما مردجبهه برود، چرا؟ این ثواب به این بزرگی را مردها داشته باشند، اما زنهای نداشته باشند؟ پیامبر از این پیغام خیلی خوشحال شد فرمودند: به زنهای عالم بگو:

«جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^{۷۷}

اگر یک زن می خواهد جهاد کند، اگر یک زن می خواهد در خط مقدم جبهه باشد شوهر داری کند، اگر زنی خانه داری کند برای اینکه شوهرش در فاه و آسایش باشد، غذا می پزد به فکر اینکه مردش می آید در فاه باشد سفره پهن می کند برای اینکه شوهرش در فاه باشد، خانه داری می کند برای اینکه بچه هایش بزرگ شوند پیامبر فرمودند ثواب این زن مانند مردی است که در خط مقدم جبهه است.

خانه زن یعنی خط مقدم جبهه از نظر اسلام، از نظر پیامبر اکرم، در روایات را می خوانیم اگر زنی سفره ای بیندازد، جمع کند، غذائی بپزد، ظرف را بشوید، تمام گناهان او را خدا می آمرزد برای خاطر این

کاری که برای شوهرش کرده است.^{۷۸} این از نظر ثواب قطع نظر از این، صفت فضیلت ایثارگری برای او ملکچه می ود. یعنی وقتی انسان به فکر دیگران باشد، به فکر زن و بچه اش باشد به فکر این باشد که زنش در رفاه باشد، زن به فکر این باشد که مردش، بچه هایش در فاه و آسایش باشند، این کارها کیبی پی از دیگری باعث میشود که کم برای او ملکه ایثارگری پیدا شود، ملکه دیگر گرائی ارزشش از دنیا و آنچه در دنیاست بالاتر است، زن متواضع در مقابل شوهر، این صفت تکبر صفت بدی است، صفت تواضع صفت خوبی است.

^{۷۶} (۲) ۲- وسائل، جلد ۱۲، باب ۲۳، صفحه ۴۳.

^{۷۷} (۱) ۳- وسائل أبواب أحكام الاولاد، باب ۶۷.

^{۷۸} (۲) ۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

صفت تکبر به اندازه ای بد است که شیطان آمد پیش حضرت نوح گفت: نوح می‌خواهم یک نصیحت بهتو بکنم و آن اینکه مواظب باش تکبر نیاید که اگر تکبر آمد دنیا و آخرت از بین می‌ورد آدم متکبر مطروح جامعه است، آدم متکبر را خدا قسم خورده است ذلیلش کند آدم متکبر به رو به آتش جهنم می‌افتد.^{۷۹} و امام صادق فرمود: «

لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ذرة من الكبر»^{۸۰}

داخل بهشت نمی‌شود آنکس که یک ذره کبر در دلش باشد.

کبر بد صفتی است به عکسش مسأله تواضع، آدم فروتن باشد در مقابل دیگران، این مسأله علاوه بر این بهشت را دادر، در میان مردم هم یک احترام خاصی دارد. این مسأله تواضع از کجا پیدا می‌شود. خانه میتواند تواضع بدهد وقتی که زن در مقابل شوهر زبان دراز نشد. وقتی زن در مقابل شوهر مواضع شد، وقتی مرد چیزی به زن گفت و جواب دا چشم، خیلی با زبان خوش و روی گشاده ولو اینکه نمی‌خواهد کار را انجام دهد، برایش مشکل است اما چون شوهر گفته است، بگوید چشم این چشم‌ها، این کارها، کم کم فیس و افاده را (بقول زنها از بین می‌برد، تکبر را از این زن می‌برد، این زن می‌شود یک زن متواضعی اگر صفت تواضع کسی پیدا کند از دنیا و آنچه در دنیا ارزشش بیشتر است. مرد در مقابل بچه هایش زبان کودکی گشوده است، مرد در مقابل زنش تواضع می‌کن، زنش چیزی می‌گوید او می‌گوید چشم، مرد در خانه به زنش کمک می‌کند.

در روایات می‌خوانیم: پیامبر اکرم با آن مقامش بز می‌دوشید، نان می‌پخت، جارو می‌کرد، در روایات می‌خوانیم روزی پیامبر روارد شد. دید امیرالمومنین (ع) درد عدس پاک می‌کند و حضرت زهرا (س) سر دیگ است. پیامبر فرمود: یا علی کسی که کمک زشن کند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد، خانه یعنی جای ثواب، یعنی جای حج و عمره، یعنی جای جهاد، علاوه بر این مرد متواضع می‌شود، تکبر و منیت مرد بطور ناخودآگاه کم کم از بین می‌رود. اگر انسان بتواند صفت تواضع پیدا کند خیلی ارزش دارد. علمای علم اخلاق خون جگر می‌خوردند تا بتوانند به یک مقامی برسند، ریاضت‌ها می‌کشتند تا بتوانند ادعایی بکنند.

می‌گویند علامه بحر العلوم (ره) در آن آخر کار یک وقت ادعا کرد که علمای علم اخلاق می‌گویند (ادعای بزرگی است اما بحر العلوم است از او می‌پذیریم) ادعا کرد، گفت من امروز توانسته ام ریشه ریا را از دلم بکنم، مگر می‌شود به این زودی ریشه ریا را از دل کند؟ اما اگر خانه مکتب شد، ریشه تکبر که تکبر ریشه ریا و تظاهر را هم می‌شود از دل کند. اما این مکتب فقط درس خواندن می‌خواهد، لجاجت و عصبیت مثل این است که یک بچه نخواهد درس بخواند معلوم است به جایی نمی‌رسد. اما اگر بچه بخواند درس بخواند، معلم، مکتبخانه، مدرسه می‌توان داو را درس بدهد، به شما بگویم خانه به زن و مرد می‌تواند درس اخلاق بدهد کاری کنید که خانه شما مکتب گذشت، صفت ایثارگری بر شما حکمفرما باشد، و این صفت عفو خیلی لذات دارد (در عفو لذتی است که در انتقام نیست) به اندازه ای لذا دارد، اول مشکل است اما کم کم عادی می‌شود اول خیلی مشکل است.

^{۷۹} (۱) ۲- اصول کافی، جلد ۳، ص ۴۲۳، ح ۵

^{۸۰} (۲) ۳- بحار، جلد ۷۳، ص ۲۱۵، ح ۶

مرحوم محقق نراقی (ره) یک حدیثی نقل می‌کند که الان حدیث آن را نمی‌گوییم اما همین مقدار که پیامبر (ص) پیامبری از بنی اسرائیل را در خواب دید که به او در خواب گفته بودند اول چیزی که دیدی او را بلع، وقتی که بیدار شد رفت در بیابان اول چیزی که دید کوه بود! رفت جلو آن کوه، کوچک شد و کوچک شد تا رسید باندازه ای یک لقمه، لقمه را بلعید، به چقدر لذیذ است بعد در خواب به او گفتند این غضب است. این وقتی است که انسان می‌خواهد دادش بلند شود، بدی از یکی می‌بیند می‌خواهد انتقام گیری کند، اگر صبر کرد، پا گذاشت

روی نفس اماره، پا گذاشت روی منیتش، کم کم «در عفو لذتی است که در انتقام نیست» خیلی لذت بخش است.

خوشا به حال آن مردیکه در مقابل زن ناهلش می‌تواند عفو کند، خوشا بحال آن زنی که در مقابل مرد عصبانی منش خود می‌خندد و تواضع می‌کند. اصمعی وزیر مأمون است یک قضیه ای نقل می‌کند. اسلام اینجور زنها می‌خواهد، اسلام اینجور مردها می‌خواهد، این همه سفارش که کرده است اگر دیروز درباره اش صحبت کردم، اسلام می‌گوید من آمده ام اینجور زن و اینجور مرد بسازم.

اصمعی می‌گوید: در بیابان گم شدم اینها می‌رفتند برای صیادی، دیگر چیزی سرشان نمی‌شد، می‌رفتند دنبال آهو یک وقت متوجه می‌شدند که گم ده اند گفته بود در بیابان گم شدم، تشنه و گرسنه چه کم، یک وقت چشمم افتاد ب خیمه ای رفتم در خیمه دیدم یک زن جوان با حجابی در خیمه نشسته است به او سلام کردم جواب سلام را داد، تعارف کرد گفت: بفرمایید می‌گوید: من نشستم بالای خیمه و آن زن هم نشست گوشه خیمه تشنه ام بود. به او گفتم: یک مقدار آب به من بده می‌گوید: دیدم رنگش تغییر کرد، رنگش زرد شد! جواب داد: از شوهرم اجازه ندارم که بشما آب بدهم!

این همان روایت دیروز است که پیامبر فرمودند حق دوم این است که بدون اجازه او تصرف در مال او نکنی، بدون اجازه او دست کچی نباشی، تصرف در مال او نکنی. گفت: اجازه ندارم ولی یک مقدر شیر دارم این شیر برای نهار خودم است و این شیر را می‌دهم به شما بخورید، من نهار نمی‌خورم. می‌گوید شیر آورد من خوردم، یکی دو ساعت نشستم، یک وقت دیم یک سیاهی پیدا شد تا دیدم سیاهی پیدا شد این زن یک ولعی پیدا کرد دیدم بلند شد همان آبی که به من نداد را برداشت آمد خارج از خیمه یک سنگی گذاشته بود مهیا یک وقت دیدم یک پیرمردی سیاه سوار بر شتر آمد این پیرمرد را روی سنگ پیاده کرد پاهای پیر مرد خسته را شست، دست و صورتش را شست و این مرد را برداشت و آورد نشاندش بالای خیمه (این همان است که گفتم اف اف که صدا می‌کند زن با اف اف در را باز نکند، زینت کرده خودش برود دم در تبسم کند، سلام کند دست شوهر را بگیرد شوهرش را بیاورد در خانه) گفت: این زن آورد او را در خانه، و نشاندش، این مرد بد اخلاق بود، خسته بود قر می‌زد، نق می‌زد هر چه او قر می‌زد، نق می‌زد زن می‌خندید، تبسم می‌کرد و با او حرف می‌زد.

اصمعی گفت: از بس اوبدی کرد و این خوبی، من دیگر نتوانستم در این خیمه بمانم و آفتابرا ترجیح دادم از اینکه در خیمه بمانم، می‌گوید: بلند شدم، خداحافظی کردم، مرد خیلی اعتنا نکرد، با یک روی ترشی جواب خداحافظی داد، اما زن آمد مشایعت من وقتی آمد مشایعت من مرا شناخت. شناخت من اصمعی وزیر مأمون هستم، میگفت: من از بس دلم پر شده بود نمامی و سخن چینی کردم، به او گفتم: خانم حیف تو است به چه چیز این دل بسته ای، به جمالش، به جوانیش، آن پیریش، آن فقر و فلاکتش این وسط بیابان، این وضع فقرش، این وضع اخلاقش، به چه چیز این مرددل بسته ای که اینقدر او بدی می‌کند و تو خوبی می‌کنی؟ می‌گوید تا این جمله را گفتم: یک وقت دیدم رنگ زن تغییر کرد این زنی که

اینقدر بااخلاق بود با عصبانیت به من گفت حیف از تو، می‌خواهی بین من و شوهرم اختلاف بیندازی؟ «هن لباس لکم و انتم لباس لهن».

اصمعی گفت: چون آن زن دید من خیلی جا خوردم و ناراحت شدم خواست دلداری دهد گفت اصمعی، روایتی از پیامبر اکرم شنیده ام می‌خواهم به این روایت عمل کنم، گفت: اصمعی، دنیا میگذارد اگر در وسط بیابان باشد می‌گذرد و اگر در قصر باشد. می‌گذارد، در رفاه و آسایش باشد می‌گذارد، اگر در فقر و فلاکت باشد، می‌گذارد. اصمعی دیروز گذشت و من اگر در بیابان بودم (که بودم) گذشت و اگر هم در قصر بودم و در رفاه و آسایش آن هم گذشت، اما یک چیز نمی‌گذرد و آن آخرت است.

و من یک روایت پیامبر اکرم شنیده ام و می‌خواهم به این روایت عمل کنم برای اینکه ایمانم کامل شود با ایمان کامل از دنیا بروم پیامبر اکرم فرموده است

«الایمان نصفه الصبر و نصفه الشکر»

ایمان دو بال دارد، یک بالش صبر است در مقابل مشکلات و یک بالش شکر است در مقابل نعمت‌ها، انسان نعمتها ی فراوانی دراد شما الان که اینجا نشسته اید از نظر تمکن مالی اگر هیچ نداشته باشید اما چشم دارید، گوش دارد، عقل دارید، و هر کدام اینها یک دنیا ارزش دارد.

بقول یک نویسنده ای چه خوب نوشته است؛ می‌گوید: آقاییی که می‌گویی هیچ ندارم، آقاییی که گله داری از خدا، دو تا چشم داری، من دو چشم تو را میگیرم تمام دنیا را به تو می‌دهم حاضری؟ یعنی شما که اینجا نشسته اید حاضر هستید، قم را، همه زمینهای قم، خانه های قم را بدهند به شما، اما دو تا چشم تو را بگیرند کی حاضر میشود؟ تمام دنیا مال تو تمام اسکناسها و دلارها و آمریکا مال تو اما عقل تو را بگیرند، دو پایت را بگیرند، دو چشمت را آیا می‌دهی؟ یک میلیارد دلار به تو بدهند دو تا گوشت را بگیرند آیا میدهی؟ چقدر نعمت داری «و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها» در مقابل اینها باید شکر کرد هیچ قوت شما شکر کرده اید؟

شما مقدس هیچ وقت شکر کرده ای که الحمد لله رب العالمین عقل دارم، گوش دارم، چشم دارم، نه، بالاتر از اینها هیچگاه شکر کرده ای الحمد لله رب العالمین شیعیه هستم، اگر حالا ناصبی بودی چه می‌کردی، اگر سنی بودی چه می‌کردی؟ اگر یهودی بودی چه می‌کردی؟ الحمد لله رب العالمین مسلمانم، الحمد لله رب العالمین الان جوان توی مسجد هستم و در خانه تمیی نیستم اگر در خانه تیمی بودی چه می‌کردی؟ اینها شکر دارد. در مقابل تمایلات، در مقابل مشکلات هم صبر کنید، این زن یک روایت نقل می‌کن دگفت اصمعی! پیامبر فرموده انسان باید در مقابل نعمتها شکر کندف در مقابل مشکلات صبر کند، تا ایماش کامل شود.

گفت: اصمعی! من در بیابان به بد اخلاقی این مرد صبر می‌کنم به فقر این مرد صبر می‌کنم، برای خاطر جمال و جوانی و سلامتی که خدا به من داده، به شکرانه آن، خدمت به این پیرمرد می‌کنیم، برای اینکه ایمانم کامل شود، خدمت کردن به مرد شکر سلامتی است. خدمت کردن به زن برای زن، برای بچه زحمت کشیدن شکر عملی است برای سلامتی، شکر عملی است برای شخصیت، شکر عملی است برای عقل، شکر عملی است. به این میگ ویند یک زن مسلمان که صفح دارد، ایثار دارد، گذشت دارد. مرد باید چنین باشد.

مؤسس حوزه علمیه قم آن کسی که به همه حق دارد، به من عمامه بسر خیلی حق دارد، به شما حق دارد، به قم حق دارد، به ایران حق دارد، به این انقلاب حق بزرگی دارد، مؤسس حوزه علمیه قم فرموده بود که من به جایی نرسیدم، اما اگر توانسته باشم خدمت به اسلام بکنم در اثر دو عمل است:

۱- اینکهم در نجف یک زنی داشتم کور، پیر این زن کور و پیر را حتی مستراح می‌بردم، حتی کولش می‌کردم، می‌بردم او را آن بالا، روی پشت بام، صبح هم کولش می‌کردم پایین می‌آوردم او را کولش می‌کردم در سرداب می‌بردم، غذا دهانش می‌گذاشتم، غذا برایش می‌پختم و او هم بعضی اوقات می‌گفت: خدا خیرت دهد.

۲ یکی هم توسل، می‌گفت: مریض شدم رفتم دم مرگ آن موقع کربلا بودم، دیم مردنی هستم قبلاً هم خوب دیده بودم که ده روز دیگر می‌میرم، می‌گفت دیدم مردی هستم رو کردم به امام حسین (ع)، رو کردم به قبر مطهر امام حسین (ع) گفتم: حسینم مردن چیزی نیست، اما من کاری برای اسلام نکردم. از خدا بخواه م نبرگردم یک خدمتی به اسلام بکنم و بمیریم. همان وقت آقا امام حسین (ع) نظر لطفی کردند خوب شدم. لذا توانست به عالم تشیع خدمت کند و راستی هم خدمت بزرگی کرد. از زما غیبت صغرای حضرت ولی عصر (عج) تا بحال دو نفر خدمت شایان و بزرگی کرد. عالم تشیع، یکی شیخ طوسی که حوزه علمیه نجف را تأسیس کرد، یکی هم این مرد بزرگ که حوزه علمیه قم را تأسیس کرد.

و به شما بگویم خدمت کردن به زن، صفح و گذشت از بدی او ثواب دارد. قرآن شریف می‌گوید: اگر صفح کردی بدون حساب بهشت می‌روی «ولیعفوا و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفرالله لکم»

آن مردی که با بدی زنش صبر کند، آن زنی که با بدی مردش بسازد ندیده بگیرد، مراد از ندیده گرفتن این نیست که انسان تند صحبت نمی‌کند، اما اخم می‌کند، قهر می‌کند، این از هر کتکی بالاتر است. اگر زن تو، بدی کرد و تو اخم کردی، بی محلی کردی این کار بدتر از داد و فریاد کردن تو است. نه، معنای ندیده گرفتن این است که وقتی بدی کرد مثل اینکه اصلاً بدی نکرده باشد، یا در مورد زن اگر شوهرش به او بدی کرد، داد زد، فریاد زد، بچه را کتک زد این دفعه قهر می‌کند، محیط خانه را سرد می‌کند، این مسلم است از هر زندانی بدتر است.

یکی از کتکهای حسابی کهم زن به مرد می‌تواند بزند همین است که زن قهر کند. قهر اینطوری که هیچ نگوید، سر سفره بنشیند این نه، این بد اخلاقی است و این خود یک نحوه اذیت است این یک نحوه آزار شوهر است و این خود یک نحو جهنم رفتن است.

معنای صفح یعنی ندیده گرفتن، با تبسم، بقول امیرالمؤمنین (ع) «امرٌ علی اللّٰئیم یشی» من گذر کردم از پیش یک انسان پستی که به من فحش می‌داد، من ندیده گرفتم گویا که اصلاً به من فحش نمی‌دهد، معنای صفح یعنی این.

مالک اشتر بمنزله دست راست امیرالمؤمنین (ع) بود، در کوفه آمد رد شود یک عربی نشسته بود با دو سه نفر از رفقاییش سر کوچه یک تکه گلی دستش بود این گل را با انگشت به عمامه مالک اشتر زد، مالک اشتر نگاه هم به او نکرد و رفت، مردم به او گفتند می‌دانی چه کردی؟ خودت را به کشتن دادی، او مالک اشتر بود الان نابودت می‌کند این مرد مُرد، بلند شد که چه کند در مغازه اش را بست و دنبال مالک اشتر دوید کجاست؟ گفتند: رفت مسجد، آ «د در مسجد پیدایش کرد دید در حال نماز است، نماز مالک اشتر تمام شد، افتاد روی دست و پای او هی می‌بوسد گفت: آقا غلط کردم، مرا عفو کن،

فرمودند تو که هستی؟ گفت: من همان هستم که گِل به عمامه شما زدم فرمودند: من که تو را نمی‌شناسم، اما وقتی که گل به عمامه من زدی دیدم توهین به من کردی. و توهین به یک مسلمان گناهش خیلی بزرگ است.

«عن النبی (ص) عن جبرئیل: مَنْ أَهَانَ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارِبَةِ»

اگر یک مسلمانی به مسلمان دیگر توهین کند. مثل این است که با خدا جنگ کرده است.

یعنی آقا! اگر به زنت توهین کنی مثل این است که با خدا جنگ کرده ای، مواظب باش در ماه مبارک رمضان با خدا جنگ نکنی. زن! اگر به شوهر توهین کردی مثل این است که با خدا جنگ کره باشی، مواظب باش در ماه مبارک رمضان با خدا جنگ کرده باشی، مالک اشتر گفت دیدم که گناه خیلی بزرگ است آدم مسجد ماز بخوان بعد از نماز دعا بکنم که خدا از گناه من و گناه تو درگذرد.

به این می‌گویند عفو، به این می‌گویند صفح، و اسلام این را می‌خواهد مخصوصاً در خانه.

علی بن اسماعیل یک آدم نانجیبی است آمده مدینه استاندار شده در زمان امام سجاد (ع) خیلی بدی کرد بحدی بدی و ظلم کرد که امام سجاد (ع) در جلسه ای فرمودند: از دست علی بن اسماعیل دلم خون است گناهش پایپش شد از طرف عبدالملک مروان دستور دادند او را عزل کنند به درختی ببندند و آنجا هر کس بیاید و به او جسارت کند، این بدبخت را بستند به درخت، مردم می‌آمدند آب دهان به او می‌نداختند، توهینش می‌کردند، کتکش می‌زدند، سنگش می‌زدند اینطوری.

راوی می‌گوید: می‌دانستم که امام سجاد از دست او خیلی عصبانی است. گفتم: بروم خانه امام سجاد ببینم چه خبر است، می‌گویند: آدم خانه امام سجاد دیم آقا امام سجاد فرستاده اند دنبال اصحاب و اصحاب را جمع کرده اند برای آنها منبر رفته اند، می‌فرمایند: اصحاب من این شخص عزیز بوده، دلیل شده این بدبختی برای او بس است.. شما مواظب باشید یکدفعه به او توهین نکنید. این دیگر افتاده، دیگر بدبخت شده حال که افتاده شما دیگر به او توهین نکنید حالا که دلیل شده، شما او را دلیل تر نکنید. بعد هم دیدم امام این آیه را می‌خوانند «خذالْعَفْوُ وَ اَمْرٌ بِالْعَرَفِ وَ اَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^{۸۱}

یعنی عفو را پیشه کن، ملکه ات اید عفو باشد اگر می‌خواهی مسلمان باشی «وَأْمُرٌ بِالْعَرَفِ» با دیگران که صحبت می‌کنی صحبت خی عالی با تَلَطُّف، امر به خوبی کن و خودت آن خوبی را داشته باش. «وَ اَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ» اگر یک آدم جاهل و نادانی چیزی به تو گفت، بگذر «وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

وقتی زن دید موقع افطار، شوهرش عصبانی است، داد می‌زند، فریاد می‌کند، این جاهل است اگر جاهل نبود، عصبانی نمی‌شد وقتی که خانم شما آشی برای شما پخته مثل اینکه کار مهمی انجام داده دادش بلند است فریاد می‌کند، این جاهل است، این نفهم است قرآن می‌گوید:

«وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» سلام به او کنید بگو: به بارک الله چه آش خوبی و بگو: بارک الله زنی خوبی هستی، اما حالا عصبانی شدی چه کم این بچه ها تو را عصبانی کرده اند. انشاءالله این بچه ها بزرگ می‌شوند و ... امام سجاد (ع) اینطور صحبت می‌کرد.

^{۸۱} (۱) -۱ اعراف، ۱۹۹.

می گوید: فردا همین امام سجادی که دستور می داد نزدیک نروید، من رفتم ببینم چه خبر است دیدم که امام سجاد دارد می آید از دور تا علی بن اسماعیل چشمش افتاد به امام سجاد، رنگش تغییر کرد آقا امام سجاد آمدند از دور فرمودند: علی بن اسماعیل، سلام علیکم، بعد آمدند دست تلافی گذاشتند روی شانه علی بن اسماعیل فرمودند: دلخوش دار که نامه ای نوشته ام به عبدالملک مروان که تو را از این ذلت نجات بدهد، و همین چند روز جواب نامه می آید و تو از این ذلت نجات پیدا می کنی، به این می گویند مرد، به این می گویند مردانگی.

اگر در بازار اینطور مردانگی نداری که باید داشته باشی، اگر با رفقای اینجور مردانگی نداری که باید داشته باشی، اگر با دشمنان اینجور مردانگی نداری که باید داشته باشی، تقاضا دارم در خانه ات مرد باشی. ایثارگر باشی، فداکار باشی، محبت خدادادی را از بین نبری که اگر محبت خدادادی از خانه برود، بچه بی عاطفه می شود؟ بلکه در حقیقت بچه ات را کشته ای و اگر کسی بچه اش را از نظر روح بکشد مثل این است که جهانی را کشته باشد.

درس دهم: محبت یابی در کودک

فصل ۷

بحث ما درباره محبت یابی در کودک است، بچه وقتی به دنیا می آید دارای غرایز و تمایلاتی است، این غرائز و تمایلات دو قسم است یک قسم از آنها بالقوه اس تنظیر آتش زیر خاکستر و به موقع خود فعلیت پیدا می کن یعنی این بچه تمایل به مال دارد. غریزه جنسی دارد، ولی غریزه جنسی او و تمایل به پول و دنیا بالفعل نیست بالقوه است، کم کم بمرور زمان فعلیت پیدا می کند، بسیار از تمایلات بچه اینگونه است وقتی بدنیا می آید، استعدادش در او هست البته بالقوه است، و فعلیت ندارد.

یک قسمت از تمایلات او بالفعل است، همان وقتی که بدنیا می آید این تمایلات با او هست. از جمله آن تمایلات، تمایل به غذا است که این را همه می دانیم وقتی بچه به دنیا می آید، فطرت او را درک م یکنند که گرسنه است و باید پستان مادر را بمکد تا سیر شود، یکی هم غریزه علم یابی او است وقتی بدنیا می آید نظیر غریزه تمایل به غذا که بالفعل است با او است، غریزه علم یابی و مذهب او هم بالفعل است و با او است، لذا دستور داده می شود که اذان در گوش راست او بگویند و اقامه در گوش چپ و همین به مامی فهماند که اسلام میگوید که این بچه اذان و اقامه را درک می کند، این اذان و اقامه در گوش راست او گفتن و یا در گوش چپ او گفتن مؤثر است یا در روایات می خوانیم (که بعد درباره آن صحبت می کنم) اگر بچه بیدار باشد، پدر و مادر مواظب باشند با هم همبستر نشوند حتی در روایات دارد اگر این بچه چند روزه، یکماه دو ماهه بیدار باشد، و زن و مرد با هم، همبستر شوند چنانچه این بچه زنا کار شد «فلا یلُو منَّ الا نَفْسَه»^{۸۲} یعنی این پدر و مادر خودشان را ملامت کنند که باعث شده اند بچه بد از کار در آید.

^{۸۲} (۱) -۱ وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۹۴.

نظیر این روایات که گفتیم یا اذان و اقامه ای که گفتیم و مورد فتوای فقهای عظام هم هست به ما می‌گوید: غریزه علم یابی بچه همان موقع با بچه هست، مطلبی هم نقل می‌کنند که تأکید عرض من است، می‌گوین: یک زن فرانسوی مغزش خراب شد و احتیاج به جراحی مغز پیدا کرد وقتی کاسه سرش را برداشتند و عمل مغزی می‌کردند، چاقوی جراحی به یک جای مخصوص، به یک نقطه مخصوص که می‌رسید آلمانی سرود می‌خواند، تعجب کردند که این زن فرانسوی است چگونه می‌تواند سرود آلمانی بخواند. دو، سه مرتبه زیر عمل جراحی این قضیه اتفاق افتاد یعنی هر وقت که چاقوی جراحی می‌رسید، به یک نقطه مخصوصی از مغز این زن او در زیر عمل جراحی بدون توجه سرود آلمانی می‌خواند، عمل تمام شد کاسه سر را گذاشتند بعد از دو، سه روز که بهوش آمد از او پرسیدند، سواد داری گفت: نه، گفتند آلمانی بلدی گفت نه، تعجب آنه بیشتر شد که این زن از کجا سرود آلمانی در مغزش بوده تا اینکه شورا کردند، پزشکان آمدند، روانکاوها و روانشناسها آمدند جامعه شناسها آمدند و بالاخره رسید به اینجا که در جنگ جهانی دوم می‌دانید که آلمانیها اول مسلط شدند بر فرانسه و ریختند در فرانسه و آنجا را گرفتند وقتی فرانسه را گرفتند اینها رفته بودند در خانه های مردم منزل کرده بودند این بچه در گهواره بوده یعنی این زنی که سرود آلمانی می‌خوانده بچه ای بوده در گهواره و این نظامی ها پای گهواره اوسرود آلمانی می‌خواندند. چون مسلط شده بودند بر فرانسه، آن سرود آلمانی اثر گذاشته روی مغز این زن. آن سرود آلمانی را که اثر گذاشته بود زیر عمل جراحی بطور ناخود آگاه پس می‌داد. که همین دلیل بر این است که می‌گویند ۷ سال یکمرتبه سلولها عوض می‌شود، این ربوط به علم و تعلیم و اینها نیست و تعلیم و تعلم مربوط به روح است نه جسم.

این قضیه هم به ما می‌گوید که ساز و آواز در مغز بچه چند روزه اثر ردارد حتی این قضیه به ما می‌گوید: غیبت کردن پشت سر مردم در مقابل بچه، روی مغز بچه اثر دارد، گناه کردند در مقابل بچه روی مغز بچه، در عمق جان بچه اثر دارد. علی کل حال غریزه علم یابی او هم زنده است همان وقتی که بدنیا می‌آید و از جمله غرائزی که زنده بالفعل است، غریزه محبت یابی است که بحث امروز ما است، این بچه همان وقت یکه بدنیا می‌آید، همانطوری که غذا می‌خواهد و فطرتش پستان مادر را طلب می‌کند، فطرتش ناز می‌خواهد، تک تک قلت مادر را می‌خواهد، دست نوازش مادر را طلب می‌کند. فطرتش می‌گوید: پستان مادر را می‌خواهم برای مکیدن شیر، برای اینکه سیر شوم و فطرتش می‌گوید: من محبت یابم من قلب مادر را می‌خواهم که سرم پهلوی قلب مادرم باشد و دست نواز مادر روی سرم باشد، دست نوازش مادر، تک تک قلب مادر، شیر و نوازش مادر از همان روز اول در عمق جان این بچه اثر می‌گذارد.

لذا اینکه بچه را شیر ندهند، بچه را شیر خوارگاه نبرند، بچه را مهد کودک نبرد اینها، باید توجه به این مطلب داشته باشند که این بچه از خطر جان گرسنه می‌ماند، باید توجه داشته باشند که این بچه از همان روز اول عقده ای می‌شود و باید مواظب باشند که این بچه از روز اول چنانکه شیر می‌خواهد، ناز می‌خواهد، همه زن و مردها این را می‌دانند، بچه یکماهه وقتی که نوازشش می‌کنی، روی او بخندی، تبسم کنی، می‌خندد، تبسم می‌کند و اگر داد سر او بزنی گریه می‌کند، فریادمی زند. همین یعنی اینکه، من ناز می‌خواهم، من محبت یاب هستم، باید به من محبت کنید، از همان روز اول بچه محبت می‌خواهد، سال اول محبت می‌خواهد، سال دوم محبت می‌خواهد، ده ساله و ۱۵ ساله محبت می‌خواهد، ۲۰ ساله محبت می‌خواهد گرچه طرز محبت تفاوت می‌کند و بعد درباره آن صحبت می‌کنم که چگونه باید به او محبت کرد و ناز او را کشید.

امالان بحث ما این است که در اوایل کودکی وقتی که بچه و یا نوجوان است وقتی که کودک است باید پدر و مادر ناز او را بشکنند، باید به او محبت کنند باید پدر یکی از کارهایش این باشد که بچه اش را در دامانش بنشاند، با او زبان کودکی بازی کند، با او حرف بزند، دست نوازش روی سر او بکشد؟ این پدرهاییکه بچه های آنها خواب هستند می‌روزند دنبال کارشان وقتی برمی‌گردند باز هم بچه هایشان خواب هستند و هفته به هفته پدر را نمی‌بینند مواظب باشند این کار خیلی خطرناک است، این کار عقده می‌آورد، بچه مهر مادر مخصوصاً مهر پدر می‌خواهد ما در باید از همان اول یک یاز تربیت هایش که مهم است ناز کشیدن بچه اش باشد با بچه صحبت کردن نشستن با بچه گفت و شنود کردن، توجه به حرفهای بچه داشتن بچه همان دو ساله و سه ساله حرف دارد، باید مادر به حرفهای او گوش بدهد، باید پدر به حرفهای او توجه کند، بی‌اعتنائی کرن به حرفهای بچه، بی‌توجهی به حرفهای بچه خطر دارد. خطر آن هم خیلی بزرگ است و موجب عقده است.

مواظب باشید بچه های شما از همان روز اول عقده پیدا نکنند، شما پدرها هر که باشید، در هر مقامی باشید، هرچه کار داشته باشید باید یکی از کارهای شما رسیدن به این بچه یکساعت دو ساعت باشد. صبح به صبح قبل از رفتن به سر کارت، شب وقتی که بر می‌گردد اگر کار داری، اگر طلبه هستی، مطالعه داری باید اول زن داری کنی، بچه دای کنی بعد از زن داری کردن و بچه داری کردن دنبال کارت بروی و این کار را معمولاً ما نمی‌کنیم یعنی وقتی وارد خانه می‌شود باید زن داری کند باید به درد دل زن گوش بدهد، باید به حرفهای بچه گوش بدهد، باید توجه و تبسم در صورت بچه داشته باشد دست نوازش روز سر بچه بکشد این اگر باشد غذای روحش است و اگر نباشد موجب عقده برای این بچه است.

معمولاً این بچه هایی که در مهد کودک بزرگ می‌شوند اینها نقص دارند، از ز نظر استعداد و رشد نقص دارند، از نظر روح نقص دارند این بچه هایی که پدرهایشان خیلی کار دارند و خیلی اهمیت به این حرفها نمی‌دهند دنبال غذای بچه اش است نه دنبال غذای روح بچه، این بچه ها بی‌استعدادند، رشد اینها کم است. روح اینها ناقص است. اگر این بچه ها عقده ای نشوند خود نعمتی است.

و بالاخره بچه محبت یاب است، از همان روز اول محبت یاب است، همین طور یکه جسم او غذا می‌خواهد و اگر غذا به او ندهید می‌میرداز گرسنگی می‌میرد، روح او نیز غذا میخواهد، و غذای او نازکشیدن است. از او ناز کردن از شما ناز کشیدن، او محبت می‌خواهد، غذای روح او را باید بدهید و اگر غذای روح او را ندهید عقده می‌شود.

معنای عقده چیست؟ بعد هم این کلمه در بحث ها می‌آید پس الان عقده را معنی کنم، چیز خطرناکی است. عقده نظیر یک غده سرطانی است در جسم، نظیر یک دُم خطرناکی است در جسم، دمل خطرناک، غده سرطانی آدم را می‌کشد آن معای عقده هم یعنی غده روحی. این غده روحی از کجا پیدا می‌شود از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه می‌رود همین بحث ما است. این بچه محبت می‌خواهد، اگر محبت به او دادید از نظر روح شاداب می‌شود نشاط پیدا می‌کند، اگر محبت به او ندادید به جای محبت تندی کردید این ناراحت میشود.

این ناراحتی از ضمیر آگاهش می‌رود در ضمیر ناآگاهش، یعنی یک مقداری گریه می‌کند، یک مقداری غصه می‌خورد از این که بابام با من تندی کرد از اینکه بابام به من برگشت از اینکه بابام ناز مرا نکشید محبت مرا نخرید اول متوج است ولی کم کم فراموش میکند این فراموش کردن معنایش این است که از ضمیر آگاه می‌رود و به ضمیر ناآگاه، دفعه اول،

دفعه دوم، دفعه دهم، دفعه بیستم آن ضمیر ناآگاه دمل می‌شود برای روح. سرطان و غده سرطانی همین است. معنای عقده این است یعنی ناراحتی‌ها نامالایم‌ها از ضمیر آگاه به ضمیر ناآگاه می‌رود در ضمیر ناآگاه و یک غده سرطانی می‌شود.

این غده سرطانی اگر برای بچه پیدا شد منقسم می‌شود به ۴ قسم یعنی بچه‌هایی که عقده دارند این‌ها ۴ قسم هستند یک قسمت آنها ایند که عقده آنها منفجر می‌شود بطور تصعیدی؛ معنایش این است که همان غده یک ضربانی می‌شود، یک تازیان‌ه ای می‌شود برای فعالیت و استقامت و صبر و کار.

می‌گویند: نابغه‌های جهان اینجوری هستند، می‌گویند نابغه‌های جهان عقده‌ای بوده‌اند معمولاً هم اینجور است مثل پاستور، مثل نیوتون، مثل انیشتین، لذا درباره‌انیشن می‌گویند: پای برهنه به مکتب می‌رفت، در مکتب رفوزه می‌شد، به او توهین می‌کردند اما آن عقده وقتی بزرگ شد، ضربه‌ای شد، تازیان‌ه برای صبرش، برای استقامتش، برای فعالیتش توانست نابغه شود. خوب بعضی اوقات نبوغ‌ها اینطوری است اما کم، یک در میلیون، این یک قسمت که عقده منفجر می‌شود، بقول اینها بطور تصعیدی یعنی نابغه از کار در می‌آید.

یک قسمت هم عقده منفجر نمی‌شود، خود به خود نابود می‌شود، اگر تربیت صحیح، معلم صحیح، محیط خوب پیدا شود نظیر پنی سیلین که می‌آید چرک را می‌خشکاند و می‌گذارد که آن دمل اصلاً سرباز کند، نمی‌گذارد دمل منفجر شود، آن آمپول پنی سیلین چرک را می‌خشکاند، یک بچه عقده‌ای اگر بیاید دست یک معلم دانا، دست یک معلم فهمیده، یک بچه عقده‌ای بیاید دست یک پدری که نادان بوده بچه‌اش را عقده‌ای کرده اما حالا دانا شده، فهمیده شده، بیاید دست یک مادری که بچه‌اش را عقده‌ای کرده اما الان فهمیده که چگونه باید تربیت کند گر تربیت صحیح روی بچه عقده‌ای عمل آید. عقده او بکلی از بی می‌رود، بدون اینکه عقده منفجر شود. این هم قسمت دوم.

قسمت سوم که خطرناک است اینک‌ه عقده گاهی منفجر می‌شود بقول اینها بطور تهیجی یعنی با هیجانهای روحی توأم میشود و عقده منفجر می‌شود این منفجر به دیوانگی می‌شود. منجر به ضعف اعصاب می‌شود. لذا معمولاً دیوانه‌ها، دیوانه‌های زنجیری عقده‌ای بودند اند آن عقده تهیجی به قول اینها منفجر شده یعنی آن عقده موجب شده که این دیوانه شده بسیاری از ضعف اعصابها ز اینجا سرچشمه می‌گیرد. ضعف اعصاب خیلی شدید دارد در خود فرو رفته، خود خوری می‌کند، یک حال بهت و مبهوتیتی دارد، یک حال انزوایی دارد. اینها هم عقده‌هاست اما بطور تهیجی منفجر شده است. و بالاخره معمولاً این قسم سوم عقده منجر می‌شود به دیوانگی، وقتی کسی در فقر و فلاکت و یتیمی و دربردی و بی پدری و یا از پدر و مادری که نازش را نکشیده اند زندگی کند و بزرگ شود، گاهی منجر به دیوانگی او میشود، این دیوانگی سرچشمه می‌گیرد از عقده او.

این هم قسم سوم، این هم کم است، آن که بسیار زیاد است غالب عقده‌ها منفجر می‌شود از راه عادی که ۹۰٪ از عقده‌ها منفجر می‌شود. بطور عادی یعنی چه، یعنی وقتی منفجر شد، یک جوان پرخاشگری از کار در می‌آید، یک جوانی که به پدرش بر می‌گردد، به مادر بر می‌گردد. با جامعه نمی‌تواند تماس بگیرد، یک دختر دل‌مرده‌ای که دیگر نمی‌تواند شوهر داری کند، نمی‌تواند خانه داری، بچه دار کند، نمی‌تواند مادر شوهرش بسازد، نمی‌تواند با خویشان شوهر بسازد، یک آدم دل‌مرده‌ای که نمی‌تواند در جامعه زندگی کند، یک آدم بد اخلاقی که اگر کاسب باشد، مشتری نمی‌تواند جذب کند. بعضی اوقات هم عقده‌ها منفجر می‌شود از این راه که می‌خواهد خودش را نشان بدهد به دیگران. مثلاً لباسهای جلفی

می‌پوشد، این هیپی دن، بیتل شدن، یک لباس تنگ پوشیدن، یک روز لباس گشاد، یک روز صورتش را می‌تراشد، یک روز می‌گذارد، یک روز فُکل می‌گذارد، یک روز می‌تراشد اینها همه و همه از انفجار عقده خبر می‌دهد یعنی عقده او منفجر شده، شده هیپی شده بیتل، عقده این منفجر شده این لباسهای مبتدل را می‌پوشد، یک روز تنگ است یک روز گشاد، یک روز لباس جوری است که می‌خواهد بنمایاند در جامعه من منم به من نگاه کنید. یعنی می‌خواهد کار کند که انگشت نماز شود. ر زنش هست، در مردش هم هست.

بعضی زنها در کوچه وقتی که راه می‌روند راه راه آنها چشمک است، طرز راه رفتنشان این است که به من نگاه کنید، این عقده است. این آم عقده ای بوده، نازش را نکشیده اند می‌خواهد از این راه نازش رابه جامعه بفروشانند، محبتش نکرده اند می‌خواهد از این راه محبت فروشی کند. و وضع اینها اگر دختر باشد خطرناک است برای این زود هم می‌رود با یک گُل گول می‌خورد به یک تبسم گول می‌خورد، به یک حرف گول می‌خورد رفیق نااهل او را زود می‌برد. نشست و برخاست با رفیق نااهل برای او لذت بخش است. سرو کار با منبر و محرب برای او سخت است اینها عقده هائی است که منفجر شده از راه عادی لذا اگر برای بچه ای عقده پیدا شود خطرناک است. کم پیدامیشود که آن عقده تازیانه شود برای استقامت و صبر تا بشود نابغه، تا بشود دم فعال.

بعضی اوقات دیده اید بچه یتیم است، اما این بچه یتیم یک آدم مؤدب، فعال با استقامت پشتکار داری از ار در می‌آید این عقده ای بوده، اما عقده اش تازیانه شده برای فعالیتش، عقده اش تازیانه شده برای درس خواندنش، عقده‌اش تازیانه شده برای پول پیدا کردنش، می‌شود یک آدم فوق العاده متمولی، یک آم فوق العاده باسواد، یک آدم فوق العاده با شخصیتی اما این کم است یک در میلیون است.

بچه های شما اینطور نمی‌شوند، معمولاً آدمهای عقده ای یا دیوانه می‌شوند یا اعصاب کوبیده‌های پیدا می‌کنند و یا یک آدم جلفی از کار در می‌آیند، بیشتر این عقده ایها دو قسم اند: ۱ دل مرده ها؛ یعنی اگر در جامعه وارد نشوند، اگر خدا لطف کند رفیق بد پیدا نکند، یک آدم دل مرده ای، یک آدم خود خوی، یک آدم گوشه گیری از کار در می‌آید، اگر مرد باشد جامعه او را طرد می‌کند، اگر زن باشد نمی‌تواند شوهر داری کند که بسیاری از طلاقها از همین جا سرچشمه می‌گیرد و یک قسمت آنهايي که وارد جامعه می‌شوند مخصوصاً رفیق بد پیدا می‌کنند، جنایتکار می‌شوند، خیانتکار میشوند. یکدفعه جوان یک بعد از نصف شب می‌آید، لذت می‌برد از سر کوچه ها لذت می‌برد از اینکه بالابالی ها بنشینند، بگویند، بخندند، لذت می‌برد از اینکه دیگران بگویند این عجب آدم لالابالی از کار در آمد. اینها همه و همه عقده است.

و اگر مادر ناز بچه اش را نکشد، اگر پدر مواظب باشد محبت را که بچه می‌خواهد به او ندهد اگر پدر خدای نکرده ضربه روحی به بچه اش بزند، مثلاً بچه ۴ ساله، ۵ ساله ردجلسه نشسته یکدفعه به بچه اش می‌گوید گم شو، این گم شو یک عقده می‌شود برای او، این گم شو و همین خفه شو، یک جناتکار چاقوکشی از کار در می‌آید، کی کرده است؟ یک جمله پدر که به بچه اش گفته است گم شو، به بچه اش گفته است خفه شو. اگر خدای نکرده به بچه تان در همان کوچکی دو سالگی، سه سالگی توهین کنید. گفتم چگونه بچه ۱۰ روزه را داد بر سرش بزنی لب و ر می‌چیند گریه می‌کند.

بچه دو ساله تان اگ ربه او برگشتید لب ورنمی‌چیند، اما روح او چروک پیدا می‌کند، روح و عقده پیدا میکند، اگر بچه ۳ ساله و ۴ ساله و ۷ ساله تان ناز می‌خواهد، ناز او را نکشیدید به جای ناز کشیدن العیاذبالله کتک به او زدید، بدان این کتک زدن خطرناک است، اگر خدای نکرده اعصابت ضعیف است و بخواهد این اعصاب ضعیف روی بچه ها پیاده شود،

بدان بچه خطرناک از کار بیرون می‌آید. و بدا به حال آن بچه ای که عقده ای شود و اتفاقاً مواظب باشید همان اوایل یعنی نوجوان، یعنی کودک، زود عقده ای می‌شود، مواظب باشید از وقتی که بچه دنیا می‌آید و قتی که بچه مدرسه می‌رود خیلی ناز او را بکشید، روایتی هست روایت را نمی‌دانم الان از نظر سند چگونه اس اما می‌دانم روایت خیلی عالیست که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«الولد سید سبع سنین و غلام سبع سنین و وزیر سبع سنین»

یعنی بچه شا تا ۷ سالگی آقاقت بایستی حرف او را بشنوید، ناز او را بکشید، محبت می‌خواهد به او بدهید و هفت سال به بالا تا ۱۴ سال فرموده است این غلام است باید از او کار بکشید (بعد درباره اش صحبت می‌کنم) باید مواظب دستش باشید، باید مواظب باین باشید که آدم فعالی از کار در آید، و وقتی جوان شد، بالغ شد وزیر شما است یعنی این باز محبت می‌خواهد اما محبتش این است که با او مشورت کن در کارها به شخصیت او احترام بگذار، با برهان با او حرف بزنی با استدلال با او حرف بزنی، نمی‌شود به جوان برگردی، نمی‌شود قلدری با جوانت بکنی چه دختر، چه پسر. نمی‌شود با جوانت بدون استدلال حرف بزنی، اگر می‌خواهی جوانت حرف شنو باشد باید با استدلال، با تلاف با موعظه با او حرف بزنی این ها حرف دارد که بعد در باره اش انشاءالله صحبت می‌کنم.

آنچه الان به شما می‌گویم این است دختر شما، پسر شما چه کوچک، چه بزرگ اینها محبت یاب هستند، همین طر که شما به فکر لباسشان هستید به فکر غذای جسمشان هستید، باید به فکر روح آنها هم باشید، باید به آنها محبت کنید، باید ناز آنها را بکشید و باید کاری کنید که روح آنها از نظر محبت یابی سیر شود و الا بچه شا عقده ای میشود و اگر عقده ای شد جنایتکار می‌شود و اگر جنایتکار شد او برای گناهش جهنم می‌رود. اما شما هم برای خاطر دخالت در کارش که عقده ایش کرده اید جهنم می‌روید.

حتی به شما بگویم (شاید بعد درباره اش صحبت کم) آیه ای هست در قرآن، این آیه یک معنای ظاهری دارد، یک معنای تأویلی دارد که امام صادق (ع) تعبیر کرده اند، آیه می‌فرماید:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^{۸۳}

معنای ظاهری آیه این است که گر کسی شخصی را به ناح بکشد گناهش باندازه ای است مثل اینکه جهانی را کشته‌باشد و اگر کسی در شرف مرگ است و شما او راز زنده کنید، بچه ای در حوض افتاده در حال خفه شدن است او را نجات دهید، کسی دم مرگ است با اتومبیل او را به بیمارستان برسانید از مرگ نجاتش دهید، قرآن می‌فرماید اگر کسی را زنده کنی مثل این است جهانی را زنده کرده باشی، این معنای ظاهری آیه است. اما امام صادق (ع) معنای تأویلی برای آیه کرده، می‌فرماید معنای آیه شریفه این است که اگر کسی را منحرف کنی، گناه این کار به اندازه ای است مانند اینکه جهانی را کشته باشی و اگر کسی را در راه بیاوری و بتوانی او را تربیت کنی ثواب آن باندازه ای است مانند اینکه جهانی را زنده کرده باشی.

روی تفسیر امام صادق (ع) بحث ما خیلی اهمیت پیدا می‌کند برای اینکه این آیه شریفه می‌فرماید: پدر، اگر اولادت را تربیت صحیح بکنی، مادر اگر اولادت را تربیت صحیح بکنی و بتوانی یک بچه سالم تحویل جامعه دهی مثل این است

که جهانی را زنده کرده باشی. آیه شریفه می‌فرماید: پدر اگر بچه ات از عصبانیت تو منحرف شد، عقده ای شود، مادر اگر بچه ات را تربیت نکنی بی تفاوت بای و بچه تو ی عفت شود، منحرف شود بدان گناه این باندازه ای است مانند اینکه جهانی راکشته باشی. لذا سرسری از بحث نگذرید اگر به شما می‌گویم مواظب باشید بچه هایتان عقده ای نشوند، سرسری نگذرید، از این گوش نشنوید از آن کیی بیرون کنید. یک بحث خطابی نیست که یک مقدار متأثر شوید که بعد هم از مسجد که بیرون رفتید مثل اینکه اصلاً نشنیده باشید، بحث جدی است.

بحث این است که گر یک دختر عقده ای شود یکدفعه خدای نکرده برایت خبر می‌آورند که دخترت رفت با یک تبسم، با یک نامه، یکدفعه برایت خبر می‌آورند پسرت رفت با یک رفیق بد معنایش ای است که گر بچه ات عقده ای شود دیگر مشکل است که سرو کار با منبرو محراب پیدا کند، سرو کار با جنایتکارها با خیانتکارها دارد لذا به بحث امروز بیشتر اهمیت دهید تا بحث های گذشته.

اما باید این را هم مواظب باشیدی محبت زیادی آن هم غلط است یعنی بچه را لوس و نر بار آوردن، دیده اید بعضی اوقات این افرادی که مثلاً ۴ تا دختر دارد و یک پسر، این پسر را یک جوری بار می‌آورد از خودراضی، لوس، نر، و این بالاخره هم یک آدم رذل و بدی از کار در می‌آید. باید این را هم مواظب باشید همینطور که گر محبت به بچه ات نکنی عقده ای می‌شود، اگر افراط کنی لوس و نر می‌شود از خود راضی میشود.

قرآن شریف آیه ای دارد، آیه خیلی با تأکید می‌فرماید: اگ ر بچه ات لوس ونر از کار در آمد، عذاب دنیا دارد، عذاب آخرت دارد، تو هم عذاب دنیا و آخرت داری. قرآن می‌فرماید:

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۸۴}.

می‌فرماید گمان نکنی آن کسی که کار بد می‌کند و خیال می‌کند کار خوب کرده. آنکس که توقع بیجا دارد فضیلتی ندارد و می‌خواهد مردم به او احترام کند، خیال نکن که این از عذاب دنیا نجات پیدا می‌کند، از عذاب آخرت نجات پیدا می‌کند، نه، در دنیا معذب است در آخرت هم معذب است، این آیه به ما می‌گوید: اگر بچه تو لوس و نر شد همینطوری که به تو زور ی گوید فراهم که بزرگ میشود و می‌خواهد به جامعه زور بگوید اگ ر بچه ات لوس و نر شد، از خود راضی شد خواهرش را می‌زند، هیچ نمی‌گویی وقتی بزرگ می‌شود مردم را می‌زند وقتی مردم را زد آدم ظالمی، از کار در می‌آید بچه خواهرش را می‌زند هیچ نم یگوئیم، خیال می‌کند کار خوبی کرده، وقتی بزرگ می‌شود مردم را می‌زند خیال می‌کند کار خوبی کرده، بچه که لوس و نر شد، دیگر استقلال ندارد.

بقول عوام مردم می‌گویند: «بچه بابائی است، بچه ننه ای است می‌گوید مگر بچه ننه هستی که اینجور هستی» یعنی دیگر از خود استقلال ندارد، این وابستگی دارد، وقت یکوچک باشد وابستگی به باباش دارد، وابستگی به مادرش دارد، وقتی بزرگ شود دلش می‌خواهد وابسته باشد، یک وقت عالم است، دانا است، شخصیت دارد اما یک غریزه به تمام معنی است این از کجا پدا می‌شود، از لوس و نر بودن بچه.

اگر بچه لوس ونر شد استقلال ندارد، وقتی وارد جامعه میشود توقع بیجا از مردم دارد، دلش می‌خواهد مردم به او احترام کنند، خوب مردم به او احترام نمی‌کنند، برای اینکه مردم به کسی احترام می‌کنند که فضیلت داشته باشد، این فضیلت

ندارد، بقول قرآن شریف: بیحون ان یحمدوا بما لم یفعلوا» مردم به او احترام نمی‌کنند. وقتی مردم به او احترام نکردند آزرده خاطر می‌شود، از جامعه طرد می‌شود، دل مرده میشود دیگر دستش به کار نمی‌رود. دیگر حال بازار آمدن ندارد.

بعضی ها حال بازار آمدن ندارند اصلاً وقتی که می‌آید در بازار مثل اینکه خجالت زده است اگر انسان ریشه یابی کند می‌بیند که این از بچه گی سرچشمه گرفته، بعضی اوقات اینجوری است که دلش می‌خواهد هی امر کند به او امر کند، به این امر کند به او نهی کند، بچه اش را به او بدهد. نگهدارد. این بچه مرا نگهدار، آن آب رابده بخورم، آن نان را بده من بخورم، این بچه مرا نگهدار. هی امر و نهی به همه، این از کجاسرچشمه می‌گیرد از اینکه لوس و نر بار آمده همین جوری که به پدرش امر می‌کند، و پدرش هم حرفش را می‌شنود می‌خواهد به جامعه هم اینجورامر و نهی کند، از جامعه منعزل می‌شود، و این آدم لوس ونر اگر از آدم عقده ای بدتر نباشد، حتماً بهتر نیست.

معمولاً دیده ای این آدمهای از خود راضی خیلی خطرناک میشوند، خیلی جنایتکار می‌شوند، این آدمهای از خود راضی دیگر نمی‌توانند اگر دختر باشند شوهر داری کنند، نمی‌توانند بچه داری کنند، نمی‌توانند خانه داری کنند، این آدمهای از خود راضی نمی‌توانند زن داری کنند، نمی‌توانند بچه داری کنند، نمی‌توانند در جامعه تماس بگیرند، نمی‌توانند گره یاز جامعه بگشایند، همیشه می‌خواهند گره گشایشان دیگران باشند، می‌شود یک آدم خودخواه، یک آدم خود گرا، نه یک آدم دیگر گرا، وقت تمام شد، اما بحث ناقص ماند و لدم می‌خواست که این بحث را تمام کنم اما نشد. چون از نظر من بحث خیلی مهم است فردا اگر بشود یک مقدار کم درباره آن صحبت کنم و بروم سر فصل هشتم.

خلاصه بحث این شد که بچه هایتان چه بزرگ، چه جوان، چه نوجوان، چه کودک، مخصوصاً کودک مواظب باشید عقده ای نشوند، مواظب باشید لوس ونر و از خود راضی هم نشوند و به شما بگویم حدّ متوسطش کاری است بسیار مشکل، یعنی خیال نکنید تربیت اولاد کاری است آسان خیلی مشکل است، اما کاری است واجب از اوجب واجبات، کاری است لازم.

درس یازدهم: باز هم محبت یابی کودک

قسمت دوم فصل ۷

بحث دیروز ناقص ماند، لذا مجبورم امروز هم درباره فصل هفتم بحث کنم.

سخن بر سر این بود که بچه وقتی بدنیا می‌آید محبت یاب است و باید مورد محبت واقع شود، قلب مادر، دست پر عطوفت مادر روی این بچه تأثیر دارد کم کم بچه که بزرگ شد دامن پدر و دست تلطف پدر روی سر این بچه تأثیر دارد، غذای روح هست و باید مادر و پدر به این بچه همین طور که غذای جسم می‌دهند، غذای روح بدهند، مورد لطف، مورد عنایت، مورد محبت آنها همیشه باشد و باید مواظب باشند حرفهای خشن، حرفهای سرد به این بچه مخصوصاً نوجوان و جوان نزنند و اگر تربیت و نصیحتی دارند با موعظه با تلطف و با استدلال باشد، از این جهت هم اسلام راجع به بچه هایی که

یتیم هستند فوق العاده سفارش کرده است. در روایات می‌خوانیم اگر کسی دست تَلَطَّف روی سر بچه یتیم بکشد به تعداد هر مویی که از زیر دست او بگذرد، خدا حسنه به او می‌دهد.^{۸۵} در روایات می‌خوانیم اگر کسی بچه یتیمی را در دامن بنشاند و با او تَلَطَّف کند، مهربانی کند پروردگار عالم گناهان او را می‌آمرزد. و در قرآن شریف تأکیده کرده است.

در جامعه اسلامی مواظب باشید گرد یتیمی به چهره بچه های یتیم ننشینند، قرآن شریف و روایات ما تأکید کرده مردها باید بمنزله پدر یتیم باشند زنها به منزله مادر و نگذارند این بچه یتیم، رنج بی پدری و بی مادری را بچشد. در سوره ماعون به اندازه ای تأکید دارد که می‌فرماید: «ارایت الذی یکذب بالذین فذلک الذی یدع الیتیم» یعنی پیامبر آن جامعه ای که بچه های یتیم در آن باشد، و گرد یتیمی به چهره این بچه ها بنشینند این جامعه جامعه اسلامی نیست.

می‌فرماید: آیا می‌خواهی نشانت بدهم آنکه دین ندارد؟ بعد می‌فرماید: دین ندارد آن کسی که محلی به بچه یتیم نمی‌گذارد، واقع این آیه شریفه همین است که معنی کردم که جامعه اسلامی باید مواظب بچه یتیم ها باشند، مواظب باشند اینها درد یتیمی نچشند، گرد یتیمی بر چهره اینها نشیند و عبارت دیگر باید مواظب باشند، همینطور که لازم و واجب است بچه یتیم را از نظر غذا تأمین کنند از نظر غذای روح هم باید تأمین کنند، همینطور یکبار لازم است بر جامعه اسلامی بچه یتیم گرسنه نماند، باید مواظب بشاند بچه یتیم بی محبت نمایند، برای خاطر همین است که اگر بچه محبت ندید برای او اعقده پیدامی شود و اگر عقده پیدا شد خطر دارد و خطر آن هم بسیار بزرگ است.

بلی دیروز عرض کردم در حالی که ما باید مواظب بچه هایمان باشیم و امروز مواظب بچه های یتیم باشیم، باید مواظب باشیم افراط گری در کارمان نباشد افراط در محبت هم بد است، مثل گلی که دو روز یکمرتبه آب می‌خواهد شما همه ساعت به آن گل آب دهید مسلم است این گل می‌گندد، مسلم از بین می‌رود، اگر یک درختی هفته ای یک مرتبه آب می‌خواهد شما هر روز به آن آب بدهید نه تنها رشد ندارد بلکه می‌گندد. درباره محبت هم چنین است.

اگر افراط در محبت کردید راجع به بچه تان، لوس و نتر بار می‌آید، از خودراضی بار می‌آید، و خطر این از خطر عقده اگر بالاتر نباشد کمتر نیست برای اینکه در باب عقده می‌گفتم فرد خیانتکار، جنایتکار، یا فرد دل مرده ای از کار در می‌آید و جامعه او رانمی‌پذیرد، افرادی هم که از خود راضی باشند استقلال ندارند، توقعات بی جا از دیگران دارند توقعاتشان بر آورده نمی‌شود، خواه ناخواه عضو زائدی تحویل جامعه داده می‌شوند. اگر عقده برای اینها از همین کار پیدا نشود که بعد درباره اش انشاء الله صحبت می‌کنم.

لذا در حالی که باید بچه هایتان محبت ببینند، در عین حال هم باید افراط در محبت نبینند، لذا در روایات داریم بچه هایتان را ناز پرورده پرورش ندهید، در روایات داریم بچه هایتان را بعضی اوقات گرسنگی بدهید که همین روزه ولو روزه نصف روز بسیار خوب است و مصداق آن روایت می‌شود.

در روایت داریم بچه هایتان را که بعضی اوقات روی زمین می‌خوابد، بگذارید بخوابد از بچه تان کار بکشید، بچه تان را در مهالک وارد کنید مثلاً می‌ترسد از همانجا که می‌ترسد حتماً بچه را روانه کنید و بالاخره بعضی اوقات یک بی‌اعتنائی به بچه تان بکنید، این برای خاطر چیست؟

^{۸۵} (۱) -۱ بحار، ج ۷۵، ص ۴.

یک جمله ای از یک معلم روانشناس نقل می‌کنند، اما روانشناس، به معنی امروز دکترای روانشناسی نداشته بلکه معلم فهمیده ای بوده، ظاهراً ابن سکیت معلم بچه های متوکل است، بچه های متوکل می‌آمدند پیش او درس می‌خواندند.

منتصر که اتفاقاً آدم فی الجمله خوب بود روزی ابن سکیت تصمیم گرفت که منتصر را ادب کند، برای اینکه فکر کرد این خلیفه زاده در ناز و نعمت پرورش یافته فردامی خواهد خلیفه بشود، فردا او می‌خواهد زمام مملکت را بدست گیرد باید ادب شود، هر روز می‌آمد بالا، بالا می‌نشست، پهلوی معلم می‌نشست، به معلم ناز می‌کرد آن روز که آمد ابن سکیت گفت همانجا بنشین، نشاندش در همان میان کفشهای بچه ها همان پایین. مقداری نشست ظهر شد در حسابی هم به او نداد، موقعی که ظهر شد، همه رفتند برای ناهار او را نگهداشت و گفت تو حق رفتن ناهار نداری در اطاقی او را نگهداشت و گرسنگی حسابی هم به او داد، نگذاشت ناهار برود و ناهای هم به او نداد، عصر شد همه می‌خواهند مرخص شوند، جمع کرد و آنها را به صف کرد و این بچه را، بچه بی‌گناه را آورد در مقابل بچه ها و یک کتک مفصلی هم به او زد و گفت برو، بچه خیلی ناراحت شد، که مگر چه کرده؟ که توهینی به او کرد، گرسنگی به او داد- آخر کار هم او را کتک زد رفت به باباش خبر داد، آن پدر شقی خیلی عصبانی شد معلم را خواست پرسید این چه کاری بود امروز کردی؟ گفت می‌خواستم بچه ات را ادب کنم. این بچه تو در ناز و نعمت پرورده شده، این بچه بی‌احترامی ندیده است. و نمی‌داند که توهین کردن به دیگری، کوبیدن شخصیت دیگری چقدر بد است. این بچه گرسنگی نخورده است، این بچه تو در ناز و نعمت بزرگ شده، نمی‌داند رنج گرسنگی، رنج یتیمی، رنج فقر یعنی چه، این بچه زیر چتر تو بوده است. ظلم ندیده و نمی‌داند مظلوم یعنی چه و شکنجه ای که مظلوم از ظالم می‌برد یعنی چه؟

من امروز می‌خواستم اینها را یاد بچه ات بدهم بی‌گناه، بی‌احترامی به او کردم، روی کفشها پایین او را نشاندم، تابه او بگویم بین بی‌احترامی چقدر بد است، مواظب باشد وقتی زمام مملکت را بدست گرفتی بی‌احترامی به کسی نکن توهین به شخصیت کسی نکن، شخصیت کسی را نکوب، گرسنگی به او دادم می‌خواستم به او بفهمانم فردا که زمام امر را بدست گرفتی بفکر خود و اطرافیان نباش، بدهان گرسنگی ها هست، بدان فقرائی هستند، بدان بیچارگانی هستند، بدان گرسنگی سخت است. چنانچه در روایات داریم یکی از چیزهایی که روزه به ما می‌فهماند این است که رنج گرسنگی را می‌فهمیم و می‌فهمیم، آنکه سر بی‌شام زمین می‌گذارد چقدر برایش مشکل است.

گفت اما کتک زدنم به بخاطر این بود که می‌خواستم به او بگویم دیدی که ظلم بی‌جا، کتک بی‌جا، زندان بی‌جا چقدر مشکل است. مواظب باش ظلم بیجا به کسی نکنی همین قضیه را حافظ شیرازی به شعر در آورده شعر بسیار عالی است:

عاشقی شیوه زندان بلا کش باشد

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست

لذا در حالی که باید به بچه مان محبت کنیم باید غذای روح او را بطور عالی بدهیم و سیراب کنیم و شاداب کنیم روح او را، نوازش کنیم حرفهای خشن به او نزنیم باید مواظب باشیم لوس و نر هم بار نیاید، اگر لوس و نر واز خود راضی باشد، عضو زائد جامعه است، عضو فلج جامعه می‌شود، هم برای خودش بد است و هم گرهی از جامعه نمی‌تواند بگشاید، اگر

هم عقده ای بشود آن هم عضو زائد جامعه است، بلکه باید بگوییم یک سرطان و غده سرطانی بر ای جامعه است، و باید بگوییم جنایتها، خیانتها از همین عقده سرچشمه می گیرد.

یک جمله تاریخی برای هر دوی این قضیه نقل می کنم، این جمله تاریخی خیلی مؤثر برای بٹ دیروز و امروز است. هارون الرشید دو پسر داشت، یکی بنام امین و دیگری به نام مأمون. امین یک آدم لوس و نر و از خود راضی است. سرش هم این است که پسر زبیده است. زبیده زن فوق العاده متشخص بوده و لو هارون الرشید حرمسرا داشته و بیشتر از صد زن با جمال و جوان را در یک جا جمع کرده بود.

اما زبیده ملکه و متشخص بوده، زبیده فوق العاده بوده، دوش بدوش هارون می رفت این امین مال زبیده است، و زبیده بلد نبود پسرش را تربیت کند، لذا یک پسر از خود راضی لوس و نری تحویل جامعه داد، اما مأمون، مأمون پسر کنیزی است، مادرش آشپز بوده.

در بعضی از تاریخ ها نقل می کنند که زبیده و هارون با هم قمار کردند و قمار سر این بود که هر که باخت مثلاً فلان چیز را بدهد بالاخره رسید به اینجا که زبیده گفت که گر باختی با این کنیزک هم بستر شوی اتفاقاً هارون باخت و با کنیزک همبستر شد با همان وضع آشپزی که داشت، از آشپزخانه دوده ای و سیاه بیرون آمده بود با همان حال واداشت که با این زن همبستر شود و مأمون از این زن بدنيا آمد لذا باید بگوییم مادر نداشت مادرش اینجور بود باید بگوییم عقده برای مأمون پیدا شد مخصوصاً که زبیده به او توهین کرد دیگران هم به او توهین کردند و پدرش هم توهین کرد این توهین ها، این بی مادریها و این که مادرم آشپز است کنیز است، سرزنش ها که از دیگران داشت کم کم برای او عقده شد، مأمون آدمی شد عقده ای، امین آدمی بود لوس و نر و از خود راضی.

زبیده همیشه به هارون می گفت چرا به بچه من بی اعتنائی می کنی هارون درک رکنه بود امین لیاقت ولایت عهدی راندارد، مجبور هم بود که ولایتعهدی را به او بدهد از نظر اجتماعی لازم بود، واجب بود، چون بیسر زبیده بود از طرفی دید که نمی تواند این ولایتعهدی را قبول کند زبیده هم مرتب می گفت چرا به این پسر من بی اعتنا هستی؟

هارون شبی گفت من الان به تو اثبات می کنم که چرا به او بی اعتنا هستم و اعتنا به مأمون دارم همان نصفه شب که زبیده و هارون نشسته بودند، امین را خواست، امین خواب بود، او را از خواب بیدار کردند که پدرت تو را می خواهد بلند شد، ژولیده با همان وضع خواب آلوده آمد در مقابل هارون قرار گرفت، هارون گفت من امشب تصمیم گرفته ام جایزه بدهم، جایزه به تو و مأمون هرچه خواهی به تو می دهم، سه جایزه می دهم انتخاب از تو، گفت: فلان باغیکه اختصاص به تو دارد می خواهم، گفت این باغ را برای چه می خواهی؟ گفت: می خواهم روزها بروم آنجا تفریح کنم گفت دیگر چه می خواهی؟ گفت: اسب مخصوص تو را هم می خوام گفت اسب مخصوصم را برای چه می خواهی؟ گفت: آن را هم برای این می خواهم که سوار شوم بروم آنجا و تفریح کنم. گفت: کنیز مخصوص تو را هم می خواهم، گفت این را برای چه می خواهی گفت برای اینکه زن خوشگلی است زن با جمالی است. گفت: به تو دادم برو.

امین رفت، مأمون را احضار کرد مأمون را از خواب بیدار نمودند که پدرت تو را می خواهد با نظامی مجهز آمد در مقابل هارون سرو صورت شسته، چکمه به پا، شمشیر بدست مهیا، گفت چه امری داشتید؟ خیال کرد که مثلاً جنگی است، چیزی است، می خواهد او را رئیس لشکر کند، هارون به او گفت: می خواهم جایزه بدهم ۳ تا جایزه بناست بدهم ۳ تا

جایزه را همین الان به تو می‌دهم هر چه می‌خواهی بگو، گفت: جایزه اول من، اینکه مالیات را به اسم من از ممالک اسلامی امسال کم کنی، گفت: کم کردم. گفت: حاجت دوم من این است که پنج زندانیان را به نام من عفو کنی، و یا تخفیف بدهی. گفت: کم کردم. گفت جایزه سوم اینکه حقوق ارتش را به نام من زیاد کن، گفت کردم، گفت برو.

بعد رو کرد به زبیده گفت می‌دانی مأمون چه کرد تمام مملکت را از دست خودش راضی کرد برای اینکه مردم یا ارتشی هستند یا غیر ارتشی، ارتشیان حقوقشان زیاد شد و غیر ارتشیها مالیاتشان کم شد بنام این شخص، و جنایتکارها و خیانتکارها زندانی هستند آنها هم عفو داده شد به نام او لذا تمام مملکت اسلامی از مأمون راضی شدند اگر من بی‌اعتنائی به امین می‌کنم و اعتنا به مأمون برای خاطر این است، آدم لوس و نر می‌شود مانند امین، مأمون عقل و کیاست دارد، لذا آوردن حضرت رضا به خراسان و خوابانیدن سرو صدا از زیرکی او بود.

و قضیه حضرت رضا (ع) از نظر تحلیل سیاسی خیلی عجیب است توانست آن نامنی و ولوله ای که در ممالک اسلامی بود بخواباند، اما این آدم عاقل این آدم که بقول هارون لیاقت برای خلافت داشت، عقده ای بود، عقده اش رسید به اینجا که وقتی بابا مرد، خلافت رسید به امین با امین جنگید، اول استاندار خراسان بود وقتی فهمید خلافت به امین رسیده زیر بار نرفت با هم جنگیدند و چون امین آدم بی‌لیاقتی بود، آدم لوس و نری بود، آدم از خودراضی بود نتوانست جنگ کند و شکست خورد.

مأمون دستور دارد که در زندان سر او را جدا کنند و سرش را بیاورند، سر را آوردند نزد مأمون دستور داد آنرا جلوی دارالامار نصب کنند و مردم بیایند و به او توهین کنند! سر برادرش است اما آن عقده اینکه از دست این برادر دارد، عقده ای که از زبیده و دیگران برای او پیدا شده، آن عقده ای که از کمبودهای محبت در زمان باباش در زمان خلافت هارون پیدا کرده کار را رسانده اینجا که برادرش را کشته سرش را جلو در نصب کرده می‌گوید مردم بیایند و به او توهین کنند که عربی آمد آب دهان انداخت به صورت امین و گفت خدا لعنت کند پدرت را خدا لعنت کند برادرت را و خدا لعنت کند خودت را. مأمون وقتی این جریان را شنید گفت سر را محلق به بدن کنیدی بدن را دفن کنیدی.

مأمون عقده ای است آن جنایتها را بار آورد و من جمله جنایت نسبت به برادرش امین. بچه شما اگر لوس و نر باشد نمی‌تواند در جامعه زندگی کند، اگر هم محبت پدر ندیده باشد، محبت مادر ندیده باشد، آن هم عقده ای است نمی‌تواند زندگی کند، این بحث تا اینجا تمام شد.

یک بحث مهمی مانده است و این بحث برای همه ما هست و آن این است که بچه گایه عقده پیدا می‌کند، گاهی لوس و نر از کار در می‌آید، همچنین گاهی بزرگ‌ها، جوانها حتی پیر مردها عقده ای می‌شوند، حتی گاهی پیرمردها لوس و نر می‌شوند، گاهی جوانها لوس و نر و از خودراضی می‌شوند. اول عقده ای نبوده یعنی جوان اول عقده ای نبوده محبت پدر و مادر دیده، این جوان بزرگ شده اما در بزرگی عقده برای او پیدا می‌شود. همچنین بعضی اوقات لوس و نبوده، مادرش مواظب بوده، پدر مواظب بوده یک جوان سالمی، کودک سالمی تحویل جامعه داده‌اند اما بزرگ شده و در حال بزرگی از خودراضی شد.

باید همه مواظب باشیم که یکدفعه در حالی بزرگی عقده پیدا نکنیم مثلاً دختر و پسری که ازدواج نکند، یا ازدواج اینها دیر شود، بطور ناخودآگاه ایندختر و پسر عقده ای می‌شوند. عقده را معنا کردم، گفتم تمایل از ضمیر آگاه منتقل می‌شود به ضمیر ناخودآگاه و آنجا غده سرطانی می‌شود.

دختر ۱۴ سال به آنطرف اگر بلوغ زودرس برایش پیدا نشود، پسر از چهارده سال پانزده سال به آنطرف اگر بلوغ زودرس برایش پیدا نشود، تمایل به ازدواج دارد و این تمایل هست، بخواهد هست، نخواهد هست. این تمایل ها باید جواب داده شود اسلام می‌گوید باید پدر و مادر، جوانها را زود زن بدهند، باید دختر ها را زود شوهر بدهند باید دختر ها زود شوهر کنند، باید پسر ها زود زن بگیرند و این بندهای خرافات را که در جامعه اسلامی به وجود آورده اند، این بندها باید پاره شود.

این بندهاست که عقده ها برای جوانها می‌آورد. هیپی ها، بیتل ها از همینجا به وجود می‌آیند، این لباسهای مبتذل از همین جا سرچشمه می‌گیرد، این پرخاشگریها از همین جا سرچشمه می‌گیرد، اسلام می‌گوید زود شوهر کن و به آن می‌گوید زود زن بگیر، اگر زود زنش ندادند و زود زن نگرفت، برایشان عقده پیدامی شود پسر ۲۵ ساله بطور ناخودآگاه یک وقت برای او عقده پیدا می‌شود، همچنین از چشم و همچشمی برای انسان عقده پیدا می‌شود، آمال و آرزوها برای انسان عقده می‌آورد.

اینکه مقام نبوت و ولایت هر دو سفارش کرده اند: «انَّ اخَوْفَ ما اخافَ عَلَیْكُمْ اَثان: اتباع الهوی و طول الامل و اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و أما طول الامل فینسی الاخرة»^{۸۶} می‌فرمید آنچه من بریا شما خیلی می‌ترسم دو چیز است:

۱ متابعت کردن از هوی و هوس (دل می‌خواهد)

۲ آمال و آرزوی دارز: می‌فرماید اگر خدای نکرده هوی پرست شدی پا ریبو حق می‌گذاری، گر آمال و آرزوی زیاد پیدا کردی آخرت به فراموشی سپرده می‌شود و هی مرتب روی آمال و آرزویت فکر می‌کنی، آمال و آرزوهای بیجا برای بیست سال دیگر، پنجاه سال دیگر، فکرهای بیجا، تخیلهای غلط، وسوسه های غلط او را به پرتگاه می‌کشاند این آمال و آرزوها اگر در دختر باشد خطرناک است، در پسر باشد خطرناک است، چشم و هم چشمی ها انسان از نظر آمال و آرزو، از نظر فکر باعث می‌شود پایش را از گلیم خود بیشتر دارز کند، برای دختر خطرناک است، برای پسر خطرناک است، برای دختر و پسر عقده درست میشود، گاهی منجر به دیوانگی می‌گردد، گاهی منجر به خیانت و جنایت می‌شود، گاهی منجر به پرخاشگری. و در نتیجه با هیچکس نمی‌تواند بسازد حتی با شوهرش. حتی با زنش، حتی با پدر و مادرش.

یکی از نویسنده ها یک جمله ای نقل می‌کند و اینجمله برای همه ما مخصوصاً جوانها خیلی خوب است؛ می‌گویند یک زنی دیوانه شد این زن را بردند دارالمجانین، دکترای روانی هر چه روی او کار کردند دیدند فایده ای ندارد و اتفاقاً این دیوانه گی های این طور خوب شدندش کاری است بسیار مشکل، دیوانه های معمولی ممکن است روی اعصاب کار کنند، خوب شود اما افرادی که ضعف اعصاب دارند، افرادی که عقده هایشان از راه تهیجی انفجار پیدا کرده خوب شدن اینها مشکل است سبب آن هم این است آنچه برایشان دیوانگی آورده ادامه دیوانگی را همان میدهد.

بالاخره روی این زن کار کردند دیدند نمی‌شود، حرفهایش را کنترل کردند دیدند این زن همیشه یک حرف دارد و آن اینکه هر روز صبح به صبح می‌آید دیوانه ها را دور خود جمع می‌کند، می‌گوید من یک شوهر زیبایی دارم، ۲ تا بچه یک

پسر و یک دختر خوشگلی دارم، من یک ماشین سواری دارم و عصر به عصر شوهرم که از اداره می‌آید پشت فرمان ماشین می‌نشیند و من پهلوی او، ۲ بچه پشت سر ما از قصرمان که در شمیران است می‌رویم به ویلایی که داریم و آنجا تفریح می‌کنیم تا شب و شب بر می‌گردیم به خانه، هر روز این حرف را می‌زد، کم کم دیدند که خوب این حرف باید از یک جای سرچشمه بگیرد، بچه‌هایی که با او هم‌کلاسی بودند را جمع کردند گفتند این دختر وقتی که با شما هم‌کلاسی بود چه می‌خواست، در زندگی با شما چه می‌گفت پدر و مادرش را خواستند گفتند او چه می‌گفت، زنها را خواستند همسایه‌ها را خواستند گفتند این زن ایده اش چه بود، وضعیت چگونه بود؟

و اما هم‌کلاسی‌هایش همین حرفهای که تکرار می‌کرد گفتند، گفتند آمال و آرزوهای عجیبی داشت، می‌گفت که من می‌خواهم شوهرم یک اداری بالایی باشد اما خیلی شک و با جمال، دو تا بچه هم می‌خواهم پیدا کنم یک ماشین سواری هم می‌خواهم، یک قصر و ویلایی هم می‌خواهم و عصر از قصرم به ویلا بروم و برگردم!

اتفاقاً از قراری که معلوم شد این دختر شوهر کرد به یک کسی که از نظر کار بیکار بود اصلاً کاری نداشت. از نظر شک و شباهت هم خوب نبود، حالا آن بماند قصر و ویلا که نداشت هیچ یک خانه اجاره ای در یکی از محله‌های بحسب ظاهر پست تهران پیدا کرد ماشین که نداشت یک الاغ هم نداشت که سوار شود آن آقای نویسنده می‌نویسد حتی پول خط هم نداشت، پول تاکسی هم نداشت که سوار شود واز خانه برود خانه پدر و مادرش. این آمال و آرزوها برآورده نشده، اثر گذاشت روی این زن. آن نویسنده می‌گوید: اتفاقاً عقیم هم شد، بچه هم پیدا نکرد. اثر گذاشت، آن آمال و آرزو و اثر گذاشت تمایلات ناآگاه، عقده منفجر شد، آن انفجار تهیجی بود، آن انفجار تهیجی زن را دیوانه کرد.

به زنها سفارش می‌کنم کار را بدهید دست خدا نه به آمال و آرزوها مواظب باشید، جوانها، مخصوصاً دخترها پایتان را از گلیم خود دازن نکنید، همه و همه مواظب باشید، غصه‌های بیجا، غمهای بیجا، نخورید به شما بگویم ممکن است شما عقده ای نباشید اما غصه بی جا، غمهای بیجا شما را عقده ای می‌کند. زنها، ممکن است پدر و مادر شما، شما را عقده ای بار نیاورده باشند، اما اگر در زندگی غم خوردید، غصه خوردید، دل مرده شدید، عقده ای می‌شوید و اگر عقده‌های شدید جنایتکار می‌شوید اگر خیانتکار نشوید الاقال این است که نمی‌توانید شوهرداری کنید نمی‌توانید بچه داری کنید، نمی‌توانید خانه داری کنید و اگر دنیایتان از بین نرود الاقل آخرت از بین رفتنی است.

احترام زیاد به کسی، زن و شوهر باید به یکدیگر احترام بگذارند معلوم است، زن و شوهر باید همراه هم و لباس یکدیگر باشند زن و شوهر باید کمک کار یکدیگر باشند، اما زن و شوهر بخواهند احترام زیادی به یکدیگر بگذارند غلط است. همین احترام زیادی به یکدیگر، محبت افراطی به یکدیگر موجب میشود زن و یامرد لوس و نر و از خود راضی از کار در آید.

به بچه ده ساله باید احترام کرد اما احترام به بچه ده ساله چیست، اینکه وقتی سفره را انداختید یک بشقاب که برای خودتان می‌گذارید بشقابی هم برای او بگذارید یک لیوان برای خودتان یک لیوان هم برای او بگذارید قاشق و چنگال برای خود، قاشق تنها برای او نباشد، اینها هم درست، در مقابل مهمان یکدفعه اگر چای را ریخت، رو ترش نکن تشر به او نرو این معلوم است.

اما پسر ده ساله شما وارد مجلس شود، جلو پایش بلند شوی بگوییم آقا بفرمائید، این غلط است، این افراط است. همچنین تا آخر. افراط گری در همه چیز غلط است. به قول قرآن شریف راجع به مؤمن می‌فرماید:

«والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لو یقتروا و کان بین ذلک قواماً»

یعنی مؤمن آن است که وقتی انفاق می‌کند نه افراط گری می‌کند، نه تفریط گری یکدفعه افراط گری می‌کند هر چه دارد می‌دهد، یکدفعه تفریط گری می‌کند اینکه می‌بیند همسایه گرسنه است برادرش، خواهرش بی افطار است می‌گوید به من چه «و کان بین ذلک قواماً» یعنی مثلاً روزی صد تومان حقوق داری این روز صد تومان را باید به اندازه معتدل خرج کنی و به اندازه وسعت هم انفاق کنی اگر آیه شریفه معنی این باشد «و اذا أنفقوا لم یسرفوا» یعنی انفاق صدقه و اگر معنایش این باشد که «و اذا انفقوا لم یسرفوا» یعنی درخانه انسان نباید عیاشگری باشد، انسان باید به اندازه وسع امکانات در اختیار زن و بچه اش بگذارد اگر بخل ورزد معلوماً مستغلت است. این بخلی که می‌ورزد کار می‌رسد به اینجا که حتی زنش هم حاضر است او بمیرد بچه هایش هم حاضرند او بمیرد اگر هم نباشد، عیاش گری کند، از این کلاه بر، از این قرض کن، از او قرض کن برای خاطر اینکه می‌خواهم زنم خوشحال باشد، امسال فرشم را عوض کنم خوب این غلط است. «اذا انفقوا لم یسرفوا و لو یقتروا و کان بین ذلک قواماً»

این آیه شریفه یک چیز می‌دهد دست ما و اینکه در زندگی معتدل باش، علمای علم اخلاق مخصوصاً قدما یک جمله دارند اینها می‌گویند اصلاً فضیلت حد اعتدال است، تمام صفات خوب را بر می‌گردانند به همین. شما اگر معراج السعاده را مطالعه کرده باشید اگر جامع السعادات را مطالعه کرده باشید، اگر ابن مسکویه کتابش را دیده باشید، اگر کتابهای غزالی و فیض (ر) را دیده باشید همه اینها دنبال این هستند که تمام صفات خوب را برگردانند به حد متوسط، حال درست باشد یانه، بحث دیگر است. از نظر من درست نیست. اما علی کل حال، علمای علم اخلاق همه در مقام این هستند که می‌گویند تمام صفات خوب حدّ وسط است، افراطش رذالت است، تفریطش هم رذالت این برای بحث ما خیلی خوب است.

مواظب باشید در زندگی معتدل باشید، افراط غلط است، تفریط هم غلط است. بچه هایتان باید مواظبشان باشید خودتان افراط گری در حق آنها نکنید، تفریط گری هم در حق آنها نکنید، بچه های شما هم معتدل باریند، بعد در زندگی بایکدیگر مواظب باشد. اگر کسی ظرفیت ندارد، احترام به او خیلی نگذارید، باندازه ظرفیتش به او احترام بگذارید. اگر پیش از ظرفیت به او احترام بگذارید، خودش را گم می‌کند یعنی لوس و نر، یعنی از خود راضی بار می‌آید و بدا به حال آن کسی که خود را گم کند.

دیده اید بعضی اوقات کسانی لیاقت ریاست ها و پست هایی را ندارند وقتی پست به آنها می‌رسد یا کیسه نو می‌شود و پول حسابی پیدا می‌کند، خودش را گم می‌کند، جنایتکار می‌شود، کارهای جلفی می‌کند، همه اینها بخاطر این است که این پول، این پست و احترام بی جا اورا لوس و نر و از خود راضی کرده.

بنابر این بحث آخر ما این شد که شاید از بحث اولمان مهمتر بود، آقا مواظب باش خودت عقده ای نشوی، خانم مواظب باش که خودت عقده ای نشوی، لوس و نر و از خود راضی نشوی که اگر خودت اینطور بشوی معلوم است که نمی‌توانی بچه هایت را بحال اعتدال بار بیاوری.

درس دوازدهم: فطرت خداجویی

فصل ۸

بحث ما درباره مذهب است، و این فصل شاید از مهمترین فصل های بحث باشد و باید توجه بیشتری به آن داشته باشیم. از نظر علم و قرآن و روایات اهلبیت (ع) انسان غریزه ای دارد به نام غریزه مذهب، یعنی انسان از همان آغاز خدایاب و اسلام جو است، قرآن می فرماید:

«فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينَ الْقَيِّمُ»^{۸۷}

یعنی رو کمن به آن دینی که نه افراط دارد نه تفریط، آن دینی که فطرت خدادای است. آن دینی که سرشت انسانها بر آن خلق شده است، آن دینی که پابرجاست، این آیه به خوبی به ما می فهماند که کودک از همان اول خدا جو، خدایاب است و ما باید مواظب این غریزه باشیم.

در روایات می خوانیم:

«كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ ابْوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ»^{۸۸}

یعنی هر بچه ای فطرت او فطرت خدایابی، فطرت اسلامی یابی و اگر دیدید منحرف از این فطرت شد. بدان پدر و مادرش او را منحرف کرده اند، پدر و مادر یهودی، بچه را یهودی می کند و الا سرشت بچه، سرشت اسلام است، و این فطرت در انسانها هست البته در اثر بروز عواملی ممکن است یهودی شود، یا دهری و آن فطرت خدایابی و خداجویی سر پوش رویش گذاشته شود، و الا از بین نخواهد رفت.

قرآن می فرماید: «لاتبدیل لخلق الله» آن فطرت از بین نخواهد رفت لذا در بن بست ها طغیان می کن، قرآن می فرماید: اینهایی که منکر خدا هستند اینهایی که اسلام جو و اسلام یاب نیستند، همین ها وقتی که در بن بست ها گیر کردند، خدا جو می شوند.

«فاذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فاذا نجاهم الى البر اذا هم يشركون»^{۸۹}

وقتی در دریا دستشان از همه جا قطع شد، آنجا صدیا خدا خدایشان بلند می شود. خدا را قبلو ندارد، بت می پرستند، خدا را قبول ندارد، کمونست است، اما اگر در دریا رفت و دریا طوفانی شد، اگر در جورفت وهواپیما خراب شد، اگر آپولیش خراب شد، آنجا مناجاتش بلند است. لذا می دانید آنها که آپولیششان خراب شد صدای الله و خدا خدایشان بلند شد.

یکی از رفقا می گفت: دکتری منکر خدا بود جلساتی با او گرفتیم، با او حرف زدیم، پذیرفته نشد، لجاجت کرد اتفاقا پسری داشت و اولاد او منحصر بود به این یک پسر، احتیاج به جراحی پیدا کرد، او را بردند در اطاق جراحی، می گوید من همراه

^{۸۷} (۱) ۱- روم، ۳۰.

^{۸۸} (۲) ۲- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.

^{۸۹} (۱) ۳- عنکبوت، ۶۵.

دکتر بودم دیدم دکتر پشت در اطاق جراحی بناکرد گرهی کردن که خدا بفریادم برس، رفتم گفتیم: دکتر تو که خدا را قبول نداری، گفت ترا به خدا قسم، ولم کن حالی پیدا کرده ام بگذار بچه ام را از خدا بگیرم. این فطرت خدایابی و خداجویی است که به قول قرآن سرشت انسان است، غریزه انسان است، این غریزه همان وقتی که بچه بدنمایی آید، بیداراست، پیدا است، لذا به شما می‌گویند وقتی بچه ات دنیا آمد، در گوش راستش، در گوش چپش بگو: الله اکبر، در گوش راست اذان بگو و در گوش چپ او اقامه بگو، این فطرت است بر در و مادرها لازم و واجب است که این فطرت را بیدار کنند، شاب کنند قوی کنند، چیزی که باید همه به آن توجه کنند و بدانند، بیدار شدن این فطرت با علم نمی‌شود، با استدلال نیست، برهان نظم، برهان صدیقین، برهان حدوث و برهان امکان فلاسفه نمی‌تواند این فطرت را آبیاری کند، چیز دیگری می‌خواهد، آن براهین خوب است. باید همه داشته باشیم و هر کسی به فراخور حال خود باید بتواند خدا را اثبات کند، بتواند پیامبر را اثبات کند، بتواند امامت خود را اثبات کند، بتواند معادش را اثبات کند، آن هست بعد هم درباره اش صحبت می‌کنم.

امابحث امروز، بحث فطرت است و فطرت را اگر بخواهیم، قوی کنیم، بواسطه برهان نمی‌شود. این فطرت اگر بخواهد قوی شود، عمل می‌خواهد، شاداب شدن فطرت سرچشمه می‌گردد از منبر و محراب.

لذا بر همه شما لازم است سر و کار با منبر رو محراب داشته باشید و لازم تر از اینکه بچه‌ها سر و کار با منبر رو محراب داشته باشد، اگر می‌خواهی پسرت سر از کاباره‌ها در نیاورد، سر از مراکز فساد در نیاورد، اگر می‌خواهی پسرت کمونیست نشود، اگر می‌خواهی پسرت سراز خانه تیمی در نیاورد، اگر می‌خواهی دخترت یک دختر شایسته ای شد که بتواند شوهر داری کند، باید پسر تو، دختر تو سر و کار با روحانیت داشته باشد سر و کار با منبرو محراب داشته باشد، آن فطرت را رابطه با خدا شادابش می‌کند، اگر می‌خواهی پسر تو سر از مراکز فحشاء در نیاورد باید مواظب نمزش باشی، آنهم نماز اول قوت، نماز با جماعت، نماز مؤدب نماز با دل و الا بدان بیچاره ای پسرت هم بیچاره است. قرآن می‌فرماید گر پسرت مواظب نمازش نباشد می‌برندش، در وادی بدبختی می‌افتد.

«فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا»^{۹۰}

یعنی اگر پسرت نمازش را خوب نخواند، نه اینکه نماز نخواند، نمازش را خوب نخواند، نماز راضیع کرد، گر دخترت تابع هوی و هوس باشد (سوف در اینجا تحقیقی است) یقین داشته باش گمراه می‌شود. یقین داشته باشد او رت می‌برند، اگر بخواهی پسرت منحرف نشود، باید سرو کار با نماز داشته باشد، باید مواظب باشی سر و کار با ساز و آواز و لهویات نداشته باشد. اگر می‌خواهی دختر و پسرت نور شچم تو بلکه جامعه باشند باید مواظب باشی، غریزه مذهب او شاداب شود، قوی شود و قوی شدن آن را قرآن می‌گوید عبادت می‌خواهد: «واعبد ربک حتی یاتیک البیقین»^{۹۱}

یعنی آقا می‌واهدی ایمانت کامل شود، می‌خواهی یقین به خدا پیدا کنی، نه علم به خدا علم به خدا کاربرد ندارد، علم به معاد کار برد ندارد، همه ما علم داریم که خدا هست، علم داریم معاد هست، اما چرا گناه می‌کنیم، اما چرا باز معصیت در

^{۹۰} (۱) -۱ مریم، ۵۹

^{۹۱} (۱) -۲ حجر، ۹۹

زندگی ما هست، برای اینکه یقین نیست، ایمان نیست، علم غیر از ایمان عاطفی است. علم غیر از یقین است. یقین مربوط به دل است، علم مربوط به عقل است.

شما یکدفعه بواسطه برهان نظم اثبات می کنید خدا را چهل دلیل می آورد که خدا هست، پنجاه دلیل می آورد که قرآن حق است، پنجاه دلیل می آورید که معاد درست است، اما باز هم دروغ می گوئید، چرا؟ برای اینکه آن ایمان علمی کار برد ندارد، باید باشد اما کاربرد ندارد؟ چه چیزی کاربرد دارد ایمان عاطفی، ایمان قلبی، آن چیزیکه رسوخ در دل کند، یعنی دل باور کند، ل چه را باور کند؛ دل باور کند که خدا هستدل باور کند معاد هست. به این می گویند یقین.

آیه شریفه می فرماید می خواهید دل باور کند خدا هست، یعنی آن فطرت آبیاری شود، یعنی آن غریزه مذهبی که در کودکی داشتی و با خودت از شکم مادر آوردی و در سرشت تو است آن قوی شود «و اعبد ربک» عبادت کن. هر چه رابطه با خدایت محکمتر شود این ایمان قوی تر می شود، روزه ماه مبارک رمضان ایمان را قوی می کند، نماز در دل شب ایمان را قوی تر می کند، اهمیت دادن به نماز این غریزه را آبیاری می کند. کمک کردن به بی نوا، خدمت کردن به جامعه، ایمان را قوی می کند، دل باور می کند که خدا هست، دل باور می کند که معاد هست، و این کاربرد دارد.

قرآن می فرماید همان مرتبه اولش اگر پیدا شود، دیگر گناه درزندگی نیست، و دیگر دلبستگی به این دنیا نیست، دیگر اینطور نیست که جاه و مقام و تمکن بتواند او را گول بزند. سوره «الهیکم التکائر» همین را می گوید؛ آن مرتبه اول را برای کودکت درست کن، درست می شود، آن مرتبه اول ایمان قلبی را برای خودت درست کن، کار دست می شود، دیگر در زندگیت گناه نیست.

«بسم الله الرحمن الرحيم الهیکم التکائر حتی زرتم المقابر»

یعنی دنیا آدمها را مشغول کرده، کاسبی ها، پولها، تجارتها ریاست ها، دنیا مشغول کرده. خوابی، یک وقت بیدار می شوی می بینی که دم مرگ هستی، حتی زرتم المقابر. هفتار سال خوابی، یک وقت بیدار می شوی می بینی ای داد خواب بودی حال بیدار شدی، در آن حدیث معروف پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «الناس نیام اذا ماتو تنبهوا» مردم خواب اند وقتی مردند بیدار می شوند!

هفتاد سال مثل کرم ابریشم در کاسبی، در تجارتش تنیده است، در پشت میزش تنیده است، در مکنت و ال و خانه اش تنیده است، در این دنیای پرزرق و برق مثل کرم ابریشم تنیده است، ناگهان خفه میشود، یعنی ناگهان می میرد! آنوقت بیدار می شود، قرآن می گوید که مردم معمولاً اینجوری هستند بعد می فرماید:

«کلاً سوف تعلمون، ثم کلاً سوف تعلمون، کلاً لو تعلمون علم یقین» سه مرتبه تکرار می کند، می گوید: ای کاش مرتبه اول یقین را اینها داشتند، این ایمان عاطفی، قوی شدن غریزه مرتبه اولش را می گیوند علم یقین از قرآن «علم یقین» عین یقین، حق یقین، را گرفته اند آن مرتبه آخرش حق یقین است که در سوره الهیکم التکائر به هر سه مرتبه اشاره می کند، مرتبه دومش عین یقین است، مرتبه اولش علم یقین است.

مرتبه اول این است که دل باور کند، خدا هست دل باور کند در محضر ربوبی هست، این آیه را دل باور کند «الم يعلم بان الله يرى»^{۹۲} آیا نمی‌دانی که خدا می‌بیند، این را باور کند. قرآن می‌گوید ای کاش این مرتبه اول از یقین راداشتی «لترون الجحیم» اگر این مرتبه را داشتی به چشم دل می‌دیدی جهنم را.

انسان اگر یقین پیدا کند می‌بیند، دیدن دو قسم است، یکدفعه به چشم سر می‌بیند، این خیلی اهمیت ندارد، یکدفعه به چشم دل می‌بیند می‌دانی به چشم دل یعنی چه؟ یعنی الان شما روزه اید معمولاً گرسنه و تشنه هستید گرسنگی و تشنگی را می‌بینید، اما با چه چشمی؟ با چشم دل یعنی درک می‌کنید گرسنگی و تشنگی را. بعضی اوقات انسان می‌رسد به اینجا که درک می‌کند خدا را، نظیر آدم تشنه که درک می‌کند تشنگی را، یکدفعه انسان می‌رسد به آنجا که درک می‌کند، جهنم را می‌بیند، نظیر آدم تشنه، نظیر آدم گرسنه که درک می‌کند گرسنگی را.

زید بن حارثه پای منبر پیامبر نشست بود پیامبر دیدند که او در عال ملکوت است. فرمودند: «یا زید کیف اصبحت» آقای زید حالت چطور است؟ گفت: «اصبحت موقناً» این یقین است، گفت: یا رسول الله صبح کردم حالم اینطوری است که یقین پیدا کردم، خیلی ادعا بود تا گفت یقین پیدا کردم پیامبر گفت خوب دلش چیست؟ گفت یا رسول الله بهشت را می‌بینم، جهنم را می‌بینم، یا رسول الله بهشتی‌ها را می‌شناسم جهنمی‌ها را می‌شناسم می‌خواهی اجازه بده جهنمی‌ها را بگویم، بهشتی‌ها را بگویم «لب گزیدنی مصطفی یعنی که بس»

خوب، یک جوانی که نه فیلسوف است نه عارف، نه فقیه، نه متکلم، نه برهان‌نظم بلد است، نه برهان صدیقین بلد است اما دل باور کرده است که خدا هست، دل باور کرده که جهنم هست ایه شریفه این را می‌گوید که ای کاش آن مرتبه اول یقین را داشتی، می‌دیدی جهنم را، بعد می‌فرماید ای بد بدبختی که دنیا مشغولت کرده است حالا که نمی‌بینی جهنم را اما یک وقت با عین الیقین می‌بینی «ثم لترونها عین الیقین» یک وقت با چشم سر می‌بینی آن وقت به جهنم می‌برند تو را وقتی در جهنم رفتی خودش آتش جهنم می‌شوی، هیچ می‌دانی خودما آتش جهنم هستیم شما که نه، آنها که جهنم می‌روند.

«یا ایها الذین اموال قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره»^{۹۳}

یعنی ای افرادی که ایمان آورده اید می‌دانید، یقین دارید. می‌دانید خدا هست، می‌دانید معاد هست، خودت و زن و بچه ات را نجات بده از آن آتش جهنمی که هیزمش خودت هستی. «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم»^{۹۴} خودت هیزم جهنم هستی و آن بتهایی که در دلت هست، انسان جهنم که می‌رود العیاذ بالله خودش آتش جهنم استف آن موقع از این آتش جهنم سؤال می‌کند «ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم»^{۹۵} سوال می‌کن آقا مگر عقل نداشتی، مگر سلامتی نداشتی، مگر امکان تماس با روحانیت و منبر و محراب نداشتی، مگر مسلمان و شیعه نداشتی این نعمتها چه شد، چرا جهنمی شدی؟ جواب چه؟ حسرت و ندامت.

^{۹۲} (۱) ۱- علق، ۱۴.

^{۹۳} (۱) ۲- تحریم، ۶.

^{۹۴} (۱) ۳- انبیاء، ۹۸.

^{۹۵} (۲) ۴- تکوین، ۸.

این آیه شریفه این سوره به ما می‌گوید: این سوره به ما می‌گوید اگر مرتبه اول ایمان را داشته باشی، دیگر گناه نیست، دیگر حتماً جهنمی نیستی، می‌گوید پدر و مادر، بایدکاری بکنی مرتبه اول ایمان در بچه تو زنده شود، اگر زنده شد، دیگر بچه تو از خانه تیمی، از کاباره‌ها، از مراکز فحشاء سر در می‌آورد، خودش و تو را رسوا نمی‌کند، می‌گوید پدر و مادر مواظب غریزه مذهب بچه ات باش، آبش بده، آبیاریش کن، قویش کن تا برسد به آنجا که نه فقط نور چشم برای تو شود بلکه نور چشم برای جامعه باشد، و بدان اگر آبیاریش نکنی یکدفعه دخترت ننگ بار می‌آورد، ننگ نه فقط برای تو، پدر و مادر بلکه ننگ میشود برای طایفه، طایفه سر بزیر می‌شود، نمی‌تواند سرش را بلند کند، این مرتبه اول چه می‌خواهد، عبادت پسر شما باید نمازی باشد.

در روایات می‌خوانیم ۷ ساله باید نمازی باشد او حسابی نماز بخواند، مواظب باش پسر و دخترت روزه بگیرند، روزه خوب بگیرند، برسد کارشان به جایکه رسایت از روزه لذت ببرند، امروز که روز چهاردهم ماه مبارک رمضان است حسرت بخورد، ندامت داشته باشد چراچهارده روزش رفت، وظیفه است هم برای خودمان هم برای اینها و به شما هم بگویم، هیچ چیزی انسان را نمی‌تواند کنترل کند، جز ایمان.

در یک جلسه که من یک سال تحصیلی هفته ای یک روز بحث داشتم درباره اینه چه چیز می‌تواند انسان را کنترل کند هر کسی چیزی گفت: یک کسی گفتعل است، یک کسی گفت علم، یکی گفت وجدان اخلاقی، یک کسی گفت تربیت، دیگری گفت قانون، دیگری گفت نظارت ملی. دیگر، ایمان، همه اینها را گفتم درست نیست فقط یک چیزی ایمان، ایمان عاطفی، ایمان عقلی می‌تواند انسان را صددرصد کنترل کند. والا هیچ چیزی، هیچ کسی نمی‌تواند شما را یا پسر شما را کنترل کند، پسر شما بشود دکتر آیا دکترایش می‌تواند کنترلش کند. اگر ایمان عاطفی داشته باشد آن دکتر خدمت می‌وشد برای جامعه، یعنی آن وقتی که می‌آید مطب را باز می‌کندبفکر فقیر و بی نو است و اما اگر او ایمان را نداشته باشد، چیزی که بفکرش نمی‌آید فقیر و بی نو است. بالا سر همین فقیر می‌رود، می‌بیند فرش ندارد، می‌بیند دوا ندارد، غذا ندارد نسخه می‌نویسد می‌گوید اول باید ویزیت را بدی تا نسخه را بدهم.

خوب، علم است، تخصص است، چرا آدمش نکرده، چرا عاطفه اش را از بین برده است، چرا حاضر است روزی سه هزار تومان، چهار هزار توان، پنج هزار تومان خون این ملت را بمکد، اما حاضر نیست، نسخه یک فقیر را خودش بدهد اقلًا ویزیت نگیرد، آدم نیست چون ایمان عاطفی ندارد، اگر متمکن شدید، شما هی اینطر، و آنطرف زدید، مرتب خون مردم را مکیدی، گرانفروشی و احتکار کردی کلاه برداری کردی، پسرتم متمول کردی، دخترت را، سرو سامان دادی، آیا حال به جایی می‌رسد که او را کنترل کند، این شخصیت آیامی تواند او را کنترل کند؟ نه پولش و نه شخصیتش. یک مرتبه خبر می‌آوردند که آقا، پسرتم را از توی کاباره‌ها گرفتند می‌گویند آقا این شخصیتی را که به پسرتم دادی این شخصیت به جاهای باریک رسید، بلند شو برویم ببینیم چه خبر است.

پس چه میتواند دختر شما را، پسر شما را نور چشم شما کند، فقط و فقط ایمان عاطفی، «و اعبد ربك حتى یأتیک الیقین» آنکه می‌تواند شما را کنترل کند، آنکه می‌تواند پسر شما را کنترل کند سر و کار داشتن پسر شما با مسجد است. سر و کار داشتن دختر شما با روحانیت است. با منبر و محراب است. با کتباهای دینی است. این می‌تواند این بی تفاوتی پدر و مادرها را جمع به این غریزه مذهب بدبختیها می‌آورد همانگونه که درباره سایر غرائز یم گفتم اگر این غرائز را ارضاء نکند برایش عقده می‌شود این جا هم همین است، اینجا هم اگر این غریزه را اضاء نکند، این غریزه می‌میرد، عقده می‌شود اما

عقدۀ اش یعنی ضد مذهب، یعنی ضد آخوند، چرا بعضی اوقات اینجور می‌شود حاج آقا صف اول مسجد است، حاج خام پوشه دارد، اما دخترش لخت و عور در خیابان است، پسرش اول دشمن آخوند است چرا؟ برای اینکه حاج آقا و حاج خانم بفکر خودشان بودند بفکر اولادشان نبودند، غریزه مذهب او را باید اشباع کرده باشند نکرده، باید بفکر خود و آنها باشند نبوده، برای اینکه این آقا بفکر دنیای دختر و پسرش بوده، اما بفکر دین آنها نبوده، همان که روز اول خواندم پیامبر اکرم (ص) نگاه کرد به بچه‌ها و متأثر شد فرمود: وای به حال پدر و مادرهای دوره آخر الزمان، گفتند، یا رسول الله چرا؟ فرمود: برای اینکه اینها بفکر دنیای پسر و دخترشان هستند اما بفکر دین آنها نیستند، بفکر آخرتشان نیستند بعد فرمودند: من از اینها بی زار هستم و اینها هم از من بیزار هستند.

به شما بگویم اگر پسر و دختر دین داشته باشد. هیچ کس نمی‌تواند او را ببرد، اما اگر دین نداشته باشد او را می‌برند، یقیناً می‌برند، امروز نبرند فردا می‌برند، رنگهای بردن متفاوت است.

یکی شیطان را خواب بدید (روایت هم داریم) آمد پیش حضرت موسی نظیر همین خواب است شیطان را خواب دید، دید که یک دسته طناب روی شانه اش هست گفت شیطان، اینها چیست؟ گفت اینها طنابهایی است که می‌خواهم مردم را افسار کنم، برم به جهنم دید رنگ و وارنگ است، گفتم چرا رنگارنگ است، گفت همه را که نمی‌توانم از یک راه، هر کسی را از راهی یک زنجیر هم داشت، گفت این برای کیست؟ گفت برای سید رضی، رفتم سه مرتبه زنجیرش کردم. زنجیر را پاره کرد.

شیطان هر کسی را از یک راهی می‌برد و اعوان شیطان هم، شیطانهای انسی پسر شما، دختر شما را از راههای متفاوت می‌برند، اگر دین داشته باشد، پول نی‌تواند او را ببرد، جاه نمی‌تواند او را ببرد، جاه نمی‌تواند او را بی دین کند شهوت نمی‌تواند او را ببرد، هیچ چیزی نیم‌تواند او را ببرد، و اما اگر دین نباشد، این دینی را که گفتم، دین عاطفی، ایمان عاطفی، ایمانی که از عبادت پیدا می‌شود، ایمان یکه مایه از منبر و محارب می‌گیرد، اگر این دنی نباشد هیچ چیزی دیگر نمی‌تواند او را ببرد، با شهوت او را می‌برند، با عشوه‌گریها، با جاه و پول می‌برند، بارودر بایستی‌ها با عصبی‌ها و لجاجتها می‌برند او را. اما اگر پسر دین دار شد، که می‌تواند او را ببرد؟

اینجمله را که علی (ع) در نهج البلاغه گفته برای شما جوانها گفته برای خودش نیست، خود امیرالمومنین مقامش شامخ تر از اینهاست، برای بحث ما است. این جمله امیرالمومنین می‌خواهد بگوید، جوان اگر ایمان عاطفی داشته باشی، دنیا اگر پشت به پشت هم بکند نیم‌تواند تو را ببرد، تمام دنیا را به تو بدهند می‌توانند تو را ببرند و اما اگر ایمان عاطفی نداشته باشی با چشمکی می‌روی، با یک حرف ناهنجار می‌روی، مولا امیرالمومنین (ع) می‌فرماید:

«والله لو اعطيت الاقاليم السبعة و ما تحت أفلاكها على أن أعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلت»^{۹۶}

بخد اقسام اگر عالم هستی را کف دست علی بگذارند نه فقط ایران را، نه فقط کره زمین را عالم هستی را کف دست علی بگذارند و به علی بگویند ظلم کن به یک مورچه و پوست جوی را بی جهت از دهان مورچه بگیر، من که علی هستم این کار را نمی‌کنم، ایمان عاطفی اینجور می‌کند، امیرالمومنین می‌فرماید: اگر ایمان عاطفی باشد برای بچه، پول نمی‌تواند ببردش نیم‌تواند او را جاسوس کند، علم نمی‌تواند او را ببردش، عالم هستی نمی‌تواند او را ببرد امیرالمومنین (ع) در نهج

^{۹۶} (۱) ۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴ شرح فشرده، صفح ۴۱۲، جلد ۲.

البلاغه می‌فرماید: اگر مرا از اول شب تا به صبح برنه و عریان روی خارهای مغیلان بکشند بهتر از این است که ظمی به کسی بکنم، توهین به یک مسلمانی بکنم.

این مال ما است، این مربوط به علی نیست اینها را برای ما گفته یعنی پدر و مادر اگر پسر تو دین داشته باشد، سر و کار با منبر و محراب داشته باشد، سر و کار با نماز و روزه داشته باشد و ایمان عاطفی پیدا کند دل باور کند خدا هست، وقتیکه رفت پشت میز بفکر ضعیف و بینواست، خشنود است، خسته نمی‌شود از اینکه توانسته است ده تا گره از کار ده تاملسمان بگشاید.

اما بدان اگر پسر دین نداشته باشد، وقتیکه نشست پشت میز به فکر عیاشگری است، به فکر پولش است، چیزی که بفکر نمی‌آید انقلاب است و افراد مستضعف و افرادی که مراجعه به او می‌کند. دین می‌خواهد که انسان، دیگر گرا شود، دین می‌خواهد نرود، یک جمله تاریخی هم برای شما بگویم.

هارون الرشید آمد مکه، مردم مکه به او گفتند ما قاضی نداریم یک قاضی برای ما تعیین کن، گفت: خوب من که مردم را نمی‌شناسم بروید خودتان کسی را بیاورید، من او را به قضاوت منصوب کنم، یک جوانی را آوردند هارون دید او خیلی جوان است، اما نمی‌شناخت دیندار، گفت: من باید تو را امتحان کنم، گفت امتحان کن، گفت: من و یحیی یک نزاع داریم نزاع ما را حل کن گفت بر سرچه؟ نزاع را که طرح کردند جوان گفت همین جوی که نمی‌شود، قاعده قضاوت این است من باید بنشینم جای تو، و تو و یحیی در مقابل من دو زانو بنشینید تو طرح دعوا کنی بینم آیا کدامیک شامدعی هستید و کدام منکر خیلی با قاطعیت حرف می‌زند هارون آمد در مقابلش نشست با وزیرش یحیی طرح دعوا کردند، مدعی هارون بود به او گفت: شاهد بیاور گفت شاهد ندارم، گفت اگر شاهد نداری حق از آن تو نخواهد بود.

دید عجب جوان قاطعی است؛ یعنی عجب جوان با دینی است! گفت: جوان حیف است تو قاضی مکه بشوی، حیف است قاضی اینجا بشوی، تو را باید ببرم بغداد قاضی القضاات کنم. یکدفعه رنگ از روی او پرید التماس کرد که تو را بخدا ولم کن، بابا آمدیم یک کار خوب بکنیم مثل اینکه می‌خواهیم در چاه بیفتیم، من نمی‌توانم، نمی‌شود، گفت خیر باید بیایی بزور او را به بغداد برد بزور پست حسابی قضاوت آنهم قاضی القضاات را گذاشت به عهده اش سه چهار روز طول نکشید روزها کارهایی می‌کرد، حرفهایی می‌زد اما شب وقتی می‌رفت رختخواب، آن تازیانه‌های غریزه مذهبی، آن تازیانه‌های وجدان اخلاقی، هی مرتب می‌آید روی گرده اش که دید رفته است زیر پرچم ظلم، مگر نمی‌دانی که قرآن فرموده است کسی که زیر پرچم ظلم باشد «فتمسکم النار» جایش در آتش است. آیا وقتی که در روز قیامت تو و هارون الرشید دو به دو و همه ظالم‌ها در آن خیمه آتشین باشید حساب مردم تمام شود با هارون درجهنم یکجا بروی چه می‌کنی؟ دق کرد و مرد.

بعد هارون گفت: خوب قاضی القضاات نداریم از ممالک از اینطرف و آن طرف، آن شهر و این شهر دو سه نفر را پیدا کنید امتحان کنیم کسی را قاضی القضاات کنیم، خوب قاضی باید متدین باشد. قاضی باید مشهور به تدین باشد، قاضی باید مشهور به فضیلت باشد، لذا می‌گشتند اینطرف و آن طرف بالاخره دو سه تا را بزور آوردند. حال می‌خواهند اینها را قاضی کنند اینها دیدند چاره‌ای جز فرار کرن نیست گفت: خوب چه کنیم، چگونه از دست این ظالم فرار کنیم، می‌دانی معنایش چیست؟ یعنی، می‌گفتند چه کنیم از دست پول، از دست جاه، از دست مکتب فرار کنیم به فقر و فلاکت و عزلت رو آوریم. گفتند خوبترین راه این است که خودمان رابزنیم به دیوانگی کار دست می‌شود، یکی از آنها را آوردند پیش هارون اولی

آمد اسمش را پرسد «ما اسمک؟» گفت: محب الدنيا اسم من دوستدار دنیا است، من آدم دنیا پرستی همستم گفت عجب اسمی داری؟ این چه اسمی است، گفت خوب دیگر این است. گفت خوب، «ما کنیتک؟» کنیه ات چیست؟ گفت: «ابوالهوی» گفت: من پدر هوی و هوس هستم، هوی و هوس بر من مسلط شده و من پدر هوی و هوس هستم گفت: عجب کنیه ای داری پرسید «ما نقش خاتمک» نقش خاتم، روی انگشترت چه نوشته گفت «المجنون» دیوانه، گفت مگر دیوانه ای؟

دومی آمد از اول پرسید «ما نقش خاتمک؟» روی انگشترت چه نوشته این یکدفعه بنا کردنگاه کردن به آسمان گفت «مالای الا اری الیهدهد» گفت: هدهد کجاست نمی بینمش: هارون گفت بیرونش کنید.

دیگر سومی را هم نخواست بعد هارون به یحیی گفت اینها چی است که برای من آوردی؟ گفت اینها بخدا عاقل اند اینها فهمیده ها هستند، اینها علماء هستند، اما میخواهند برای اینکه زیر بار ظلم نروند، می خواهند قضاوت در دستگاه تو نکنند، می خواهند زیر پرچم تو نباشند خودشان را مثل بهلول به دیوانگی زده اند مگر بهلول اینجور نبود بهلول خویش و قوم هارون بود، خیلی عالم است، خیلی دانا است، خیلی با شخصیت است. بزرو می خواستند او را ببرند، دید چاره ای نیست بعد هم مشورت کرد با موسی بن جعفر (ع) که چه کنم؟ گفت خودت را بزنی به دیوانگی، درست می شود، خودش را زد به دیوانگی، صبح آمد بیرون یک چوب سوار شد می گفت اسبم شمارا لگد نزند با بچه ها بازی می کرد.

اما همین بهلول می فهماند به این نابکارها که عاقل منم و دیوانه شما، یک روز همین آقا بهلول آمد دربار او را راه می دادند می دانستند می آید و حرفهای حسابی می زند. آمد پیش هارون یک درهم داد به هارون و رفت یعنی یک ریال گذاشت کف دست هارون رفت. هارون او را صدا کرد. گفت: بیا بینم این چیه؟ گفت: من چند روز قبل حاجتی پیدا کردم (خیال نکنید او دروغ میگوید: بخدا پیش بهلول همین است) نذر کردم، به فقیر ترین، به بیچاره ترین، به بدبخت ترین افراد یک درهم بدهم حاجتم دیشب برآورده شد فکر کردم بدبخت ترین مردم، ذلیل ترین مردم، فقیر ترین مردم کیست هرچه فکر کردم بغیر از تو کسی بنظرم نیامد، آدمم یک درهم را بتو بدهم برای اینکه نذرم برآورده شود، دین دارد بهلول وقتی دین دارد برایش دینش حاضر است شخصیتش را بدهد، حاضر است مکتش را بدهد، حاضر است همه چیزش را بدهد اما دین دارد، آن کس هم که نمی دهد، او را ذلیل ترین افراد می داند، او را دیوانه می داند، او را بدبخت ترین افراد می داند.

روزی هارون دید بهلول دارد بازی می کند، گفت: بهلول چه می کنی؟ گفت دارم خانه می سازم. خانه گلی می ساخت، با بچه ها بازی می کرد، گفت عجب مردی هستی، گفت چه کار کرده ام؟ گفت پشت پازده ای به دنیا و آنچه در دنیاست. بلد شد گفت: نه، آقای هارون من مرد نیستم، تو عجب مردی هستی گفت چه کرده ام؟ گفت پشت پازده ای به آخرت.

از این نمونه ها فراوان است فراوان. می دانید یعنی چه؟ یعنی پدر و مادرها، این غریزه را آبادش کنید. در خودتان آبیاری کنید مخصوصاً در بچه هایتان آبیاری کنید این بچه ها تا می توانند رابطه با خدایشان محکم باشد، این جمله عوامانه خیلی خوبی است. جوانهای عزیز، پدر و مادرها، می گویند عبادت جوانی، عصای پیری است. بسیار حرف خوبی است. جوانها رابطه با خدایتان محکم باشد. رابطه با خدا دست عنایت خدا روی سرتان می آید، دیگر در بن بست ها نمی مانید دیگر کسی نمی تواند بردتان. قرآن شریف با کمال صراحت می فرماید: شیطان آنها را می برد که زیر پرچم او باشند.

«انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون»^{۹۷}

با چه تأکیدی، افرادی که ادبیات خوانده اند می‌دانند سه چپا تا تأکید دارد، حتماً یقیناً هیچ کسی شیطان انسی وجنی نمی‌تواند آن کس را که بارور کرده خدا را، باور کرده معاد را، نمی‌تواند او را ببرد. «انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم مشرکون»^{۹۸}

اگر می‌تواند ببرد آن را می‌برد که دین عاطفی ندارد، آن را می‌برد که زیر پرچم شیطان است. آن را می‌برد که گناه کرده است و بواسطه گناهش نتوانسته ایمان عاطفی بدست بیاورد. بحث ناقصی است. می‌خواستم امروز این بحث را تمام کنم، چن خیلی فصل جلو داریم و معلوم نیست به جایی برسیم، لذا می‌خواستم این فصل را تمام کنم، اما خیلی بحث ناقص است. به جایی نرسیدیم لذا باید فردا لااقل درباره این بحث صحبت کنیم، امیدوارم یک حال تنبّهی برای همه و همه مخصوصاً پدر و مادرها پیدا شود.

درس سیزدهم: باز هم فطرت خدایابی

قسمت دوم فصل ۸

بحث ما درباره غریزه مذهب بود که از قرآن استفاده کردیم، از همان روز اولی که بچه بدنیا می‌آید، باید دستورات اسلامی در مورد او عملی شود. بنامش امروز در این باره صحبت کنم، بحث امروز بحث اجتماعی مفیدی است و امیدوارم همه مخصوصاً خانم‌ها توجه بیشتری بفرمایند.

این دنیای روز که به عصر تمدن معروف است، ولی در واقع و نفس الامر اینجورها نیست، بلکه عصر توحش است، اگر بخواهیم اسمگذاری کنیم واسم محترمانه ای هم بر آن باشد، باید بگوییم عصر دلهره، عصر اضطراب خاطر، عصر نگرانی، و غم و غصه، عصر سرگردانی و عصر مایوس شدن از زندگی، یعنی عصری که دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی و غم و غصه و سرگردانی و یأس از زندگی بر مردم حکمفرما شده است.

و هر کجا تمدنش بیشتر این سوغات، این تحفه آنجا بیشتر رفته است و این مصیبتی است که برای دنیای روز جلو آمده و هر روز هم رو به افزایش است، سال گذشته بهتر از امسال بوده است و حتماً سال آینده بدتر از امسال است.

این نگرانی و اضطراب خاطر، این سرگردانی در زندگی، این مایوس بودن از زندگی همه جا دیده می‌شود و در همه افراد مخصوصاً در زنها و به خصوص در جوانها کار به اینجا رسیده است که درممالک متمدنه در هر سالی چند میلیون نفر دست به خودکشی می‌زنند، یعنی مایوس از زندگی سرگردان در زندگی است، لذا پناه به خود کشی می‌برد. درد باندازه ای درممالک متمدن فراوان است که آماری که می‌دهند در مثل آلمان روزی چندین میلیون قرص خوب آور مصرف می‌شود.

^{۹۷} (۱) نحل، ۹۹.

^{۹۸} (۲) نحل، ۱۰۰.

در آمریکا همین است، در آلمان و انگلستان نیز همین است و در ایران متمدن اسلامی هم کم و بیش دیده می‌شود و غالب دکترهای روانی مدعی هستند دو سوم از امراض روانی از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

اینطوری که اینها اختاریه می‌دهند در کتابهای روانی می‌نویسند دو سوم از جنونها و ضعف اعصابها، ریشه اش از همین نگرانی، دلهره، سرگردانی و مأیوسی از زندگی پیدا می‌شود. این وضع دنیای روز است چه باید کرد، چه باید گفت: یعنی دواي این درد اجتماعی است؟

برخی از علمای متخصص در این فن یعنی اطباء روانی می‌گویند دواي آن فقط یک چیز و آن هم مذهب و ایمان راسخ در دل است. همه و همه می‌گویند مادوا نداریم، همه و همه می‌گویند چاره ای نداریم و چاره ای ندرد فقط این است که مردم سر و کار با منبر و محراب پیدا کنند، آنجا می‌گویند سر و کار با کلسا، اینجا می‌گویند سر و کار با مسجد و محراب، قرآن نظیر اینها را امضا می‌کند.

قرآن شریف و روایات اهلیت می‌فرمایند: اگر می‌خواهی غم نداشته باشی، اگر می‌خواهی دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی نداشته باشی، اگر می‌خواهی سرگردان در زندگی نباشی، مأیوس از زندگی نباشی، فقط دوا یک چیز است و آن ایمان، ایمان راسخ در دل، قرآن می‌فرماید: «الا بدكر الله تطمئن القلوب» اگر با خدا باشی و یاد خدا در دل تو رسوخ کند، خود را در محضر خدا ببینی، پروردگار عالم در بن بست ها، اعتماد تو، پناه تو باشد، دیگر دلهره، اضطراب خاطر نخواهی داشت. دیگر نگرانی نداری یک دل با سکینه، و با وقار است، با اطمینان است. «الا ان اولياء الله لا خوف علفيهم و لا هم يحزنون»^{۹۹}

با تأکید فراوان هم می‌فرماید بدانید همه و همه دنیا بشریت.

آگاه باشید اینکه دوستان خدا آنهایی که سرو کار با خدا دارند آنهایی که رابطه با خدایشان محکم است، اینها غصه از گذشته ندارند، ترس از آینده ندارند، برای اینکه انسان اگر غم و غصه می‌خورد از گذشته است، اگر نگرانی و اضطراب خاطر دارند از آینده است و قرآن می‌فرماید که مؤمن نه ترس از آینده دارد و نه نسبت به گذشته غم و غصه می‌خورد.

بهتر از این دو آیه در سوره انعام است می‌فرماید: «فایّ الفريقین احق بالامن ان کنتم تعلمون»^{۱۰۰}

یعنی کدام دو طایفه، یعنی چه کسی محق است که امنیت داشته باشد، دل او امن باشد دل او غم و غصه داشته باشد، دل او نگرانی نداشته باشد، دل او اضطراب خاطر نداشته باشد، دلهره نداشته باشد، چه دلی امنیت دارد؟ چه دلی استحقاق دارد اینکه سرگردان نباشد، مأیوس از زندگی نباشد؟ می‌فرماید: «الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم الئک لهم الامن وهم مهتدون»^{۱۰۱} آنهایی که ایمان عاطفی دارند، آن افرادی که سرو کار با خدا و منبر و محراب دارند آن افرادی که ایمان دارند و ایمانشان بازشان میدارد از گناه حاق بالامن هستند آنها دلشان امنیت دارد، آنها دیگر دلهره و اضطراب خاطر

^{۹۹} (۱) یونس، ۶۳

^{۱۰۰} (۱) انعام، ۸۱

^{۱۰۱} (۲) انعام، ۸۲

و نگرانی ندارند، مایوس از زندگی نیستند از زندگی شاگرد و اینکه هر چه زندگی بیشتر برای آنها بهتر، و بالاخره امام جواد (ع) می‌فرماید: «الثقة بالله ثمن لكل غال، و سلم الى كل عال»^{۱۰۲}

آنکه در زندگی پناهش خداست، آن که در زندگی خدا را دارد، آن که با خدا آتشی است بهاء است برای هر چیز گرانی و نردبانی است برای هر چیز بالایی یعنی ایمان به خداست که کارساز زندگی است.

ایمان به خدا نشاط می‌دهد، ایمان به خداست که فعالیت می‌دهد، ایمان بخداست که صبر و استقامت می‌دهد، ایمان به خداست که شجاعت می‌دهد، ایمان به خداست که دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی را می‌برد.

یکی از بزرگان می‌گفت که؛ طیاره ای حرکت کرد از تهران به بغداد، در زمان طاغوت چهل نفر در این طیاره بودند، می‌گفت طیاره نرسیده به بغداد زنگ خطر زد که چرخهای طیاره باز نمی‌شود و ما تلگراف کرده ایم به تهران، تهران گفته است چاره ای ندارد، یا برگردی به تهران یا بروی بغداد و در فرودگاه آنجا دور بزنی تا بنزین تمام شود و وقتی بنزین تمام شد طیاره خودبخود می‌افتد زمین حال یا از بین می‌رود یانه، یگوید زنگ خطر را به صدا در آورد، من نشسته بودم دیدم رنگ از چهره همه برید، لرزان، وضع عجیب، گریه و زاری، ولی این آقا گفت من صاف نشسته بودم گفت آنکه پهلوی من نشسته بود، رنگش تغییر کرد، لکنت زبان پیدا کرده بود نمی‌توانست حرف بزند رو کرد به من با ناراحتی و تزلزل گفت کری؟ گفتم: نه، گفت: مگر نشیدی چه گفت؟ گفتم: چرا گفت: نمی‌بینیم ترسی، دلهره ای، تغییر رنگی در تو باشد گفتم: ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن.

گفتم من وقتی در طیاره نشستم، بسم الله گفتم و وقتی طیاره بلند شد آیه الكرسی خواندم اگر مقدّر من مرگ است می‌میریم، اگر مقدّر من مرگ نیست حتماً آیه الكرسی و بسم الله مرا نجات م‌دهد از چه بترسم! این شجاعت را که از من دید کم کم سرایت کرد به دیگران، دیگران بنا کردند وصیت هایشان را به من بکنند، به آنها می‌گفتم اگر مردیم که همه می‌میریم، اگر زنده ماندیم همه می‌مانیم، آن می‌آمد می‌گفت منزل مادرم فلانمحلله در فلان جا است برو آنجا سلام مر به دخترم برسان و بگو که فلانکار را برای من بکن. می‌گفت که طیاره آمد بغداد، آمد فرودگاه دیدیم که آمبولانسها آمده اند، آمبولانسهای مرده کش، آمبولانسهای مریض کش، دکرترها همه آمده، جمعند، و مهیا هستند که این طیاره بخورد زمین. می‌گفت اینها بیشتر یک حالی پیدا کردند، گریه، ناله، تغییر رنگ، دلهره و اضطراب خاطر، می‌گفت باز رنگ خطر زده شد، نزدیک است بنزین تمام شود همه تسمه ها را ببندید، می‌گفت هیچکس قدرت تسمه بستن نداشت من بلند شدم تمام تسمه ها را بستم خودم نشستم تسمه خودم را بستم. یکدفعه زنگ خطر زده شد، طیاره رفت پایین طیاره آد خورد زمین له شد، اما از ما هیچکدام طوری نشد، اول کسی که از طیاره بیرون آمد من بودم ولی بقیه کشان کشان در آمبولانسهای مریض کش نهاده روانه بیمارستان نمودند ترس آنها را از پای در آورده بود. این است معنای روایت امام جواد (ع) که می‌فرماید:

«الثقة بالله ثمن لكل عال و سلم الى كل عال»

پدر و ادر های اگر می‌خواهید بچه های شایا نشاط باشند، اگر می‌خواهید دخترهای شایقول عوام سبزه بخت شوند وقتی رفتند خانه شوهر بتواند شوهر داری کنند، بچه داری کنند، خانه داری کنند، ایمان را در روح آنها زنده کنید کاری کنید

اعتقاد آنها از نظر دل به خدا اعتقاد پیدا کنند، اعتقاد پیدا کنند به اینکه هیچ پناهی در این جهان نیست جز خدا، آقا اگر میخواهی پسر در جامعه گره گشا باشد، افتخار برای تو بشاد ایمان را در دل او رسوخ بده. اگر فکر دنیایش بودی این نمی‌تواند تأمین آتیه برای او کند.

آن دختری که ضعف اعصاب دارد ولو شوهر بسیار عالی داشته باشد و از نظر تمکن مالی هم بسیار خوب باشد، اما زنی که ضعف اعصاب دارد، زندگی برای او مرگ تدریجی است با دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی که دارد ولو در قصر هم بخواهد زندگی کند، آن قصر برایش سلول است اگر برای پسر تجارتخانه درست کردی، ویلا و قصر درست کردی و بالاخره از نظر تمکن مالی او را متمکن کردی اما رابطه با خدا نداشته باشد او دلهرگی پیدا می‌کند، او ضعف اعصاب پیدا می‌کند و نگرانی پیدا می‌کند همین زرق و برق زندگی برای او دلهرگی می‌آورد، برای او نگرانی می‌آورد مایوس از زندگی، و زندگی برای او مرگ تدریجی است.

نمی‌گویم به فکر پسر و دخترت نباشد و تأمین آتیه برای آنها نکن، می‌گویم علاوه بر این مهمتر از این کاری بکن که این پسر تو، متدین باشد این دختر تو متدین باشد آن غریزه مذهب خواهی راه، آن فطرت خدادادی را در او زنده کن، آبیاری کن وقتی آبیاری کردی، دیگر ترس در زندگی او نیست. امام صادق (ع) می‌فرماید: کسی که از خدا بترسد از هیچ چیزی نمی‌ترسد و آن کسی که از خدا بترسد از همه چیز می‌ترسد

«من خاف الله عزوجل اخاف الله منه كل شيء و من لم يخف الله عزوجل اخافه الله من كل شيء»^{۱۰۳}

اگر می‌خواهید دیگران از پسر حساب ببرند پسر در جامعه با ابهت باشد دخترت پیش شوهر و در طایفه شوهر عزیزی باشد، یک کاری کن متدین باشند امام مجتبی (ع) دم مرگ به جناده فرمود که این روایت را باید مادرها از جمله جهازه برای دخترهایشان بفرستند باید با آب طلا روایت را بنویسند در تجارت خانه و خانه نصب کند به جناده فرمود:

«جناده من اراد عزاً بلا عشیره و غنی بلا مال و هيبه بلا سلطان فلينتقل عن ذل معصية الله الى عز طاعته»^{۱۰۴}

فرمود جناده می‌خواهی عزیز باشی در میان مردم بدون اینکه سلطنتی، مکتبی، قدرتی داشته باشی، بدون اینکه عشیره ای داشته باشی، می‌خواهی از تو حساب ببرند و ابهت تو در دلها ریخته شود، بدون اینکه قدرتی، مکتبی، سلطنتی داشته باشی اگر می‌خواهی اینجور باشی، عزیز باشی با ابهت باشی، لباس ذلت معصیت را بکن، لباس اطاعت پرودگار را بپوش، اگر رابطه با خدایت محکم شد از تو حساب می‌برند، حسابی حساب می‌برند، اگر رابطه با خدای پسر و دختر شما محکم شد عزیز است پیش همه، در جامعه جا دارد.

دیدید بعضی اوقات افرادی هستند مردم همین جوری دوستشان دارند. افرادی هستند مردم همین طوری از آنها حساب می‌برند این از کجا پیدا شده؟ دفعه اول که استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشان انقلاب را گرفتند بردند تهران به وضع عجیبی ایشان را گرفتند، علاوه بر اینکه کنترل کردند تهران و قم را، یکدسته عجیبی از آن بالا بالاها آمدند بالاخره ایشان

^{۱۰۳} (۱) ۱- بحار الانوار، ج ۷۰، صفحه ۳۸۱.

^{۱۰۴} (۱) ۲- بحار الانوار، ج ۷۸، صفحه ۱۹۲.

را گرفتند، ایشان فرمودند: اینها باندازه ای می ترسیدند که بدنشان می لرزید حتی موقع نماز شد به اینها گفتم که اجازه بدهید من بروم نماز بخوانم ترسیدند من پیاده شوم.

و بلاخره با اصرار آمدند گوشه ای من همانطور که در ماشین نشسته بودم تیمم کردم روی خاک و نماز را در ماشین خواندم دیدم اینها مثل بید می لرزند رهبر عظیم الشان انقلاب می گفتند من به آنها دلداری می دادم، می گفتم برای چه می ترسید چه خبر است یک آخوند چیزی هم که ندارد این ترس چیست؟ این ابهت چیست؟ این عزت چیست این عزت جهانی که الان مرجع تقلید شما دارد این چیست، از کجا پیدا شده؟ رابطه با خدا، ماز شب، راز نیاز در دل شب، خدمت کردن به جامعه، با خلوص گرهی از کار مسلمانی گشودن، حتی دل حیوانی را بدست آوردن برای خاطر خدا اثر دارد رابطه با خدا هرچه محکمتر، این ابهت، این عزت بیشتر پیدا میشود، بلاخره اگر شما می خواهید دخترتان زندگی با نشاط داشته باشد باید ایمان داشته باشد همه و همه علمای علم اخلاق فرموده اند روانشناسها و روانکاوها گفته اند، زندگی دو قسم است:

یک زندگی اینکه قصری داشته باشد زن خوبی داشته باشد، یا شوهر خوبی داشته باشد، ماشین خوبی، کسب خوبی، حقوق خوبی، این یک نحوه زندگی است.

یک زندگی هم اینکه به روی حصیر است، اما دل خوش است همه و همه گفته اند آن زندگی اول نمی تواند انسان ساز باشد، نمی تواند نشاط آور باشد آنکه می تواند نشاط آور باشد زندگی دوم است، انسان راستی روی حصیر در منزل اجاره ای با یک نان جو زندگی کند، اما در حال گرسنگی نشاط داشته باشد با زنش رفیق باشد، غم نداشته باشد، از آینده نترسد بهترین لذتها را او دارد ولو روی حصیر است و لو در خانه اجاره ای است.

اما آنکه با زنش رفیق است آنکه غم و غصه دارد از گذشته ها، دلهره دارد، از آینده ها نگران مسلم است او ول در قصر، اما سر سفره پر نعمت همان غذا به اندازه ای برایش ناگوار است مثل اینکه دوا می خورد، مثل اینکه مسهل می خورد و همان غذای رنگ و وارنگش برای او موجب زخم معده، زخم روده می شود و باید با همین زخم معده و زخم روده بسازد، تا بمیرد. اگر خود شما زندگی با نشاط می خواهید و اینکه از کسی نترسید و اینکه با نشاط باشید، شجاع در زندگی باشید باید ایمان به خدا داشته باشید و ایمان به خدا را دیروز گفتم نه ایمانی که از اسفار المتألهین پیدا شود. نه ایمانی که از فلسفه و علم کلام پیدا شود، ایمانی که از مسجد و محراب پیدا شود، ایمانی که از روزه ماه مبارک رمضان پیدا شود، ایمانی که از نماز اول وقت پیدا شود

«و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين»^{۱۰۵}

ایمانی که از راه عبادت پیدا شود، این ایمان را پیدا کن ببین چه شجاع می شوی، این ایمان را پیدا کن ببین چگونه دلهره و اضطراب خاطر و نگرانی و غم و غصه و یأس از زندگی و سرگیجی در زندگی همه و همه می رود. بعضی اوقات می وید نمی دانم چرا یک قفل غم روی دلم است، نشاط ندارم هرچه فکر می کنم، نمی دانم از جا سرچشمه گرفته برای اینکه نگاه می کند می بیند، راستی از نظر تمکن مالی عالیست، از نظر اولاد خوب است، از نظر زن و بچه، از نظر خانه خوبست، از نظر کسب خوبست اما یک قفل غم روی دل اوست می دانی از کجا سرچشمه میگیرد؟ وقتی رابطه با خدا نباشد دیگر

خواه ناخواه خود بخود، اضطراب خاطر می‌آید «او كظلمات فی بحر لَجّی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحب ظلمات بعضها فوق بعض»^{۱۰۶}

یعنی زندگی منهای خدا، زندگی توأم با گناه تاریک است تایک وحشتناک است وحشتناک است وحشتناک! زندگی این نیست که در وضع فعلی لامپ زیاد در اطاقت روشن کنی نه، این زندگی را روشن نمی‌کند، اشتباه می‌کنی زندگی بدون وحشت این نیست که پسرهای فراوان داشته باشی و در خانه باشی، نه این بعضی اوقات موجب وحشت است، زندگی که وحشت نداشته باشد آن زندگی است که در آن زندگی انسان خدا را داشته باشد، ندگی وقتی نورانی است که نور ایمان در دل تو رسوخ کرده باشد دیگر کسی نمی‌تواند ببردت ترس نداری، و حشت نداری.

دو فراز تاریخی

هشام بن عبدالملک آمد مکه بعد از آنکه کارهایش تمام شد در مسجد الحرام نشسته بود گفت که بگردید ببینید یکی از اصحاب رسول الله (ص) را می‌توانید پیدا کنید من با او حرف بزنم، رفتند گشتند و برگشتند گفتند از اصحاب رسول الله (ص) کسی نیست اما از تابعین هست، تابعین یعنی آن کسانی که از شاگردان اصحاب رسول الله (ص) است و یا اصحاب رسول خدا را درک کرده، گفت کی؟ گفتند: طاووس یمانی، گفت: طاووس را بیاوردی من با او صحبت کنم آمدند دیدند طاووس در ح ل نماز خواندن است، گفتند: هشام تو رامی خواهی گفت: برای چه؟ گفتند: نمی‌دانیم می‌خواهد با او صحبت کند، تصمیم گرفت این ظالم را سرکوب کند، طاووس شمشیر ندارد، عِدّه ندارد، عُدّه ندارد. اما این طاووس که هیچ عِدّه و عُدّه ندارد تصمیم می‌گیرد که هشام را سرکوب کند.

آمد وقتی آمد هشام در آن خیمه پرزرق و برق نشسته است با آن وضع تفاخر و تکبر و اطرافیان صاف کشیده اند. مهیاست که با طاووس حرف بزند طاووس صاف رفت در خیمه با کفشهایش، بعد رد مقابل هشام کفشهایش را برداشت و بدون اجازه آمد پهلوی هشام و کفشهایش را روی تشک سلطنتی هشام گذاشت، سپس گفت: هشام حالت چطور است؟ یک دفعه هشام جا خورد گفت: آقا چی؟ چرا این چنین کردی؟ گفت: چه کار کردم؟ گفت: اشتباهت زیاد بوده. گفت: چی؟ گفت اشتباه است اینکه کفشهایت را بیرون خیمه باید کنده باشی، کی کفشهای تو را می‌دزدد که کفشهایت را برداشته ای و گذاشته ای روی تشک من؟

گفت: خوب دیگر چی؟ گفت بدون اجازه من نشستی، گفت خوب دیگر چی؟ گفت: گفتم حالت چطور است نگفتی یا امیرالمومنین، اقلًا می‌گفتی، یابن مروان، گفت: اینها همه جواب دارد.

اما اینکه کفشها را گذاشته ام روی تشک تو من یک سجاده دارم، این مربوط به خداست و من چند سال است که نماز می‌خوانم و هر وقت می‌خواهم ماز بخوانم این کفشهایم را می‌گذارم روی سجاده، روی تشک خدا و هیچوقت هم خدا تابحال به من اعتراض نکرده که چرا کفشهایت را گذاشتی روی سجاده من، لذا این که ایراد نیست و اما اینکه چرا بدون اجازه تو نشستم به این خاطر است که من شنیده ام رسول اکرم (ص) فرموده اگر کسی نشسته باشد و یک مؤمنی در

مقابلش ایستاده باشد و این ذلت برای او باشد پروردگار عالم این مسلمان را به رو در آتش جهنم می اندازد می خواستم به رو در آتش جهنم نیفتی لذا در آنجا که جا بود نشستم.

گفت: خوب چرا نگفتی یا امیرالمومنین گفت: آخر همه که ترا امیرالمومنین نمی دانند، مردم همه ترا خلیفه نمی دانند، امیرمومنان یعنی امیر همه مسلمانها و همه مسلمانها تو را امیرالمومنین نیم دانند من به دورغ بگویم یا امیرالمومنین.

اشکل چهارم دیگر از بی سوادی تو است و اینکه چرا گفتم: یا هشام برای اینکه قرآن شریف معمولاً وقتی به ظالم می رسد کنیه می گوید مثل: «تبت یدا ابی لهب و تب» اما وقتی به خوبها می رسد اسم می گوید مثل موسی، عیسی، شعیب، ابراهیم همه با اسم، من احترام تو کردم و گفتم هشام و نگفتم یابن مروان.

هشام از بس جاخورده بود گفت: طاووس مرا نصیحت کن، گفت نصیحت من این است: از امیرالمومنین (ع) شنیدم فرمود: اگر کسی قدرتی داشته باشد و بواسطه این قدرت بر دیگری ظلم کند در روز قیامتبا زنجیر آتشین به جهنم کشیده می شود، و وای بر او صد وای بر او، بعد برخاست و بدون اجازه از خیمه هشام بیرون آمد این قدرت روحی از کجا سرچشمه می گیرد و نظیرش در تاریخ فراوان است فراوان.

ایران را می خواستند بگیرندسعد وقاص رئسی لشکر بود اینها آمدند همین قادسیه، اینا تالاقی دو لشکر شد، لشکر ایران خیلی مجهز و رئیس لشکر رستم بود که خیلی هم شجاع است، رستم آمد یک نگاهی به لشکر اسلام کرد و ابهت این لشکر او را گرفت لذا فرستاد پیش سعد وقاص و گفت یک کسی را بفرست تا صحبت کنیم ببینیم چه می گوئید، سعد وقاص فردی را فرستاد او یک مسلمان عادی، یک نظامی عادی بود، به او گفت: برو ببین رستم چه میگوید. آمد، وقتی آمد دید رستم درخیمه بسیار مجلل روی تخت زرین نگار تکیه داده، فرستاده فهمید که ایرانی ها می خواهند این جاه و منالشان را به برخ مسلمانها بکشند تا فهمید تصمیم گرفت که کار خودش را انجام دهد لذا اسب سوار بود از اسبش پیاده شد دهانه اسب و افسار را بست به همان خیمه زرین نگار بعد وارد شد نیزه ای که در دستش بود عصایش بود با کمال وقار و طمأنینه.

اینها حساب دارد، حساب کنیدی یک عرب آمده پیش رئیس لشکر صد هزار نفر به بالا، در خیمه زرین نگار عده یا با شمشیر های برنه اطراف آقا را گرفته با یک وضع بهت آوری، این آقا با کمال طمأنینه قدم ها را آهسته آهسته بر می دارد نیزه اش را هم مرتب روی این فرشها می زند. کامل ابن اثیر می گوید: با سر نیزه فرشها را پاره می کند و جلو می رود حال این را دیگر نمی دانم چگونه اتس دارد می رود جلو، رسید در مقابل رستم بدون اینکه تعظیم و سلامی کند، حرفی بزند، فرش را عقب زده روی زمین نشست رستم گفت چرا روی فرش نشستی! گفت ما دوست نداریم روی این فرشها بنشینیم.

بعضی از مورخین یک جواب قاطع دیگری آورده اند: گفت که حال زود است این مال ما نیست فعلاً همینچند روز مال ما میشود و رویش می نشینیم حال یا این یا آن، گفت: ما دوست نداریم روی این فرشها بنشینیم گفت خوب چه می گوئید، برای چه آمده اید؟ گفت می دانی برای چه آمده ایم برای این آمده ایم که مستضعفان را نجات بدهیم، برای این آمده ایم که ظلم را ریشه کن کنیم، برای این آمده ایم که می گوئیم همه و همه بنده خدا هستند، معنا ندارد، یک دسته ای قلدری کنند، یک دسته ای مظلوم واقع شوند، برای این آمده ایم گفت خوب، حالا می شود به ما مهلت بدهید چند روزی رویش فکر کنیم ببینیم چیست؟ گفت بله گفت مگر تو فرمانده لشکر هستی که میگویی بله؟ گفت: نه، من یک مسلمان هستم،

اما در اسلام این است که یک نظامی می‌تواند مهتل بدهد سه روز، من هم به شما سه روز مهلت می‌دهم، گفت: نه سه روز کم است، گفت مهلت در اسلام سه روز است. بعد هم یا اسلام و همه چیز برای خودتان، فرش زرین نگار، برای خودتان، این صحرا و سبزه ایران، ایران و قصرتان برای خودتان و ما بر می‌گردیم و یا با جنگ نابودتان می‌کنیم. خیلی با قاطعیت بلندشد آمد بیرون، روز اول و دوم و سوم گذشت رستم می‌خواست جنگ نکند اطرافیانش بالاخره گولش زدند و مجبور کردند او را که جنگ کند، همان حمله اول مسلمانها ایران را گرفتند این قدرت از کجا پیدا میشود.

«من أراد عزا بلا عشيرة ... و هيبه بلا سلطان فلينقل عن ذلّ معصية الله الى عزّ طاعته»

پدر و مادرها به شما سفارش می‌کنم یک کاری کنید که بچه های شما متدین شوند، یک کاری کنید که بچه های شما نماز را اول وقت بخوانند، مواظب باشید در زندگی بچه های شما گناه نباشد، پدر و مادرها یک کاری کنید اینکه بچه ها با خدا آشتی کنند، اگر با خدا آشتی کردند بقول عوام نانشان در روغن است، یک کاری بکنید جوان شما سرو کار با منبر و محراب داشته باشد.

شما مطالعه کنید اینها که من می‌گویم دیگران هم گفته اند، غیر مسلمانها هم گفته اند، علمای علم اخلاق هم گفته اند، روانشناسها، روانکاوها نیز گفته اند، گفته اند جرائم را آمار گیری کنید، می‌بینید معمولاً جرائم بیشتر از آن آنهاست که سروکار با منبر و محراب ندارند. شما در همین ایران جرائم و مجرمین را، جنایتکار و خیانتکار ها را آمار گیری کنید وقتی آمار گیری می‌کنید می‌بینید ۹۵٪ از جرمها از آن کسی است که نماز می‌خواند، سر و کار با منبر و محراب ندارد. در چاه می‌افتد در آن چاهی که بعضی اوقات هیچ کس نمی‌تواند او را بیرون آورد.

یکی از بزرگان همین چند روزه در تلویزیون می‌گفت یک سرهنگی بود مربوط به آگاهی، وارد بود می‌گفت که جرائم را در همین ایران وقتی بسنجیم می‌بینیم خیلی کم است در ماه مبارک رمضان، می‌گفت در روزهای مقدس نظیر روز عاشورا، روز تاسوعا، روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان بعضی اوقات جرائم میرسد به صفر چرا؟ آنکه سرو کار با منبر و محراب دارد، سر و کار با شهربانی ندارد، او را دیگر شهربانی نمی‌برند، دیگر این دزد نیست، چاقو کشی نیست خیانت نمی‌کند، العیاذبالله نگاه به زن مردم نمی‌کند. یک کاری بکنید که سرو کار با منبر و محراب پیدا کنید یعنی پیدا کنند.

ای پیرمرد! وقتی مسجد می‌روی با پسر، کتابهای دینی ببر. ای مادر ای پدر رساله برای بچه هایت بخوان او را وادرا کن کتابهای اخلاقی مطالعه کنند تشویقش کن، کتاب بگیر برای آنها کتابهای روایی، تفسیر و بالاخره یک کاری کن که اینها سرو کار با خدا، پیامبر و قرآن و اهل بیت داشته باشند اگر سعادت برای بچه هایت می‌خواهی، اگر سعادت برای خودت می‌خواهی، و الا بدان زندگی منهای خدا تاریک است تاریک. و الا بدان زندگی منهای نماز بدبختی آور است، بدبختی، آن هم بدبختی دنیا و هم بدبختی آخرت. چون مصیبت نمی‌خوانم لذا بجای آن یک روایت می‌خوانم و تقاضا دارم پدر و مادرها مخصوصاً جوانیه عزیز به این روایت توجه داشته باشند.

یک اخلاقی است در اینکه معنای «والعصر در سوره والعصر چیست؟ هر کسی یک معنا کرده است، رهبر عظیم الشان انقلاب «آدم الله ظلّه» مدعی است که معنای والعصر یعنی امام زمان، یعنی امام زمان، یعنی عصاره عالم خلقت، می‌فرماید چون حضرت ولی عصر عصاره عالم خلقت است، لذا معنای والعصر یعنی قسم به امام زمان. هر کسی چیزی گفته است و معانی دیگر نیز برای والعصر شده است.

فخر رازی در تفسیر کبیرش می‌گوید: مراد عصر یعنی نماز عصر بعد یک روایت نقل می‌کند و مراد هم همین روایت است است، برای جوانها میگوید. یک زنی دیوانه وار آمد پیش پیامبر اکرم گفت: یا رسول الله حرف خصوصی دارم و اصحابت بروند. اصحاب رفتند. زن نشست، گفت: یا رسول الله زن شوهر داری هستم، العیاذ بالله زنا دادم باردار شدم، بچه بدنیا آمد، بچه را در خمره سرکه خفه کردم، بعد هم سرکه نجس را به مردم فروختم.

خیلی گناه بزرگ است هر کجایش را دست بگذاردی می‌بینید که گناه بزرگ است، زنا محصنه خیلی گناه بزرگ است، آدم کشی، حق الناس گناه بزرگ است! پیامبر اکرم (ص) احکامش را برایش گفتند در آخر، پیامبر یک جمله دارند فرمودند، که زن، می‌دانی چرا در این چاه افتادی؟

پناه بر خدا بعضی اوقات که آدم نمی‌خواهد اما می‌افتد در چاه! بعضی اوقات آدم نمی‌خواهد اما در سرازیری گناه واقع می‌شود، دیگر گناه روی گناه، گناه روی گناه، تا اینکه برسد به اسفل السافلین حضرت فرمودند:

می‌دانی چرا در این چاه افتادی؟ «اِنَّ ظَنَنَّتْ اَنْكَ تَرَكَتْ صَلَوةَ الْعَصْرِ»^{۱۰۷} فرمودند خیال می‌کنم نماز عصر را ترک کرده ای! خیال می‌کنم بی نماز بوده ای، خیال می‌کنم نماز نمی‌خوانی که در این چاه افتادی و الا کسی که نماز بخواند نیباید در این چاهها بیفتد.

ای پدر و مادر! اگر دختر تو نماز نخواند یک دفعه خدای نکرده در یک چاهی می‌افتد که هزار عاقل نیم تواند او را از چاه بیرون آورد یعنی آقا اگر پسر تو لاابالی در نماز باشد، گاهی بخواند، گاهی نخواند، نماز صبحش قضا شود زندگی این سیاه است سیاه!

یک جوان عزیز یادگاری نوشته بود در دفتر دبیرستان علوی تهران چه خب نوشته بود؛ یکی از روزهای سیاه من آن روزی بود که از خواب بیدار شدم دیدم آفتاب زده و نماز قضا شده، روز سیاره انسان آن روز است، روز سیاه دختر شما، پسر شما آن روزی است که روزه اش را بخورد یا العیاذ بالله نماز صبحش را نخواند. حال ولو اینکه تو میلیونر باشی و او را میلیارد کنی ولو اینکه بگردی اینطرف و آن طرف، یک شوهر میلیونر هم برای او پیدا کنی، نه روز سیاه دارد آن زنی که نماز نخواند، روز سیاه دارد، آن پسری که لاابالی در نماز باشد عزت به اینها نیست و زندگی خوش هم به اینها نیست زندگی خوش اگر می‌خواهی فقط و فقط یک چیز و آن هم ایمان است. ایمان.

درس چهاردهم: عزت از آن کیست؟

فصل ۹

بحث ما درباره شخصیت کودک است. بحثی ارزنده. پدر و مادر مخصوصاً مادرها به این بحث توجه داشته باشند، اسلام به شخصیت انسانها اهمیت زیادی می‌دهد و می‌فرماید مسلمان شخصیت دارد. مسلمان عزت دارد به اندازه ای اهمیت به عزت و شخصیت انسانها می‌دهد که عزت هر انسانی را پهلوی عزت رسول اکرم (ص) و خدا قرار داده است و فرموده:

^{۱۰۷} (۱) ۱- تفسیر کبیر فخر رازی. ذیل سوره و العصر.

«و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون»^{۱۰۸}

عزت ما خداست شخصیت از ان رسول الله (ص) و مؤمنین است حتی در قرآن پاداش ایمان و عمل صالح را شخصیت در این جهان قرار داده است.

و فرموده است: «ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا»^{۱۰۹}

اگر ایمان داشته باشی، طبق ایمانت عمل کنی، پروردگار پروردگار عالم به تو شخصیت می‌دهد؛ محبتت را در دلها می‌ازندازد و محبوب دیگران، محبوب جامعه می‌شوی.

روایتی که از امام مجتبی (ع) دیروز خواندم آن روایات مضمونش نزدیک است به آیه شریفه.

امام مجتبی (ع) می‌فرماید:

«من اراد عزاً بلا عشيرة و غنى بلا مال و هيبه بلا سلطان فلتنقل عن ذل معصية الله الى عز طاعته»

یعنی اگر شخصیت می‌خواهی رابطه با خدایت باید محکم باشد و گناه در زندگی تو نباشد. از این روایت استفاده می‌کنیم که یکی از پاداشهای مؤمن، یکی از نتایج عمل صالح این است که خدا به انسان شخصیت عنایت می‌کند به اندازه‌های این قضیه در اسلام اهمیت دارد که اگر کسی کاری کند که در میان مردم کوچک شود، شخصیتش کوبیده شود، این کار حرام است، گناهش خیلی بزرگ است. همین طوری که توهین کردن به مسلمان و کوبیدن شخصیت مسلمان گناهش خیلی بزرگ است هر انسانی اگر شخصیت خود را بکوبد گناه خیلی بزرگی کرده. این جمله

«من اهانَ ولياً فقدَ بارَزَنى بالمُحاربة»^{۱۱۰}

به ما خیلی چیز می‌فهماند. امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر کسی توهین کند به مسلمان و شخصیت آن مسلمان را بکوبد مانند این است که هجنگ با خدا کرده باشد، گناه اینقدر بزرگ است. شخصیت خود فرد هم مصداق همین روایت می‌شود اگر انسان کار کند که در میان مردم کوچک شود حرام است لذا سؤال کردن بسیار مذموم است حتی در روایات می‌خوانیم که گر سؤال موجب شود که شخصیت شما کوبیده شود، این حرام است الا اینکه مجبور باید مثل تکدی، اگر شب بی شام باشد احتیاج مبرم به غذا داشته باشد باندازه ای که رفع احتیاجش شود باید مطالبه و سوال کند و اما اگر شب شام دارد، که می‌تواند خود را به سختی اداره کند، اگر بخواهد گدایی کند، گناهش خیلی است. حتی در روایات می‌خوانیم آن کسی که احتیاجی نداشته باشد و تکدی کند روز قیامت می‌آید در صف محشر و صورت او گوشت ندارد یعنی باحال رسوایی و حال بیبی شخصیتی می‌آید در صف محشر.

حتی در روایات می‌خوانیم که اگر کسی بدون احتیاج از کسی سؤال کند که شخصیت او پایین بیاید، شخصیت او کوبیده شود او آتش جهنم را برای خود مهیا کرده است.

^{۱۰۸} (۱) ۱- مناققون، ۸

^{۱۰۹} (۲) ۲- مریم، ۹۶

^{۱۱۰} (۱) ۳- وسائل جلد ۸، صفحه ۵۹ ح ۱۱

پیامبر اکرم (ص) روی همین سؤال نکردن به اندازه ای صحبت کرده که مسلمانهای صدر اسلام چنانچه سر سفره نشسته بودند، آب آنطرف سفره بود به رفیقش نمی گفت آب را به من بده، خود او بلند می شد و آب را بر می داشت.

حتی در تاریخ می خوانیم اگر رفیقش پائین بود او سواره و تازیانه از دستش می افتاد به رفیقش نمی گفت تازیانه را به من بده، بلکه خود پیاده می شد و تازیانه را برمی داشت و روشن هم هست ولو انسان سؤال را از بچه اش و یا از همسرش بنماید باید اول پا روی شخصیتش بگذارد و بعد سؤال کند. انسان هر کاری را خودش انجام دهد خیلی تفاوت می کند تا خواهش کند از دیگری که او انجام دهد، انسان برای کسی کار کند، غیر از این است که کسی برای و کار کند، مثلاً شما در خانه کار کنید به همسرتان کمک بنماید سرفراز هستید ولی همه کارها را او انجام دهد شما مسلم سرافکنده هستید ولو اینکه سرافکنندگی آن کم است اما اگر توجه کنید به ضمیرتان، سرافرازی و سرافکنندگی بخوبی درک می کنید لذا اسلام می گوید تا می توانید سؤال نکنید. اسلام می گوید کوبیدن شخصیت گناه دارد و گناهش خیلی بزرگ است به اندازه ای اسلام روی این موضع اهمیت می دهد که در روایات می خوانیم عمّار ساواتی یکی از روایت خوب است می گوید من آمدم خدمت امام صادق (ع) به امام صادق گفتم: یابن رسول الله! رفیق م می خواست برود مکه و من نگذاشتم (مکه مستحبی بود) گفتم نرو برای اینکه این پولی که می خواهی در آن راه خرج کنی، این را خرج زن و بچه ات کن، زن و بچه ات را در رفاه بگذار، مثل همین حرف جاهلانه ای که بعضی ها حالا می زنند، می گویند یان پولی که می خواهی صرف مکه کنی بده به فقراء، صرف کارهای اجتماعی کن.

می گوید این جمله را به امام صادق گفتم، امام صادق در غضب شدند فرمودند برای این حرف بیجایت زیان خواهی دید می گوید از خانه امام صادق بیرون آمدم، مریض شدم یکسال مریضی طول کشید، به رفیقش تنها گفته بود که امسال نمی خواهد مکه بروی و این پول را صرف زن و بچه ات کن. اما در روایات دیگر اگر می خوانیم کسی آمد خدمت امام صادق (ع) و گفت می خواهم مکه بروم مکه امام صادق فرمود: رفقاییت چه کسانی هستند وقتی رفقاییت را شمرد، امام دیدند این فرد با آن رفقا از نظر تمکن مالی جورنیست برای اینکه آنها وضعیتشان خوب است و این فقیر. امام صادق فرمودند نه مکه نرو. همین امام صادق که به عمار ساواتی گفتند چرا این حرف را زدی زیان می بینی فرمودند مکه نرو، بخاطر اینکه این رفقا به تو نمی خوردند، اگر بخوای مثل آنها خرج کنی ندای، اگر بخوای خرج نکنی شخصیت تو کوبیده می شود و پائین می آید بخاطر اینکه شخصیت تو در میان رفقاییت پایین می آید مکه بروی و شخصیت تو مهمتر از رفتن مکه است.

نظیر این روایات را داریم، نظیر این آیات را که خواندم باز داریم و اینکه اسلام می گوید مسلمان باید شخصیت داشته باشد، لمّ قضیه هم این است، افرادی که شخصیت ندارند معمولاً از گناه کرن باکی ندارند، لذا اگر شما آمار گیری کنید از این نظر می بینید که خیانت ها را ۹۰٪ افراد بی شخصیت می کنند، افراد آقامنش، افراد عزیز ر جامعه، افرادی که مردم برایشان شخصیت قائل هستند و راسیت یک شخصیت اجتماعی، یک شخصیت دینی دارند، معمولاً گناه نمی کنند گناهان زیر سر بی شخصیت ها ست. اگر یک کسی کم فروشی می کند بطور ناخودآگاه اول شخصیت خود را زیر پامی گذارد، بعد کم فروشی می کند همان وقتیکه مثلاً یک چارک پارچه را کم می دهد، یا مقداری قند و شکر را کم می دهد، همان وقت دارد پا روی شخصیت خود می گذارد، افرادی که آدمهای متقلب، حقه باز، غش در معامله کن هستند، معمولاً افرادی بی شخصیت می باشند زیرا، اول باید شخصیت خود را بکوبد بعد گناه کند، زنهائی که از نظر حجاب لابلالی هستند اینها بی شخصیت هستند ولو از نظر تمکن مالی عالی باشند، و داری ماشین سواری. اما وقتی که بروی در زندگی او می بینی یک

آدم بی شخصیتی است. می‌بینی از نظر خانواده پست است، کم پیدا می‌کنید یک زنی لابالی در حجاب اما از خانواده نجیب باشد، الا اینکه رفیق او را خراب کرده باشد، شوهر او را خراب کرده باشد و الا آدم باشخصیت با حجاب؛ کم پیدایمی کنید یک زن بی عفت باشد، اما از خانواده باشخصیت باشد. بی عفتی‌ها، لابالی‌گری‌ها در حجاب، عشوه‌گری‌ها، نشست و برخاست با نامحرمان و اختلاط دختر و پسر همه و همه سرچشمه از بی شخصیتی می‌گیرد و لذا علمای علم اخلاق می‌گویند، گناه معمولاً سرچشمه می‌گیرد از بی شخصیتی، آدم چون بی شخصیت است گناه می‌کند، و این کوبیدن شخصیت یعنی گناه روی گناه، بی شخصیت را می‌کوبد وقتی شخصیت کوبیده شد یک آدم بی حیا و بی آبرویی می‌شود دست به همه چیز می‌زند، دست به فحشاء می‌زند، علناً دزدی می‌کند، یاعلناً غشّ در معامله می‌کند، این از این جهت، یک جهت دیگر هم هست، آدم اگر بی شخصیت شد، دیگر یک آدم سبکسری می‌شود، دیگر در مصیبت‌ها صبر و استقامت ندارد، قرآن در این باره می‌فرماید: «انّ الانسان خُلِقَ هَلُوعاً اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً»^{۱۱۱}

یعنی انسان معمولاً سبکسر خلق شده است از این جهت چن سبکسر خلق شده است، وقتی یک مصیبتی برایش جلو می‌آید، جزع و فزع او زیاد می‌شود، وقتی یک مالی، یک مکنتی، یک قدرتی، برایش جلو می‌آید سرشک میشود آدم بی شخصیت این طور است، آدم بی شخصیت اگر یک مصیبتی برایش جلو بیاید، با خدا قهر می‌کند، با اسلام و انقلاب قهر می‌کند با مردم قهر می‌کند، نق نق او همه جا شروع می‌شود. نق نق نه فقط از انقلاب دارد از خدا دارد، نق نق نه فقط از خدا دارد، از خلق خدا و از مردم دارد، نمی‌تواند در مقابل مصیبت‌ها صبر و استقامت داشته باشد آدم‌های بی شخصیت اگر یک پولی پیدا کنند، اگر کی قدریتی پیدا کنند، از این پول فوق العاده سوء استفاده می‌کنند، از این قدرت فوق العاده سوء استفاده می‌کنند، افرادی که یک قدرتی بدستشان آمده اما از خانواده‌های پست بوده‌اند، اما افراد بی شخصیتی بوده‌اند، اینهارا می‌بینی، دیدیم و در تایخ خوانده ایم، که چه جنایت‌هایی بواسطه این قدرتشان کرده‌اند، افرادی که نو کسبه باشند یعنی افراد بی شخصیت و پستی باشند، که یک پولی بدست بیاورند می‌بینیم چه کارهای جلفی می‌کنند، چه آبروریزی‌ها می‌کنند و از این پول چه سوءاستفاده‌ها می‌کنند، لذا آدم بی شخصیت اگر مصیبت برایش جلو بیاید نمی‌تواند صبر کند، اگر مکنت و قدرت برایش جلو بیاید نمی‌تواند از آن حسن استفاده کند اینک اسلام می‌گوید مسلمان باید با شخصیت باشد برای خاطر این است که می‌بیند اگر بی شخصیت شد، خیانتکار می‌شود، جنایتکار می‌شود، اگر مکنت و قدرت داشته باشد مثل شمشیر دادن دست زنگی مست می‌شود. حتی ما سراغ داریم یک افرادی که آنها از خانواده پست بودند و بی شخصیت، علم پیدا کرد همین علم هم برای او وبال

شد، همین علم برای جامعه اش مصیبت شد، همین پست و مقامی که پیدا کرد، برایش بدبختی شد، لذا باید یک نفر مسلمان شخصیت خود را از دست ندهد، انسان تامی تواند کاری کند که برای خودش شخصیت بدست بیاورد.

اما بحث مهمی که هستراجع به بچه‌ها باید مواظب باشیم آنها با شخصیت و آقامنش بزرگ شوند، ممکن است یک آن غفلت، یک حرف بیجا شخصیت بچه را بکوبد، شخصیت جوان یا نوجوان را بکوبد و یک آدم رذل و پستی تحویل جامعه دهد، چه کنیم بچه‌های ما با شخصیت بشوند، چه کنیم بچه‌های ما آقا منش باشند:

۱- بحثی که سابقاً کردم اینکه باید مواظب بود این بچه محبت می‌خواهد، به این بچه محبت کنیم مواظب باشید خانم‌ها، بچه‌هایتان را کودکستان، مهد کودک، شیرخوارگاه نبرید، مواب باشید شیر خودتان را به بچه بدهید، مواظب باشید

دست نوازش روی سر بچه تان بکشید پدرها مواظب باشید بچه تان ار در دامن خود بنشانید، پهلوی خود بخوابانید، و با او تَلَطّف و مهربانی کنید، این شخصیت به بچه می‌دهد بعکس آن این بچه‌هایی که در شیر خوارگاه‌ها بزرگ می‌شوند معمولاً افراد بی شخصیت هستند بعد هم جنایتکار می‌شوند، این سازمانها، سیا و موصاد و امثال اینها یکی از کارهایشان این است که افراد جنایتکار می‌خواهد، افراد قسی می‌خواهند و اینها انتخاب می‌کنند افرادی را که پدر و مادر ندارند یا پیش پدر و مادر بزرگ نشده اند درست هم هست آن بچه‌ای که پدر و مادر نبیند، آن بچه‌ای که شیر مادر نبیند آن بچه‌ای که نوازش پدر نبیند آن بچه شخصیتش از همان روز اول کوبیده میشود.

۲- مواظب باشید توهین به بچه‌هایتان نکنید، ادب کردن لازم است که بعد درباره آن صحبت می‌کنیم، اما توهین کردن حرام است، توهین کردن به بچه ولو بچه یک ماهه داد زدن سر بچه، شخصیت بچه را به همان اندازه می‌کوبد مخصوصاً جوان شما، نوجوان شما. چه بسیار نامه‌هایی که در همین انقلاب برای من آمده از جوانها، از دخترهای بزرگ، از پسرهای بزرگ وقتی نامه را از اول تأخر مطالعه می‌کنم، و می‌بینم این جوان گناهکار شده علت آن را وقتی مطالعه می‌کنم می‌بینم توهین‌هایی که مادر به این دختر کرده است، توهین‌هایی که این پدر به این پسر موده و یا به این دختر، اثر گذاشته روی شخصیت او و شخصیت او را کوبیده است. لذا او یک جنایتکار، یک گنه‌کار تحویل جامعه داده است. مخصوصاً در مقابل بچه‌ها، مخصوصاً در مقابل غریبه‌های، در مقابل خودشان خیلی مواظب باشید.

کبکی از چیزهایی که معمولاً مراعات نمی‌شود و باید مراعات شود این است که ما فرقی بین بچه‌هایمان نگذاریم، چه دختر و چه پسر، چه زرنگ و چه غیر زرنگ، چه خوب و چه بد، در مقابل برادر بچه یا خواهر بچه اگر دید یک امتیازی برای او قائل شدی نه برای این، شخصیت این کوبیده می‌شود. این فرقه‌هایی که بعضی اوقات مادرهای بی توجه یا پدرهای بی توجه در خانه قائل می‌شوند اینها، موب بدبختیها برای بچه می‌شود، برای دختر میشود، برای پسر می‌شود عقده‌ها که این عقده‌ها منجر به بی شخصیتی‌ها و منجر به بدبختی‌ها و جنایتها و گناهها می‌شود. بالاخره مواظب باشید به بچه تان توهین نکنید مواظب باشید سر سفره یا هر کجا برای بچه خود شخصیت قائل باشید یعنی وقتی سفره را انداختی برای خودت و خانمت که بشقاب گذاشتی برای آن هم مثل خودت بشقاب بگذار، برایش شخصیت قائل شو، اینجور نباشد که تو چنگال داشته باشی او نداشته باشد، تو لیوان جدا داشته باشی او نداشته باشد. این کوبیدن شخصیت بچه است شما خودتان باید این را آقامنش بار آوردید. اینجور نباشد، که مثلاً در وقت قسمت کردن غذا تفاوت بگذاری بین بچه‌ها، یا حتی تفاوت بگذاری بین خودت و بچه‌ات. اینها موجب بی شخصیتی برای بچه میشود.

مواظب باشید اگر بچه شما نمره اش خوب نشد به رخ او نکشید و لو اینکه با نصیحت به او باید بفهمانید، ولو اینکه با زبان خوش باید به او بگویی، ولو اینکه باید مواظب درسش باشی برای اینکه در آینده نمره اش خوب شود، اما حال که نمره اش بد شد اگر خدا ناکرده، توهین به او نکنی، یقین داشته باش در امتحان بعدی نمره اش روفوزگی است. یقین داشته باش شخصیتش کوبیده می‌شود یقین داشته باش استعدادش از بین می‌رود اصلاً دیگر علاقه به درس نشان نمی‌دهد. چه رسد به اینکه بخواهد نمره خوب بیاورد و شماتید که باید پسرهایتان را دخترهایتان را با شخصیت تحویل جامعه دهید.

این روایتی که از پیامبر اکرم (ص) رسیده روی این روایت فکر کنید پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«الولد سيد سبع سنين و خادم سبع سنين و وزير سبع سنين فان رضيت مكافته لا حدی و عشرين و الافاضرب علی كفته قد اعذرت الی الله فيه»^{۱۱۲}

معنايش چيست؟ يعنى اين بچه يك دوراني دارد. دوران كودكي را بايد نازش بكشي و بايد با شخصيت او را بار آوري يك دوراني دارد، دوران نوجواني در آن دوران نوجواني بايد شخصيت به بدهی و شخصيتش اين است كه بايد از او كار بكشي بعد درباره اش صحبت می كنم در باره فعاليت بچه بايد يك صحبت مستقل بكنم دوران نوجواني پسر و دختر اينكه مادر به دخترش بگويد عزيزم اين غذا را بپز و وقتی كه غذا را پخت به او جايزه بدهد، به پسر بگو عزيزم برو فلان چيز را بگير و بياور و وقتی كه آورد به او بارك الله بگويد. و بالاخره با زبان خوش از او كار بكشد اين دوران دوم است.

اما دوران سوم كه خيلي حساس است ك ۱ دوران جوانی پسر و دختر شما است. پيامبر (ص) می فرمايد: وزير شماست، اين وزير شماست يعنى چه يعنى پادشاه اگر پادشاه خوبي باشد چه می كند سلطان با وزير مشورت می كند در كارها، استداد ندارد مشورت می كند ببيند كه اين وزير چه میگويد يك پدر از يك پسر ۱۷ ساله، يك پسر ۲۰ ساله بايد كار وزارت بكشيد يعنى بايد از او كار بكشيم اما بطور مشورت، بگويد پسر جان من اگر فلان كار را انجام بدهم خوب است يانه اين بجای اينكه بگويد برو اين كار را انجام بده، حتماً بايد انجام بدهی.

بعضی اوقات پدرهای نادان، مادرهای غافل وقتی كه پسر بزرگشان يك چيزی می گوید، می گویند گم شو، دهات تو هنو زبوی شیر می دهد چه حرفها می زنی، اين جمله يعنى كوبيدن شخصيت اين بچه يعنى دفعه دوم و سوم يك جنايتكار تحويل جامعه دادن، يا لا اقل اگر پسر و دختری خيلي خوب باشند يك دل مرده تحويل جامعه دادن است.

دختر ۱۷ ساله، ۱۸ ساله است كه در حال انتخاب شوهر برای خودش است، ولی بايد مشورت كند با شما، شما بايد او را شوهر بدهی، شما بايد شوهر خوب برای او انتخاب کنی. اما اينكه خفه شو؛ حرف نزن اين حرفها به تو چه اينها بی شخصيتی برای دختری می آورد، بعضی اوقات دختر تو بی عفت می شود.

بايد با پسر بزرگ در آن دوران سوم، در آن دوران جوانی، در آن دورانی كه اين برای خودش خيلي شخصيت قائل است در اين دوره اين جوانها خود را بالا می دانند، خودشان را فكرشان را از تو بالاتر می دانند از نظر علمی خودشان را از شما عالم تر می دانند و لو اشتباه می كنند جنون جوانی است ولو اشتباه است، اما وظيفه ما اين است كه اينها بايد وزير ما باشند دستورها را بايد به اينها داد اما بطور مشورت گاهی میگويد اين غذا را بپز، اين ظرفها را بشوی حتى بايد اين كار را بكنی می گوید من كار دارم، می گوید بياورد كار داری برو ان كار انجام بده. بدهم كه نكنند يك چهارتایی هم خاك بر سرت، مرده شورت را ببرد، نگاه به مردم بكن ببين چه دخترها، اين حرفها بغير از ذلت برای خانواده چيزی نمی آورد. بغير از استعداد كشی و اينكه موجب شود اين دختر يا ديوانه شود يا ضعف اعصاب پيدا كند يا ديگر نتواند شوهر داری كند، بچه داری كند، خانه داری كند چيزی در بر ندارد، بايد امر و نهی كند اما در لفافه مشورت اصولاً روش پيامبر اكرم (ص) و ائمه طاهرين امر و نهی نبود، اينها اگر می خواستند بگویند اين كار را بكن می فرمودند: اگر اين كار بشود خوب است.

اینکه در قرآن شریف به پیغمبر دستور می‌دهد مشورت کن این معنایش چیست؟ این معنایش این است که پیامبر بامسلمانها مشورت کن برای آنها شخصیت قائل شو قرآن می‌فرماید: «و شاورهم فی الامرِ فاذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^{۱۱۳} معنایش این است که پیامبر، احترام برای اصحاب قائل شو، شخصیت قائل شو برای مردم، به مردم بگو چه کنیم اما تصمیم گیری، مال خودت «فاذا عزم فتوکل» تصمیم گیری مال تو اما قبل از آنکه تصمیم بگیری، قبل از آنکه می‌دانی چه کنی و باید بکنی قبل از آن، شخصیت قائل شو برای اصحاب، با اصحاب مشورت کن. این آیه شریفه به پدرها و مادرها هم این را می‌گوید، می‌گوید مادر تصمیم مال تو پدر تصمیم مال تو پدر تصمیم شوهر دادن دختر مال تو، تو باید تصمیم بگیری اما با دخترت مشورت کن او را حساب بیاور، برایش شخصیت قائل شو وقتی شخصیت قائل شدی شکوفا می‌شود، با استعداد می‌شود خود می‌تواند تصمیم بگیرد، می‌توان خوب شوهر داری کند، می‌تواند در شوهر داری دارای ابتکار شود، یاد دیگران بدهد، می‌تواند بچه دای کند، می‌تواند خانه داری کند، و ابتکار بخرج دهد، همچنین پسر شما. لذا باید برای کودکان مخصوصاً برای نوجوانان مخصوصاً برای جوانهایمان شخصیت قائل شویم، حرف خشن نزنیم، حرف تند نزنیم یک اشتباه بزرگی که در م یان زنهاست و این انقلاب باید این اشتباه بزرگ را از میان زنها ببرد این توهین هاست که به بچه ها می‌کنند اصلاً در میان مردم معمولاً رسم است، که مثلاً وقتی به یکدیگر می‌رسند زنیه با شخصیت نه ولی معمولاً زنیه اینجوری هستند که وقتی به یکدیگر می‌رسند می‌خواهد اظهار ارادت کند چهار تا متلک این به او می‌گوید او هم به این می‌گوید این اظهار ارادتش است خوب این حرف غلط است، خیلی غلط است، مسلماً نباید متلک بگوید مسلمان نباید حرف رکیک در زبانش باشد، مسلمان نباید فحش بدهد، درباره اینکه چه کنیم تا بچه هایمان عفت لسان داشته باشند انشاءالله درباره اش صحبت می‌کنیم.

اما همین مقدار الان به مردها مخصوصاً به زنیه بگویم عایشه پیش پیامبر اکرم (ص) نشسته بود یهودیه توطئه کرده بودند، به پیامبر فحش بدهند. یک کسی آمد گفت: سام علیکم، این سام علیکم یعنی مرگ باد بر تو، مرگ باد بر تو و بجای سلام علیکم پیامبر فرمودند: علیکم یعنی آنچه می‌گفتی بر خودت باد، اگر گفتی سلام، سلام، اگر گفتی سام، سام. یهودی اول آمد باز هم گفت: سام علیکم پیامبر فرمودند: علیکم، عایشه هم نشسته است، عایشه در دفعه اول رنگش سرخ شد، زرد شد صبر کرد، دفعه دوم رنگش سرخ شد، صبر کرد دفعه سوم یهودی سوم که آمد و گفت: سام علیکم پیامبر فرمودند: علیکم چیزی هم نشد برای پیامبر و معلوم است عایشه دیگر نتوانست صبر کند، گفت: «یا ابناء القردة و الخنازیر».

ما وقتی می‌خواهیم فحش بدهیم می‌گوئیم: پدر سگ، عرب می‌گوید: فرزندان خوک و میمون، عایشه گفت ای فرزندان میمون و خوک، اینها چیست که می‌گوئید: سام علیکم چیست؟ یهودی ها رفتند، مراد اینجاست پیامبر رو کردند به عایشه فرمودند: عایشه، چرا فح دادی؟ گفت: آخر یا رسول الله ببین چه می‌کنند، چه می‌گویند پیامبر فرمودند: خوب من جواب آنها را دادم، اگر سلام بود سلام، اگر سام بود سام.

بعد فرمودند عایشه نمی‌دانی، فحش مجسم می‌شود به صورت بسیار بدی از هر خوک و سگ پست تر مجسم می‌شود و در قبر و عالم بزخ در قیامت مونس انسان است مواظب باش مونس بدی برای خود انتخاب نکنی عایشه به یهودی متقلب، محارب فحش داده پیامبر اکرم می‌گویند عایشه چرا چنی فحش دادی.

در روایات می‌خوانیم، ر تاریخ می‌خوانیم امیرالمومنین (ع) یک روزی آمدند عبور کنند دیدند لشکر در جنگ صفین دارند به معاویه فحش می‌دهند. فحش دادن لشکر، خوب معلوم است که می‌گویند: ای خبیث، ای ملعون و امثال اینها فحشهای اینها اینطور بوده گر خیلی بالا بوده به معاویه مثلاً می‌گفتند ای کسی که ابی سفیان چیست و مادرش چیست. اینچور فحش‌ها، امیرالمومنین فحش‌ها را شنید رو کردند به آنها و فرمودند فحش ندهید، فحش مجسم می‌شود، به صورت بد مجسم می‌شود.

بعد امیرالمومنین (ع) فرمودند به جای فحش دادن دعا کنید و بگویید خدایا این مسلمانهای نفهم را اینهایی را که به جنگ علی آمده اند هدایت کن لذا متلک گفتن به یکدیگر بسیار غلط است و در میان خانم‌ها مشهور است و این کار غلطی است، اما غلط تر از این متلک گفتن به بچه‌ها است. بعضی اوقات بچه، یک سبکسری می‌کند خوب، کار بچه بازی است باید بچه بازی کند یکدفعه باباش می‌گوید دیوانه را ببین! این دیوانه را ببین همین مقدار دیوانه می‌شود.

لذا ما در روایات می‌خوانیم، به بچه تان نگوئید دیوانه برای اینکه وقتی می‌گویید دیوانه راستی سفیه می‌شود، یعنی بی شخصیت می‌شود، کارهای سفیهانه می‌کند، مادر در دل شب بلند شده برای اینکه می‌خواهد بچه اش را شیر دهد، دل او برایش می‌شورد اما این بچه گریه کرده، وقتی بلند می‌شود از خواب ناز بیدار می‌شود، عصبانی می‌شود یکدفعه به بچه می‌گوید مرده شورت ببرد، الهی مرگ برایت بیاید، این چه وضعی است همین اثر دارد روی این بچه، دیگر چه رسد اینکه بچه ۷، ۸، ۱۰ ساله این متلک‌ها را بشنود، این کارهای بی جا بچه را سبک می‌کند، شخصیت بچه را له می‌کند، جنایتکار یا لاقل دل مرده بار می‌آورد شما می‌دانید این طلاق و طلاقکاریها در ممالک اسلامی، در ایران ما، در ممالک متمدنه نظیر آمریکا و انگلستان و امثال آن، آنها برای جنایتها و برای اشاعه فحشا است.

اما طلاق در میان ما مسلمانها می‌دانی از کجا سرچشمه می‌گیرد وقتی من مطالعه می‌کنم معمولاً بعد از انقلاب سر و کار عیجی با این گونه مباحث داشته ام، آن هم سراسر ایران تلفنهای فراوان، نامه‌های فراوان تماس زن و مرد با هم جداگانه راجع به اختلاف خانوادگی فراوان و آنچه من درک می‌کنم راجع به طلاقها ۵۰٪ این طلاقها تقصیر پدر و مادر دختر، یا پدر و مادر پسر است، یا پدر و مادر هر دو و ۳۰٪ اگر نگویم بالاتر این طلاقها سر اختلاف و عقده‌هایی است که یا پسر دارد، یا دختر، یا هر دو وقتی که مطالعه می‌کنیم می‌بینیم این عقده‌ها، این بی شخصیتی‌ها بازهم تقصیر پدر و مادرهاست، بر می‌گردد به اینکه ۸۰٪ طلاقها تقصیر پدر و مادرهاست، پدر و مادرها! زنگ خطر را می‌زنم و بدون مدرک هم حرف نمی‌زنم ۸۰٪ طلاقها تقصیر پدر و مادرهاست، ۳۰٪ از این طلاقها تقصیر پدر و مادرها که بچه‌هاشان را بی شخصیت بار می‌آوردند و مشورت از جوانش نمی‌کنند. و عقده برای او پیدا میشود از جوانش اگر کار می‌کشد به او بارک الله نمی‌گوید، بجای بارک الله یک چیز هم می‌گوید بعضی اوقات دیده اید؟

امید ورام در جلسه ما نباشد، فراوان است این افراد منفی باف هستند، پسرش رفته برایش میوه گرفته، نان گرفته، گوشت گرفته همه کار را این پسر کرده وقتی می‌آید بجای اینکه بگوید بارک الله، می‌گردد ببیند این نان خمیر است یانه، می‌گرد ببیند گوشت را قصاب دنبه اش زیادتر داده یانه، می‌بیند این میوه آیا یک خرابی دارد یانه، دست می‌گذارد روی همین جا، می‌گوید آی مرده شورت ببرد بین چه گرفته ای، می‌دانی گناه این چقدر بزرگ است خانم، این کار پیکار با خداست، ای روزه دار «مَنْ اهَانَ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»

از امام صادق (ع) پرسیدند: یا بن رسول الله! این ولی چه کسی است؟ فرمود: شیعیان ما یعنی بچه نو، یعنی بچه ۱۲، ۱۳، ۱۴ ساله تو، رفته برایت گوشت گرفته، بارک الله به او نمی‌گویی؟ اگر دنبه دارد قصاب داده است به او برو بگو، چرا؟ به بچه چه مربوط است. به بچه بگو عزیزم بارک الله، به بچه بگو آفرین، زنه انمی کنند، زنها معمولاً به بچه هایشان متلک می‌گویند، مردها معمولاً ضعف اعصاب دارند وقتی ضعف اعصاب دارد وارد خانه می‌شود خوب آقا وقتی وارد خانه شدی باید با نشاط وارد خانه شوی، گفتم که واجب است، لازم است، وقتی وارد خانه شدی باید با بچه هایت گرم بگیری، باید واداری بچه هایت بازی کنند تو گوش بدهی، تو بینی بعد هم بگویی بارک الله.

حضرت زهرا (س) می‌نشست حسن و حسین با هم بازی می‌کردند و بارک الله به آنها می‌گفت، گلوبندش را پاره می‌کرد می‌گفت جمع کن بینم تو بیشتر جمع می‌کنی یا او امیرالمومنین (ع) هم همینطور بود با بچه هایش باز می‌کرد. شب می‌آیی خانه با بچه هایت بازی کن، نه اینکه گر بچه یک بدی کند، خوب بچه بدی می‌کند، بچه بدی می‌کند یکدفعه آقا دادش بلند می‌شود، وای چه خبر است؟ چی هست؟ این توهی به شخصیت بچه است. بچه ای که بازی نکند این مریض است، اینکه به درد نمی‌خورد اینکه بچه نیست خوب بچه باید شیطانی کند باید به او با زبان خوش حرف بزنی، بچه جان اینجور بازی کن، این درست نیست، آنطور باید باشد، اما یک بدی می‌کند داد تو بلند میشود.

به شما بگویم زنگ خطر را به صدا در آورم این داده‌ها، این متلک‌ها این حرفها یناهنجار در خانه هر مرتب روی هم جمع می‌شود، از نظر روایات و قرآن تجسم پیدا می‌کند، خود اینها مجسم می‌شود به صورت بدی و در قبر محشور می‌شود با انسان.

یکی هم اثر می‌گذارد روی هویت شما، شما را به صورت درنده در می‌آورد و گر چشم بصیرت باشد شما درنده را می‌بینید یعنی آن پدری که با بچه هایش نمی‌سازد آن پدری که تا وارد خانه می‌شود، محیط خانه را سرد می‌ند آن پدری که وقتی وارد خانه می‌شود مثل اینکه لولو وارد خانه شده، آن پسر آن طرف می‌رود، آن بچه آنطرف، آن آنجا می‌نشیند، آن یکی صاف می‌نشیند، آن پدر، پدر نیست.

این حرفها، این گفتارها، این ترسها هی اثر می‌گذارد برای تو ملکه دست می‌کند. ملکه سببیت و آن ملکه برای تو هویت درست می‌کند بصورت سگ در می‌آیی اگر چشم بصیرت باشد، اگر خودت چشم بصیرت داشته باشی می‌بینی سگی، هر که چشم بصیرت ندارد «وَ كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^{۱۱۴} در روزی که همه چشم بصیرت دارند هم خودت را می‌بینی سگ و هم دیگران می‌بینند سگی، خانم متلک‌های شما، توهین‌های شما به بچه هایتان مخصوصاً به نوجوانتان و مخصوص تر از این به دختر بزرگتان به پسر بزرگتان، اینها یکی پس از دیگری، اینها یکی پس از دیگری جمع می‌شود، مجسم می‌شود، در قبر با شماست و یک یعمری چندین میلیون سال نمی‌دانم، چقدر، عالم بزخ یک رفیقی داری، سگ درنده و این سگ درنده شما را هر روز می‌درد.

یک بزرگی را در خواب دیدند، خانم توجه داشته باش، این دیگر فرق نمی‌کند بچه کوچک شما باشد یا دیگران. یک عالمی بزرگ را در خواب دیدند به این عالم گفتند: حالت چطور است؟ گفت: وضع خیلی خوب است، قصری دارم، حورالعینی دارم بسیار عالی همه چیز، اما می‌سوزم و می‌سازم، پرسیدند به چی؟ گفت صبح به صبح یک عقرب می‌آید و

یک نیش می‌زند به شصت پایم، باید بسوزم و بسازم تا فردا عقرب دوباره بیاید، گفتند: برای چی؟ گفت برای اینکه توهین کردم به یک مسلمانی و توبه نکردم و بدون توبه از دنیا رفتم. یکدفعه خدای نکرده شخصیت بچه را که می‌کوبی هیچ، جنایتکار بار می‌آروی، او را می‌کشی، اما خدای نکرده همین، یک عقرب می‌شود برایت و از این عقرب‌هی مرتب شبانه روز در عالم بزرخ شصت پایت را می‌گزد و باید بسوزی و بسازی.

بحث فشرده ناقص هم شد اما دیگر درباره این صحبت نمی‌کنم چونکه بسیار حرف در جلو داریم با قرصی که می‌دانم بحث ناقص است، می‌دانم بحث فشرده شد، اما دیگر از این بحث می‌گذریم، انشاءالله فردا در باره فصل دهم بحثمان با شما صحبت می‌کنم.

درس پانزدهم: تعلیم و تعلّم اولاد در اسلام

فصل ۱۰

بحث مادر درباره‌تعلمی و تعلّم است، در روایات تربیتی و در روایاتی که مربوط به تربیت اولاد است، مسئله تعلیم و تعلّم بچه‌ها از حقوق شمرده شده است و در غالب روایات می‌خوانیم، حق اولاد بر پدر و ادر این اس که آنها را عامل کنند

«قال رسول الله (ص): حق الولد علی والده أن یعلّمه الکتابه و ارمایه و أن لایرزقه ألا طیباً»^{۱۱۵}

و این جمله در بسیاری از روایات وارد شده مراد از تعلیم و تعلمی که در روایات آمده، سه قسمت تعلیم و تعلّم مربوط به بچه، مربوط به نوجوان، مربوط به جوان باید باشد و اگر پدر و مادر در این سه قسمت از تعلیم و تعلّم کوتاهی کنند مقصرند و اولاد می‌تواند در روز قیامت از آنها باز خواست کند و بعضی اوقات هم بعنوان ثانوی منجر به حرمت می‌شود.

قسم اول: معلوماتی است که مربوط به دنیای بچه است نظیر مدرسه و راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه که آنچه واجب است برای پدر و مادر معلومات عمومی است و معلوم است این معلومات عمومی هر چه بالا برود فضیلتی است برای انسان، و پدر و ادر این حق را بهتر مراعات می‌کنند.

یک قسمت هم مربوط به زندگی است یعنی تعلیم و تعلّم که مربوط به زندگی انسانها است مثل اینکه لازم است ادر به دخترش شوهر داری یاد بدهد، خانه داری، بچه داری باید یک دختر ۱۵ ۱۰ ساله بداند که چگونه باید شوهر داری کرد و این وظیفه ای است که مادر باید انجام دهد، از نظر عمل، از نظر گفتار و طرز شوهر داری را به دخترش یاد بدهد، طرز بچه داری را، بعضی اوقات شنیده شده که مثلاً دختر مدرک دیپلم دارد و یا مافوق دیپلم اما بچه را بلد نیست بشوید، یا اینکه او را باز کند و بپیچد و این بد است برای دختر و در حقیقت باید بگوییم زندگی است برای مادر.

زیاداتفاق افتاده است که دختر خانه شوهر می‌ورد اما بلد نیست غذا بپزد بلد نیست مهمانداری کند، یک برنج و خورشتی بپزد، این نقصی است برای دختر ولو خیلی هم باسواد باشد و در حقیقت نقصی است برای مادر.

بعضی اوقات اتفاق افتاده است که دختر رفته خانه شوهر بلد نبوده یک دگمه را بدوزد، چه رسد به اینکه خیاطی و گلدوزی بلد باشد.

این نقصی است برای دختر و لو اینکه از نظر جهازه عالی باشد، از نظر مدرک هم لیسانس و دیپلم داشته باشد، دکترا داشته باشد این نقصی است یک دختر خانم در مرتبه اول باید خانه داری و بچه داری و شوهرداری را بلد باشد، در مرتبه بعد مدرک دیپلم یا لیسانس یا فوق دکترا داشته باشد، آن مرتبه لازم است، آن مرتبه فضیلت است.

یک دختر خانم باید مادرش طرز شوهرداری را به او یاد بدهد، خود این زن شوهر دار باشد و به رخ دخترش بکشانند و به زبان بگویند که باید اینطور شوهر داری کنی وقتی شوهر آمد خانه چیزی دست او است زن بلند شود با خوش رویی، با سلام، باتشکر آن چیز را از دست شوهر بگیرد. نان باشد، میوه باشد گوشت باشد، و به دخترش هم بفهماند وقتی که شوهرت آمد باید جلوی پای او بلند شوی و آنچه در دست اوست بگیری و از او تشکر کنی بالاخره شوهر داری کردن، بچه داری کردن، خانه دار کردن برای یک زن، واجب است.

این پسر که می‌خواهد تشکیل خانواده بدهد، پدرش و ادرش باید به او یاد بدهند که چگونه باید زن داری کند، باید مرد باشی در خانه، باید مروت و ایثار و گذشت داشته باشی در خانه، علاوه بر اینکه پدر به او یاد می‌دهد ایثار و گذشت را که انشاءالله بعد مفصل درباره تربیت عملی صحبت می‌کنم، از نظر گفتار باید بنشیند با زبان خوش با تسلط بر اعصاب به بچه اش بگوید، بچه جان اگر می‌خواهی سعادت مند شوی در دنیا و آخرت باید اینجور زن داری کنی، باید ایثار و گذشت و فداکاری داشته باشی باید عفو و صفح در خانه داشته باشی، باید شبها بنشیند و به بچه اش یاد دهد که در جامعه چگونه باید زندگی کنی باید به او بگوید آدم خوش معامله شریک مال مردم است.

مواظب باشد با صداق باشی، مواظب باش با حقیقت باشی، مواظب باش جامعه تورا طرد نکند و مواظب باش در دل جامعه جاباز کنی مخصوصاً این شبهای ماه مبارک رمضان بعضی اوقات دیده می‌شود و این برای پدر و مادرها، برای جوانها ننگ است و باید بگویم ننگی اس برای قم دیده می‌شود ساعت ۱۱ و ۱۰ جوانها نشسته اند با هم متلک می‌گویند یا بازی می‌کند بجای اینکه این جوان ساعت ۱۱ و ۱۲ در مسجد باشد، در راه فراگیی قرآن باشد، در خیابانها پرسه می‌زند پدرها باید روی این موضوع احساس وظیفه کنند والا، جوان به مفسده کشیده می‌شودو یک دفعه خبر برایش می‌آورند ننگ برایت درست شد، ننگ برای قم درست شد.

مادر باید مواظب باشد، باید بداند دخترش کجا می‌رود، با که تماس دارد، مگر دختر حق دارد تنهایی ماز جمعه برود و مادرش در خانه باشد، پدرش در خانه باشد، مگر می‌شود دختر را رها کرد دختر برود، بعد بگوید دختر خانم کجا بودی، بگوید رفتم با هم مباحثه ام مباحثه کنم یا رفتم منزل دائمی، رفتم منزل خانه بعضی اوقات بجای منزل دائی و منزل خاله به جای دیگر می‌رود لذا یک دفعه ننگ برای پدر و مادر بار می‌آورد، یک دفعه خبر بیاورند یک جوان را بردند کلانتری، پدر و مادر بیا کلانتری ببین چه خبر است، بالاتر از این یک دفعه خبر بیاورند دخترت را بردند کلانتری بیا ببین چه خبر است.

این نه ننگ برای دختر تو است، نه سرزیری برای دختر تو است تا بمیرد، بلکه سرزیری برای طایفه تو، سرزیری برای قم است.

آقا شب خواب اگر پسر تو نمی‌خوابد، شب بنشین پسر تو را بخواب با او صحبت کن، علم به او بیاموز این واجب است این لام زاست، «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ» به او بگو آقا طرز زندگی تو این است، به او بگو اگر

رفیق بد داشته باشی در چاه می‌افتی و اگر در چاه افتادی هزار نفر عقل هم نمی‌توانند از چاه بیرون بیاورند، اگر بازاری است یادش بده بگو اگر مختلف شدی، اگر حقه بازی شدی، اگر مال حرام آمد مغازه ات قرآن می‌گوید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَ يَرِي الصَّدَقَاتِ»^{۱۱۶} یعنی صدقه مال را زیاد می‌کند اما اگر حرام، ربا، غش در معامله، کم فروشی بدبختی اگر آمد در مال، این مال را نابودش می‌کند این آیه را برای پسر تو بخوان طرز کسب را به او یاد بده بگو پسر جان من، باید سر کسب سرزیر باشی اگر زنی آمد، در مغازه وقتی زن رفت نهفمی که جوان بود یا پیر، با جمال بود یا بی جمال، دهاتی بود یا شهری، پسر جان من، سرکسب باید نجیب باشی تا زنها قم به تو مراجعه کنند و پشت سر تو تعریف تو را بکنند، باید با حقیقت و باصفا باشی تا اینکه رفاقت، همسایه ات، تجار دیگر به تو اطمینان داشته باشند، و ورشکست نکنی و اگر ورشکست کردی فوراً به فریاد تو برسند، و نگذارند رسوا شوی، این وظیفه پدرهاست که با پسرها صحبت کنند، این وظیفه مادرهاست که با دخترها صحبت کنند. باید به این دختر خانم گفت که دختر خانم تو نباید در مغازه بروی اگر چیزی لازم داری باید من برایت بگیرم، باید پدرت برایت بگیرد اما اگر می‌خواهی سلیقه ات را بخرج بدهی خوب مجبوراً باید با من باشی دختر به تنهایی می‌خواهد برود در مغازه کار یکدفعه میشود و آن وقتی که شد دیگر بی آبرویی برای طایفه و برای قم است یک ن هوسرانی یک عمر پیشیمانی، یک آن غفلت مادر، یک عمر سرزیری دخترت، تنها برود نماز جمعه، دخترت تنها برود برای خرید، آن هم در مغازه جوان در تهران آدم می‌شنود که مثلاً مغازه های نابابی هستند بعد کم کم می‌بیند در قم هم هست.

در تهران می‌شنود که زنها ی جلف یا دخترها مراجعه می‌کنند به مغازه های ناباب. در قم هم انسان می‌شنود که دختر نجیب، دختر عقیف اما نفهمیده و نفهم تر از او پدر و مادرش، مراجعه می‌کند در مغازه جوان در مغازه لباس فروشی که جوان مزلفی یا جوان نانجیبی صاحب آن مغازه است. اینها ننگ است برای پدر و مادرها و پسر و مادرها باید صحبت کنند با پسرها (بعد درباره تربیت صحبت می‌کنم) از نظر عمل، از نظر طرز گفتار صحبت می‌کنم با داد و فریاد نمی‌شود دختر را آدم کرد، نمی‌شود پسر را آگاه کرد، تسلط بر اعصاب مادریکه می‌خواهد با دختر بزرگش حرف بزند باید تسلط بر اعصاب داشته باشد با تبسم با استدلال.

قرآن در سوره لقمان یک جمله دارد و این جمله به همه مخصوصاً به پدر و مادرها می‌فهماند که چگونه باید با دختر و پسرشان حرف بزنند می‌فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانَ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^{۱۱۷}

^{۱۱۶} (۱) - بقره، ۲۷۶.

^{۱۱۷} (۱) - لقمان، ۱۳.

می‌فرماید لقمان به پسرش موعظه می‌کرد و وقتی موعظه می‌کرد می‌گفت: پسر جان من، شرک نیاورد برای اینکه شرک گناه بزرگی است در این آیه شریفه سه تا نکته بکار رفته است:

۱- «یا بُنَّی» پسرکم، عزیزم، جانم، یعنی وقتی با پسر یا دخترت می‌خواهی حرف بزنی بگو عزیزم، جانم.

۲- «وَهُوَ عَعْظُهُ» یعنی با موعظه با تَلَطُّف، با مهربانی با او حرف بزنی.

۳- «انَّ الشَّرْكَ لظَلْمٌ عَظِيمٌ»: با استدلال یعنی مادر به دختر اینطور بگوید دختر عزیزم تو باید با من باشی تو تنها نباید بروی در مغازه جوان یک دفعه خدای نکرده دشمن می‌رسد یک تهمت به تو می‌زند و تا بیایی این تهمت را از بین ببری آبروی تو می‌رود آبروی طایفه ات می‌رود.

همچنین به پسر، پسر جان من بیرون رو ساعت ۱۰ شب در ماه مبارک رمضان جای یک جوان در مسجد اس و خواندن قرآن یا در خانه است و دعای ابوحمزه ثمالی و الا در خیابان هر که می‌آید رد شود لعنت باد بر آن پدر و مادری که در خانه خوابیده است و تو را رها کرده اند در کوچه که متلک بگویی به زنها، یانگاه شهوت آمیز کنی به دخترها و یا اینکه العیاذ بالله کارهای ناشایسته کنی، بگو پسر جان من تو می‌خواهی در اجتماعی زندگی کنی، باید شخصیت داشته باشی، باید آبرو داشته باشی باید شخصیت اجتماعی داشته باشی و آن جوانی که ساعت ۱۱ ۱۲ در خیابانها فوتبال بازی می‌کند یا سر کوچه بنشیند حرف بزنی این دیگر شخصیت اجتماعی ندارد.

بگو پسر جان من! دیگر دختر عالی به تو نمی‌دهند، مجبور می‌شود یکی دختر پستی بگیری، مجبوری می‌شوی یک کسب پستی انتخاب کنی و بالاخره جامعه تو را طرد می‌کند این نحوه برخورد است و واجب است این تعلیم و تعلم واجب تر از دبستان و مخصوصاً راهنمایی و دبیرستان و دانشگاه است. آنها باید باشد گفتیم فضیلت است برای اینکه اسلام سه تا علم را علم میدانند. ما بقی را فضیلت می‌داند هر علمی را فضیلتش را امضا کرده چیز علمی که ضرر برای خواب مغناطیسی و اینهایی که مردم گول زن است، یا اینکه مردم را سرگرم می‌کن و از زندگی باز می‌دارد و بالاخره برگشتش به مفاسد است و اما غیر از علوم غریبه همه علوم را امضاء کرده، فضیلت آنها را امضاء کرده اما سه تا علم را علم می‌داند ما بقی را فضیلت میدانند. پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شدند دیدند اطراف یک کسی شلوغ است فرمودند: چه خبر است؟ گفتند: علامه! این خیلی علم دارد، پیامبر پرسیدند، علمش چیست؟ جواب دادند یا رسول الله این بلد است که بمشمارد آباء و اجداد یک کسی را ۷۸۱۰ پشت پیدا کند. بقول ماطلبه ها علم رجالش خوب است. علم انسایش خوب است. می‌تواند بگوید: تو پسر که هستی. بابای تو پسر که هست. بابای بابای تو پسر کیست. بابای بابای بابای تو پسر کیست تا آخر.

حضرت فرمودند: این علمی نیست که دانستنش نفعی داشته باشد و ندانستنش ضرری بعد فرمودند:

«أَمَّا الْعُلُومُ ثَلَاثَةٌ»

علم در اسلام سه تا علم است:

«أَيَّةٌ مُحْكَمَةٌ، سَنَّةٌ عَادِلَةٌ، فَرِيضَةٌ قَائِمَةٌ»

فرمودند: سه تا علم داریم یک علم توحید، علم اصول دین کسی بتواند خدا، پیامبر، امامت، صفات خدا، معاد را اثبات کند معارف اسلامی این یک علم است.

یک علم هم علم اخلاق، بدانند رذالت بد است و رذالت چیست و بدانند فضیلت کدام است و فضیلت چیست و بداند رذال را چگونه باید رفع کرد و فضیلت را چگونه باید بدست آورد.

یکی هم علم فقه، مسأله دانستن، فرمودند: اینها علم است «انما العلوم ثلاثه و ما سواهن فضل» فرمودند غی از اینها دیگر فضیلت است یعنی یک جوان چه دختر، چه پسر، در زمان ما مدرک دیپلم داشته باشد فوق دیپلم داشته باشد از نظر اسلام امضاء شده فضیلت است، یک پسری تخصص در یک فنی داشته باشد لازم است و فضیلت است از نظر اسلام.

البته این انقلاب ما هم اگر بخواهد بجایی برسد که انشاءالله می‌رسد، جوانه‌ها ما باید از نظر فرهنگی، از نظر علمی خود کفایش بکنند معلوم است اگر این جامعه اسلامی ما در هر مریض خانه ای ۱۰ تا ماما بلکه دکتر متخصص در زایمان از زنها داشت بسیار عالی بودو لازم داریم و باید در انقلاب این کار عملی شود و مسلم فضیلت است، اما فضیلت بالاتر از این قسم دوم است. علم زنگی به دختر و پسر این هم قسم دوم، قسم سوم که بالاتر از این قسم اول و دوم است. علم دین یعنی پسر شما هنوز به تکلیف نرسیده نه تنها خوب باید نماز بخواند، قرائتش صحیح باشد، خوب باید وضو بگیرد و وضویش درست باشد، بتوان خوب تیمم کند و تیمم او صحیح باشد، باید این پسر شا قرآن خوان باشدف باید این پسر شما مسئله دان باشد آن خانه ای که در آن مسئله نیست، آن خانه ای که در آن رساله مرجع تقلید نیست مثل خانه ای است که در آن مفاتیح و قرآن و مهر نیست.

دیده اید در بعضی خانه ها مهر نیست، رفته‌بود جایی برای نماز گفته بود قبله کجاست؟ بلد نبودند قبله کجاست، خوب مهر ندارد، قبله هم ندارد، مفاتیح ندارد، قرآن هم ندارد. حال رساله عملیه در خانه شما نباشد مثل آن خانها اینکه مهر در آن نباشد این نمی‌شود.

باید دختر ۹ ساله شما نه فقط روزه بگیرد، روزه خوب بگیرد، نه فقط نماز را بدون غلط بخواند باید مسئله دان باشد باید خوب وضو بگیرد، خوب تیمم کند، اگر دختری که ۹ سالش تمام است بلد نباشد وضو بگیرد، در روز قیامت این دختر تارک الصلاة است به جهنم می‌رود پدر و مادرش هم بدانند بدنبال او باید جهنم بروند. «یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة»^{۱۱۸}

نه فقط خودت باید وضوی صحیح بگیری، دختر هم باید وضوی صحیح بگیرد، نه فقط خودت باید حجاب داشته باشی دختر ۹ ساله شما هم باید بداند وضع قرص صورت در اسلام چگونه است و وضوع مو و سینه پیا ا در اسلام چگونه است. دختر و پسر شما باید رساله خوان و رساله دان باشند یعنی وظیفه واجب شما این ات که شب بنشیننی برای دخترت و پسرت رساله بخوانی، برای زنت رساله بخوانی، اگر زن شما نداند وضع مسائل عادت زنانگی را آن سه تا خونیکه فقها در آن لنگ هستند از نظر مسئله اگر این زن نداند به جهنم می‌رود. برای خاطر اینکه به وظیفه عمل نکرد اما شوهر او هم لنگ است، به شوهر او هم در روز قیامت می‌گویند چرا زن تو بلد نبود، اگر روز عادتش هفت بود و روز هشتم خون دید چه باید بکند، چرا تو یاد او ندادی، او گیر است توهم گیر هستی شما باید رساله را باز کنی برای دختر و پسرت، برای زن خودت مسئله را بخوانی بعد بگویی هر کس مسئله را زودتر جواب داد جایزه دارد، بعد جایزه بدهی، جایزه حسابی هم بدهی. بعد فردا شب تمرین کنید بگویید دیشب چه گفتیم؟ هر که زودتر جواب داد هر که بهتر جواب داد تشویق کن،

ترغیب کن، بارک الله بگو، پول بده خیلی تشویق کن تا اینکه نز و بچه تو مسأله دان بشوند وظیفه زنها همین است و وظیفه مردها همین است.

وظیفه زن و مرد این است که باید اخلاق اسلامی را بلد باشند و یاد بچه هم بدهند یعنی باید بدانند حسد چیست و حسد چگونه باید رفع شود به دختر کوچکش هم که حسود بازی می کند به برادر ۳ ۲ ساله اش که حسود بازی می کند باید یاد بدهد باید بگوید این حسد است ریشه اش از کجا سرچشمه می گیرد و با زبان کودکی به او یاد بدهد این حسد را باید اینطوری رفع کرد.

همچنین دختر ۹ ساله شما به فراخور حالش اصول دین باید بلد باشد، اصول دین که تقلیدی نیست، یعنی پسر شما باید بداند اصول دین پنج تا است، اول توحید یعنی خدا یکی است و دو تا نیست چنانچه بگوید چرا؟ بگوید نمی دانم گیر است، پدر و مادرش هم گیر هستند. این مسؤل است، پدر و مادرش هم مسؤل هستند هر کس به فراخور حالش باید اصول دین را بداند و با استدلال بداند. یک دختر کوچک به اندازه استعدادش اصول دین را باید با استدلال بداند، یک آدم عامی هم باید با استدلال بداند، پیامبر از انسان نمی گذرد، اینهارا سرسری نگیرید، اینهارا شما با غفلت با بی توجهی از آن می گذرید، از آن گذشته اید و یک دفعه خدای نکرده در روز قیامت گیر می افتید قرآن می گوید: «ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلهم يوم القيمة الا ذلك هو الخسران المبين»^{۱۱۹}

عینی ورشکسته آشکار در روز قیامت آن پدری است که برای اولادش باید جهنم برود، آن مادری است که برای دخترش باید جهنم برود، پیامبر اکرم (ص) عبور می کرد، یک زنی در حال رسیدن چرخ بود، زن بی سواد است، تازه مسلمان است. پیامبر رسیدند گفتند به چه دلیل خدا در این عالم هست؟ تو که مسلمانی تو که می گوئیم خدا هست خدا یکی است و دو نیست به چه دلیل؟ زن از چرخ دست برداشت گفت یا رسول اله این چرخ به این کوچکی احتیاج به دست من دارد اگر آن را تاب دهم می چرخد و الا نه، وقتی چرخ به این کوچکی احتیاج به مدبر داشته باشد این عالم به این چنانی، احتیاج به مدبر ندارد؟ پیامبر خوشحال شدند رو رکردند به اصحاب فرمودند «علیکم بدین العجائز».

از این پیره زن باید بگیرید، توحید را از همین پیرنژ یاد بگیرید، طرز اثبات وجود خدا را، هر کسی به فراخور حالش باید بداند، جوان عزیزی که ر و ار را منبر و محراب داری، دیپلم هستی، فوق دیپلم هستی، لیسانس هستی، دکترا هستی، از تو نمی گذرند، اگر نتوانی اثبات کنی وجود خدا را.

بعضی اوقات فرمول جبر را می دهند دست دختر خانم فوراً حل می کند به همین دختر خانم می گویند، پیامبر اکرم (ص) این پیامبری که تو پیامبرش می دانی کیست؟ بلد نیست حالا انشاءالله اینجور نیست.

در زمان طاغوت یک مسابقه ای گذاشته بودند علی پسر کیست؟ یک دسته ای از همین دیپلمه ها جواب داده بودند، علی پسر معاویه بن ابوسفیان!

یک دسته ای جواب داده بودند علی پسر محمد بن عبدالله، یک دسته ای جواب داده بودند پسر عمران، یک دسته ای جواب داده بودند پسر ابی طالب، یک دفعه از تو پپر سند که امام جعفر صادق پسر کیست و ندانی ایننگ است برای یک جوان باسواد که بلد نباشد اثبات کند توحید را حتی همه ما باید یکدوره احوال ائمه طاهرین (ع) احوال چهارده معصوم را

مطالعه کنیم و دستمان باشد ولو مختصر ولو منتهی الامال مرحوم محدث قمی این کتاب پر ارج، پر قیمت را یکدوره بخواند و بالاخره یک دروه زندگی چهارده معصوم را پیرمردها، پیرزنه‌ها، جوانها، با سوادها، باید بدانند این حالا واجب نباشد فضیلتی است، آدم چگونه نداند اینکه پیامبر اکرم (ص) چندسال زندگی کرده و وضع زندگی پیامبر اکرم چگونه بوده، ننگ است انسان نداند اینکه امام زمان کی دنیا آمده و امام زمان لحظه ظهورش چگونه است و وقتی می‌آید چه می‌شود، خوب ول این واجب نباشد، ولی فضیلت بزرگی است.

حق اولاد است که این نحوه علوم را یاداو بدهند. حق پسر و دختر است بر پدر و مادر که یاد او بدهند اینکه اخلاق اسلام چیست، یاد او بدهند معارف اسلام چیست، یاد او بدهند فقه اسلام چیست بایدوقت گذاری کنید روی این، به مدرسه نسیارید گرچه آنها هم مسئولیت دارند یعنی فرهنگ همیشه مسئولیت داشته است مخصوصاً در این انقلاب، معلم، دبیر، استاد مسئولیت دارد در اینکه پسر را، دختر را بسازد، مسلمان بار آورد مخصوصاً در این انقلاب، اما اینکه پدر و مادر بگویند، معلم و مدرسه و راهنمایی و دبیرستان و دانشگاه بچه ام را می‌سازد. این غلط است، این از نظر اسلام درست نیست، این حق کسی اس و این جهنم رفتن است همین طوری که خودت می‌دانی که خدا هست و چرا خدا هست پسر و دختری باید بدانند که خدا هست، چرا خدا هست بایدنحوه معاد را دختر ۹ ساله شما بدانند.

درباره ایمان صحبت کردم، زن‌ها روی سخن با شما است یک کاری بکنید ترس از جهنم در دل دختر شما جایگزین شود این دختر عقیف این دختر با حقیقت می‌شود، این دختر دیگر سرافراز برای تو می‌شود پدرها یک کاری کنید این پسر شما از آتش جهنم بترسد، در دلش ترس رسوخ کند بداند آتش جهنم هست این سرافراز می‌شود برای شما، یقین داشته باش و این واجب است و لازم و یقیناً اگر یک پسر و دختری بداند که جهنم هست آن دانستن که چند روز قبل گفتم، دیگر ساعت ۱۱ در کوچه‌ها نیست.

در تاریخ می‌خوانیم پیامبر اکرم (ص) رفتند به جنگی زن‌ها این جمله تاریخی را اهمیت بدهند، به بحث امروز اهمیت بدهید می‌خواستیم بحث امروز را تمام کنم نمی‌شود، فردا باید رد یان باره صحبت کنم.

پیامبر اکرم ۰ (ص) رسم داشتند وقتی می‌رفتند به جنگ، چند نفی می‌گذاشتند در مدینه که اینها پاسداری بدهند و این چند نفر می‌آمدند خانه افرادی که رفته بودند به جنگ سرپرستی می‌کردند. یک جنگی پیامبر رفت نظامی‌ها و پاسدارهایش را گذاشتند در مدینه یک یاز این جوانهای پاک سرپرستی خانه خودش را می‌کرد، پاسداری مدینه را می‌کرد و سرپرستی هفت، هشت ده خانه ای که شوهرهاشان به جنگ رفته بودند هم می‌کرد، یک روز آمد رد زنده در خانه رفیق به جبهه رفته اش را، زن آمد پشت در او پرسید چه لازم داری؟ زن شمرده.

نمی‌دانم چه شد آیا پرده عقب رفت چشم او افتاد، آیا زن بد حرف زد یعنی با عشوه‌گری حرف زد، نازک حرف زد، به قول قرآن شیطان گول زد تحریک شد پناه بر خدا وقتی که چنین شد مرد وارد خانه شد، دست گذاشت بر سینه این زن یکدفعه این زن دادش رفت بالا که چه می‌کنی. النار النار، گفت آتش است، آتش است آتش است، چه می‌کنی؟ تکان خورد همین جمله النار، النار او را از خانه بیرون آورد زن رفت دنبال کار خودش اما او دیگر تلاطم درونیش آرام نمی‌گیرد، هی مرتب می‌گوید: النار، النار، النار و بالاخره دیگر نتوانست پاسداری کند، دیگر نتوانست سرپرستی خانه‌ها کند، سرپرستی خانه را داد به چند تا رفقاییش و قسمت کرد و رفت در بیابان آنجا نماز می‌خواند گریه می‌کرد و می‌گفت: النار، النار.

خوشا آن جمله ای که از دل بلند شود به دل می‌نیشند، خوشا آن دختری که وقتی جوانی متلکی به او می‌گوید یک جمله النَّار، النار بگوید و آن جوان را متلاطم کند به او بگوید و یک تلاطم درونی برای رفیقش پیدا کند بالاخره پیامبر آمد خبر دادند به پیامبر که قضیه اینطور شده و او هم توبه کرده، معلوم است توبه کرده اما رفته بیابان آنجا صدای النَّار، النار بلند است.

پیامبر اکرم آمدند مسجد موقع نماز را خواندند وسط نماز ظهر و عصر منبر می‌رفتند، فرستادند که او را بیاورند وقتی آمد که پیامبر مشغول نماز بود ایستا در صف، نماز را با پیامبر خواند، پیامبر رفت منبر او یکمرتبه جا خورد که من چگونه چشمم بیفتد در چشم پیامبر به این می‌گویند ایمان عاطفی که قرآن شریف مرتب روی این صحبت دارد:

«قُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^{۱۲۰}

یعین خانم این آیه را مرتب برای دخترت بخوان، یعنی پدر مرتب به جوانت بگو، قرآن می‌گوید هر کاری میخواهی بکن اما خدا می‌بیند، پیامبر می‌بیند ائمه طاهرین و امام زمان می‌بیند «قُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» وی پای منبر نشسته بود پیامبر روی منبر قرار گرفت یک وقت توجهی به وی پیدا کرد، چگونه چشم بیفتد به چشم پیامبر سر را انداخت، زیر سربریز اتفاقاً پیامبر می‌خواست موعظه کند سوره «الهیکم التکاثر» را جلو آورد همان سوره ای که درباره ایمان راجع به آن صحبت کردم، «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْاَهِیْکُمْ التَّکَاثُرُ، حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» جوان پای منبر مثل ماده ای که بخواد منفجر شود منفجر شد. «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِیْنِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِیْمَ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَیْنَ الْیَقِیْنِ، ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیْمِ»^{۱۲۱}

دنیا مردم را به غفلت انداخته، ای کاش می‌دانستند، ای کاش می‌دانستند، ای کاش می‌دانستند، اول مرتبه علم الیقین، و اینکه باور داشته می‌دانستند، اینکه جهنم را می‌بیند در جهنم می‌افتد و از او سؤال می‌کنند با نعمت های خدا چه کردی.

سوره تمام شد، ناگهان صحیه ای زد این جوان افتاد روی زمین خیال کردند غش کرده رفتند بالای سر جوان آمدند دیدند مرده!

خانم اگر دختر شما درک کند جهنم را نظیر آدم تشنه که درک می‌کند تشنگی را، دیگر بی عفت نمی‌شود، نامه عاشقانه نمی‌نویسد، نامه عاشقانه قبول نمی‌کند. آقا اگر پسر شما درک کند آتش جهنم را، باور کند آتش جهنم را دیگر ساعت یازده، دوازده در کوچه ها اینطرف و آنطرف نمی‌گردد، سرکوچه ها نمی‌نشیند، تقلب و حقه بازی نمی‌کند و بالاخره در مراکز فحشا پیدانمی‌شود و اگر سراغش را گرفتید درم سجد است در پای مبر و محراب است و این کار لازم است، واجب است.

«حَقَّ الْوَلَدُ عَلٰی الْوَالِدِ اَنْ یُّعَلِّمَهُ» حتی بسیاری از بزرگان می‌گویند اصلاً حق الولد علی الوالد ان یعلمه اول و دومی نیست همین آخری است یعنی علم دین، یعنی اخلاق، یعنی معارف اسلامی، یعنی فقه، بحث ناقص است در این باره با شما صحبت می‌کنم.

^{۱۲۰} (۱) - توبه، ۱۰۵

^{۱۲۱} (۲) - تکاثر.

درش شانزدهم: دنباله تعلیم و تعلم اولاد در اسلام

قسمت دوم فصل ۱۰

بحث درباره تعلیم و تعلم، مربوط به کودک و نوجوان بود، در این باره دیروز صحبت کردیم ولی بحث ناقص ماند. امروز در این باره باید صحبت شود که تعلیم و تعلم از نظر اسلام فوق العاده اهمیت دارد، ثوابی که برای تعلیم و تعلم در اسلام وعده داده شده است بر هیچ چیزی داده نشده و به اندازه ای تعلیم و تعلم و تفکر ثواب دارد که امام صادق (ع) فرموده:

تَفَكَّرَ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً

۱۲۲. یک ساعت فکر کردن از عبادت هفتاد سال بالاتر است، ثوابش از هفتاد سال عبادت بیشتر است، به اندازه ای ثواب بر آن بار شده است که شهید (ره) می فرماید: اگر مجلس علمی باشد، مجلس تعلیم و تعلمی باشد، ملائکه می آیند و بالهایشان را پهن می کنند برای این عالم برای این متعلم و بعد هم افتخار می کنند که ما هستیم که بالمان فرش برای تعلیم و تعلم شده است.^{۱۲۳} به اندازه ای تعلیم و تعلم ثواب دارد که در جنگ امیرالمومنین (ع) سوار بودند و پیامبر اکرم (ص) پیاده و لشکر مهیا بود برای رفتن، پیامبر اکرم (ص) به امیرالمومنین (ع) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»^{۱۲۴}

داری جبهه می روی، داری جنگ می روی ثوابش زیاد است، اما ثواب بالاتر از این، اگر بتوانی کسی را هدایت کنی، بتوانی کسی را از بی راه به راه آوری، ثوابش بالاتر از دنیاو آنچه در دنیا است. قرآن شریف بالاتر از اینها می فرماید: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا»^{۱۲۵}

اگر یک پدر و مادری با تعلیم و تعلمشان بتوانند یک بچه مسلمان تحویل جامع بدهند، یک معلمی، یک عالمی بتواند کی را بسازد ثوابش مثل این است که جهان را زنده کرده باشد باندازه ای پیش شیعه تعلیم و تعلم اهمیت دارد که مرحوم محدث قمی (ره) در شبهای قدر یک جمله از صدوق (رئیس المحدثین) نقل می کند، صدوق کی است که افتخار برای شیعه است، و دین شیعه مرهون او است.

مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان از ایشان نقل می کنند که صدوق می فرماید: در جلسه ای بودیم که علما بودند علمای شیعه در ن جلسه بودند و مذاکره شد، گفتگو شد که شب قدریکه اعمالش از هزار ماه بهتر است چه عملی فضیلتش

^{۱۲۲} (۱) ۱- بحار، جلد ۷۱، صفحه ۳۲۷.

^{۱۲۳} (۲) ۲- منیة المرید، صفحه ۱۰، بحار، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، ح ۴۷.

^{۱۲۴} (۳) ۳- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۴، صفحه ۱۳.

^{۱۲۵} (۱) ۴- مائده، ۳۲.

از همه اعمال بهتر است؛ همه گفتند تعلیم و تعلم یعنی شب نوزدهم، بیست و یکم، شب بیست و سوم آن عملی که از همه اعمال فضیلتش بیشتر است این است که انسان یک مسأله ای یاد بگیرد، اگر امشب یک ساعت تفکر کردی، در خود فرورفتی و با خود صحبت کردی، اگر امشب پای منبر نشستی و جمله ای برداشت کردی، این از هر عملی فضیلتش بیشتر است. لذا بعضی از بزرگان که روی آنها حساب می‌شود می‌بینیم کتابشان تاریخ دارد و شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان کتابش تمام شده مثلاً صاحب جواهر (ره) که فقهش چکش برای مراجع تقلید است فدی که مثل او در اسلام کم نظیر است یا بی نظیر است این مرد یک جواهری نوشته که الان در چهل و دو جلد چاپ شده است. در آخر جواهر تاریخ می‌گذارد می‌فرماید که از جواهر، از این کتاب فارغ شدم. شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، معلوم می‌شود پیش صاحب جواهر بهترین اعمال، حتی از قرآن سر گذاشتن، از جوشن کبیر خواندن حتی از دعا و توبه که ثوابش خیلی زیاد است. فقه نوشتن بوده است.^{۱۲۶}

همچنین استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی (ره) در جلد بیستم (المیزان) این کتاب پرازش، این تفسیر کم نظی یا بی نظیر را که افتخاری برای شیعه شد، ایشان هم می‌رماید که از این تفسیر فارغ شدم تفسیرم شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان به پایان رسید.^{۱۲۷} معلوم می‌شود نزد آقای طباطبائی هم افضل همه اعمال، تعلیم و تعلم بوده است از نظر قرآن شریف عالم خلقت از تکوین و تشریح، هر دو برای خاطر تعلیم و تعلم است.

قرآن می‌فرماید: اگر این جهان را خلق نمودم، اگر صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستادم برای تعلیم و تعلم است. «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوهُنَّ»^{۱۲۸} می‌فرماید خدا آن اس تکه هفت آسمان را خلق کرده، هفت زمین را خلق موده و بالاخره عالم وجود را خلق کرده برای اینکه شما عالم شوید. برای تشریح هم در سوره جمعه می‌فرماید «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّمَّهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^{۱۲۹}

پیامبر آمده با معجزه آمده، برای تعلیم و تعلم آمده، برای آموزش و پرورش آمده، با اندازه ای قرآن به تعلیمی و تعلم اهمیت دده است که قرآن می‌فرماید: تمدن شهر آنجاست که عالم باشد، از نظر قرآن شریف، قم در این کره زمین اشرف همه جا و تمدنش بالاتر از همه جاست. در سوره «یس» قضیه انطاکیه را جلو می‌کشد می‌فرماید:

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ ذَا جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»^{۱۳۰} یعنی پیامبر برای اینها مثال بزن، مثال آن دهی که پیامبران وارد آن ده شدند، بعد در آخر قضیه می‌فرماید: «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى»^{۱۳۱} از آخر شهر کسی فریادش بلند شد که متابعت کنید از پیامبرها، الو، ده بود بعد شهر شد، انطاکیه اول ده بود چرا؟ چون عالم در آن نبود اما بعد همین

^{۱۲۶} (۲) ۱- جواهر فی اللواحق، صفحه ۴۵۳.

^{۱۲۷} (۱) ۲- المیزان، جلد ۲۰، آخر جزء ۳۰.

^{۱۲۸} (۲) ۳- طلاق، ۱۲.

^{۱۲۹} (۳) ۴- جمعه، ۲.

^{۱۳۰} (۴) ۵- یس، ۱۳.

^{۱۳۱} (۵) ۶- یس، ۳۰.

انطواکيه ده از نظر قرآن شهر می‌شود. چون عالم در آن می‌آید، یعنی این آیه می‌فرماید آنجاشه راس که تعلیم و تعلم در آن باشد، آنجا تمدن است که تعلیم و تعلم در آن باشد، آنفرد متمدن است که سرو کار با تعلیم و تعلم داشته باشد.

قرآن آنجایی که علم در آن نباشد، آن فردی که تعلیم و تعلم نداشته باشد، آن زمینی که تعلیم و تعلم نداشته باشد این را کم ارزش می‌داند لذا می‌فرماید اگر عالمی از این جهان رفت، زمین بواسطه فوت آن عالم، کم ارزش می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «وَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»^{۱۳۲} امام سجاد (ع) می‌فرماید آیا نمی‌بینی که با فوت ما این زمین ناقص، و کم ارزش می‌گردد. امام صادق (ع) می‌فرماید اگر عالمی از این جهان رفت، کره زمین کم ارزش می‌شود وقتی پیش خدا پرارزش است، وقتی قدر و منزلت دارد که عالم در آن باشد یعنی فرد وقتی ارزش دارد پیش خدا که عالم باشد، متعلم باشد و نظیر این آیات در قرآن زیاد است، در روایات نیز از رسول خدا (ص) رسیده:

«يوزن يوم القيمة مداد العلماء و دم الشهداء فيرجح عليهم مداد العلماء على دم الشهداء»^{۱۳۳}

می‌دانید، شهید اجر دارد، منزلت دارد، به فرموده امام صادق (ع) می‌فرماید: هر چیزی حدی، قدر و منزلتی دارد جز شهید که مافوق شهید قدر و منزلتی نیست اما با همه اینها که برای شهید گفته شده فرموده است که مداد علماء نوشته علماء از خون شهید بالاتر است، از خون شهید افضل است اگر یک عالمی بنشیند و یک صفحه بنویسد، این صفحه او بالاتر از این است که خورش را در جبهه در راه خدا بدهد باندا زه ای تعلیم و تعلم صحبت شده که در روایت آمده می‌فرماید به صورت عالم نگاه کردن عبادت است، به دیوار خانه عالم نگاه کردن عبادت است، به در خانه عالم نگاه کردن عبادت است، با عالم صحبت کردن ولو صحبت علمی نباشد عبادت است و نظیر این آیات و روایات فراوان است.^{۱۳۴} و بالاخره به همه شما بگویم که اسلام عالم می‌خواهد، اسلام می‌خواهد همه ما عالم باشیم، اسلام می‌خواهد همه ما دانا باشیم، اسلام از جاهل بدش می‌آید، اسلام نادان را ترک کرده، طرد کرده است.

امام صادق (ع) با کمال صراحت می‌فرماید:

«تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ، فَإِنَّ مَنْ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ فَهُوَ غَرَابِيٌّ»

می‌فرماید: بروید دانا شوید، بروید متخصص در علوم اسلامی شوید. برای اینکه آن کسی که تعلیم و تعلم در زندگیش نباشد، آن کسی که سر و کار با منبر و محراب نداشته باشد مسلمانی او لنگ است، او مثل عربهای زمان جاهلیت است.

سلام می‌گوید: من مسلمان نادان نمی‌خواهم، طردش می‌کنم من مسلمانی را می‌خواهم که دانا باشد، حالا حرف این است چرا اینقدر اسلام اهمیت دارد به جلسه علم یعنی چرا اگر این جلسه ما یک ساعت طول بکشد از هفتاد سال عبادت بالاتر است. چرا اسلام این همه ترغیب و تحریص کرده است برای تعلیم و برای تعلم و برای فراگیری علم. به خاطر سه چیز است.

اسلام همین طوری که افرادی می‌خواهد که در جبهه در سد حدها مواظب اسلام باشند، مواظب سر حدها باشند و بالاخره افراد رزمی می‌خواهد و افرادی را می‌خواهد که در جبهه بجنگد اسلام را حفظ کننده همینطور افراد را می‌خواهد که بتوانند

^{۱۳۲} (۱) ۱- رعد، ۴۱.

^{۱۳۳} (۲) ۲ کنز العمال، حدیث ۲۸۷۱۵.

^{۱۳۴} (۱) ۳- منیة المرید، صفحه ۱۴.

مدافع اسلام باشند، یعنی اسلام از جوان می‌خواهد کهخ علاوه بر اینکه می‌تواند بجنگد بتواند مدافع اسلام باشد یعنی همینطور که این تخصص در فن رزمی دارد، تخصص در فن دفاع از اسلام داشته باشد، از همه ما خواسته است فقط مربوط به من عمامه بسر نیست. بعضی ها خیال می‌کند که دفاع از اسلام تنها به عهده روحانیت است نه، باید او باشد، دستور هم داده شده.

در قرآن شریف که حوزه های علمیه باید باشد برای اینکه متخصص پیدا شوند برای اینکه مدافع اسلام باشند و واجب هم کرده برای همه «فَلَوْ لَا نَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^{۱۳۵}

یعنی بر همه مسلمانها لازم است که حوزه علمیه داشته باشند، افراد بیابند در حوزه و آن افراد دیگر پشت جبهه کمک به حوزه علمیه کنند تا افراد متخصص در حوزه های علمیه پیدا شوند ولی از قرآن و روایات فهمیده می‌شود که باید همه بتوانند مدافع از اسلام باشند یک جوانیکه مدرک دیپلم یا فوق دیپلم دارد چنانچه با یک جوان توده ای با یک جوان کمونیست بر خورد کرد باید بداند او را مجاب کند، اگر نتواند مجاب کند این اسلامش لنگ است، قرآن گفته من مسلمان آگاه می‌خواهم، گفته من مدافع می‌خواهم همانطور که مجاهد می‌خواهم.

اسلام هشام بن حکم می‌خواهد، هشام بن حکم حوزه رفته نبود، متخصص در فلسفه و علم کلام نبود، متخصص در فقه نبود، اما برای خاطر اینکه آمد و شد با امام صادق (ع) داشت، درسهای امام صادق، منبرهای امام صادق (ع) را می‌نشست یک جوان مدافعی بود و به اندازه ای امام صادق از او خوشش می‌آمد که در روایات می‌خوانیم که هشام در جلسه ای وارد شد که پیرمردها و متشخص ها نشسته بودند تا وارد شد هنوز محاسنش نروئیده بود یک جوان ۱۸ تا ۲۰ ساله ای بود اما م صادق (ع) بلند شدند گفتند: بیا جلو پهلوی خودش او را نشانند به پیرمردها برخورد به متشخصها و متمکن ها برخورد که چرا اما صادق (ع) جلوی پای او بلند شدند و بعد هم او را مقدم بر ما پهلوی خودش نشانند.

امام صادق توجه کردند و گفتند مگر قرآن نخوانده اید قرآن می‌گوید این کار را بکن. «یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوالعلم درجات»^{۱۳۶} یعنی اسلام همه امتیازها را زیر پا گذاشته است. پیامبر اکرم فرمودند:

«و مآتی الجاهلیة تحت قدمی»

تمام امتیازهای زمان جاهلیت را من زیر پا گذاشتم اسلام همه امتیازهای زمان جاهلیت را ملغی کرده است.^{۱۳۷} تنها امتیاز مورد قبول علم، تقوا و ایمان است، قرآن می‌فرماید این عالم متدین نه یک درجه امتیاز دارد، بلکه درجات امتیاز دارد، امام صادق فرمودند: قرآن می‌گوید او را اینجور احترام کم امام صادق (ع) فرمودند: که میدانی چرا من اینقدر به او احترام می‌کنم زیرا «هذا ناصرنا بلسانه» برای این است که ما را یاری می‌کند با زبانش یعنی جوانهای عزیز، اسلام را دو دسته یاری می‌کنند: یک دسته عزیزان در جبهه جنگ اینها افرادی هستند مدافع اسلام که یاری می‌کنند اسلام را با خون خودشان.

^{۱۳۵} (۱) - توبه، ۱۲۲.

^{۱۳۶} (۲) - مجادله، ۱۱.

^{۱۳۷} (۳) - فروع ابدیت، جلد اول.

یکدسته هم می‌خواهد ناصر اسلام باشند با زبانشان این هشام بن حکم که امام صادق (ع) می‌فرماید: «هذا ناصرنا بلسانه» به این خاطر است.

باز روزی هشام آمد خدمت امام صادق (ع) امام فرمودند: شنیده‌ام یک قضیه‌ای بین تو و عمرو بن عبید که یکی از علمای بزرگ بوده واقع شده، گفت: بله یا بن رسول الله فرمودند: قضیه را برایم بگو، گفت آقا، در مقابل شما لکنت زبان پیدا می‌کنم نمی‌توانم صحبت کنم امام فرمودند نه بگو، قضیه را تعریف کرد گفت: یا بن رسول الله رفتیم بصره دیدم عمرو بن عبید دارد درس می‌دهد من در همان کفش کن جلو در نشستیم، رو کردم به این آقا گفتم: آقا من غریبم یک مسأله‌ای دارم مسأله‌ام را جواب بدهید، گفت مسأله‌ات چیست؟ گفتم: آقا چشم داری؟ گفت این چه مسأله‌ای است می‌پرسی، می‌بینی چشم دارم، گفتم مسأله من همین جورهاست. اگر محبت کنی جواب بدهی گفت گرچه مسأله‌ای احمقانه است اما جواب می‌دهم.

چشم داری گفت: بله، چشم را برای چه می‌خواهی؟ برای اینکه ببینم. پرسیدم گوش داری؟ گفت: بله پرسیدم برای چه می‌خواهی؟ برای اینکه بشنوم، دست و پا داری؟ بله پرسیدم برای چه می‌خواهی؟ برای اینکه با آن کار کنم و راه بروم، قوه لامسه داری؟ بله برای اینکه نرمی و زبری را بفهمم. قوه شامه داری؟ بله برای اینکه خوب و بد را بفهمم، قوه ذائقه داری؟ بله برای اینکه شیرینی و تلخی را بفهمم، گفتم: قلب هم داری؟ گفت: بله گفتم برای چه؟ برای اینکه صحیح را از باطل بفهمم برای اینکه اگر شک کردم مراجعه به آن کنم گفتم خوب.

برای این بدن تو پروردگار عالم یک چیزی قرار داده، که صحیح را از باطل تمیز بدهد. در موقع شک مراجعه به آن شود اما برای این انسانها برای این عالم خلقت یک کسی را قرار نداده، به نام امام تا وقتی که شک کنی مراجعه به او بنمائی تا وقتی که شک کنی تمیز حق و باطل را از او بشنوی؟ ماند، یک مقدای فکر کرد، سر را بالا کرد، گفت اهل کجا هستی؟ گفت اهل کوفه، گفت تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: آری بلند شد مرا در بغل گرفت بوسید و بوئید مرا نشانید پهلوی خودشو درس را بخاطر من تعطیل کرد.

امام صادق (ع) خیلی خوشحال شدند فرمودند هشام این مجادله را، این برهان را از کجا بدست آوردی؟ گفت: از درسهای شما ضبط کردم^{۱۳۸} امام صادق (ع) فرمودند: این در صحف ابراهیم است. در زبور حضرت داوود (ع) است این احترامی که امام صادق (ع) به هشام می‌گذارد به این خاطر است که باید همه و همه مدافع باشیم و اصحاب ائمه طاهرین و اصحاب رسول اکرم (ص) آنهایی که شناخته بودند اسلام را، همه و همه اینجوری بودند، نشان اینطور بود، مردشان هم اینجور بود، اگر مسلمان، دانا و آگه نباشد گول می‌خورد شیادها او را می‌برند.

یک آدم متقلبی بود در بصره ادعا می‌کرد که من خیلی خوب هستم، ادعایش حتی رسید به جایی که عوام مردم اطراف او را گرفته بودند یکدفعه گفت «چخ چخ» مردم گفتند، چخ چخ یعنی چه؟ گفت که سگی می‌خواست وارد مسجد الحرام شود من دیدم که سگ الان وارد می‌شود، چخ چخ گفتم که وارد نشود، مریدها گفتند عجب آدمی است از بصره می‌بیند سگی را در مکه می‌خواهد وارد مسجد شود.

یکی از افراد ساده لوح این جمله را شنید آمد پیش همسرش به او گفت یک مردی آمده خیلی عالیست، احاطه عجیبی دارد امروز سگی را از بصره دیده که می‌خواست وارد مسجد الحرام شود و سگ را دور کرد که وارد مسجد نشود، زنش در جواب گفت خوب، این آقای به این خوبی را چرا دعوت نمی‌کنی، این آقا را دعوت کن و وقتی می‌آید، نه فقط آقا بلکه مرید های او را هم دعوت کن، ما هم از نزدیک او را ببینیم.

مرد خیلی خوشحال شد گفت خیلی خوب، آقا را دعوت کرد با مریدها همه آمدند این خانم با عملش می‌خواهد او را افتضاح کند، لذا سفره را پهن کرد، وقتی سفره را پهن کردند، مرغ بود با پلو مرتب یک مقدار مرغ می‌گذاشت بشقاب هر نفری و می‌گفت این را بگذار پهلوی او به این آقا که رسید گفت من یک مرغ درسته می‌خواهم برای آقا بگذارم شاید افراد بدشان بیاید می‌گویند چرا از آقا بیشتر پذیرائی کرد، من مرغ را می‌گذارم زیر برنج، مرغ آقا را گذاشت زیر پلو، مرغ دیگران را گذاشت روی پلو، سفره چیده شد سفره وقتی چیده شد این آقا یک نگاهی کرد دید مرغ روی برنج همه هست جز برنج او فریادش بلند شد که به من توهین کردید برای خاطر چی مرا اینجا آوردید به همه مرغ دادی به من نمی‌دهید؟ زن پشت در بود گفت: آقایی که از بصره سگ را در مسجد الحرام می‌بینی چگونه مرغ را زیر پلو نمی‌بینی؟ از همانجا بلند شد رفت که رفت.

اسلام اینجور افرادی می‌خواهد، زیرک، دانا گول هر کسی را نخورند، از این زنها فراوان داریم الان دیگر موقع بحث نیست شاید هم اقتضای زمان نباشد، چه زنهای که افرادی مانند ابن جوزی ها را از منبر به زیر کشیدند. اسلام اینجور زنی می‌خواهد، این زن دیپلم نداشت، اما در اسلام کار کرده بود، این مرد مثل هشام بن حکم مدرک لیسانس نداشت، اما سرو کر با منبر و محراب داشت. در دین کار کرده بود و نظیرش را در اسلام زیاد داریم و اسلام اگر می‌گوید تعلیم و تعلم، اگر می‌فرماید یک ساعت اینجا نشستن از هفتاد سال عبادت بالاتر است، برای خاطر این است که میخواهید یک افرادی را بسازد که اینها مدافع اسلام باشند.

دخترها به شما عرض کنم اگر شما در مقابل یک دختر لابلالی درحجاب نتوانید حجاب اسلام را به او اثبات کنید، شما نقص دارید ولو اینکه مدرک لیسانس داشته باشید، آقا پسر ولو دکتر باشی، تخصص در فن علوم طبیعی داشته باشی، اما گر یک جوان توده ای با تو صحبت کرد و نتوانستی او را مجاب کنی نقص داری از نظر اسلام جاهل هستی، از نظر اسلام اسلام تو لنگ است و باید مدافع اسلام باشی این یک مطلب.

مطلب دوم که اسلام اهمیت به تعلیم و تعلم می‌دهد برای خاطر این است که اگر انسان عالم شد دیگر زیر بار ظلم نخواهد رفت یقین داشته باشید. زیر بار ظلم کسی می‌رود که نادان باشد، این مستثمرین بقول خودشان مستعمرین، استعمارگرها هر کجا که وارد شدند اول فرهنگ استعماری برای آنها آوردند بعد مسلط شدند لذا یکی از کارهای مهم استعمارگر این است که مردم را در جهل خودشان نگاه دارد.

شما در ممالک اسلامی مطالعه کنید در ممالک ضعیفه که استعمارگرها مسلط هستند نگاه کنید ببینید فرهنگ ندارند دو اگر فرهنگ دارند فرهنگ به دربخور ندارند. شما مطالعه کنید در همین ایران ما و فرهنگش را در زان طاغوت ببیند که الان هماهنگ فرهنگ به ما ارث رسیده است، الان هم فرهنگ ما ناقص است خیل یناقص است و باید فرهنگ اسلامی شود، باید فرهنگ خود کفا بشود می‌خواستند اسپانیا را بگیرند اسپانیای عزیز و متخصص در علوم، اسپانیایی که تمدن را به غرب نشان داد اسپانیایی که تاریخ انگلستان می‌گوید اگر انگلستان مخترع شد بخاطر اسپانیا است.

این اسپانیا را می‌خواستند بگیرند و گرفتند بدهم گرفتند، مسلمانها را کشتند در یک شب هیجده هزار نفر را تکه تکه کردند و افراد را به دار آویزان نمودند که را به جایی رساندند که محمد بن رافع می‌گوید: من بچه کوچک بودم، پدرم مرا در اطاق احضار کرد کتابی را از لای خاک بیرون آورد و گفت این قرآن مسلمانها است، این قرآن تو است، من اینجا دفن می‌کنم مواظب باشد به مادرت هم نگویی، به هیچکس نگوییم تو مسلمانی این هم کتاب تو است، اما اگر بفهمند این کتاب توست تو را می‌کشند. می‌گوید دوباره کتاب را زیر خاک کرد آدم بیرون رفتم مدرسه که رفیق پدرم را آنطرف خیابان کشتند و تو نصف بدنش را اینطرف خیابان و نصف بدنش را آنطرف خیابان افکندند و تو بیا برویم و مرا از شهر بیرون برد و گفت برو، این بود وضع رقت بار مسلمانها، این نصرانیت این استعمارگران با مسلمانها چه کردند و بالاخره اسپانیا را گرفتند.

اما می‌دانید چرا گرفتند چگونه گرفتند؟ همه تاریخ نویسها می‌گویند برای خاطر دو چیز، یکی حکومت‌های نالایقی که در ممالک اسلامی سر و کار بودند وقتی آنها حکومت نالایقی سر و کار آوردند، اول فرهنگ استعماری برایش می‌آوردند بعد هم مراکز فحشاء، جوانها را مشغول می‌کنند به استخر شنا، به اختلاط دختر و پسر، به مراکز فحشاء و بالاخره جوانها را سرگرم فحشاء می‌کنند و مراکز فحشاء را فراوان حتی آنها شراب مجانی، زنها هم جایی مجانی آوردند در اسپانیا وقتیکه مراکز فحشاء زیاد شد، وقتی فرهنگ استعماری آمد توانستند به یک شب اسپانیا را بگیرند. همه جا چنین بوده است. اگر مسلمان جاهل باشد، سواری می‌دهد، سواری دادن مال جاهل است. آن کسی که می‌فهمد سواری نمی‌دهد.

در اصفهان ما یک شاعر و بیچاره ای بود این شاعر همیشه همه را هجو می‌کرد، امامزاده راهجو می‌کرد، عالم را هجو می‌کرد و تاجر و کاسب و شاعر را هم هجو می‌کرد اصلاً طبعش بدگوئی بود، نوکرش گفته بود که به من گفت برو اسب مرا آب بده، من آمدم اسب را در مدرسه آب دادم وقتی که برگشتم گفت خوب زود برگشتی! گفتم: بله گفت کجا آبش دادی، گفتم در مدرسه باز بود رفتم در مدرسه آبش دادم گفت برو، برو این اسب را بفروش که این اسب دیگر بار نمی‌دهد، حال او می‌خواست مسخره کند که کسی آب مدرسه را بخورد تنبل می‌شود و بار نمی‌دهد، این جمله را که به من گفتند من گفتم اتفاقاً از حرفهای خوب این آقا همین است و آن این که کسی که آب مدرسه بخورد دیگر بار نمی‌دهد. اگر عالم باشد این دیگر بار میگیرد نه بار بدهد، بله بار میگیرد. به قول قرآن شریف «لَا يظلمون و لَا يظلمون»^{۱۳۹} نه ظلم می‌کند و نه ظلم می‌کشد. مسلمان نه درنده است نه الاغ، درنده ظلم می‌کند، الاغ زیر بار ظلم می‌رود. اما مسلمان نه ظلم می‌کند زیرا درنده نیست و نه زیر بار ظلم می‌رود الاغ هم نیست.

هرملتتی که زیر بار ظلم رفت الاغ است. در روز قیامت هم به صورت الاغ وارد محشر می‌شود. هر ملتتی هم که ظلم کند آن هم به صورت درنده وارد صف محشر می‌شود. و این آیات و روایاتی که خواندم می‌گوید من ظالم نمی‌خواهم من مُظَلِّم هم نمی‌خواهم من دانا می‌خواهم تا زیر بار ظلم نرود. این هم علت دوم است.

علت سوم برای اینکه ترغیب و تحریص به تعلیم و تعلم شوید. بچه ات را آنطور که دیروز گفتم بار بیار به این خاطر است که قرآن شریف می‌فرماید آن که دانا نباشد ایمان او حرفی است. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^{۱۴۰}

^{۱۳۹} (۱) - ۱ بقره، ۲۷۹.

^{۱۴۰} (۱) - ۱ حج، ۱۱.

بعضی از مردم ایمانشان حرفی است، رسوخ در دلشان نکرده استف علمی نیست لقلقه لسان است، بفرموده ابا عبدالله الحسین که در آن خطبه اش می‌فرماید:

«النَّاسُ عِبِيدُ الذُّنَى وَالَّذِينَ لَعِقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»^{۱۴۱} مردم معمولاً دنیا پرست هستند و دین سر زبان آنهاست، رسوخ در دل آنها نکرده است. قرآن شریف می‌فرماید که بعضی از مردم اینطوری هستند.

وقیت که دین سرزبان آنها باشد اگر برایشان خیر جلو بیاید خوشحالند، تشکر از خدا می‌کنند، کس بخوب دارد، زن خوب دارد، خانه خوب دارد، نعمت خوب دارد امنیت دارد «اطمئن به» خیل خوشحال است همیشه می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین» اما یکدفعه جنگ می‌آید، کمبود می‌آید دادش بلند می‌شود به اندازه ای که نه‌گله از انقلاب دارد نه گله از خدا دارد، دادش در خانه بازن و بچه بلند است. نه اینکه گله از خدا و انقلاب دارد، با مشتری دیگر نمی‌سازد، یک مشتری بیاید در مغازه اش می‌بیند استفاده کم است. یک جمله بگوید دادش بلند می‌شود می‌خواهد او را بدرد. «و إن اصابته فتنة انقلب على وجهه».

قرآن می‌گوید: «خسر الدنيا و الآخرة» اگر انسان عالم نباشد دین او می‌شود دین حرفی، دین سرزبانی، امرالمومنین (ع) در نهج البلاغه همین را می‌فرماید، می‌فرماید:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رِعَاءِ أَتْبَاعٍ كُلُّ نَاعِقٍ يُمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ»^{۱۴۲}

می‌فرماید مردم سه قسم اند مواظب باش قسم سوم نباشی مردم سه قسم هستند یک قسمت افرادی که عالم هستند، یک قسم افراد که پشتوانه آنها عالم است، متعلم هستند یعنی سرو کار با منبر و محراب دارند، سر و کار با کتابهای دینی دارند، متعلم هستند یک دسته هم «همج رعاء» هستند یعنی پشه های پستی هستند این پشه ها دو قسم هستند. یک قسم پشه هایی که استقلالی دارند مثل مگسپهیی که در روز هستند، یک پشه هایی که اصلاً استقلال ندارند و زیر آبکی می‌گزند پشه های در شب مخصوصاً پشه های خاکی اینها هر کجا باد بیاد همانجا می‌روند باد اینطرف و آنطرف، بیاید، اینطرف. باد آنطرف بیاید، آنطرف.

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید اگر انسان عالم نباشد، اگر تابع عالم نباشد دیگر همج رعاء است بعد می‌فرماید: «أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ» هر صدایی که بلند شود همان طرف می‌ورد هر کجا باشد سینه می‌زند، حال علم علی باشد سینه می‌زند، علم معاویه باشد سینه می‌زند «یمیلون مع کل ریح» هر کجا باید بیاید همانجایم رود، از همانطرف می‌ورد برای اینکه به نور علم دلش روشن نشده، برای اینکه به کن وثیقی به عالم اتکا ندارد، برای اینکه سر و کار باعالم ندارد. یک روز توده ای میشود، یک روزی کمونیست می‌گردد. یک روزی توبه می‌کند آدم وقتی همج شد اینجور می‌شود.

معمولاً آدم و تنقی موضع نداشت، جو او را می‌برد. محیط او را می‌برد، رفیق بد او را می‌برد، و احساسات او را می‌برد و اسلام نمی‌خواهد که احساسات تو را ببرد، نمی‌خواهد جو تو را ببرد نمی‌خواهد علم تو را ببرد نمی‌خواهد عقل تو را ببرد، می‌خواهد

^{۱۴۱} (۲) - تحف العقول، صفحه ۱۷۶، بحار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۵.

^{۱۴۲} (۱) - ۳- بحار جلد ۱، صفحه ۱۸۷، خبر ۴.

تابع عقل باشی، می‌خواهد تابع علم باشی و بالاخره اگر عالم نیستی متعلم باشی، تمام مفاسد از همین جا سرچشمه گرفته که امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: دو دسته کمر علی را شکستند:

«قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ مُتَهْتَكٌ وَ جَاهِلٌ مُنْسَكٌ»^{۱۴۳}

یکی عالم بی عمل کمر علی را شکست مانند عمر و عاص ها، یکی هم جاهل مقدس مانند خوارج نهروان، خوارج نهروان مقدس بودند، پیشانی غالبشان پینه کرده بود نماز شب می‌خواندند اما نادان بودند، نفهم بودند این نفهمی آنها رسید به جائی که علی (ع) را تکفیر کردند به قول جر جرداق مسیحی نفهمی آنها رسید بجائی که ولی خدا را در مسجد خدا قریه^۱ الی الله کشتند!

اگر می‌گوییم تابع عالم شو، به خاطر این است که آن فرد یکوقت مطهری را قریه^۱ الله می‌کشند اگر می‌گوییم تابع عالم شو، سرو کار با منبر و محراب داشته باش، به خاطر این است که اگر سروکار با علی نداشته باشی، خواه ناخواه علی ولی خدا را قریه^۱ الی الله در مسجد خدا می‌کشی. ابن ملجم شمشیر زد به فرق علی قریه^۱ الی الله زد. عالم شوید. دانای در دین شوید سر و کار با منبر و محراب پیدا کنید، اگر عالم نیستی، متعلم باش. اگر عالم نیستی سر و کار با منبر و محراب داشته باش. ای آقایان، خانمها کاری کنید این جوانهای شما سر و کار با منبر و محراب پیدا کنند، به آنها مرتب بخوانید، بی تفاوتی به خرج ندهید، اگر شبیه ای جوانتان دارد او را ارجاع کنید به کسی که می‌تواند جواب شبیه اش را بدهد.

جوانهای عزیز! دختر و پسر به شما بگویم اسلام مخصوصا دین شیعه از هر فولادی محکمتر، پایه او بسیار محکم، جوابگوی هر اشکال. دختر و پسر، بن بست در اسلام نیست عالم متخصص نمی‌شود یکی بماند و شبیه تو را نتواند جواب بدهد.

اگر شبیه داری مراجعه کن به عالم متخصص و شبیه ات را رفع کن نگذار شبیه در تو بماند، تا اینکه دستخوش وسوسه شیطان و نفس اماره شوی و بالاخره اگر عالم نیستی متعلم باشد الحمد لله کتابهای دینی زیاد نوشته شده کتاب در معارف اسلامی، در علم کلام و در اخلاق زیاد نوشته شده، جوانها با رساله سرو کار داشته باشید، جوانها با منبر و محراب سر و کار داشته باشید، بدانید به نفع شما است، بدانید امیرالمومنین (ع) می‌فراید که اگر سر و کار با منبر و محراب نداشته باشی یکدفعه عالم ربانی را ترور می‌کنی قریه^۱ الی الله،

یکدفعه برای خاطر یک دستمال؛ قیصریه را به آتش می‌کشی قریه^۱ الی الله و همه و همه اینها برای خاطر جهل است بخاطر سروکار نداشتن با عالم است.

دیر شد، اما یک جمله ای بگویم که بسیاری از جاهل ها عوضی میگیرند و مواظب باش عوضی نگیری. امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه یک نامه ای نوشته به معاویه، می‌فرماید: معاویه! شنیده ام مسجد می‌سازی، بعد می‌فرماید در نهج البلاغه: معاویه تو نظیر آن زنی هستی که: در زمان جاهلیت زنا می‌داد و لی پولش را صدقه می‌داد. بعد مردم به او گفتند: «فَوَيْلٌ لَكَ لَا تَزْنِي وَ لَا تَتَّصِدْقِي» آخر نه زنا بده، نه صدقه بده! نه این، نه آن.

اگر آدم جاهل شد اینجور می‌شود مال حرام را قربةً الی الله می‌دهد به مردم، اگر آدم جاهل شد توی سر مظلوم می‌زند به نام مستکبر، اگر آدم جاهل شد در سر مردم می‌زند، مظلوم را می‌زند قربةً الی الله، اگر انسان جاهل شد، می‌رسد به اینجا که گناه می‌کند به نام ثواب، قرآن شریف می‌فرماید:

«هل انبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا و یحسبون أنّهم یحسنون صنعا»^{۱۴۴} می‌خواهید ورشکسته ترین افراد را نشان شما دهم، بعد می‌فرماید ورشکسته ترین افراد آنهایی هستند که کار بد می‌کنند و خیال می‌کنند کار خوب است و کار جاهل این است برای اینکه بقول امیرالمومنین «الجاهل اما مقرط او مفراط» جاهل یا افراط گر است یا تفریط گر که هر دو غلط است، هر دو خلاف است، و آنکه معتدل ار کند علم می‌خواهد، بچه هایتان باید سرو کار با عالم پیدا کنید تا بزرگ نشده، وارد جامعه نشده، عالم در دین و آنچه احتیاج در دین دارند داشته باشد.

درس هفدهم: وظائف پدر و مادر نسبت به کودک

فصل ۱۱

بحث ما درباره تهذیب نفس است، یعنی وظیفه پدر و مادر این است که کودک و نوجوان و جوان خود را تربیت کند، رذائل اخلاقی را از آنها دور کند و فضائل را در دل آنها رسوخ بدهد، یک درخت کهن و با میوه در عمق وجود آنها بکارد. این از وظائف سنگین پدر و مادر است. همین طوری که پدر و مادر، خود باید مهذب باشند صفت رذیله نداشته باشند، با صفت رذیله مباره کنند، همین طوری که خود باید دارای فضایل باشند و صفات خوب در دل آنها رسوخ کند، وظیفه آنهاست که صفات رذیله را از دل کودکانشان، نوجوانشان زائل کنند.

بحث تهذیب نفس یک بحثی است بسیار مفصل وارزنده لذا باید یکسال، دو سال، سه سال، چهار سال، رد این باره بحث کنیم و معمولاً وقت تمام می‌شود، ما بحث تمام نمی‌شود. و بایک جلسه، و جلسه نمی‌شود تبحت تهذیب نفس را تکمیل کرد، اما همین مقدار باید همه و همه مخصوصاً جوانیها عزیز بدانند که این مسأله از نظر اسلام از اوجب واجبات است. نماز واجب است اما واجب تر از آن تهذیب نفس است. مسأله اخلاق است.

روزه و حج واجب است، جهاد واجب است، اما واجب تر از آن، لازم تر از آن تهذیب نفس و علم اخلاق است، و همه فقها مخصوصاً آن فقهایی که در علم اخلاق کار کرده اند. نظیر شهید ثانی (ره) نظیر استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی، نظیر استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشأن انقلاب، آنها همه اقرار دارند که مسأله از اوجب واجبات است لذا مسأله مهم است. مسأله به اندازه ای مهم است که قریب دو ثلث قرآن شریف درباره همین مسأله است مستقیم یا غیر مستقیم و اگر بگوییم قرآن اصولاً کتاب اخلاق و آدم سازی است، قطعاً اشتباه نکرده ایم. مسأله به اندازه ای مهم است که استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشأن انقلاب ادم الله ظلّه مدعی بودند که همه آیات قرآن مربوط به اخلاق است. آیه ای پیدا نمی‌کنیم که مربوط به اخلاق نباشد. اگر این دقت و ظرافت ایشان رانفهمیم اما مسلم می‌فهمیم که دوثلث قرآن مربوط به تهذیب نفس است.

مسأله به قدری مهم است که در سوره والشَّمْسِ یازده مرتبه قسم خورده و بعد از یازدهم قسم می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»^{۱۴۵} این سوره مبارکه منحصر بفرد است، یعنی در قرآن یک آیه و یک سورهاینکه این مقدار تأکید کرده باشد نداریم، نداریم در قرآن که برای یک مطلب یازده قسم خوره باشد، اما برای اخلاق، برای تهذیب نفس یازده قسم پروردگار عالم خورده و پس از یازده قسم فرموده است: رستگاری فقط و فقط مال آن کسی است که مهذب باشد، رستگاری فقط و فقط مال آن کسی است که صفات رذیله را از دل ریشه کن کرده باشد.

بعد می‌فرماید: بدبخت است، حتماً بی بهره است. حتماً بیچاره است کسی که صفات رذیله بر دل او حکمفرما باشد. مسأله بقدری مهم است که صد و بیست و چهار هزار پیامبر برای همین مسأله آمدند در قرآن شریف می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^{۱۴۶}

پیامبر با معجزه آمده، برای تهذیب نفس و برای اینکه سطح علم را بالا ببرد یعنی عالم تشریح، برای تهذیب نفس است، آمدن پیامبر و قرآن برای تهذیب نفس است، لذا پیامبر اسلام فرموده است: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» من آمده ام که آدم بسازم، من مبعوث شده ام برای اینکه مردم را مهذب کنم، من مبعوث شده ام که صفات خوب را، فضائل را در دلها رسوخ دهم، این مسأله این مقدار مهم است و باید به این مسأله اهمیت بدیم مخصوص برای بچه هایمان.

اگر شما به روایات اهل بیت مراجعه کنید، مثلاً بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی که کتابخانه سیاری است برای شیعه اگر مطالعه کنید خوبی می‌بینید بیشتر روایات آن کتاب شریف مربوط به اخلاق است. روایات فقهی دارد، روایاتی درباره معارف اسلامی دارد، روایات مربوط به تفسیر دارد، اما وقتی که روایات اخلاقی را مطالعه کنیم، می‌بینیم که بیشتر بحار الانوار مربوط به اخلاق است، قرآن شریف می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا»^{۱۴۷}

تشبیه می‌کند دل را به زمین، می‌فرماید اگر زمین آباد شد، زمین علف هرزه نداشت خوب شخم زده شد، معلوم است که حاصل می‌دهد، حاصل خوب هم می‌دهد و اما اگر دل شوره زار باشد، زمین شوره زار باشد، زمین شوره زار میوه نمی‌دهد، شما درخت را بکارید در زمین، شوره زار، دانه گندم را بریزید در زمین شوره زار، در زمین علف زار، داریای علف های هرزه، معلوم است که این دانه گندم، این درخت از بین می‌رود. «لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا».

می‌فرماید دل پاک و دل ناپاک اینجور است اگر بچه تان را مهذب کردید، اگر دل بچه از حسد، از کینه، زبخل، از منیت، از خودگرایی، از عجب و تفاخر پاک شد، این زمین آباد می‌شود، این زمینی است که علف هرزه هایش را گرفته اید، دیگر این زمین آباد است. این زمین حاصل می‌دهد، می‌شود یک بچه دیگر گرا بفکر خواهر کوچکش است، بفکر برادر کوچکش هست، حتی اگر یک سیبی به او دادند، خودش نمی‌خورد، می‌آورد در خانه با برادران و خواهران می‌خورد. برادرش هم می‌شود دیگر گرا، وقتی هم که بزرگ شد همش این است که گرهی از کار جامعه بگشاید.

اما اگر پسر شما، دختر شما خودگرا شد، حسود شد، بخیل شد، منیت داشت و تفاخر، از همان کودکی خواهرش را می‌زند، تسلط بر همان بچه کوچولو که دارد، به او زور می‌گوید، غذای او را بزور می‌گیرد، وقتی هم بزرگ شد، یک آدم متقلب، حقه باز، غش رد معامله کن و مثل زالو، دیگران را بمکد از کار در می‌آید. قرآن که می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى

^{۱۴۵} (۱) ۱- شمس، ۹۱۰.

^{۱۴۶} (۲) ۱- جمعه، ۲.

^{۱۴۷} (۱) ۲- اعراف، ۵۸.

شاکلته^{۱۴۸} معنایش این است «از کوزه برون تراود آنچه در او است» اگر صفت رذیله ای بر شما حکمفرما باشد این دل شما نظیر یک کوزه است که در آن شراب باشد، معلم است که تراوش کوزه ای که در آن شراب است، شراب می‌باشد، اما اگر دل شما پاک شد و صفات خوب و فضائل در دل شما رسوخ کرده باشد نظیر یک کوزه ای است که در آن آب گوارا بشد تراوش آن آب گوارا است «از کوزه برون تراود آنچه در او است».

باید ببینید الان که می‌روید خانه تجربه کن، مسلم قبلاً هم تجربه کرده اید، الان هم می‌توانید تجربه کنید، روی بچه ۵ ساله تجربه کن ببین اگر این پسر بچه تو، دختر بچه تو یک صفت رذیله ای در دلش باشد این کوزه شراب است. این تراوش آن شراب است بچه حسودش معمولاً با بچه ها نمی‌سازد. حتی با خواهرش، حتی با برادرش، بچه حسود شما اگر بچه دیگرت را بوسیدید، رنگش تغییر می‌کند، و اگر بتواند همانوقت، بچه کوچک را کور می‌کند، بچه حسود شما اگر ببیند که مادرش بچه شیر خوارش را بوسید شیرش داد، حسادتش گل می‌کند، اگر نتواند مادرش را بزند، اگر نتواند این بچه کوچک را بزند یک جایی می‌نشیند نق نق می‌کند، یا گریه میکند، بعکسش اگر بچه شما باعاطفه باشد، می‌بینی این بچه با عاطفه از همان کوچکی که ۳ یا ۴ ساله است. وقتی بچه شیر خوار گریه می‌کند او هم گریه می‌کند، اگر بتواند بچه را ساکت کند آرامش می‌کند و الا به گریه می‌افتد و دادش بلند می‌شود وقتی که مادر او را بوسید دست نوازش می‌کشد او هم می‌خندد و م‌ی‌آید و همان کار مادر را انجام می‌دهد خود ما هم چنین هستیم، اگر یک آم متکبر باشد زیر بار نمی‌رود، پای منبر و محراب نمی‌آید، نمی‌شنود، با مستضعف نمی‌نشیند زیر بار نمی‌رود که حق و حقیقت را بپذیرد، لذا قرآن شریف می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^{۱۴۹}

می‌فرماید ما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز اینکه متمکن‌ها، آنهایی که سرکش هستند، آنهایی که نعمت دارند و از نعمت سوء استفاده می‌کنند، مخالفت با او کردند، معمولاً ۱۲۴ هزار پیامبر مخالف داشته قرآن میگوید مخالف‌ها معمولاً مستکبرین بودند نه مستضعفین ۱۲۴ هزار پیامبر آمده وقتی که قرآن را مطالعه کنیم، تاریخ را مطالعه کنیم می‌بینیم اولک سانی که اطراف این پیامبران را گرفتند پابرهنه‌ها بودند، آن متواضع‌ها، آنهایی که سرکش نبودند، آنهایی که تکبر نداشتند، اگر صفت تکبر آمد دیگر دانسته پا روی حق می‌گذارد، دانسته می‌گوید می‌دانم حق است، ولی نمی‌پذیرم. علناً در مقابل حق و حقیقت قد علم می‌کند و در مقابل حقیقت ناحق می‌گوید، تا اینکه حق را از بین ببرد، ونظیرش همه وقت بوده است.

از زمان حضرت آدم تا هم اکنون و امروز قیامت این صفت رذیله است، تبعات آن هم هست، و بالاخره همه شما این آیه را که خواندم باید در ذهنتان باشدف باید در فکرتان باشد

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكَلْتِه»

از کوزه برون تراود آنچه در او است. اگر صفت رذیله ای در دل شما و بچه شما بشد. تراوش آن شراب است، یعنی صفت رذیله اگر در دل باشد گفتار او بد است، کردار او بد است، فکر او هم بد است، و اما بعکس اگر دل پاک باشد، گر صفت خوب بر دل حکمفرما باشد گفتار او پاک، کردار او پاک، فکر او هم پاک است.

^{۱۴۸} (۱) ۳- اسراء، ۸۴

^{۱۴۹} (۲) ۱- سبأ، ۳۴

وضع دل نظیر یک کوزه ای است وضع صفات نظیر چیزی است که در کوزه است، اگر صفات بد است، شراب در کوزه است، اگر صفات خوب است، آب گوارا در کوزه است، و تراوش کوزه همان است که در کوزه می‌باشد. اگر دل شما صفت رذیله داشته باشد تراوش آن بدبختی است، شما را بدبخت می‌کند به قول قرآن شریف «قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» اگر پسر شما، دختر شما یک صفت رذیله ای داشته باشد بیچاره می‌شود یقین داشته باشید و باید این صفت رذیله را از بین برد و الا بیچارگی او قطعی است. وقتی که انسان تاریخ را مطالعه می‌کند، افراد را مطالعه می‌کند، می‌بیند که چنین است.

قرآن مردم را دو قسمت می‌کند و می‌فرماید: یک قسمت آنهایی هستند که وقتی حق را ببینند نه تنها زیر بار حق می‌روند بلکه بقدری خوشحال می‌شوند که اشک می‌ریزند، اشک شوق می‌ریزند و می‌گویند الحمد لله حق را پیدا کردیم، می‌فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»^{۱۵۰} وقتی که می‌شنود قرآن را، وقتی می‌شنود حق را به اندازه ای خوشحال می‌شوند که اشک شوق می‌ریزند و می‌گویند الحمد لله حق را پیدا کردیم این یکدسته.

قرآن می‌گوید: یکدسته دیگر هم هستند و آنها کسانی اند که وقتی حق را دیدند زیر بار نمی‌روند، وقتی می‌بیند که تیغشان نمی‌برد که حق را از بین ببرند می‌گویند: خدایا آتشی و یا سنگی از آسمان بفرست و ما را نابود کن، سنگی بیاید من نابود شوم و ببینم ک حق هویدا شده است. «وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْئِينَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^{۱۵۱}

یعنی می‌بیند قرن دارد ترقی می‌کند، می‌بیند انقلاب می‌خواهد سامانی بگیرد، می‌بیند حق و حقیقت می‌خواهد هویدا شود، از خدا طلب مرگ می‌کند، می‌گوید: از خدا! دلم می‌خواهد آتشی، سنگی از آسمان بیاید مرا نابود کند که این پیشرفت اسلام را نبینم.

در ذیل این ایه شریفه می‌نویسند وقتیکه پیامبر اکرم، امیرالمومنین را سردست بلند و منصوب به خلافت نمود فردی بلند شد آمد مقابل، به پیامبر گفت: یا رسول الله این کاری که کردی از خودت بود یا از طرف خدا؟ اگر از طرف خودت بود من قبول ندارم، اگر هم از طرف خدا است من نمی‌توانم ببینم. از خدا خواه یک سنگی، یک آتشی بیاید مرا نابود کند، آیه شریفه آمد: «سَأَلَسْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»^{۱۵۲}

ببین بشر چقدر بدبخت می‌شود که حاضر است بمیرد، اما حق را نپذیرد این وضع صفات رذیله است.

چون امروز روز عزاو مربوط به امیرالمومنین است یک تاریخی از امیرالمومنین برایتا بگویم و شما ببینید که امیرالمومنین را چرا کشتند؟ امیرالمومنین کشته حسد شد. امیرالمومنین کشته پول دوستی و پول پرستی شد، امیرالمومنین کشته ریاست طلبی شد. امیرالمومنین کشته لجاجت و عصبیت شد و بالاخره شمشیر لجاجت، شمشیر پول پرستی شمشیر ریاست طلبی، شمشیر ابن ملجم به فرق مبارک امیرالمومنین (ع) وارد آمد. مولا امیرالمومنین بعد از ۲۵ سال خانه نشینی بزور، خلافت را به گردنش گذاشتند. در نهج البلاغه آمده که به آنها گفتم: دیگر نمی‌شود آب هرز رفته را برگرداند مولا امیرالمومنین در نهج البلاغه دارد که به مردم گفتم دیگر نمی‌شود کار رد، دیگر نمی‌شود خلیفه پیامبر بود و کارهایی که بعهدده است

^{۱۵۰} (۱) ۱- مائده، ۸۳

^{۱۵۱} (۲) ۲- انفال، ۳۲

^{۱۵۲} (۳) ۳- معاج، ۱

انجام داد، اما نپذیرفت، ریختند روی سر امیرالمومنین که می‌فرماید نزدیک بود بچه‌هایم زیر دست و پا از بین بروند و با زور با علی بیعت کردند.

مولا امیرالمومنین وقتی که می‌خواستند با او بیعت کنند، یک خطبه خواند، یک منبر رفت، گ‌فت: مردم طرز رفتار من، رفتار پیامبر اکرم (ص) است، بیت المال آنجوری که پیامبر تقسیم می‌کرده تقسیم می‌کنم من وقتی با کسی هستم که حق با او باشد، اگر ظلمی پیدا شود این ظلم را ریشه کن کنی و ول از بستگان خودم باشد. اگر بینم کی بیت المال را بیجا خورده از او می‌گیرم ولو مهریه زنش کرده باشد. همه داد می‌زدند: الله اکبر، بله بله، بالاخره با مولا امیرالمومنین به عنوان خلیفه بیعت کردند، علی (ع) خلیفه شد روزهای اول خیال می‌کرد که علی (ع) شوخی می‌کند، دیدند نه، بیت المال مسلمانها در راهی که اسلام می‌گوید صرف می‌شود، پول پرستها غریزه پول پرستی شان شعله ور شد، پول پرستها نظیر طلحه و زبیر، ریاست طلب‌ها نظیر طلحه و زبیر، غریزه ریاست طلبی آنها شعله ور شد، لذا آمدند پیش امیرالمومنان اینجا بیکار هستیم فکری به حال ما بکن امیرالمومنین فرمودند: جایی را ندارم اگر جایی بدو نیاز بود مانعی ندارد.

بغض علی (ع) در دل آنها پیدا شد آنها بیکه در زمان عثمان امکاناتی برایشان بود حالا با عدل علی (ع) مشکل است صبر کنند، شبی آمدند نزد حضرت گله کنند، شمع در مقابل حضرت می‌سوخت نشستند امیرالمومنان حساب بیت المال را می‌نمود مولا امیرالمومنین رو کرد به آن دو نفر، اینها که نسبتاً آدمهای خوبی بودند، از اصحاب خاص رسول الله بودند، نماز شب می‌خواندند، جبهه می‌رفتند حتی امیرالمومنین از زبیر تعریف می‌کند و می‌فرماید زبیر را عبدالله پسرش خراب کرد و الا آدم خوبی بود. صفات رذیله در انسان بیداد می‌کند، خدا نکند کسی پول پرست باشد، خدا نکند کسی از میزش، از صندلیش خوشش بیاید، امیرالمومنین سر را بالا کردند به طلحه و زبیر فرمودند چه کار دارید؟ گله شروع شد که یا علی ما خویش تو هستیم ما تو را سروکار آوردیم بخاطر اینکه به نوا برسیم.

همین طور که شروع کردند یکدفعه امیرالمومنین شمع را خاموش کردند، و تاریک شد، طلحه و زبیر گفتند چرا شمع را خاموش کردی؟ علی (ع) فرمودند از آنوقت تا بحال این شمع می‌سوخت برای بیت المال مسلمانها بود این شمع هم از آن مسلمانها است، دیگر این صحبت‌ها حرف خارجی است و مربوط به مسلمانها نیست، من گوش دارم شما هم زبان بگویند ببینم چه می‌خواهید بگوئید. اینها دیند مولا امیرالمومنین راضی نیست یک شمع بسوزد چطور حاضر است پول بیت المال را به آنها بدهد حرف را قطع کردند و بلند شدند و رفتند، چند وقت دیگر دوباره آمدند و شروع کردند گفتند و گفتند امیرالمومنین می‌شنید، بعد حضرت یک جمله گفتند و آب پاک روی دست آنها ریخت اتفاقاً امیرالمومنین در بالاخانه نشسته بودند که مشرف بر تجارتخانه ای بود حضرت فرمودند، که امروز مال التجاره مهمی آورده اند اینجا، شب است، بیائید برویم نردبانی بگذاریم برویم پایین این مال التجاره را بدزدیم مقدار از آن را بدهید به من و بقیه اش هم برای شما بردارید و بروید. آنها تعجب کردند و گفتند: یا علی برویم دزدی کنیم، یعنی چه؟ علی (ع) فرمودند چرا شما به من می‌گوئید دزدی کن به ما بده، من بشما می‌گویم دزدی کنید بمن بدهید، چه فرقی می‌کند بیت المال را بشما بدهم دزدی است، مال التجاره هم بدزدیم دزدی است فرقی نمی‌کند. دیدند نه نمی‌شود فردا صبح حرکت کردند بیعت را شکستند و به سوی مکه رفتند تا بر علیه علی (ع) قیام کنند.

حالا دقت کنید علی (ع) کشته چه چیز شده است. پول پرستی مقام طلبی انسان را وادار به جنگ با علی می‌کند.

اگر استاد بزگوار ما رهبر عظیم الشأن انقلاب میگوید از اوجب وجبات تهذیب اخلاق است تعجب نکنید. طلحه و زبیر را حرکت داد، چه چیز حرکت داد؟ ریاست طلبی، چه چیز حرکت داد؟ پول پرستی آمدند مکه عایشه را گول زدند و اتفاقاً خورده حسابی هم بین عایشه و علی (ع) بود. بحدی که عایشه حرکت کرده بد بیاید مدینه، خبر دادند عثمان کشته شد گفت الحمدلله، خبر دادند علی (ع) خلیفه شد، به اندازه ای ناراحت شد که گفت: ای کاش آسمانیه سرم فروده آمده بود می مردم، بهتر بود که بشنوم علی (ع) خلیفه شده است. لذا برگشت مکه، طلحه و زبیر دیدند خوب می شود استفاده کنند، آمدند و عایشه را جلو انداختند، عایشه را در هودج نشانند، رئیس لشکر شد، اطراف عایشه را رگفتند آمدند بصره به جنگ امیرالمومنین وقتی آمدند بصره کسی بود رد بصره به نام کعب بن ثور. قاضی بصره بود به قدری او خوب بود که مستجاب الدعوه بود. همه به او التماس دعا می گفتند، وقتی که امیرالمومنین آمد کوفه این شخص دید شمعش دیگر روشنائی ندارد، دیگر کسی به او التماس دعا نمی گوید: اطراف او را نمی گیرند، حسادتش او را آورد بصره اما بعنوان اینکه می خواهیم برویم بصره تبلیغ کنیم، اینجا علی (ع) هست. علی را هم قبول دارد به خلافت، هم قبول دارد به امامت.

طلح و زبیر زرنگ دیدند از او خوب می شود استفاده کرد گفتند او را می آوریم و قاضی عسک می کنیم، آخوند درباری می کنیم و این قاضی عسکر خیلی می شود از او استفاده کرد، شصت هزار نفر هستی و این کعب بن ثور می تواند باندازه چهل هزار نفر برای ما کار کند، شب آمدند، مقدس ها مواظب باشید صفت رذیله نداشته باشید، زندهای عقیفه، زندهای مقدسه، زندهایی که نماز شب می خوانید نماز جماعت می خوانید، مواظب باشید صفت رذیله نداشته باشید که اگر صفت رذیله داشته باشید نماز جماعت شما، نماز شب شما، مز اول وقت شما همه و همه ناگهان به باد فنا می رود.

اینها ساعت ۲ یا ۳ از شب گذشته آمدند منزل کعب بن ثور هنوز مشغول عبادت بود ردحال تعقیب خواندن و قرآن خواندن بود نشستند در برابر او مقداری از امیرالمومنین انتقاد کردند بعد هم گفتند ما مهیا هستیم برای جنگ با علی که علی را از خلافت عزل کنیم و ما می خواهیم بیایی در لشکر ما، رنگ او تغییر کرد گفت چه می گوید، چگونه است با علی جنگید؟ آیات فراوانی در قرآن راجع به علی است، از روز که پیامبر اکرم (ص) مبعوث شده تا وقتی که از دنیا رفت اولش گفت علی، وسطش گفت، آخرش گفت علی (ع). چگونه می شود با علی جنگید همینطور که او صحبت می کرد، داد می زد، جوش می زد یک کیسه پول گذاشتند برابرش، کیسه اشرفی، آن حسادت در حال کار کردن است، حسادتش هم رسیده بود به اینجا. حال از تاریخ فهمیده می شود که در دل شب نماز شب می خواند کعب بن ثور لابد در نماز شب می گفته خدایا مرگ علی را برسان که ما از دستش راحت شویم.

پول پرستی او را تحریک کردند همراه حسد هردو باهم گفت مگر من بچه ام که می خواهید با گردو گولم بزنید، تاریخ نویسانکه تحلیل دارند می گویند معنی این حرف این است که پول کم است، کیسه دوم را گذاشتند گفت آخر نمی شود با علی جنگید شکست می خوریم، آبرویمان می رود، نمی شود. کیسه سوم را گذاشتند، کیسه سوم را تقدیم کردند کعب گفت راستی من هم هرچه فکر می کنم علی لیاقت خلافت ندارد.

روز بلند شد زمام تشر عایشه را گرفت و گفت: مردم بر شما است که امیرالمومنین را یاری کنید، مرگ ریاست این حرفها سرش می شود، قرآن را حمایت کردند، با قرآن می خواهد به جنگ قرآن برود، قرآن را حمایت کرد، شمشیر را هم حمایت کرد و جلوی شتر عایشه مردم را توصیه می کند همسرپیغمبر را یاری کنید، مردم هم اطراف هودج عایشه را گرفتند، حتی شتر را با هودج بلند کرده بودند آمد، در مقابل آنها یک نطقی ایراد کرد، معلوم می شود کعب بن ثور علاوه بر اینکه مقدس

بوده، عالم بوده است، اگر صفت رذیله باشد علم هم نمی‌تواند کاری کند.^{۱۵۳} به فرموده قرآن شریف که می‌فرماید اگر غیرمهدب شدی و عالم شدی، ولی مهدب نبودی درنده هستی «فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث»^{۱۵۴}

مثل عالم غیرمهدب مثل یک سگ گزنده ای است که اگر حمله کنی حمله می‌کند، اگر حمله نکنی او حمله میکند، او می‌درد آمد در برابر هودج عایشه یک نطقی آتشین کرد گفت: «یا معشر العصد هذه امکم فانها صلونکم و صومکم» ای طائفه عصد، آنهایی که اطراف هودج را گرفته بودند از طایفه عصد بودند، گفت: ای معشر عصد، ای طایفه عصد این عایشه نماز شما است، روزه شما است خوب حفظش کنید، اسلام یعنی عایشه، اسلام یعنی جنگیدن با علی، آمدند به جنگ علی کی می‌آید؟ کعب بن ثور؟ نه، حسادت می‌آید، کی می‌آید؟ عایشه؟ نه، حسادت می‌آید. کی می‌آید؟ طلحه و زبیر؟ نه، پول پرستی، ریاست طلبی می‌آید. کی می‌آید؟ مردم؟ نه، جهل دارد می‌آید، احساسات بیجا می‌آید، افراط‌گری عوامانه می‌آید آمدند جنگ علی اتفاقاً دو لشکر با هم برخورد کردند از طرفین افراد زیادی کشته شدند.

دفعه اول آنها لشکر امیرالمومنین را تیرباران کردند، امیرالمومنین لشکرش صبر کردند، تیرها که تمام شد از طرف لشکر علی شروع شد تیر الو آمد به سینه کعب بن ثور خورد، تیرهای آن وقت اینجوری نبود که فوراً بکشد، تیرها، کمانی بود اگر جای حساس نمی‌خورد، خون جاری می‌شد اما نمی‌کشت الا اینکه به قلب بخورد، به شقیقه بخورد، بجای حساس بخورد، خورد به قلبش، از بالای شترش افتاد روی زمین بعد هم امیرالمومنین دستور دادند به امام حسن (ع) به هان حمله اول طائفه عصد را متفرق کردند، شتر عایشه را پی کردند و هودج روی زمین افتاد او را با احترام از بین مردم نجات دادند.

راوی می‌گوید: مولا امیرالمومنین شب در میان کشته‌ها می‌گشت به سران قوم می‌رسید اهمیت نمی‌داد، به آن کشته رسید اهمیت نداد، به او رسید اهمیت نداد، رسید به کعب بن ثور، دید کعب بیچاره به رو افتاده، امیرالمومنین آن عصایی را که در دست داشت به او زد تا به پشت خوابید یک نگاهی به صورتش کردند فرمودند کعب دیدی آن تیری که از غیب می‌خواستی به سینه من بیاید آن تیر به سینه تو آمد و دنیا و آخرت را بر باد داد!

فرمود کعب بن ثور! دیدی که حسادت تو، تو را به کجا رساند، خدا نکند آدم حسود باشد.^{۱۵۵} مرحوم محقق نراقی (ره) می‌گوید کسی همسایه ای داشت وضع زندگی همسایه خوب بود، خیلی عالی بود این شخص به همسایه اش حسد می‌برد و نمی‌توانست کاری کند، لذا بالاخره تصمیم گرفت اقلأ خودش را بکشد، رفت یک غلام خرید به غلام خدمت زیاد کرد غلام تعجب می‌کرد که چرا اینقدر او به من خدمت می‌کنم؟ گفت: نه گفت: برای اینکه می‌خواهم فردا مرا ببری روی پشت بام به او گفت می‌دانی چرا اینقدر به تو خدمت می‌کنم؟ گفت: نه گفت: برای اینکه می‌خواهم فردا مرا ببری روی پشت بام همسایه دست و پایم را ببندی و سرم را ببری! پرسید برای چه؟! گفت: برای اینکه همسایه مرا دستگیر کنند و بزندان ببرند، گفت تو که می‌میری چه سودی برای تو دارد؟ گفت من بمیرم او را زندان ببرند اذیت ببیند!

^{۱۵۳} (۱) ۱- نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

^{۱۵۴} (۱) ۲- اعراف، ۱۷۶.

^{۱۵۵} (۱) ۳- اقتباس از شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۲۴۸.

محقق نراقی می‌فرماید: بالاخره این کار را کرد، سر او را برید خون از ناودان جای شد، مردم ریختند غلام را گرفتند، خوب دید غلام او را کشته است، از شهربانی آمدند، دیگران آمدند که چرا غلام آقایت را کشتی؟ گفت: خودش دستور داد که او را بکشیم، مطلب روشن شد، او کشته شد و همسایه هم زندان نرفت.

صفات رذیله زندگی را تلخ می‌کند بدنما می‌نماید، آمده بازار می‌بیند در مغازه همسایه اش بسته خوشش می‌آید چرا خوشحال است که همسایه اش ورشکسته شده می‌گوید: الحمدلله. این حسادت است که دارد کار می‌کند، این حسادت پدر تو را در می‌آورد، نمی‌دانید چیست؟ این همکاریها، این رقابت بازیها، این ریاست طلبی ها پدر در می‌آورد، اینها دنیای انسان را از بین می‌برد، آخرت انسان را از بین می‌برد، انسان را بدبخت می‌کند، هم در دنیا هم در آخرت، زنها، مردها مواظب باشید، مواظب بچه هایتان باشید با صفات رذیله بزرگ نشوند، بحث ناقص ماند باید در این باره بحث کنم، لذا یکی دو روز دیگر در این باره بحث می‌کنم انشاءالله.

درس هیجدهم: علی (ع) علت مبقیه اسلام

فصل ۱۲

امروز روز شهادت کسی است که در خانه خدا متولد شد و در خانه خدا متولد شدو در خانه خدا شهید گردید و برای خدا شصت و سه سال زحمت کشید، یا شمشیر زد و یا صبر کرد، امروز شهادت کسی است که به اقرار همه تاریخ نویسان، به اقرار روایات اهل بیت اگر او نبود اسلام نبود، هم علت موجد اسلام وهم علت مبقیه اسلام است، امروز شهادت کسی است که بیش از سیصد آیه قرآن راجع به او است، امروز روز شهادت کسی است که قرآن می‌فرماید اسلام منهای علی ناقص است وقتی که پیامبر امیرالمومنین (ع) را روی دست بلند کرد و فرمود:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

آیه شریفه نازل شد: «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً»^{۱۵۶} یعنی تا آن اسلام ناقص بود، با ولایت علی، اسلام تمام شد. به فرموده استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشأن انقلاب ادام الله ظلّه می‌فرماید از آیه استفاده می‌کنیم که علی (ع) فصل برای اسلام است.

اسلام، جنس و علی (ع) فصل است، از آیه استفاده می‌شود که علی مقوم اسلام است و جنس بالافصل، قوامی ندارد و آیه دیگر همین مطلب را می‌فرماید پیامبر (ص) هنوز علی (ع) را بخ خلافت نصب نکرده بود که این آیه شریفه آمد:

«يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالتك»^{۱۵۷}

^{۱۵۶} (۱) -۱ مائده، ۳.

^{۱۵۷} (۱) -۲ مائده، ۶۷.

پیامبرم! علی را به خلافت نصب کن، چنانچه قضیه ولایت درست نشود اصلاً کاری نکره ای، یعنی اسلام نه‌ای علی چیزی نیست، اسلام منهای علی ولو بیست و سه سال زحمت پیامبری چیزی نیست وقتی بقاء دوام پیدا می‌کند که علی با آن باشد. «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیث مادار»^{۱۵۸} و همین مسأله را پیامبر در روایت ثقلین بهر مناسبتی که پیش می‌آمد می‌فرمود حدیث ثقلیت حدیثی است که به حدّ تواتر، سنّی و شیعه نقل کرده اند.

مرحوم آیه الله امینی آن مردبزرگ صاحب کتاب نفیس «الغدیر» پند و دو سند روایت را نقل می‌کند، و نداریم در اسلام یک روایتی که این قدر شهرت داشته باشد. روایتی است متواتر پیش سنّی و شیعه. اینکه پیامبر اکرم به هر مناسبتی که پیش می‌آمد بش از صد مرتبه، دویست مرتبه، هزار مرتبه، هر جا مناسبتی جول می‌آمد، می‌فرمود:

«انّی تارکُ فیکمُ الثقلین: کتابَ الله و عترتی لَنْ یفترقا حتّی یردا علی الحوض ما ان تمسکتهم فلن تَضلوا ابدًا»^{۱۵۹}

می‌فرمود از میان شما می‌روم در حالی که دو چیز سنگین، دو پشتوانه برای اسلام در میان شما می‌گذارم: یکی قرآن و دیگری عترت، یکی قرآن و دیگری علی. و اگر تمسک کردید به این دو پشتوانه، ضلالت نیست، گمراهی نیست. در آغاز بعثت فرمود، در وسط فرمود حتی دم مرگ هم فرمود: با فرض اینکه در مدت عمرش چیزی ننوشته بود میخواست بنویسد به اقرار سنّی و شیعه فرمود قلم و دوات بیاورید بنویسم و از جمله ای که فرموده است معلوم می‌شود بخط مبارکش می‌خواست بنویسد: «انّی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض» این چهره روشن، این چهره ای که برای جهان بشری افتخار است، این چهره ای که هر که می‌خواهد افتخار کند، اظهار علم کند درباره او کتاب می‌نویسد.

جرجرداق مسیحی کتاب نوشته، کتاب خوبی است درباره چند شعر دارد از یک نصرانی، اینصرا نیدر وسط شعرهایش میگوید به من نگو که چرا شعر گفته ام درباره علی من که نصرانی هستم باید شعر بگویم درباره پاپ، درباره حضرت عیسی، درباره حضرت مریم، چرا شعر گفته ام درباره علی؟ می‌گوید: برای اینکه من عاشق فضیلت هستم و گشتم در این جهان دیدم سرچشمه فضیلت علی است. لذا برای او شعر گفتم.

شاعر شعر می‌گوید: عالم کتاب می‌نویسد و افتخار می‌کند که من آن هستم که توانسته ام درباره علی (ع) چیزی بگویم، این مرد بزرگ شصت و سه سال زندگی کرده است سی و سه سال با پیامبر اکرم (ص)، در آن سی و سه سال که با پیامبر اکرم (ص) بود است، به اقرار سنّی و شیعه اگر علی نبود اسلام هان رویه‌اول از بین می‌رفت، به قول ما طلبه ها علت موجد برای اسلام علی (ع) است، همان وقتیکه با عمر بن عبدود مقابله کرده پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«برزالاسلام کلّه مع الکفر کلّه»^{۱۶۰}

اسلام با همه کفر روبرو است و دارد مبارزه می‌کند اگر او غالب شود، کفر غالب است اگر (ع) غالب شود اسلام غالب است.

^{۱۵۸} (۲) ۳- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۹۷.

^{۱۵۹} (۳) ۴- بحار، جلد ۲۳، صفحه ۱۰۶، خبر ۷، ۹، ۱۰.

^{۱۶۰} (۱) ۱- تفسیر نمونه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵۵.

در جنگ احد و حنین که اشاره‌های به آن کردم، اگر علی نبود پیامبر کشته می‌شد، اگر علی نبود اسلام خنثی می‌شد، اسلام شکست می‌خورد و بالاخره هشتاد و هفت جنگ پیش آمد و بدست مبارک علی پیروز شد و به خوبی دشمن ودوس می‌فهمند و اقرار هم دارند، اینکه اسلام به دست مسلمانها رسید، در حجاز منتشر شد، پنجاه سال توانست دنیا را تکان دهد علت موجه اش علی بود.

این در زمان پیامبر اما مهمتر از این، بعد از پیامبر اکرم (ص)، توطئه گره منافقین، یهودیه‌های تصمیم گرفته بودند که بعد از مرگ پیامبر اکرم (ص) اسلام را از بین ببرند، اسلام را نابود کنند آنها در حیات پیامبر اکرم (ص) هرچه اینطرف و آنطرف زدند نگذارند اسلام قد علم کند نشد، لذا نقشه کشیدند طرح ریزی شده بود از داخل مدینه، از خارج مدینه، حتی از خارج حجاز، در آن زمان نظیر آمریکا و شوروی فعلی قیصر و کسری آن زمان بود که آن دو ابر قدرت تصمیم گرفته بودند، و منافقین در مدینه تصمیم گرفته بودند، و منافقین که متفرق شده بودند فراری بودند تصمیم گرفته بودند. نقشه می‌دادند، طرح ریزی می‌کردند یهودیها که بدست مسلمانها متفرق شده بودند، یا قتل عام گردیده بودند.

اینها همه نقشه می‌کشیدند، توطئه ها می‌کردند و آنها در زمان پیامبر مایوس شده بودند از اینکه بتواند کار یکنند لذا تصمیم گرفتند که بعد از پیامبر اکرم (ص) اسلام را نابود کنند نقشه هم این بود که وقتی پیامبر اکرم (ص) از دنیا رفت مسلمانها را در مدینه و در مرکز اسلام بریزند به جان یکدیگر، بیندازند به جان یکدیگر و دشمن از خرج مدینه کار خودش را بکند.

توطئه این بود، بعد از ثقیفه بنی ساعده که مولا امیرالمومنین عقب زده شد حضرت دید باید با صبر و استقامت و خانه نشینی اسلام را حفظ کند، آن حضرت دیدند اگر وحدت جلو نیاید، اگر دادش بلندشود، اگر امام (ع) بخواهد حقش را بگیرد در مزر حکومت اختلاف می‌شود به جان یکدیگر می‌افتند. آمریکا و شوروی آن زمان، یعنی پادشاه روم و ایران یعنی قیصر و کسری حمله میکنند، می‌دیدند که در خارج از مدینه مهیا هستند برای حمله، می‌دید مسیلمه کذابها به دست منافقین فراری، بدست یهودیهای متقلب مهیا هستند برای حمله به مدینه لذا صبر کرد و صبر علی بالاتر از شمشیری زدنش بود، زیرا شمشیر علی توانست اسلام را هتی دهد، صبر علی توانست اسلام را بدست من و شما برساند، صبر علی توانست اسلام را باقی بگذارد، اگر صبر علی نبود یکماه طول نمی‌کشید بعد از مرگ پیامبر ک اسلام مثل پیامبر می‌مرد «و علی الاسلام السلام» می‌شد گرچه صبر علی برای علی مشکل بود، از شمشیر زدن در زمان پیامبر برایش مشکلتر بود.

در نهج البلاغه می‌فرماید که صبر علی (ع) از جنگیدن خیلی مشکل تر بود. می‌فرمود:

«صَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا»^{۱۶۱} من صبر کردم ام امثل آدمی ک یک خاری به چشم و استخوانی در گلویش باشد. در کلام امیرالمومنین (ع) معلوم است اغراق نیست سخت است از شمشیر زدن و نود زخم در جنگ احد پیدا کردن برایش مشکل تر است.

اما نتیجه صبرش از نتیجه شمشیر زدنش قطعاً بالاتر است. نظیر صبر امام حسن و قیام امام حسین است. صبر امام حسن اگر از قیام امام حسین بالاتر نبود قطعاً کمتر نبود. نبی اکرم فرمود:

یکی باید صبر کند تا زمینه قیام را فراهم کند، دیگری باید قیام کند تا ریشه ظلم را بکند.

امیرالمومنین (ع) سی سال صبر کرد اما صبرش نتیجه داشت گرچه مشکل بود. امیرالمومنین راجع به مظلوم، راجع به دیگران به اندازه ای حساس است که راوی میگوید دیدم امیرالمومنین دارد گریه می کند دانه های اشک روی زمین می ریزد، به اندازه ای عصبانی است که می گوید مرگ برای علی شربت است. رو به مردم کرده میگوید: ای نامردمردم! چرا علی را یاری نمی کنید برای اینکه ظلم را ریشه کن کند، بعد می فرماید من شنیده ام یک دختر یهودی که در پناه اسلام بوده مظلوم واقع شده و ریخته اند خلخال از پای دختر یهودی برده اند و این دختر یهودی داد می زده، و اسلام، می گفته کسی بفریاد او نمی رسیده، علی (ع) راجع به ظلم این مقدار حساس است.^{۱۶۳} اما همین قضیه «مالک بن نویره» را می بیند باید صبر کند، قضیه مالک بن نویره به قول ابن ابی الحدید معتزل یک نقطه سیاهی است در تاریخ اسلام. مالک بن نویره آن کسی است که پیامبرگفته اهل بهشت است، مالک بن نویره آمد مسجد. پیامبر منبر بود، گفت: یا رسول الله! من می توانم همیشه بیایم خدمت شما، دین را به من بیاموز حضرت فرمودند دین یعنی شهادتین، دین یعنی به گفته رسول الله عمل کردن، دین یعنی شهادت به ولایت و اشاره کرد به امیرالمومنین که پای منبر بود و فرمود که بعد از من این وصی من است. این خلیفه من است. چند ماهی از این قضیه گذشت خبر رحلت پیامبر به مالک بن نویره رسید، آمد هم برای تسلیت و هم برای تبریک، وقتی آمد دید صحنه عوض شده، علی نیست، گفت: علی کجاست؟ مگر یادتان نیست که پیامبر اکرم (ص) به من دین آموخت؟ گفتند: چرا، مگر وصی پیغمبر علی (ع) نیست؟ گفتند: چرا اما صلاح ندیدیم، صلاح نبود علی سرو کار بیاید. پرسید چرا؟ تا گفت چرا، با پس گردنی و کتک او را از مسجد بیرون کردند بعد هم خالد بن ولید با یک دسته ای برای اینکه دیگر کسی حرف نزند، دادش بلندنشود رفت در بادیه و شب مهمان مالک بن نویره بود، مالک خیلی به اینها احترام کرد، به عنوان زکات گرفتن رفته بودند، گفت زکاتم را می دهم برای وحدت اسلام گرچه شما مخالفت با رسول الله کرده اید.

بعد اینها شبیخون زدند مالک بن نویره در خیمه اش بود ریختند همه مردها را کشتند از جمله مالک بن نویره بهشتی را به شهادت رساندند. تاریخ نویسها می نویسند همان شب خالد بن ولید با زن مالک بن نویره هم بستر شد. ابن ابی الحدید می نویسد، همان شب غذا پختند، سر مالک بن نویره را زیر دیگ گذاشتند اما سر نسوخت.^{۱۶۴} این خبر به امیرالمومنین (ع) رسید آن علی در میان مردم مثل باران گریه می کرد و می گوید مرگ برایم شربت است. که یک دختر یهودی مظلوم واقع شود اینجور صحنه ها را باید ببیند و صبر کند باید گریه هایش را هم در اطاق تنهایی بکند، باید درد دل هایش را برای در و دیوار بکند، تا زهرا داشت درد دل هایش را برای زهرا می کرد وقتی دیگر زهرا هم نبود، درد دل هایش را برای در و دیوار می کرد، گودال می کند چنانچه کمیل هم در آن اواخر نقل می کند، گودای می کند و درد دل هایش را برای گودال می گفت و گودال را پر می کرد امیرالمومنین حساسیت دارد روی بیت المال مسلمانها باندازه ای حساسیت دارد که به مناسبت نامه هایی که به استاندار هایش می نویسد، نامه ها را می خواندم می نویسد، استاندارها

^{۱۶۲} (۱) ۲- بحار، جلد ۴۳، صفحه ۲۷۸.

^{۱۶۳} (۲) ۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

^{۱۶۴} (۱) ۱- تفسیر نمونه، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۲.

«ادْفُوا اَفْلامَكُمْ و قاربوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ و اخذِفُوا عَن فُضُولِكُمْ فَاِنَّ اَمْوالَ الْمُسْلِمِينَ لا تَتَحَمَّلُ الاَضْرارَ»^{۱۶۵}

می گوید استاندار من وقتی نامه به من می نویسد قلمها را ریز کنید، مواظب باشید، سطرها را نزدیک بهم بنویسید، بین سطرها زیادفاصله نیندازید، جان کلام را بنویس، قلم فرسایی نکن چرا؟ برای اینکه اگر قلم فرسائی کنی، اگر بین سطرها فاصله باشد، اگر قلمت درشت باشد، کاغذو مرکب زیاد استعمال می شد و این ضرر برای بیت المال است، و بیت المال تحمّل اینگونه ضرر ها را ندارد.

از طرفی به ایمرالمومنین خبر دادند که بنی امیه بیت المال مسلمانها را می خورند حتی کار بجائی رسیده که وقتی می خواهند ارث قسمت کنند شمش های طلا را با تبر می شکنند، امیرالمومنین در نهج البلاغه می فرماید: کار رسیده به اینجا که بنی امیه مسلط شدند بر بیت المال مسلمانها و بیت المال مسلمانها را می خوردند همانند شتر گرسنه که به علف بهاری می رسد. این را علی می دید اما باید صبر کند.^{۱۶۶} باید گریه کند، بایدخون جگر بخورد، امیرالمومنین (ع) تبعید ابوذر را می دید و پاهای پر از آبله و زخم شده ابوذر را مشاهده می کرد اما باید صبر کند، بیست و پنجسال اینطوری صبر کرد، اما صبرش مثل صبر فرزندش حسن علت مبقیه اسلام بود.

اگر صبر امیرالمومنین نبود همان روزهای اول، منافقین و یهودیها مخصوصاً این دو طایفه که توطئه کرده بودند، نقشه ریخته بودند منافقین در خود مدینه از پشت خنجر می زدند و منافقین و یهودیها به توسط قیصر پادشاه روم و توسط کسری پادشاه ایران حمله کند و حجاز را تپه خاکی کنند، اسلام را بکلی نابود کندو علی نگذاشت. بیست و پنج سال تمام شد و بعد از بیست و پنج سال مسلمانها بیدر شدند دیدند عجب اشتباهی شده به فرموده امیرالمومنین، اشتباهی که دیگر نمی شود جبران کرد اما با فرض اینکه نمی شودجبران کرداصرار کردند به امیرالمومنین که بایدخلیفه شوی هرچه فرمود نمی شوی، کار از کار گذشته رها کنید مرا، بالاخره علی، خلیفه شد پنج سال خلافت داشت، صبری و مشقتی و مصیبتی که علی (ع) در این پنج سال کشید در آن بیست و پنج سال نکشید، خون جگری که امیرالمومنین (ع) در این پنج سال خورد در مدت عمرش نخورد و آن پنج سال علی هر روزش برای او یک مصیبت بزرگی بود.

امیرالمومنین آمد سرو کار، در این پنج سال سه تا جنگ برای علی پیش آمد. امیرالمومنین (ع) اسلام را پایه ریزی کرد، درخت محکمی شد، این پنج سال که می جنگیدند با ولایت می جنگیدند، سه تا جنگ برای علی (ع) پیش آمد یکی جنگ جمل، جنگ جمل را روز نوزدهم درباره اش صحبت کردم، گفتم حسد، پول پرستی، جاه طلبی، جنگ جمل را پیش آورد، و قریب بیست هزار نفر از مسلمانها را به کشتن داد. مواظب باشید حسودنباشید، مواظب باشید پول پرست باشید، مواظب باشید جاه طلب نباشید اگر جاه طلب شدی ولو مقدس باشی ولو عالم باشی ولو سروکار با منبر و محراب داشته باشی، اما بدان آن جاه طلبی تو را بیچاره میکند.

استاد بزرگوار ما مرحوم آیه الله العظمی داماد (ره) این مردی که به بازار حق دارد، حق بزرگ هم دارد به روحانیت، به حوزه علمیه قم حق بزرگی دارد، ایشان یک وقت گریه می کرد مثل باران اشک می ریخت و به ما نصیحت می کرد، به ما میگفت بشر عجیب است، به اندازه ای عجیب است که یکدفعه شیطان می آید، شیطان هم عجیب است. یا نفس اماره این انسان یعنی شیطان درون، یا شیطان برون می آید، اما با توجیه گری. می فرمود: می آید پیش من طلبه و به من طلبه

^{۱۶۵} (۲) ۲- بحار، جلد ۷۳، صفحه ۴۹.

^{۱۶۶} (۱) ۳- خطبه ششقیه ۳.

می‌گوید اگر تو را تقویت کنم تقویت اسلام است زیرا تو نماینده اسلام هستی، و چون نماینده اسلام هستی هر که تو را تقویت کند، اسلام را تقویت کرده است، و هر که تو را زمین بزند، اسلام را زمین زده است. و چنین فردی نسبت به اسلام بی تفاوت است، پس باید به آن کسی که تو را بلند می‌کند به او کمک احترام کنی، او را بالا ببری و آن کی که تو را احترام نمی‌کند، راجع به تو بی تفاوت است از تو تقلید نمی‌کند باید او را زمین زنی هر طور که می‌شود.

یک جمله ای آقای داماد می‌فرمود خیلی محققانه و دقیق است. می‌فرمود: اگر انسان ریاست طلب شد، کارش می‌رسد به جایی که با توجیه، دین را از بین می‌برد، اگر انسان پول پرست شد، رشوه می‌گیرد اما به نام حق حساب، ربا می‌خورد با کلاه شرعی، این فرد آدم خوبی نیست ولو سی سال علی (ع) را دیده، در صف اول مسجد رسول الله عمرش را گذرانده است. اما وقتی که ریاست طلب شد، وقتی پول پرست شد می‌رود و عجیب می‌رود.

جنگ جمل پیش آمد. روز نوزدهم گفتم جنگ جمل را جاه طلبی‌ها، پول پرستی‌ها، حسادت‌ها جلو آورد، جنگ جمل به دست امیرالمومنین (ع) تمام شد اما علی می‌نالید از مسلمان کشی، از اینکه می‌بیند، بیست هزار نفر مسلمان کشته شدند، اما چه کند، فتنه را، چگونه آتش فتنه را خاموش کند، اگر اقدام نکند مسلمانها را می‌کشتند و به عبارت دیگر اگر نجنگند، اسلام را از بین می‌برند.

بعد جنگ صفین جلو آمد جنگ صفین دیگر از جنگ جمل بدتر بود. در جنگ صفین، معاویه رئیس است. معاویه یک آدمی است، منافق، یک آدمی است که نه خودش نه یارانش هیچکدام ایمان نیاوردند یک کسی است وقتیکه بر ممالک اسلامی مسلط شد، شخصی می‌گوید در اطاق او را تنها دیدم متأثر است، به او گفتم: چرا متأثری؟ در همان هنگام مؤذن گفت: «أشهد أن لا اله الا الله» گفت تا وقتی که این صدا بلند است، متأثرم، اگر بتوانم این صدا را خاموش کنم با نشاط می‌شوم، این معاویه است، این معاویه را علی عزل کرده این آدم سیاستمدار به اندازه ای شیطان است که پیش بینی می‌کرد.

آمد مدینه دید که عثمان در مخاطره عیجی است پیش عثمان رفت، گفت: چه خبر است، می‌خواهی یک گارد نگهبان برای تو بفرستم تو را حفظ کنند؟ گفت نه، گفت یا چند نفری را از مدینه تبعید کن. گفت: نمی‌توانم. گفت بنابراین بنویس انتقام خونت را من بگیرم نوشت خونبهای من برای معاویه، معاویه یک پیرزنی را گماشت ده هزار درهم، هم به آن داد، به او گفت همین چند روزه عثمان کشته می‌شود، وقتی کشته شد پیراهن خون آلودش را بیاورشام جایزه بگیر، همین طور شد مسلمانها ریختند عثمان کشته شد، این زن مهیا بود پیراهن خون آلود او را برداشت بردشام، داستان پیراهن عثمان از اینجا سرچشمه گرفته است.

معاویه پیراهن و خونخواهی عثمان را بهانه کرد به نام اینکه علی، عثمان را کشته من می‌خواهم انتقام خون عثمان را بگیرم به این عنوان معاویه چندین هزار نفر اطرافی داشت اما همه جاهل، نادان، معاویه از جهل مردم استفاده می‌کرد کار رسید بجایی که معاویه آماده جنگ با علی شد می‌دانست مردم چگونه اند، اما باز هم می‌خواست امتحان کند، روز چهارشنبه دستور داد مردم را به ماز جمعه دعوت کنند همه آمدند نماز جمعه خواند یعنی خطبه خواند و ماز جمعه را انجام داد. یک نفر هم به معاویه اعتراض نکرد که معاویه امروز چهارشنبه است نه جمعه! فهمید با یان مردم می‌شود با علی جنگید، علی کشته جله است، علی کشته سیاستمداری معاویه است و بالاتر از این، علی کشته جاه طلبی و پول پرستی مثل عمر و عاص است.

فرستاد دنبال عمرو عاص بیا، عمر و عاص را می‌شناسد، حق را می‌شناسد باطل را هم می‌شناسد، از اول شب تا به صبح فکر کرد، فکرش این بود، زمزمه می‌کرد پسرهایش می‌دیدند، گوش می‌دادند، غلامش گوش می‌داد مرتب در صحن خانه گردش می‌کرد، می‌گفت: چه کنم آیا بروم شام، اگر رفته شام ریاست دارم. پول دارم مُکنت دارم، دنیا دار اما دیگر آخرت ندارم جهنم است نه بهشت و اما گر نروم در خانه بنشینم رضایت خدا است، رضایت پیامبر است، بهشت دارم، سعادت دارم اما دیگر دنیا نیست. بروم یا نروم؟ هی با خود می‌گفت بروم یا نروم؟ تا اول اذان صبح تصمیم گرفت گفت می‌روم نزد معاویه آمد.

وقتی آمد پیش معاویه به معاویه گفت با چی می‌خواهی با علی بجنگی؟ یک مقدار پول در مقابلش بود، گفت: با اینه گفت می‌شود، معاویه گفت دستت را بده بیعت کن با من که همکار من باشی در جنگ با علی، گفت خوب، دستم را به تو بدهم معنایش این است که دینم را به تو بدهم در ازای دینم چی می‌خواهی به من بدهی؟ معاویه گفت: هرچه می‌خواهی، گفت: من استانداری مصر را می‌خواهم با خراجش، یعنی وقتی مسلط بر علی شدیم مصر را می‌گیریم م نمی‌روم آنجا استاندار شوم مالیات را بگیرم برای خودم، معاویه گفت خیلی است، گفت نه، گفت نه، دین میدهم خیلی نیست بیعت کرد با معاویه یعنی علی مغلوب شد اما مغلوب چی؟ بواسطه چی؟ علی شکست خورد علی شهید شد اما با شمشیر ریاست طلبی، پول پرستی.

آمدند چهار ماه مسلمان کش راه انداختند، چندین هزار نفر از طرفین، آنطرف آدمهای جاهل، این طرف آدمهایی مانند آن پیرمرد نود ساله که پیامبر اکرم درباره او فرموده بود او اهل بهشت است تا بالاخره روزی نزدیک بود به دست مالک اشتر پیروز شوند. منافقین اینجا باید کار کنند، منافقین در لشکر امیرالمومنین بودند، افراد لجوج هم در لشکر امیرالمومنین بودند عمر و عاص سیاستمدار، حقه باز هم در لشکر معاویه، معاویه گفت چه باید کرد؟ گفت باید پشتوانه قرآن، قرآن را زمین زد، گفت قرآن را سر نیزه کنید، بگویید: بیایید صلح کنیم (صلح تحمیلی)، داد صلح اینها بلند شد وقتی داد صلح اینها بلند شد، عمر و عاص به منافقین رساند که الان موقع کار کردن است.

منافقین در لشکر امیر المومنین بنا کردند زمزمه کردن، دیگر با قرآن که نمی‌شود جنگید، مسلمان کشی بس است. الان موقع صلح است. بین داد صلح از طرف معاویه بلند است، بی داد قرآن و اینکه داد می‌زند بیایید صلح کنیم و هرچه قرآن میگوید عمل کنیم، چرا صلح نکنیم، لجوجها، متعصب ها گول خوردند، آمدند پیش علی، یاعلی دیگر ما با قرآن جنگ نداریم.

امیرالمومنین می‌فرمود: اینها فریب است. این جنگی است به صورت صلح، بالاخره اطراف علی را با تحریک منافقین گرفتند و گفتند اگر مالک اشتر برنگردد، اگر جنگ متوقف نشود تو را می‌کشیم. فرستاد مالک آمد، مالک گفت آقا اجازه بده، پنج دقیقه دیگر کار تمام می‌شود، گفت برگرد اگر الان برنگردی مرا نخواهی دید. برگشت اما شکست قطعی معاویه از بین رفت، بنا شد صلح کنند بنا شد حکم قرار دهند، دو لشکر در بیابان آنها آنطرف و اینها این طرف و یک منبری بگذارند در وسط دو نفر بورند آنجا یک نفر از طرف علی، یکنفر از طرف معاویه هر چه حکمیت گفتند بپذیرند، امیرالمومنین فرمودند: ابن عباس برود نپذیرفتند، گفتند ابن عباس خویش تو است، ما قبول نداریم یک کسی باید حکم باشد که خویش تو نباشد، ابو موسی اشعری را به امام قبولاندند، ابوموسی اشعری، از آنطرف عمرو عاص هم از طرف معاویه با

هم تبانی کردند، یعنی ابوموسی اشعری را گول زد گفت آقا، نه معاویه و نه علی بیا من و خودت زمام امر از دست بگیریم یعنی جاه طلبی، این مرد خرفت را گول زد، گفت خوب چه کنم، گفت برو منبر من هم می‌روم منبر و علی و معاویه را از خلافت خلع می‌کنیم.

گفت خوب تو برو منبر گفت نه تو پیرمردی، تو آقا هستی احترام تو واجب است، احترا کرد او را، گفت تو برو منبر رفت منبر گفت: آی مردم! همه شاهد باشید (انگشترش را در آورد) همین طور که من این انگشتر را از دست خود در آوردم، علی را از خلافت خلع کردم، آمد پایین عمرو عاص سیاستمدار رفت روی منبر بعد از خطبه ها و تعریف ها گفت مردم (انگشترش را در آورد) همینطور که انگشترم را در آوردم، علی را از خلافت عزل کردم، بعد انگشتر را در دست خود کرد و گفت همین طور که من انگشتر ار در دست کردن معاویه را نصب خلافت کردم.

همان ها که اطراف علی را گرفتند و مالک اشتر را برگرداندند، گفتند که اشتباه کردیم، امیرالمومنین فرمودند: کی این اشتباه را کرد من یا شما؟ خوب، اشتباه کردید. گفتند: اصلاً بیخود حکم قرار دادید. گفت من قرار دادم یا شما؟ گفتند هر کس منافقین و آن لجوجها و جاهل ها ه داد زدند علی کافر شده «لاحکم الا لله» حکم از آن خداست، اشتباه شده است هرچه می‌گفت این اشتباه را کی کرده به جای اینکه با استدلال با علی حرف بزنند می‌گفتند علی کافر شده «ان الحکم الا لله» می‌گفتند یا علی باید توبه کنی اگر توبه کردی از تو دست بر می‌داریم و اگر توبه نکردی گناه داری، کافر شدی با تو می‌جنگیم.^{۱۶۷} چی می‌رساند بشر را به اینجا یعنی جنگ صفین که رسید به اینجا و خاتمه پیدا کرد اگر از شما بپرسند جنگ صفین چرا بپا شد؟ باید بگوییم برای جاه طلبی، باید بگوئی برای پول پرستی، اگر به شما بگویند جنگ صفین چرا باین نکتب خاتمه پیدا کرد؟ که ننگی برای مسلمانها شد، در تاریخ بالاتر از این برای مسلمانها نداریم.

علی کشته جهل است، علی منزوی نادانی و لجاجت و تحمقی است. امان از لج و نادانی، شیطان تشر زد به خدا و آن هم یکی پس از دیگری به خدا گفت: حال که مرا رانده درگاهت کره ای همه بنده هایت را از بیت می‌برم. همه بنده هایت ر اگمراه می‌کنم، اینها تشر به خدا است، یعنی اگر انسان لج کند، درمقابل خدا قد علم می‌کند، اگر انسان لج کند ولو مسلمان باشد، در مقابل قرآن قد علم می‌کند، در مقابل علی قد علم می‌کند، و علی ار تکفیر می‌کند و بالاخره عل را در محراب عبادت می‌کشد.

شما خیال می‌کنید ابن ملجم علی را نمی‌شناخت، مسلم ابن ملجم علی را بهتر از من و شما می‌شناخ آدمی بود مقدس، آدمی بود که پیشانی پینه کرده بود، آدمی بود که در صف اول نماز علی سجاده می‌انداخت، ابن ملجم آدمی بود که از اطرفیان علی محسوب می‌شد اما لج کرد، لجاجت او رسید به اینجا که علی را کشت، وقتی که به او می‌گویند چرا چنین کردی؟ میگوید: دیگر مقدر این بود. آنکه شقی باشد، هر جور باشد، دیگر نمی‌واند سعید شود، می‌گذارد گردن خدا، لج می‌کند، بعد هم می‌گذارد گردن خدا. این هم جنگ صفین.

بعد هم جنگ نهروان پیش آمد چهار هزار نفر از لشکر امیرالمومنین جدا شدند به نام خوارج که منطلق آنها این بود «ان الحکم الا لله» بقول امیرالمومنین (ع) می‌فرمود چه شعار خوبی، ما چه استفاده بدی؟! دیده اید بعضی اوقات زیر رچم یک کسی بدبختی ها جلو می‌آوردند، زیر پرچم پیراهن عثمان جنگ صفنی پیش می‌آید، زیر پرچم «ان الحکم الا لله» علی

^{۱۶۷} (۱) -۱ اقتباس از شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۳۷، (از چاپ ۲۰ جلدی ها)

کُشی پیش می‌آید، چهارهزار نفر با شعار «ان الحکم الا لله» بقول علی چه شعار خوبی، با علی جنگیدند، امیرالمومنین مجبور شد که با اینها بجنگد. اینها به اندازه ای توطئه کردند.

تاریخ نویسه‌ها نوشته اند یک دسته از خوارج می‌رفتند، مردی با زن حامله اش از شیعیان علی می‌رفت، او را شناختند، جلوآمدند به او گفتند علی چگونه آدمی است؟ یک مقداری تعریف کرد شوهر ار در مقابل زن سربریدند بعد آمدند در مقابل زن به زن گفتند که این بچه ات پسر است، یا دختر؟ گفت:

نمی دانم. خنجر را زدند به شکم زن، بچه را بیرون آوردند در مقابل چشمان زن، بچه اش را کشتند و او در حال جان دادن نگاه به طفل معصومش می‌کرد.

امیرالمومنین مجبور شد اینها را بکشد و اینها را قتل عام کند و نابودشان سازد آنها نابود لجاجت شدند، اما برای علی سخت بود، در نهج البلاغه می‌فرماید اگر علی نبود این فتنه راهیج کس نی توانست خاموش کند، تا اینکه در مثل چنین روزی شهید شد. اما راحت شد، راحت شد.

خلاصه حرف این شده که امیرالمومنین (ع) سی سال صبر کرد سی سال برای اسلام کار کرد، اما خیلی مشکل بود و آن فرایده که در مقابل علی قد علم کردند نه اینکه علی را نمی‌شناختند، بلکه خیلی هم خوب می‌شناختند، اما پول پرستی ها، لجاجت ها، ریاست طلبی ها، جهل ها، احساسات، این همه جمع شد، شمشیر ابن ملجم شدو شب نوزدهم به فرق مبارک علی آمد، امیرالمومنی (ع) راحت شد چنانچه وقتی شمشیر آمد به فرق مبارکش فرمود:

«فَرْتُ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ»

بخدا آسودم شدم، راستی آسوده شد. گر چه مصیبت علی برای عالم بشریت مشکل است، اما علی راحت شد.

برای تاریخ وچهره سیاه تاریخ همین مقدار بس که مولا امیرالمومنین را باید شب غسل بدهند، شب کفن کنند و قبر مبارک او هم معلوم نباشد، قبر این زن و شوهر یعنی قبر زهرا و امیر المومنین معلوم نباشد، قبر زهراکه هنوز هم معلوم نیست و قبر امیرالمومنین تر مان هارون الرشید از دست دشمن مخفی بود. در زمان هارون الرشید آهوها قبر حضرت را نشان دادند و ائمه طاهرين مثل موسی بن جعفر، حضرت رضا، و دیگران امضا کردند، آنوقت قبر ظاهر شد.

این ننگ نیست برای انسان که قبر مثل علی را مخفی کنند برای اینکه نکند قبر آن حضرت را نبش کنند، این درد دل نیست برای شیعه، این خون جگر یست برای شیعه که قبر زهرايش هنوز مخفی باشد؟ چه خون جگرهایی این زن و شوهر برای اسلام کشیدند، برای اسلام دیدند.

درس نوزدهم: عنایت در تهذیب نفس فرزندان

بحث ما درباره تهذیب نفس اولاد بود و در این باره چون بحث خیلی ناقص مانده بود امروز را هم بخواست خداوند و کمک حضرت بقیة الله (عج) درباره آن صحبت می‌کنیم و امیدوارم برای من و شما مفید باشد، بحثی است ارزنده، بحثی است که به کار بستن آن کاری است مشکل. اما کاری است لازم و واجب.

درباره تعلیم و تعلم صحبت کردم و فهمیدیم در اسلام علم خیی منزلت دارد. چیزی که باید توجه به آن داشته باشیم عالم در اسلام قدر و منزلت دارد. اما بشرط اینکه عالم با تقوا باشد، عالم با عمل باشد ولی اگر علم عالم برای او نفعی داشته باشد و مثل شمعی باشد که بسوزد تا دیگران استفاده کنند، چنین عالمی در اسلام ارج و قرب و منزلت ندارد. قرآنی که می‌فرماید:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِي أُوتِيَ الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^{۱۶۸} عالم نه یک درجه بلکه درجاتی، ممتاز از دیگران است

همین قرآن عالم بی تقوی را، عالم بی عمل را تشبیه کرده است به حمار آن حماری که یک بار کتاب بار اوستو همین طوری که بار کتاب برای حمار استفاده ندارد، می‌فرماید علم منهای تقوی هم برای عالم چنین است در سوره جمعه می‌فرماید:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا.^{۱۶۹}

مثل افرادی که عالمند اما بی عمل هستند مثل آن حماری است که یک بار کتاب بار او باشد. عالم بی عمل در قرآن تشبیه شده به حمار یعنی باندازه ای در اسلام پست شده است که قدر و منزلت یک انسان را هم ندارد. بلکه از یک فرد معمولی هم پست تر است باندازه ای هم عذابش زیاد است که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ.^{۱۷۰}

یا در روایت دیگر می‌خوانیم:

إِبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَالِمٌ لَا يُنْتَفَعُ مِنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ

مبغوض ترین افراد پیش خدا عالم بی تقوای و عالم بی عمل است. در روز قیامت عالم بی عمل عذابش از همه دردناکتر است، حتی در روایات می‌خوانیم عالم بی عمل در دوزخ، دوزخ را متعفن می‌سازد. باندازه ای بوی گندش بلند است که دوزخیان از دست او آزده خاطر می‌شوند و پیش خدا شکایت می‌کنند.

و در روایات می‌خوانیم دو دسته هستند که بوی بدی می‌دهند. کی مرد زنا کننده یا زن زنا دهنده که اگر بدون توبه از دنیا برود عورتین آنها بوی بسیار بدی می‌دهند. و جهنم را می‌گندانند. یکی هم عالم بی عمل، عالیم بی عمل همه بدنش بوی گند می‌دهد، مثلاً اگر یک عالم بی عمل در دنیا فقط خانه اش را متعفن و فاسد کرده و زن و بچه اش را بدبین به علم و به روحانیت نموده فقط اطراف خودش را فاسد و بی دین نموده اما یکدفعه عالمی دهی را خراب کرد شهری را خراب کردو برای خاطر بی تقوایش مملکتی را خراب کرده لذا عذابش دردناک است با افراد عادی فرق دارد.

^{۱۶۸} (۱) ۱ مجادله، ۱۱.

^{۱۶۹} (۲) ۲ جمعه، ۵.

^{۱۷۰} (۱) ۳ بحار، جلد ۳، صفحه ۳۷.

و عالم غیر مهذب از عالم بی عمل بدتر است، برای اینکه قرآن شریف عالم غیر مهذب را به سگ درنده تشبیه کرده عالمی که تقوی نداشت در قرآن تشبیه شده بود به حمار اما عالمی که خود را تهذیب نکرده در سوره اعراف تشبیه به سگ شده: **وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ:**

پیامبر برای اینها بخوان و برای اینها بگو یک کسی بود علم داشت، اما منسلخ از علمش شد به علمش عمل نکرد برای اینکه غیر مهذب بود متابعت از شیطان کرد گمراه شد. «**وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَتَّبَعَ هَوَاهُ.**» علمش او را باید بالا برده باشد علمش باید عالم ملکوت را تسخیر کرده باشد، اما برای اینکه صفت رذیله داشت وی را میخکوب در زمین کرد. بعد فرماید:

مثله کمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تترکه يلهث. مثل آن عالم غیر مهذب مثل آن درنده ای است که گر حمله باو بکنند دهانش را باز می کند، زبانش را بیرون می آورد و حمله می کند و اگر هم حمله با آن نکنند او حمله می کند او هار است او بچه را می گیرد او بزرگ و کوچک را می گیرد، می فرماید عالم غیر مهذب چنین است وجودش مضر برای اسلام است، وجودش مضر برای خودش و طائفه اش هست، وجودش مضر برای پیامبر اکرم (ص) می باشد.

اگر خدای نکرده یک عالمی پول پرست شد ابو هریره می شود اگر خدای نکرده یک عالمی حسود شد شریح قاضی می شود، شریح قاضی یعنی کارش می رسد به آنجا که حکم قتل ابی عبدالله الحسین (ع) را می دهد، قرآن فرماید: **كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ.**

اگر انسان حسود شد غیبت کرد تهمت می زند شایعه پراکنی میکند، وقتی شما غیبت ها و زخم زبانها و شایعه پراکنی ها را مطالعه کنید ریشه یابی کنید می بیند از حسادت بلند می شود.

زن حسود است غیبت می کند، حسود است تمامی و سخن چینی می کند، حسود است شایعه پراکنی می کند، تهمت می زند، آقا متکبر است چون تکبر دارد می خواهد خودش را بالا ببرد دیگران را زمین می زند. زخم زبان می زند. غیبت می کند تمام گناهان سرچشمه از صفت رذیله میگرد و اگر عالمی غیر مهذب شد غیر متقی هم هست لذا باید مواظب این باشید.

پدر و مادرها! نمی گویم: دخترهای شما دبیرستان نروند، بروند نمی گویم: پسر شما دانشگاه نرود، برود اما می گویم باید تقوا داشته باشد، باید

مهذب باشد. شا مطالعه کنید در افرادی که بر ضد مملکت خودشان جاسوسی کرده اند. مملکت خود را به باد داده اند مطالعه کنید در زندگی افرادی که با استعمارگرها و استثمارگرها ساختند و استعمارگرها را مانند زالو بجان جامعه خود انداختند. یک حمال و یک زارع، یک کاسب، یک تاجر، ای کار را نمی تواند بکند و تا بحال هم نکرده است.

مملکت را که می تواند بفروشد؟ پسر شما وقتی که عالم باشد وقتی که دانشگاه رفته باشد اما مهذب نباشد که می تواند استثمارگر را مسلط کند بر مستضعفین، بر بیچاره ها، کی می تواند حکومت جبارن را روی کار بیاورد، دانشکده رفته ها که دین ندارند. دانشکده رفته که تقوی ندارند، دانشکده رفته که خود را نساخته اند، مهذب نیستند این غرب زده ها معمولاً سواد دارند، اما تقوی ندارند. سواد دارند امام مهذب نیستند، وقتی مهذب نشد دیگر انقلاب را بباد مسخره می گیرد. کارش می رسد با آنجا که یک آمریکائیرا یک حکال آمریکائی را از یک مسئول مملکت بهتر میدانند چرا؟ غربزده شده است این غربزده از کجا پیدا شده؟ غیر مهذب است پول پرست است و زرق و برق او را گرفته.

خیال می‌کند حال که پیاپی ی سازد آدم هم هست، خیال می‌کند حال که صنعت دارد انسان هم هست اما نمی‌داند همین که صنعت دارد در آدمیت باندازه ای منحط است که باید ب گوییم از هر درده ای منحط تر است اصلاً دنیای روز چرا دنیای جنگل شده؟ چرا یک باغ وحش شده؟ می‌شود دنیای روز را گفت دنیای انسانها؟ حالا دنیای خل ها هست بکنار، اما دنیای حیواناتی خل است، یک دفعه شیر می‌درد اما یکدفعه شیر خل می‌شد وقت یک دیوانه شد معلوم است که شیرخل چه می‌کند.

دنیا علاوه بر اینکه ضعف اعصاب دارد و بقول روانشناسها دنیای خل ها است، دنیای درند ها است این درندگی از کجا پیدا شده از علم اما علم منهای تقوی، اما منهای صفات حسنه یعنی صفات رذیله، از روز اول باید مواظب بشاید این بچه هاییتان حسود با رنیا بد مواظب باشید، جوانهاییتان، بچه هاییتان، نوجوانهاییتان، آنها متکبر با ر نیایند خودپرست با ر نیایند منیت و تفاخر نداشته باشند اینها هرچه بزرگ شوند اگر صفت رذیله باشد ای نصف رذیله رسوخ می‌کند در دل مثل درخت کهنه می‌شود و زائل کردن او و خشک کردن او کاریست مشکل یعنی یک زن هشتاد ساله اگر بخواد حسادتش را رفع کند، می‌شود اما خیلی مشکل است یما یک بچه ۴۵ ساله حسود را شا بزودی می‌توانید حسادتش را از بین ببرید.

یک پیرمرد جاه طلب متکبر بخواد تکبر و جاهش را از بیت ببرد می‌تواند باید هم ببرد از اوجب واجبات هم هست، ولی خیلی مشکل است اما یک بچه اگر منیت هم داشته باشد یک نوجوان اگر تکبر داشته باشد پدر و مادر زود می‌توانند، معلم زود می‌تواند، این تکبر و منیتش را از بین ببرد و واجب است چنین کاری را انجام دهد، پدر و مادر ها یککاری کنید این جوانهای شا با کتابهای اخلاقی یا نوارهای اخلاقی سروار داشته باشند این لازم است برای جوان، این لازم است برای پدر و مادر یک جوان، باید همیشه با منبر و محراب سرو کار داشته باشد یک جوان لااقل در ۲۴ ساعت یک ساعت و دو ساعت باید عمر خودش را صرف خودساز کند اگر نکند بیچاره است.

پدر ومادرها! مواظب باشید دخترهای شا بیچاره نشوند مواظب باشید پسرهای شما بیچاره نشوند. همان طوری که بفکر دنیای آنها هستید باید بفکر خودسازی آنها نیز باشید. و این لازم تر است حال چیزی که الان باید درباره آن صحبت کنم و مفصل است و باید آنرا امروز تمام کنی این است که چه باید کرد بچه هایمان را مهذب کنیم؟ چه جور باید این بچه هارا، جوانها را، نوجوانها را مهذب کنیم؟

این بحث این است که چگونه باید خود را مهذب کنی آن مفصل است الان راجع به اینکه چه باید بکنیم این بچه ها مهذب شوند، از راه دفع و اینکه نگذاریم صفات رذیله او شعله ور شود. این یک راه مثلاً بچه دو سه ساله شما حسود است. و می‌بیند که تا بچه شیر خوارتان را بر می‌دارید ناراحت می‌شود بچه دو سه ساله شما حسود است می‌بینید که وقتی شما نباشید بچه کوچولو را می‌زند بچه کوچک شما حسود است می‌بیند وقت یکه بچه شیرخوار ناز می‌کنید او گریه می‌کند، خوب چه باید کرد؟

راه اولش این است که در مقابل یان بچه آن بچه را ناز نکنید و در مقابل آن بچه این بچه را شیر ندهید و اگر می‌خواهید شیر بدهید و ناز کنید هر دو را انز کنید یعنی مادر، بچه ۲۳ ساله اش را بنشانند بچه شیرخوارش را هم بنشانند د ردامانش او را شیر بدهد و آن یکی را هم ناز کند.

یک چیز غلطی که در بعضی از پدر و مادرها هست و پدر و مادرها موجب می‌شود که بچه هایشان بیچاره می‌شوند اختلاف در میان بچه‌ها می‌افتد. این است که تفاوت می‌گذارند بین بچه‌ها، و این غلط بزرگی است مثلاً بعضی از زن‌ها دختر دوست ندارند، بعضی از مردها دختر دوست ندارند پسر دوست دارند همین محبت آنها موجب می‌شود که امتیاز بگذارند بین دختر و پسر این امتیاز گناهی است بسیار بزرگ، اولاً شخصیت آنطف کوییده می‌شود. ثانیاً اختلاف بین این خواهر و برادر شدید می‌شود این اختلاف رفع نمی‌شود حتی اختلاف می‌افتد بین نوه‌های این مرد.

گاهی یک پدرش ارثش را بدختر نمی‌دهد یا کم می‌دهد کار غلطی که در میان بعضی مردم هست که باید بگوییم بعضی از مردم بی‌توجه هستند ارث بدختر کم‌تر میدهند، بعد از مرگش اختلاف بین این دختر و پسر به دادگاه می‌رسد مالکه از بین می‌رود این خواهر و برادر تا دم‌مگر اختلافشان حل نمی‌شود، لذا راه اول دفع است یعنی تفاوت نگذاشتن بین بچه‌ها اگر از می‌کنی هر دو را ناز کن و اگر تنبیه می‌کنی هر دو را تنبیه کن، اگر ارث قسمت می‌کنی آنکه خدا گفته است بکن و اگر پول می‌دهی بطور مساوی، به هر دو بده، اگر تحفقه می‌آوری بطور مساوی به هر دو بده و اگر جایزه و هدیه می‌دهی بطور مساوی به همه بده.

فرق گذاشتن بین دختر و پسر و یا فرق گذاشتن بین یکی و دو تا، اینها همه غلط است و باید خیلی مواظب باشیم یکدفعه مثلاً دختر با شوهرش می‌آید خانه شما، پسران و عروستان هم آمده یک احترامی برای عروستان قائلی می‌شوید یک احترامی هم به پسر می‌گذاری و یک بی‌احترامی به داماد می‌کنی یا یک بی‌اعتنائی بدختر می‌کنی همینجا، تخم نفاق را می‌کاری همین جا درخت بدبختی این دختر و پسر را می‌کاری همین جا بدبختی دختر و پسر را می‌کاری همین جا دختر و پسر را جهنمی می‌کنی و خود را جلوتر به جهنم می‌فرستی همین جا حسد را ریشه دارتر میکنی.

راه دوم رفع است، معنای رفع این است که باید زبان کودکی گشاد با بچه و صفات رذیله‌اش را رفع کرد. وقتی که می‌بینید بچه سه ساله شما حسودی می‌کند این بچه را در دامن بنشان، یک قصه‌ای برایش بگوید.

بگویید پسر جان من، قرآن شریف می‌فرماید: برادران یوسف به یوسف حسد ورزیدند یک بچه کوچول بود.

برادران یوسف خیال کردند که حضرت یعقوب به یوسف اهمیت بیشتر می‌دهد، حسادت آنها گل کرد تصمیم گرفتند که این بچه را بکشند بردند نگشتند، او را در چاه انداختند و برای خاطر این گناهشان در سرازیری گناه واقع شدند و بقول قرآن شریف بیشتر از بیست گناه مهم این برادران یوسف کردند یعنی به پیامبر دروغ گفتند، نسبت ضلالت به پیامبر دادند پیامبر خدارا به یک ثمن کمی فروختند و بالاخره گناه روی گناه ه روی گناه گناه روی گناه.

به این بچه دو سه ساله با زبان کودکی بگو عزیزم اگر حالا حسادت کنی الانیک کشیده بصورت خواهرت بزنی فردا خدای نکرده خواهرت را می‌کشی ننگ دنیاو آخرت میشود.

اگر دیدی نوجوان شما اینمیت دارد، خودیت دارد مثلاً بچه ۱۲ ۱۰ ساله شما یک چیزی از بازار خریده خودش می‌خورد و به خواهش نمی‌دهد به برادر کوچکترش نمی‌دهد هیچ نگو و به رخس نکش اما بعد با زبان کودکی به این بچه بگو تنها خوری کار خوبی نیست تو انسانی تنها خوری نکن، منیت نداشته باش خودخواه باش اگر همه‌اش را به خواهرت نمی‌دهی اقلماً نصف کن از همینجا بین آنها الفت و ایثار برقرار کن.

اما مواظب باش، تسلط بر اعصاب را داشته باشی مواظب باش با داد و فریاد نمی‌شود کار کرد مخصوصاً به خانم‌ها می‌گویم با داد و فریاد و حرص خوردن و جوش زدن و نفرین کردن و بچه را طرد کردن بجائی نمی‌توان رسید با این کار بچه را جسور می‌کنی و خودت هم یک دیوانه به تمام معنی، از این راه می‌شوی با داد و فریاد نمی‌شود و هر کسی را باندازه عقلش با او صحبت کردن اثر دارد.

مثلاً می‌بینی جوانت متکبر شده وضع بدی دارد در کوچه‌ها راه می‌رود، می‌بینی جوانت پرخاشگری می‌کند وقتی جوانت بتو پرخاشگری می‌کند، پرخاشگری جوان از تکبر سرچشمه می‌گیرد، این آدم طغیان گر شده بخاطر تکبرش وقتی پرخاش به تو می‌کند و وقتی می‌بینی با وضع بدی در کوچه راه می‌رود، وقتی که عصبانی است هیچ نگو، تسلط بر اعصاب پیدا کن این جوان را یکجا تنهائی بخواه یک مقدار با او صحبت کن و بگو جوانم اگر انسان متکبر شد، جامعه او را طرد می‌کند اگر انسان متکبر شد خدایم خورده است که او را زمین می‌زدن اگر انسان متکبر شد عاق پدر و مادر می‌شود، و اگر عاق پدر و مادر شد خدا قسم خورده که او رانمی‌آمرزد اگر کسی عاق پدر و مادر شد. مسلم عاقبتش به خیر می‌شود.

ما زیاد سراغ داریم جوانهایی که با پدر و مادرشان نساختند و اینها به چه بلاهایی گرفتار شدند، به چه مصیبت‌هایی و نکبت‌ها مبتلا گردیدند علاوه بر اینکه خدا پسر و دخترش را به خودش مسلط کردو آنها پرخاشگری با او کردند و زیر دست پسر اهل افتادند، علاوه بر این عاقبت بخیر هم نشدند و از این گونه صحبت‌ها با پسر بکن.

وقتی دیدی دختر وضع راه رفتنش در کوچه خوب نیست وقتی طرز لباسش را دیدی با زبا خوش با او حرف بزن بشما هم می‌گویم حرف تأثیر دارد. اگر حرف را زدی دفعه اول و دوم تأثیر نگذارد، دفعه سوم یک دقری تأثیر دارد، دفعه چهارم یک قدری تأثیر دارد دفعه هشتم و دهم قطعاً تأثیر دارد.

یقین داشته باشید حرف تأثیر دارد یا دم نمی‌رود استاد بزگورا ما مرحوم آیه الله العظمی بروجردی وقتی که درس را می‌گفتند و طلبه‌ها نمی‌پذیرفتند داد و فریاد بلند می‌شد ایشان چیزی نمی‌گفتند فردا می‌آمدند درس را تکرار می‌کردند، دو دفعه دادو فریاد بلند می‌شد دفعه سوم می‌آمدند تکرار می‌کردند دفعه چهارم و پنجم و ششم بالاخره حرف خودشان را با تکرار می‌رساندند. یقین داشته باشید حرف تأثیر دارد همچین رفیق با رفیقش حرف بزند، تأثیر دارد خدا به حضرت موسی وحی کرد:

فقولاً له قولاً لينا لعله يتذكر او يخشى: با زبان خوش با تلفت با نصیحت با عزیزم و امثال اینها این هم راه دوم.

راه سوم راه تقوی است گفتم: همه گناهان از صفات رذیله سرچشمه می‌گیرد، چنانکه قرآن کریم می‌گوید: «قل كل يعمل على شاكلته» وقتی دل تو خراب باشد گناهکار می‌شود، وقتی دل تو در آن شراب باشد تراوش آن شراب است دل ناپاک گناهکار می‌شود. خوب چه باید کرد؟ گناه که شاخ و برگ صفات رذیله است اگر از بین ببریم، کم کم درخت می‌خشکد.

این راه برای خودتان هم خوب است یعنی اگر یک زنی حسود است اگر یک مردی شهوت ران است، اگر یک مردی متکبر است اگر یک مردی بخیل است، اگر یک زنی خدای ناکرده صفت بدبینی دارد، باید گناهایی که از این صفت رذیله سرچشمه می‌گردد ترک کند، یعنی وقتی غیبت نکرد، نمایی و سخن چینی نکرد، شایعه پراکنی نکرد زخم زبان زد بمرور شاخ و برگ حسادت را بریده است درخت حسادت می‌خشکد بمرور زمان، بدی ریشه کن می‌شود. آن کسی که متکبر است این آدم متکبر می‌خواهد بدیگران توهین کند، می‌خواهد پرخاشگری کند، می‌خواهد کاری کند که دیگران کوچک

شوند و خودش بزرگ شود این آدم اگر غیبت نکند زخم زبان نزند وقتی وارد مجلس شد همانجا پایین بنشیند سکوت اختیار کند، من من نکند، تعریف خود نکند اینها که شاخ و برگ صفات رذیله است، این شاخ و برگ را می برد کم کم درخت می خشکد و کم کم درخت ریشه کن می شود لذا تقوی یکی از راههایی است که صفات رذیله را ریشه کن می کند. اگر بچه در مقابل تو غیبت کرد جلیش را بگیر، گر بچه در مقابل تو نامی و سخن چینی کرد جلویش را بگیرد، این مامی و سخن چینی ها است که تخم مرغ دزد، شتر دزد می شود و یک وقت جاسوس از کار در می آید.

راه چهارم که این هم برای همه است این دو را آخر است که گفتم مربوط به بچه ها فقط نیست مربوط به خودمان هم هست دعا راز و نیاز با خدا از خدا بخواهیم، برای اینکه از نظر قرآن شریف تهذیب نفس مال خداست خدا

باید ما را مهذب کند، ما خود نمی توانیم خود را مهذب کنیم. ما باید مقدماتش را فراهم کنیم زحمتهایش را بکشیم، اما اینکه ما مهذب بشویم اینکه صفات خوب در دل ما رسوخ کند ای کار مال خدا است، قرآن می فرماید:

فلولا فضل الله و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ابدأً ولكن یزکی من یشاء:

اگر فضل و لطف خدا نباشد هیچکس نی تواند خود رامهذب کند. خداست که شمها را مهذب می کند، وقتی چنین باشد یکی از راههایی که خیل مؤثر است دعاست، راز و نیاز با خداست، یکی از بدبختی های ما این است که مثلاً شب قدر مرتب دعا می کنیم خدا یا پولم بده، قرضم را اداء کن جهاز برای دخترم دست کن همه اش دنیا.

اما هیچ وقت می گوید: خدایا بچه ام حسود است ان حسادتش را رفع کن تا بحال شما در مدت عمرتان شب بیست و سوم ماه رمضان این شب پرفضیلت گفتم ای خدا! من متکبر م این تکبر مرا دفع کن؟ بدبختی ما این است که بچه شده ایم در را می دهیم خرما می گیریم در گرانها را بچه وقتی گرسنه باشد می دهد و یک خرما می گیرد شب بیست و سوم ماه رمضان چه باید بخواهیم؟ عافیت، عافیت یعنی چه؟ یعنی سلامتی روح، نه سلامتی جسم امشب از خدا بخواهید بچه هایتان سلامتی پیدا کند نه سلامتی جسم فقط سلامتی روح گر بچه ات متبکر است اگر بچه ات حسود است بدان این فلج است چگونه است که گر بچه ات فلج شود باین التماس دعای میگوییم، به آن التماس دعا می گویی آنجا گریه می کنی، آنجا نذر می کنی آجا داد می کنی اینجا هم نذر کن. اینجا هم التماس دعا خواه اینجا هم خودت دعا کن ای آقائی که صفت رذیله داری. کیسکه بگوید من صفت رذیله ندارم؟ حضار محترم زن و مرد بدانید همه و همه صفات رذیله داریم مگر میشود کسی بگوید من صفت رذیله ندارم امام صادق (ع) می فرماید:

«آخر ما یخرج من قلوب الصّدیقین حب الجاه»

: آخر چیزی ک از دل صدیق بیرون می رود جاه طلبی است.

صدیق کیست یعنی آقا هر که باشی جاه طلب هستی، هر که باشی ریا کار و متظاهر هستی، ه رکه باش زود است بتوانی بگویی من ریشه حسادت را از بین برده ام اگر گناه در زندگی تو نیست، می توانی بگویی من فی الجمله صفات رذیله را آتش زیر خاکستر کرده ام، اما تو که غیبت می کنی تو که نامی و سخن چینی می کنی، چگونه می توانی بگویی من صفت رذیله ندارم. همه شما فجل روحی هستید، همه ما فلج روحی هستیم. و امشب که شب بیست و سوم است دعا کنید و بخواهید عافیت را.

علامه مجلسی از رسول گرامی (ص) نقل می‌کند که سوال کردند ما شب قدر چه بخواهیم؟ فرمودند: عافیت، سلامتی دین، سلامتی جسم، اما بالاتر از همه سلامتی روح، این چهار چیز بله یک چیز مهمتر از این چهار چیز هم هست که انشاءالله آن را بدی رد یک فصل مفصلی درباره اش صحبت کنم و آن تربیت عملی است خودت آدم شو بچه هایت آدم می‌شوند در این باره صحبت می‌کنم، خودت غیبت نکن بچه هایت غیبت نمی‌کنند، خودت فحش نده بچه هایت فحش نمی‌دهند، خودت بدبین بمردم نباش، بچه هایت بدبین به مردم نمی‌شوند.

بقول عامه مردم یک چیز میگویندگر می‌خواهی بینی فلانی دوستت دارد یانه بین بچه هایش با تو چه جوری هستند، اگر بچه هایش رسیدند به تو سلام کردند، احترام کردند، بدان آن فرد با تو خوبست و اما گر بچه ها رسیدند و به تو توهین کردند و اعتنا به تو نکردند بدان در خانه خراب است، پشت سر تو غیبت کرد اند، بدگوئی کرده اند این تربیت عملی است که این بحث مفصلی دارد انشاءالله همین چند روزه یک فصلی درباره آن صحبت میکنم و این راه پنجم است و تقاضا دارم به این راه پنجم خلی اهمیت بدهید. خود آدم شوید تا آدم تحویل جامعه دهید، خانم خود متقی ود تا دختر با تقوی تحویل جامعه بدهی، خود با عفت شود، تا دختر با عفت تحویل جامعه دهی.

خانم تو خانمی که درمقابل دامادت لباس ناجور می‌پوشی (بعد درباره اش صحبت می‌کنم)، تو خانمی که در مقابل دامادت لباس آستین کوتاه می‌پوشی، تو که در مقابل دامادت بالای زانویت پیداست، معلوم است که این دخترت هم در مقابل نامحرم بالای زانویت پیدا خواهد شد. تو زن وقتی که در مقابل پسرت بالای زانویت پیداست، معلوم است که این دختر تو هم آن عفتی را که باید داشته باشد پیدا نمی‌کند، وقتی تو خانم سرکوجه می‌ایستی و موهای تو را می‌بینند حتی می‌رسد به اینجا که می‌آیی در خانه بدون چادر، دختر تو هم می‌رود در کوچه بدون چادر.

اگر می‌خواهی بدخترت عفت یاد بدهی خودت عقیف باش، اگر رأفت می‌خواهی به دختر یاد بدهی، خودت رئوف باش وقتی دامادت آمد در خانه با گشاده روئی با عطوفت وقتی دختر آمد و نوه ات آمد در خانه نوه ات را بمنزله جانت حساب کن و دخترت را احترام کن تا این عطوفت اثر کند.

درس بیستم: وظیفه پدر و مادر در تأدیب فرزندان

فصل ۱۴

بحث ما درباره این است که لازم می‌باشد پدر و مادر بچه های خود را ادب کند، آداب و رسوم اجتماعی را به آنها یاد دهند، این بحث، بحثی است مفید، تقاضا دارم توجه بیشتر همه، مخصوصاً مادرها به این بحث بفرمایند. قبل از اینکه وارد بحث شوم این نکته را هم توجه بدهم گر چه بحث راجع به تربیت کودک است، یا جوان یا نوجوان، ما بحث ما ل خود ما است، اما باید در جامعه مؤدب باشیم، خود ما لازم است آداب و رسوم اجتماعی را مراعات کنیم تا بتوانیم فرزندان را به آداب و رسوم اجتماعی آشنا سازیم.

در روایات فراوانی تربیت و تأدیب کودک، نوجوان، جوان از حقوق شمرده شده است، در روایاتی می‌خوانیم، قال رسول الله (ص):

«حقّ الولد علی الواد أن یحسّن اسمه و یحسّن أبه»^{۱۷۱}

از حقوقی که اولاد بر در و مادر دارد این است که پدر و مادر به اولاد خود ادب یاد بدهند و اسم نیکوئی برای او انتخاب کند.

امام سجاد (ع) می‌فرماید: «أنک مسؤل عمّا ولیته به من حسن الأدب»^{۱۷۲}

شما مسئولید بچه خود را مؤدب بار بیاوری. و در جای دیگر امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: لامیراث کالأدب»^{۱۷۳} هیچ ارثی از طرف پدر و مادر برای فرزند بهتر از ادب نیست، اگر یک خانه ای، مغازه ای برای او بگذاری، امیرالمومنین می‌فرماید، ادب از این خانه برای او بهتر است، و خلاصه اینه پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«اکرموا اولادکم و احسنوا ادابکم یغفر لکم»^{۱۷۴}

بچه هایتان را گرامی بدارید، احترام بچه هایتان را نگاه دارید و ادب هم به آنها بیاموزید و خوب هم بیاموزید، و آنها را مؤدب بار بیاورید.

بنابراین از نظر روایات اهل بیت، ادب نمودن فرزند کاری است لازم. معنای ادب با فصاحت و بلاغت یک معا دارد، ما در ادبیات یک علمی داریم به نام فصاحت و بلاغت، معنای فصاحت یعنی خوب گفتن، یا خوب عمل کردن و معنای بلغت یعنی به جا گفتن، یا به جا عمل کردن، به این می‌گویند: فصاحت و بلاغت، معنای ادب همین است، یک بچه مؤدب است یعنی به جا می‌گوید، خوب هم می‌گوید، بجا کار می‌کند، بیجا کار نمی‌کند و علاوه بر اینکه بجا کار می‌کند خوب هم کار می‌کند، اگر شما در زندگیتان بجا کار کردید، نه بیجا، بجا گفتید، نه بیجا، ادب دارید. از نظر علم می‌گویند فصاحت و بلاغت دارد ما باید کاری کنیم که بچه هایمان خوب بگویند، خوب صحبت کنند و بجا صحبت کنند، باید یک کاری کنیم بچه هایمان بجا عمل کنند، بیجا عمل نکنند، کارهایشان کارهای بیجا نباشد و این ار یعنی ادب کردن بچه کاری است مشکل، اما کاری است بسیار لازم، ادب دو قسم است:

یک قسم مربوط به گفتار است، یک قسمت مربوط به کردار، ادب در کردار را انشاءالله فردا درباره اش صحبت می‌کنم.

بحث امروز ما ادب در گفتار است، خوب گفتن و بجا گفتن، بچه های ما باید خوب بگویند، و بجا هم بگویند، خود ما هم باید خوب بگوییم و بجا بگوییم، این خوب گفتن و بجا گفتن گاهی مربوط به دین است، گاهی مربوط به عرفیات، شما و بچه شما از نظر گفتن باید لهجه محلی را کنار بگذارید، لغات محلی را بکار نبرید، بعضی اوقات انسان می‌بیند یک کسی شخصیت اجتماعی دارد، اما از نظر گفتار هنوز همان لهجه دهاتی خود را، همان لهجه محلی خود را فراموش نکرده است و این به شخصیت انسان ضرر می‌زند، روانشناسها یک جمله ای دارند به نام کوچک های بزرگ و بحث امروز و فردی ما همین کوچک های بزرگ است.

^{۱۷۱} (۱) ۱- کنز العمال، خیر ۴۵۱۹۲.

^{۱۷۲} (۲) ۲- بحار، جلد ۷۴، ص ۹.

^{۱۷۳} (۳) ۳- غرر الحکم، فصل ۸، جمله ۴۶.

^{۱۷۴} (۱) ۴ بحار الانوار، جلد ۱۰۴، صفحه ۹۵.

معنای کوچک های بزرگ این است که کوچک است از نظر ظاهر، اما برای کوبیدن شخصیت انسان خیلی بزرگ است. بعضی اوقات انسان یک جمله ای می گوید به اندازه ای شخصیت او از بین می رود که جبران کردن آن یا ممکن نیست یا بسیار مشکل است. یک کسی که یک شخصیت اجتماعی دارد مثلاً دکتر است این دکتر نباید لهجه محلی داشته باشد. دیگر نباید لغات محلی به کار ببرد، در هر محلی یک لغات و لهجه هایی هست، اصفهانی ها دارند، یزدیها دارند، قمی ها دارند، تهرانی ها دارند، یک انسانی که در اجتماع می خواهد جا باز کند، می خواهد شخصیت اجتماعی داشته باشد باید این لغات محلی را، این لهجه های محلی را کنار بگذارد. باید در صحبت کردن علاوه بر اینکه خوب صحبت می کند، بجا هم صحبت می کند، بعضی اوقات صحبت خوب است اما بیجا است. به گفته سعدی:

دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن
به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

بعضی اوقات انسان در جلسه ای است یک جمله می گوید اما بی جا، این به شخصیت انسان خیلی ضربه می زند، این بلاغت را مراعات نکرده و همی که بلاغت را مراعات نکرده بر می گردد به اینکه ادب را مراعات نکرده. بعضی اوقات بچه ای بزرگ است ما بلد نیست تعارف کند. به او می گویند: آقا حال شما چطور است اگر خیلی متشخص باشد و غر بزه می گوید: مرسی، بعد می گویند: بابا ت حالش چطور تست باز هم می گوید مرسی، می گویند: کجا می خواتهی بروی می گوید: مرسی. هر مرتب این جمله را تکرار می کند.

و این تقصیر پدر و مادرهاست، پدر و مادرها از اول باید طرز صحبت کردن را به او یاد بدهند و خود پدر و مادرها هم طرز حرف زدن را باید بلد باشند بعضی از زنها وقتی در جلسه ای می نشینند چیزی که بلد هستند اینکه تعریف خودشان بکنند. ولی به فکر شخصیت خودشان و انتقال مسائل اخلاقی نیستند دائماً در حال تفاخر است و این آداب و رسوم اجتماعی بقول روانشناسها می گویند کوچک است، اما برای کوبیدن شخصیت اجتماعی انسان خیلی بزرگ است. انسان تعریف خود را بکند زمین می خورد. هر که باشد زمین می خورد، تعریف دروغ باشد زمین می خورد، تعریف درست باشد زمین می خورد گویا از آثار وضعیه تعریف کردن از خود این است که باید انسان زمین بخورد.

مشهور است میگویند: مقدس اردبیلی (ره) در بیابان می رفت، امام زمان (عج) رسید و او را پشت سر خود سوار کردند، امام عصر (ع) پرسیدند حال فلان اقا در نجف چطور است، وضعیتش چه جور است. چطور آدمی است؟ مقدس اردبیلی خیلی تعریف کرد، فرمودند: فلان اقا چه جور است باز از او هم تعریف نمود، سراغ فرد دیگری را از او گرفتند خیلی تعریف کرد بعد گفت این ملا احمد اردبیلی وضعیتش چطور است؟ او چه جور آدمی است؟ انتقاد کرد گفت بسیار بد آدمی است. نه علم دارد، نه دین، نه تقوی دارد، هی انتقاد کرد. آقا امام زمان (ع) فرمودند عجب آدم بدی است و حال آنکه هم اکنون پشت سر امام زمانش سوار است، مرحوم مقدس اردبیلی تا فهمید خواست پیاده شود امام (ع) مانع شد و نگذاشت پیاده شود و از کار او تشکر کرد.

یک انسان باید در زندگیش اینجور باشد تعریف از خود نکند دیگران را بالا ببرد تعریف کند.

الحاصل لهجه محلّی نداشتن، لغات محلّی استعمال نکردن، به جا حرف زدن، خوب حرف زدن، کم حرف زدن، اما خوب حرف زدن، اینها یک چیزهایی است که باید شا به بچه خود یاد بدهید، طرز تعارف کردن را باید به بچه یاد بدهید، طرز احترام به بزرگترها را باید به آنها یاد بدهید، طرز معاشرت اینکه با کوچک ها چه جور باید حرف زد با متوسط ها و رفقا چه جور باید بود، با بزرگترها چگونه باید حرف زد، به دختر باید یاد بدهند با شوهرش چه جور حرف بزند، به پسر باید یاد بدهند با زنش چه جور حرف بزند، با بچه هایش چگونه حرف بزند، چنانکه به دختر باید یاد بدهند که با مادر شوهرش، با زنهای پیر چگونه برخورد داشته باشد، این عرفیات است ما مهمتر از اینها آن چیزهایی است که مربوط به دین است.

بعضی شما لازم است مواظب باشید بچه تان غیبت نکند، زخم زبان نزند، مسخره نکند، برای اینکه اینها کاشف از دنائت طبع است اگر یک کسی غیبت کرد شما پی ببرید شخصیت او درست نیست، این بی شخصیت است، این دنائت طبع دارد، اگر دیدید یک کسی نمّامی و سخن چینی کرد، یقین داشته باشید که دنائت طبع دارد، این پست است، این شخصیتش کم است. و الا اگر شخصیت داشتید غیبت نمی کردید، رفیقمان اگر نمّامی و سخن چینی کرد شخصیت ندارد، دنائت طبع دارد و باید به بچه یاد داد که نباید پشت سر مردم غیبت کرد، نباید زخم زبان زد، نباید نمّامی و سخن چینی کرد مهمتر از اینها، باید یادش بدهید که رکاکت زبان نداشته باشد، و این خیلی مهم است. انسان اگر زبان رکیکی داشته باشد، شوخی های بی مزه بکند «العیاذ بالله» حرفهای رکیک و فحش آمیز بزند، این انسان نمی تواند شخصیت اجتماعی پیدا کند و معمولاً هم به قول عوام ه خوش می ویند: «که زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد»

چه بسیار ما سراغ داریم که ز بان، انسان را به کشتن داده است، چه مفاسدی این زبان برای انسان پیدا می کند، بارها زنها به من تلفن کرده اند. اختلاف خانوادگی دارند بعد یک مقدار ک با اینها صحبت می کنم یا زن رکاکت زبان دارد و یا مرد و همین رکاکت زبان، و اینکه مؤدب صحبت نمی کند منجر شده است به طلاق، منجر شده است به جدائی، منجر شده است به اینه بچه هایش بیچاره شوند.

چه بسیار سراغ داریم افرادی که عالم است، از نظر علمی تخصص دارد، از نظر علمی مردم روی او حساب می کنند اما شخصیت اجتماعی ندارد وقتی بررسی می کنیم می بینیم بخاطر این که در مجلس شوخی ها بیجا می کند، خنده های بیجا می کند دیگران را مسخره می کند که در حقیقت خود را مسخره می کند، اگر شما دیدید یک کسی، کسی را مسخره می کند او اول باید خودش را مسخره کند تا بتواند دیگری را مسخره کند و این رکاکت زبان در بچه فوق العاده بد است مخصوصاً اینکه العیاذ بالله فحش در زبانش باشد.

باید مواظب باشید، این بچه اصلاً فحش بلد نباشد، اگر بچه هایی فحش بدهند، این بچه شا باید با این بچه ها رفت و آمد نکند باید مواظب باشید، بچه هایتان در کوچه با بچه های بی ادب رفت و آمد نکنند، باید مواظب باشید، بچه هایتان در کوچه با بچه های بی ادب رفت و آمد نکنند، اگر یک جمله رکیکی مخصوصاً از بچه تان دیدید جلوگیری کنید، جدی هم جلوگیری کنید بعضی اوقات بچه یگانه است این بچه فحش می دهد، مادرش می خندد این خندیدن مادر یعنی بیچاره کردن بچه، بعضی اوقات بچه فحش می دهد، پدرش ساکت می شود، می خندد، این خندیدن پدر، یا ساکت ماندن پدر عینی بیچاره کردن او و از بین بردن شخصیت اجتماعی بچه، بعضی اوقات هم منجر به ای نمی شود که جامعه او را طرد کند و طرد جامعه منجر به قتل او می شود.

ابن مقفع یک آمد عالمی است، یک آدم ادیبی است کلیلله و دمنه که کتابی است ادبی. ابن مقفع را، هم به عربی و هم به فارسی ترجمه کرده و فردی است که حتی خلیفه وقت منصور دوانیقی روی او حساب می‌کند، شخصیت اجتماعی او از نظر علمی خیلی بالاست، اما این مغرور به علمش می‌باشد، لذت از نظر زبان مؤدب نیست و همین زبانش او را به کشتن داد.

یک فرمانداری آمده بود بصره، ابن مقفع با فرماندار نمی‌ساخت مسخره اش میکرد فرمانداری که وارد جلسه می‌شد ابن مقفع می‌گفت سلام علیکما! یعنی سلام بر شما دو تا! بعد می‌گفتند یعنی چه؟ می‌گفت دماغ این فرماندار، گنده است من یک سلام می‌کنم به خودش، یک سلام می‌کنم به دماغش و مردم قاه قاه می‌خندیدند، این کار برای فرماندار سخت بود، اما نمی‌توانست کاری بکند چون ابن مقفع شخصیت اجتماعی داشت همه روی او حساب می‌کردند و می‌توانست کاری در مورد او انجام دهد، صبر می‌کرد، گاهی در جلسه نگاه می‌کرد به فرماندار می‌گفت آقای فرماندار من یک مسأله دارم بلدی جواب بدهیم می‌گفت مسأله ات چیست؟ میگفت اگر یک زن بمیرد دو تا شوهر داشته باشد ارث او را چگونه باید قسمت کرد؟ مردم قاه قاه می‌خندیدند نظیر این حرفها را می‌زد. بعضی از اوقات فرماندار می‌گفت از سکوت ضرری ندیدیم. ابن مقفع می‌گفت بله آدم جاهل از سکوت هیچ وقت ضرر نخواهد دید.

و نظیر این چیزها، حتی در تاریخ می‌نویسند این مرد ادیب عالم وقتی عصبانی شد و یک فحش مادر به این فرماندار داد، اما فرماندار نمی‌توانست کاری کند. اتفاقاً یک قضیه ای پیش آمد و عموی منصور دوانیقی طغیان کرده بعد پشیمان شده بود، مردم جمع شدند پیش منصور دوانیقی گفتند عمویت را ببخش، گفت مانعی ندارد یک امان نامه بنویسید بیاورید من امضاء می‌کنم.

آمدند نزد ابن مقفع که امان نامه ای برای عموی منصور تنظیم کند، بی ادبی روی قلمش هم اثر گذاشته بود، شما ببینید انسان بعضی اوقات که بی ادب هست قلمش هم بد است، بعضی اوقات از طریق قلم به دیگران جسارت می‌کند قلم خیلی عالیست از نظر ادبیت، اما هجو است، هجو می‌کند یک امان نامه تندی نوشت، نوشت عموی منصور دوانیقی در امان است، و اگر منصور به وعده اش، به قولش عمل نکند از خلافت معزول شود، زنش طلاق داده شود، مالش حراج شود اینجور نامه ای.

بعد این را بردند پیش منصور دوانیقی گفت: این چیست، این امان نامه را کی نوشته است؟ گفتند: ابن مقفع نوشته به فرماندار نوشت کار او را تمام کن، فرماندار هم که آروزیش این بود، لذا از او وعده گرفت، گفت: بیا خانه، این آقا با غلامش آمد خانه، سوار الاغی بود الاغش را با غلامش گذاشت در خانه توی خانه یک نصف روز طول کشید بیرون نیامد غلام در زد، ارباب من کجاست؟ ابن مقفع بیاید گفتند ارباب تو اینجا نیامده داد و فریاد که من دیدم آدم، گفتند: نه نیامده.

ابن مقفع رفت داخل قبلاً فرماندار یک تنوری را آتش کرده بود! ابن مقفع را آورد مقابل این تنور، به او گفت: یادت هست آن موقعی که به من گفتم سلام علیکما و مردم خندیدند؟ گفت: جلاد دستش را ببرد، دستش را برید انداخت در تنور، گفت دست دیگرش را، دو دفعه گفت یادت هست در فلان جلسه چنان جسارتی به من کردی دست دیگرش را برید گفت بینداز در تنور، پایش را برید، آن پا را برید، چشم را در آورد بعد هم گفت یادت هست فحش مادر به من دادی، خودش را بلند کرد انداخت در تنور و در تنور را گذاشت.

ابن مقفع سوخت رفت دنبال کارش، بعد مردم شکایت کردند این در خانه فرماندار بوده، کم کم رسید به منصور دوانیقی، منصور که قضیه را هم می‌دانست به عموهایش که وساطت کرده بودند گفت که مانعی ندارد که من فرماندار را بکشم اما یک دفعه اگر ابن مقفع از این در در آمد شما چه می‌کنید اینها ترسیدند گفتند نکند راستی ابن مقفع زنده باشد. خونش هدر رفت که رفت برای خاطر زبان، آن هم زبان بی ادبی.^{۱۷۵} نظیر این جمله تاریخی که الان برایتان می‌گویم من همین الان چند تا از این تاریخها، چند تا از این جملات تاریخ یادم هست که رکاکت زبان آدم را بیچاره می‌کند، همان کینه یک دفعه چاقویی می‌شود در شکم او، یک دفعه کتکی می‌شود در میان مدرم، یکدفعه یک فحش می‌شود در میان مردم به قول عوام می‌گیوند (و چه خوش می‌گویند): مواظب باشد که هیچوقت خودت را با آدم دنی همسنگ نکنی یعنی یک آمی که شخصیت اجتماعی دارد با یک لات، یک کسی که لات است شخصیت اجتماعی ندارد، این بخواهد در بازار، بجنگد، دعو اکند، معلوم است آنکه شخصیت اجتماعی دارد زمین می‌خورد یک فحش که به او دادند کار تمام می‌شود.

بعضی اوقات انسان بی اعتنائی می‌کند، بعضی اوقات یک فحش می‌دهد، بعضی اوقات یک مسخرگی می‌کند همین منجر به قتلش می‌شود، همین منجر به عزلش می‌شود، همین منجر به طلاق و طلاق کرای می‌شود، تقاضا دارم خوب مؤدب باشید. در خانه خود، مؤدب باشید. در اجتماع، مؤدب باشید. اگر می‌خواهید شوخی کنید یک شوخی هایی که ملاحظه داشته باشد، ضرر به شخصیت شما نزند ضرر به شخصیت دیگران نخورد، و جوری باشد که ضرر برای کسی نداشته باشد حتی خنده باید با حساب باشد، بلند خندیدن مخصوصاً رای زن بد است آنکه خوب است و ملاحظه دارد باید همه داشته باشند مخصوصاً زن در مقابل شوهرش باید متبسم باشد این بسیار ملاحظه دارد، انسان باید متبسم باشد در گفتن هم چنین است.

هم اکنون در بین مردها در میان زنها هست و حس می‌کند این هرزگی در زبان بسیار بد است و از نظر اسلام هم مذموم است، مخصوصاً اگر فحش باشد، روایتش را چند روز قبل برای شما خواندم تکرار می‌کنم؛ عایشه پیش پیامبر نشست بود، یک یهودی آمد، گفت سام علیکم، یهودی دوم آمد گفت: سام علیکم، یهودی سوم آمد، گفت: سام علیکم یعنی مرگ با بر تو، پیامبر هم فرمودند: علیکم، بطور مؤدب فرمود: علیکم یعنی بر خودت باد، هرچه گفتی با خودت هستی، عایشه دفعه دوم و سوم و چهارم نتوانست صبر کند گفت: «یا ابناءالقرده و الخنازیر» ای پسران میمونها، این پسران خوکها، پیامبر عصبانی شدند، فرمودند: عایشه چرا فحش می‌دهدی، چرا فحش دادی ولو به یهودی حقه باز که به پیامبر می‌گوید مرگ به تو، چرا فحش دادی، بعد فرمودند: عایشه، فحش مجسم می‌شود بصورت بدی مجسم می‌شود. و در قبر، در عالم برزخ، در قیامت با انسان است.

این فحش هایی که بعضی ها در خانه می‌دهند اینها مجسم می‌شود، این فحش های که بعضی از مردها یا زنها راجع به بچه شان دارند، اینها در قبر به صورت بدی رفیق اینها می‌شود. این مرد و زنی که به عنوان شوخی، بد زبانی و هرزگی در زبان دارند که در زنها فراوان است فراوان و در مردها هم هست، اینها به صورت بدی در عالم برزخ مجسم می‌شود و رفیق انسان است، شما به یک کسی با خنده بگویید پدر سوخته ولو اینکه پدر هم دارد، پدرش هم نمرده و چیزی هم نیست برخورد هم به او نمی‌کند اما همین بیار بد است و همین در قبر به صورت بد مجسم می‌شود و با انسان است شوخی

هائی که زنها با یکدیگر دارند، از نظر زبان بدانند آنهاپی هم که با فحش بهم تعارف می‌کنند به هیچکدام هم برخورد نکنند اینها به صورت بدی از نظر پیامبر اکرم مجسّ می‌شود.

فحش ندهید، رکاکت زبان نداشتید، هرزگی در زبان نداشتید، در زبان مؤدب باشید، مخصوصاً پیش بچه، در زبان مؤدب باشید مخصوصاً در مجالس، در زبان مؤدب باشید مخصوصاً با غریبه، مخصوصاً با بزرگترها چیزی که مهمتر از همه اینها است و باید پدر و مادری مواظب باشند دروغ است، خدا نکند یک بچه ای دو سه تا دروغ بگوید کم کم این دو سه تا دروغ عادتش می‌شود و اگر بچه شما دروغگو در آمد علاوه بر اینکه رسوا می‌شود حتماً دیگر شخصیت اجتماعی او از بین می‌رود جهنمی است مسلم.

مواظب باشید خود دروغ در زندگیا نداشتید، مخصوصاً در خانه، زن دروغ به شوهر نگوید، شوهر دروغ به زن نگوید، مواظب باشید به بچه هایتان دروغ نگوئید، اگر به بچه تان دروغ گفتید، اگر به بچه تان وعده دادید فوراً عمل کنید اگر عمل کردید بچه شما می‌فهمد که می‌شود خلاف واقع گفت. این بچه می‌شود دروغگو و اگر این بچه دروغگو از کار در آدم گناه بزرگی است که او را به جهنم می‌برد، اما گردن شما پدر و مادر هم هست، گناه دروغ به اندازه ای بزرگ است که قرآن می‌فرماید: «فاجتنوا الرجس من الاوثان و اجتنوا قول الزور»^{۱۷۶} عینی ای مسلمان دو تا کار نکن یکی بت نپرست، یک يدورغ نگ؛ یعنی دروغ گفتن به اندازه ای گناهش بزرگ است که پهلوی بت پرستی آن را گذاشت. «انما یفتري الكذب الذین لا یؤمنون بایات الله»^{۱۷۷}

می‌فرماید: دروغ گو حتماً ایمان ندارد، اگر ایمان داشت دروغ نمی‌گفت «انما» آن هم با کلمه «انما» این اس و جز این نیست دروغ می‌گوید آن کسیکه ایمان به قرآن ندارد، یعنی در واقع آدم دروغگو مسلمان نیست حال ولو به حسب ظاهر مسلمان است. اما واقع و نفس الامر قرآن سلب اسلام از او کرده.

گناه به اندازه ای بزرگ است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود: شب معراج دیدم کی کسی را یک میخ آهنین، داغ، آتشین از سینه فرو می‌کنند و از گرده بیرون می‌کشند، از گرده بیرون می‌کشند در سینه فرو می‌کنند جبرئیل گفت: یا رسول الله! این آدم، آدم دروغگو است و جزایش در جهنم است.

نظیرش هم از موسی بن جعفر (ع) است که می‌فرماید: در روز قیامت دروغگو را میخ داغ می‌کند و همین طوری که پیامبر اکرم فرموده است، لذا گناه دروغگو بزرگ است مخصوصاً اگر قسم دروغ باشد. اگر سر کسب باشد بازاریها، تقاضا دارم مواظب باشید سر کسبتان دروغ نگوئید و بدانید دروغ مال شما را بی برکت می‌کند، مغازه شما را آتش می‌زند، عمر شما را بی برکت می‌کند، شخصیت اجتماعی شما را از بین می‌برد و مخصوصاً العیاذ بالله اگر دیگر دروغی که قسم دروغ هم روی آن باشد.

مواظب باشید دروغ در زندگی شما نباشد. برای اینکه در روایات می‌خوانیم او لمصیبت دروغگو این است که رسوا می‌شود. دروغگو دیگر مورد اعتماد نیست و کسی حرف او را قبول نمی‌کند و به او اعتماد نمی‌کند و این یکی از آثار وضعیه دروغ است، حتی امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: انسان نباید دروغ بگویی حتی دروغ شوخی هم نگوئید، این قصه های بیجا، این

^{۱۷۶} (۱) - ۱ حج، ۳۰.

^{۱۷۷} (۲) ۲ نحل، ۱۰۵.

قصه های شوخی، این حرفهای شوخی که طرف هم می داند که شما شوخی می کنید مثلاً زن به بچه اش می گوید لولو آمد، این دروغ است. شما به رفیقان می گوید فلانی آمد بر می گردد می بیند چیزی نیست، شوخی کردید اینها با اخلاق اسلامی سازگار نیست.

امیرالمومنین (ع) می فرماید: دروغ شوخی هم نگو، برای اینکه اگر به شوخی دروغ بگویی دلیل بر این است که مزه ایمان را نچشیده ای

«لا یجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده»^{۱۷۸}

می فرماید مزه ایمان را نچشیده آن کسی که دروغ بگوید این دروغ شوخی باشد یا جدی با بچه هایتان دروغ شوخی آمیز هم نگویند.

درس بیست و یکم: ادب فرزندان در کردار

فصل ۱۵

بحث ما درباره تربیت و ادب اولاد بود و این بحث مهمی است چنانچه سعادت دنیا و آخرت برای فرزندانتان می خواهید به بحث دیروز و امروز اهمیت بدهید چنانچه مطالب را برای خودتان هم باید بکار ببندید، روایات فراوانی داریم که می فرماید حق اولاد بر پدر و مادر این است که او را مؤدب بار آورند «ان یحسن ادبه» ادب نیکو، ادب بالا و به فرموده امیرالمومنین (ع) «لامیراث کالأدب»^{۱۷۹} هیچ ارثی برای اولاد بهتر از این نیست که پدر و مادر او را مؤدب کنند حتی یک شعری در دیوانی که منسوب به امیرالمومنین است آمده است:

لیس الیتیم من مات والده بل الیتیم یتیم العلم و الأدب

یتیم آن نیست که پدرش مرده باشد، یتیم آن است که جاهل باشد یتیمی آن است که بی ادب باشد و راستی این شعر خیلی عالیست کسی که بی ادب است یتیم است، بیچاره است چنانچه کسی که جاهل است بدبخت و بیچاره است و شاعر دیگری، او هم عالی گفته است:

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد

^{۱۷۸} (۱) ۱- بحار، جلد ۷۲، ص ۲۴۹.
^{۱۷۹} (۱) ۱- غرر الحکم، فصل ۸۶، جمله ۴۶.

بی ادب گاهی نه تنها خود را بیچاره می کند بلکه دیگران را هم بیچاره می کند، بی ادب گاهی یک سنگی در چاه می اندازد که عقلای قوم نمی توانند آن سنگ را از چاه بیرون بیاورند. درباره ادب گفتم به معنی فصاحت و بلاغتی است که در علم ادبیت آمده، به کسی از نظر گفتار میگویند مؤدب که به جا بگوید و خوب بگوید، در این باره عرض کردم، ادب دو قسم است: یکی ادب مربوط به زبان که دیروز فی الجمله درباره اش صحبت شد و لو اینکه این بحثها چند روزی باید ادامه پیدا کند.

ولی دیگر وقت نداریم و بحث امروز مربوط به ادب در کردار است که انسان باید در کردارش مؤدب باشد و پدر و مادر باید مواظب باشند که بچه در کردار مؤدب باشد، فصاحت و بلاغت داشته باشد، بجا کار کند، بیجا کار نکند، خوب کار کند، بد کار نکند، ادب در گفتار مصادیق فراوانی دارد که به بعضی از مصادیق آن امروز اشاره می کنیم.

۱ بچه شما باید نظیف باشد چنانچه خود شما باید نظیف باشید، درباره نظافت به اندازه ای در اسلام روی آن پافشاری شده که جمله «النظافه من الایمان» را همه شما شنیده اید. نظافت را جزء دین قرار داده اند.

اسلام لباس را از نظر قیمت هرچه باشد اهمیت نمی دهد هر چه قیمت پایین تر شاید مطلوبتر باشد. اما به آنچه خیلی اهمیت می دهد پاکیزگی لباس است یعنی اگر یقه کت شما چرکین باشد و چرکش نمایان، اسلام می گوید: در اسلام تو، در مسلمانی تو نقص است، اگر بچه شما درست و صورتش شسته نباشد، کثیف باشد علاوه بر اینکه به شخصیت این بچه ضرر می خورد و کم کم این بچه علاوه بر اینکه بی نظافت بار می آید، بی شخصیت هم بار می آید.

اسلام می گوید تو پدر و مادر در تأدیب او کوتاهی کردی و بچه تو باید از نظر نظافت مؤدب باشد. بعضی بچه ها دیدید خاک آلوده، قی گوشه های چشم او را گرفته و بالاخره از نظر لباس و صورت بسیار کثیف اند وقتی بابا وارد خانه می شود دلش نمی خواهد به این بچه نگاه کند چه رسد که بچه را بگیرد و ببوسد، وظیفه مادر است قبل از اینکه پدر بیاید خود را مهیا کند و خود را پاکیزه کند و بچه خود را هم تمیز کند، وقتی بابا وارد شد بچه اش را بغل بگیرد یک بوس از بچه بگیرد، او را ناز کند خستگی بیرون منزل او بر طرف شود.

این ادبی است که از همان بچگی باید به بچه یاد داد، اگر لباس بچه شما کثیف شد وقتی هم که پنجاه ساله، شصت ساله می شود یقه کتش پر از چرک است و هیچ اهمیت نمی دهد، با لباس گرد آلود وارد منزل می شود، با گل های کفش وارد خانه می یثود، فرش خانه را کثیف می کند و هیچ اهمیت به آن نمی دهد. و اگر یک فدی چنین باشد و پدر و مادرش تقصیر کرده باشند این بی ادبی تقصیر پدر و مادر است.

رعایت نظافت و بهداشت دهان

بعضی اوقات می بینیم که دهان یک کسی بو می دهد این از نظر اسلام بسیار مذموم است حتی باندازه ای مذموم است که رسول الله (ص) فرموده:

«لو لان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک»

^{۱۸۰} اگر نمی‌ترسیدم که بر مردم سخت باشد، مسواک کردن را برای امتهم واجب می‌کردم. بوی دهان در اثر این است که او مسواک نمی‌کند، اگر انسانها هنگامی که وضو می‌گیرند آن کاریکه اسلام فرموده سه مرتبه آب در دهان بگرداند، سسه مرتبه آب در بینی بنما دیگر دهان او بو ندارد.

خود را قبل از ورود در مجلس بررسی کن

بعضی اوقات پا بوی عرف می‌دهد، این مذموم است در مجلس وارد شود بعضی اوقات اینطور است که می‌بینیم جوانی، پیرمردی، وارد جلسه شد و جلسه را متعفن کرد، برای اینکه پایش بوی عرق می‌دهد یا جورابش بو می‌دهد، این با مسلمانی جور در نمی‌آید، اسلام، مسلمانی او را قبول ندارد. میگوید: آقا وقتی وارد جلسه شدی معطر وارد مجلس شو، اگر معطر نیستی اقلًا کثیف وارد جلسه نشو، قرآن می‌فرماید: «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کلّ مسجد»^{۱۸۱}

و شاد بقول ما طلبه‌ها مسجد خصوصیت ندارد و از مسجد باید القاء خصوصیت و شد و اینکه معنای آیه این باشد که آقا وقتی می‌خواهد وارد اجتماع شوی تمیز وارد اجتماع شو مواظب باش دهانت بو ندهد، عرق پایت افراد را اذیت نکند کسیکه زیر بغل او بو می‌دهد. پای او بو می‌دهد این فرد هر روز جورابش را بشوید، هر روز پایش را بشوید. استاد بزرگوار ما مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) بعضی اوقات به یک تناسبی می‌فرمودند شخصیت بدست آوردن واجب نیست اما شخصیت را از دست دادن حرام است. این سخن یک مرجع تقلید است لذا بی توجهی به نظافت، به شخصیت شخص لطمه وارد می‌سازد و این به عنوان ثانوی حرام است.

از فتاوی فقهاء بر می‌آید چنانچه انسان کاری کند که خودش را در اجتماع کوچک کند حرام است یعنی شما مسواک نکرده وارد جلسه شوید، دهانتان بود بدهد، کسی بوی دهانتان را بشنود و متأذی شود و از مسلمانی بیزار گردد این کار حرام است، زیرا آن فرد که متأذی شود شخصیت شما پیش او کوبیده می‌شود شما به دست خود شخصیت خودتان را کوبیده اید و این کار به فتاوی آقای بروجردی (ره) حرام است. از نظر روایات هم همین است.

پیامبر اکرم (ص) رسمشان این بود وقتی می‌خواستند از خانه بیرون بیایند در آینه نگاه می‌کردند حتی اگر آینه نبود در آب نگاه می‌کردند. روایت می‌نویسد عایشه یک وقتی مزاح می‌کرد با پیامبر و می‌گفت: یا رسول الله آخر مرد که نباید زینت کند، می‌فرمود مرد باید با نظافت از منزل بیرون بیاید برای اینکه وسیله غیبت مردم واقع نشود. هر فردی وقتی که از منزل بیرون بیاید و سرولباسش بهم ریخته است و وسیله غیبت دیگران می‌شود آن کهنه‌بیت کرده گناه دارد به جهنم می‌رود، اما تو هم شر یک آن گناهی برای اینکه موجب شده ای او غیبت کند.

نظیف باشید، اسلام نظافت را خیلی دوست دارد، در روایات داریم پیامبر پول عطر خیلی می‌داد و حتی در روایات داریم بعضی اوقات اصحاب می‌فهمیدند که پیامبر اکرم (ص) از اینجا گذشته است برای اینکه او عطر مخصوصی می‌زد. اسلام نمی‌گوید مثلاً لباس خارجی بپوش یا لباس گواردین درجه اول، اما می‌گوید متسحب است لباس سفید بپوشی چون لباس سفید پوشیدن شاید یک علتش این است چنانچه لباسش رنگین باشد یکماه دو ماه هم اگر عوض نکند طوری نیست

^{۱۸۰} (۱) ۱- بحار، ج ۷۶، صفحه ۱۲۶.

^{۱۸۱} (۲) ۱- اعراف، ۳۱.

یعنی چرک آن معلوم نیست. اما اگر لباس سفید باشد، خوب نمی‌تواند بیشتر از یک هفته عوض نکند. لذا اسلام می‌گوید لباس سفید بپوش: مستحب است لباس سفید بپوشی.

این غسل‌های مستحی فراوانی که در ایام مختلف توصیه شده بهمین خاطر است که ما تمیز باشیم در شبهای ماه مبارک رمضان، شبهای طاق مستحب است انسان غسل کند شب بیست و سوم غسل دارد، روز عاشورا غسل دارد، روز تاسوعا غسل دارد، ولو لباس از نظر قیمت پایین باشد، خیلی اهمیت ندارد، شخصیت هم به لباس پرقیمت نیست، اما شخصیت انسان به لباس تمیز است، همچنین بچه‌هایتان را مؤدب بار آورید و اول مؤدب از نظر کردار، بانظافت بار بیاروید، مواظب باشید بچه‌هایتان یکدفعه دستش آلوده نباشد و با آن دست آلوده غذا بخورد.

رعایت آداب سفره

مواظب باشید سر سفره که می‌نشینید همه و همه با قاشق یا با دست شسته، در سر سفره بنشینید، سفره آدابی دارد، آداب خیلی فراوان. بزرگان، کتابها در این باره نوشته‌اند. علامه مجلسی (ره) و مرحوم فشارکی (ره) در این باره کتاب نوشته‌اند و فرموده‌اند انسان سر سفره که می‌نشیند باید لقمه را کوچک بردارد، به بچه باید از همان دو سه سالگی یاد داد که لقمه را کوچک بردارد. بزرگ برداشتن لقمه برای شخصیت انسان در اجتماع ضرر دارد. به او نگاه می‌کنند می‌خندند، انسان تحقیر می‌شود آهسته آهسته به خود، به بچه خود یاد بدهد که آهسته آهسته غذا را بخورد.

بعضی اوقات که بعضی‌ها رعایت آداب سر سفره را نمی‌کنند لقمه بزرگ بر می‌داند و فوراً یک دندان روی آن گذاشته فرو می‌دهند قطع نظر از اینکه از نظر طبی اشکال دارد، از نظر شرعی هم مذموم است، و این از کجاست؟ چرا اینطور شده؟ پدر و مادر آداب را به او یاد نداده‌اند و هنگامی که لقمه در دهان است انسان با کی حرف نزدند زرا لقمه در دهان شما است حرف می‌زند ذره‌ای از آن از دهان شما می‌پاشد و این در سفره‌های عمومی باشد یا خصوصی و در منزل خوش آیند نیست.

لذا در اسلام دستور می‌دهد وقتی می‌خواهی غذا بخوری. اول بگو: بسم الله الرحمن الرحیم «وقتی لقمه رفت پایین آنوقت بگو «الحمد لله رب العالمین» حتی حاضر نیست که «الحمد لله رب العالمین» را در وقت جویدن لقمه بگویی. بعضی اوقات دیده‌اید در سر سفره بعضی‌ها بد غذا می‌خورند تقصیر پدر و مادرهایشان است. سرش را میگرد در بشقاب، دارد سوپ می‌خورد، نصف آن از دهانش می‌ریزد دوباره بر می‌دارد می‌خورد، اینها درست نیست، تقصیر مادر است که بچه اینجور غذا می‌خورد و به بچه اش نمی‌گوید اینجور غذا نخور، تقصیر پدر است که دید بچه سرش را در ظرف غذا می‌گیرد و یا در وقت غذا خوردن بلند حرف می‌زند، دید که ذره‌های غذا را از دهانش بیرون می‌آید، اما هیچ نگفت این هیچ نگفتن‌ها یکدفعه مایه آبروریزی است.

آداب نشستن در جلسات

حتی انسان چگونه بنشیند، خوب انسان باید در جلسه مؤدب بنشیند، و بسیاری از ماها آداب نشستن را بلد نیستیم مخصوصاً آنهاييکه شلوار پوشیده، شلوارش هم تنگ است. دو زانو یا چهار زانو نمی‌تواند بنشیند یک وضع بدی دارد و در جلسه

می‌نشیند، خوب چرا از روز اول شما به پسر ت به دخترت ن‌گفتی چگونه بنشین. طرز نشستن در جلسه، بعضی‌ها در جلسه که می‌نشینند باید با دستشان بازی کند، گاهی با ریشش بازی می‌کند گاهی با دماغش، گاهی با چشمش این غلط است انسان باید صاف بنشیند اگر به بچه نگویند با دماغت، لب‌ت بازی نکن این کار عادت بشود دیگر نمی‌شود از بین برد.

می‌گویند: خلیفه یک ندیمی داشت او همیشه با ریشش بازی می‌کرد، خلیفه گفت: دیگر حق نداری با ریش‌ت بازی کنی، ندیم روز اول آمد از ترسش دستش را در جیبش کرده بود روز دوم، روز سوم، روز چهارم خلیفه خوشحال شد که او ترک کرده خواست برای تشویق به او جایزه بدهد رو کرد به خلیفه گفت من جایزه نمی‌خواهم این منع را از من بردار و بگذار من با ریشم بازی کنم. این بهترین جایزه است. او عادت پیدا کرده و ترک عادت بسیار مشکل است. اگر تذکر ندادی عادت کرد حالا با ریش بازی می‌کند یک‌دفعه العیاذ بالله عادت می‌کند دستش را در دماغ می‌کند. در جلسه نشست آدم با شخصیتی است یک‌دفعه می‌بینی دست رفت در دماغ. این تقصیر کیست؟

بقول یک روانشناس چه خوش می‌گوید: می‌گوید انگشت برای دماغ بمنزله شوهر برای زن است و همین‌طور که زن با شوهر در میان مردم تماس ندارد انگشت شما با دماغ نباید در جایی که کسی هست تماس داشته باشد. چقدر بد است سر سفره نشسته و افرادی نشسته اند این فرد هم با شخصیت یک دفعه چقدر ناپسند است اینها تقصیر کیست؟ تقصیر پدر و مادر است.

اگر همان روز اول تا می‌بینید بچه دست در دماغش کرد فوری با نصیحت و کم‌کم با قهر که چه می‌کنی این کار زشت است، بد است، جلوی او را گرفت و او را متوجه بدی و زشتی کار نمود، دیگر به صورت عادت در نمی‌آید که وقتی بزرگ شد در اجتماع هم آمد سر سفره دست در دماغ می‌کند که با همان هم غذا می‌خورد و این فرد را می‌گویند بی‌ادب در کردار و مواظب باشید بی‌ادب در کردار نباشید، اگر در مجلسی اخلاط در حلق باشد و پایین بدهد اشکال شرعی هم ندارد. چنانچه می‌خواه ۹ هد بیاید در فضای دهان، این حق اخ کردن در میان مردم را ندارد، اگر کسی می‌خواهد اخ کند، تف کند اگر کسی می‌خواهد دماغش را بگیرد و بعضی اوقات دستمال را می‌گیرد در میان مردم و فین فین، اینجا که دستشویی نیست، مجلس است. این مجلس مال دیگران است.

حتی بعضی‌ها اشکال می‌کنند می‌گویند افرای که سیگار می‌کشند در مجلس، اشکال دارد برای اینکه این هوا مال همه است و تو هوا را کثیف می‌کنی و چون تو هوا را کثیف می‌کنی دیگران باید هوای آلوده استشمام کند گاهی ممکن است این کارها را سر سفره انجام دهند در صورتی که غذا را باید با نشاط خورد و با حرفها یمنزه دار زدن و امثال اینها تا اینکه غذا برای معده گوارا باشد. خوب، یک حال تنفری تو به مردم می‌دهدی این حال تنفر معلوم است که چه جور پیدا می‌شود.

بیمار کیست؟

بعضی اوقات افراید را هم می‌روند، شانه‌ها را بالا می‌اندازند. دستها را تکان می‌دهند متکبرانه راهمی‌روند اینها را پیغمبر خدا، دیوانه می‌داند. یک روز دیوانه ای آمد مسجد، داد و فریاد بلند شد پیامبر فرمود چه خبر است؟ جواب دادند: یا رسول الله! دیوانه وارد مسجد شده فرمود این دیوانه نیست این مریض است، فرمود: می‌خواهید دیوانه را به شما بگویم کیست؟ دیوانه آن است که متکبرانه در کوچه راه می‌رود، قرآن شریف می‌فرماید آقا مؤدب راه برو.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^{۱۸۲}

این نخستین صفتی است که قرآن برای مؤمن می‌آورد. در سوره فرقان چندین صفت برای مؤمن می‌آورد صفت اولش این است که می‌فرماید: مؤمن آن است که وقتی راه برود، نه تند تند راه می‌رود، نه متکبرانه، بلکه با وقار و طمأنینه، مرد باید چنین باشد، زن هم باید چنین باشد. و اینجا چیزی که به خانم‌ها باید عرض کنم و باید به او خیلی اهمیت بدهند این است و پدر و مادرها باید مواظب دخترهایشان باشند و به دخترهایشان یاد بدهند نحوه راه رفتن را.

صفات ممتاز زنان

در روایات می‌خوانیم، سه صفت برای مردها مذموم است اما برای زنها خوب است: ۱ تکبر، تکبر برای مرد بد است اما برای زن خوب است. ۲ ترس، شجاعت شجاعت برای مرد خوب است اما برای زن مذموم. ۳ بخل، بخل برای مرد بد است، اما برای زن خوب است، این روایت از نظر سند هم خوب هست، مرحوم صاحب وسائل (ره) این روایت را در وسائل با روایات دیگر که از نظر سند هم معتبر است. نقل می‌کند.

معنای روایت چیست؟ معنای روایت این است که زن وقتی نشست در جلسه با زنها تفاخر کنی، هی من من کند، فیس و افاه کند، لباسش را به دیگران بفروشد، در مقابل شوهر، زبان دراز و متکبر باشد، آیا معنای روایت این است؟ اینکه مسلماً نیست، معنای این که زن باید ترسو باشد یعنی شب از گربه بترسد، اینکه معنایش نیست، معنای این که بخل داشته باشد یعنی اینقدر ربه بچه هایش غذا ندهد که بچه هایش ضعف اعصاب بگیرند، اینها نیست. میدانی معنای روایت چیست؟ خانم! اسلام می‌گوید: تو باید در مقابل نامحرم متکبر باشی، تو باید در مقابل نامحرم جدی و قاطع باشی به فرموده قرآن شریف که می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^{۱۸۳} یعنی خانم در مقابل نامحرم متواضع نباش، نازک حرف نزن، برای اینکه آنهایی که مریض هستند به تو طمع پیدا می‌کنند.

اولاً تا می‌شود با نامحرم تماس نگیر در مغازه نرو، اما وقتی رفت یدر مغازه مواظب باش متکبرانه با صاحب مغازه حرف بزنی، جدی با قاطعیت با او حرف بزنی، نازک حرف نزن، یکدفعه خدای نکرده در چک چک کردن خود را کوچک نکن، خدای نکرده در حرف زدن با او تبسم نکن. همین حرف و تبسم است که یکدفعه عفت تو را به باد می‌دهد. اگر اسلام می‌گوید زن باید ترسو باشد معنایش همان بود که تشریح کردیم یعنی زن باید با عصای احتیاط راه برود. ساعت ۹ شب، ۱۰ شب، باید تنها از خانه بیرون نیاید، باید در مقابل نامحرم ترسو باشد، نگوید این کیست که بتواند به من حرف بزنی، این را نگوید.

نگوید من می‌روم در آن مغازه، با او حرف می‌زنم این که داخل آدم نیست که بتواند با من حرف بزنی، این را نگو، ترسو باش. یعنی در عفت خود ترسو باش، مثل یک کسی که در گرانها دارد آدمی که یک در شب چراغ دارد، باید بترسد برای حفظ آن بکوشد برای اینکه می‌بیند این در یک میلیارد ارزش دارد. این در را هیچوقت در جیبش می‌گذارد و چنانچه

^{۱۸۲} (۱) -۱ فرقان، ۶۳

^{۱۸۳} (۱) -۲ احزاب، ۳۲.

بخواهد این درّزا ببرد، آنرا رد ریک جای خیلی محکم قرار می‌دهد تنها هم در بیابان نمی‌رود، تنه‌احتی در صحرا نمی‌رود، تنها مسافرت نمی‌رود برای اینکهم این درّ شب چراغ همراهش است.

معنای روایت این است خانم درّ شب چراغ داری یعنی عفت تو و شخصیت تو، همه چیز تو مربوط به عفت تو است. اگر عفت داشته باشی با شخصیت هستی، و هر چه عفت تو کمتر، تو بی شخصیت تر خواهی بود برای از دست دادن این درّ شب چراغ بترس.

همچنین بخیل باش، بخل در عفت، بخل در عفت یعنی چه؟ یعنی یکدفعه العیاذ بالله یک زن سخاوت دارد در عفت، یکدفعه ته، این چنین نیست، اما سخت و عور می‌آید بیرون این سخاوت دارد که مردم همه جایش را ببینند! بعضی اوقات چادرش سرش است، سخاوت دارد، در مو، بعضی اوقات سخاوت دارد در رو، بعضی اوقات سخاوت دارد در تبسم.

اسلام می‌گوید اینها همه اش غلط است، بخیل باش در عفت خود، چنانچه بخیلی در درّ شب چراغ خود. اگر یک دانه نان داشته باشی در این نان بخیلی برای بچه ات می‌خواهی می‌گویی این دانه نان را نگاه بدارم برای بچه ام حالا گرسنه می‌شود، بخیل در این دانه نان هستی، تو یک عفت داری، خدای ناکرده با یک تبسم این عفت ضربه می‌خورد وقتی ضربه می‌خورد آبرویت می‌رود، جدایی می‌افتد، تشکیل خانواده از بین می‌رود و بالاخره با یک تبسم یک دنیا را به باد دادی، نه خودت را به باد داده ای، طایفه ات را به باد دادی، بخیل باش این معنای روایت است.^{۱۸۴}

یک روایت دیگر داریم که باز برای خانمها بسیار نافع است

«من بلغ اربعین و لا يتعصى فقد عصی»

یعنی هر که چهل سالش شود و عصا دست نگیرد، گناه کرده است، معنایش چیست؟ افراد چهل ساله باید عصایی دست بگیرند و بیابند در کوچه و الا گناه کرده اند این معنای روایت است؟ یانه معنای دیگری دارد، اتفاقاً این روایت را هم صاحب وسائل نقل می‌کند و از نظر سند خوب است. پس معنای روایت چیست؟

استاد بزرگوار رهبر عظیم الشان انقلاب «أدام الله ظلّه» یکوقت روایت را در بحثهای اخلاقیشان برای ما معنا می‌کردند که انسان وقتی به چهل سالگی رسید دیگر در سرازیری قبر می‌افتد، تا چهل سال سر بالا است، اما وقتی چه لسال تمام دوش در سرازیری است. به اندازه ای در سرازیری است که در روایات می‌خوانیم، وقتی انسان چه ساله شد خطاب می‌شود به ملائکه، دیگر سخت گیری کنید برایش دیگر حالا بخواهد بگوید من غریزه شهوت داریم دیگر بخواهد بگوید من غفلت دارم، نه دیگر مرد چهل ساله باید با عصای احتیاط راه برود، مردچهل ساله باید سرکسبش مواظب باشد احتیاط گر باشد نه لا ابالی، با عصای احتیاط راه رود، برای اینکه ممکن است شب اول قبرش باشد.

ای کاسب ها! مخصوصاً آقایانی که با زنها سر و کار دارید، در روایات می‌خوانیم اگر کسی چشمش را از نگاه به نامحرم پر کند در روز قیامت این چشم را اول پر می‌کنند از آتش و بعد به جهنم می‌رود، چهل ساله هایی که سر و کار با زنها دارید، عصای احتیاط راه بروید، اینحرف الان برای روحانیت، برای سپاه، برای ادارها، برای افرادی که مربوط به انقلاب

اسلامی هستند هست. باید اینها با عصای احتیاط راه بروند، برای اینکه اگر یک سپاهی، یک بسیجی، یک ارتشی، یک اداری امروز به وظیفه خود رفتار نکند دشمن این را تقصیر انقلاب می‌داند.

اگر یک اداری به وظیفه اش رفتار نکند، کاری نکندف کاری بکند، مردم در مقابل او بایستند، در اطاقش بایستند، مردم نمی‌گویند این اداری همان طاغوتی چند سال پیش است، می‌گویند این هم جمهوری اسلامی بین از صبح تا ظهر

تربیت فرزند از نظر اسلام، ص: ۲۸۱

در اتاق رئیس، در اتاق این اداری ایستادیم، و نشد، تقصیر انقلاب می‌گذارند، این گناهش خیلی بزرگ است خیلی، گناه این افراد این است که در روز قیامت، شهدا اطراف آنها را می‌گیرند و می‌گویند شما ضربه به انقلاب زدید که ما برای آن خون دادیم.

خانم! شما باید با عصای احتیاط در زندگی راه بروی مخصوصاً جوانها، یک خانم ده پانزده ساله، یک دختر خام باید با عصای احتیاط راه برود، یکدفعه خدای نکرده تنها می‌رود نماز جمعه، نماز جمعهاش را می‌خواند می‌آید وقتی می‌آید از آن دور یک جوانی دنبالش است، دشمن می‌رسد و این را می‌بیند چیزی نبوده، یک جوانی در کوچه بوده می‌رفته خانه شان، این دختر خانم هم تنها می‌رفته خانه هیچ نبوده، اما دشمن می‌گوید که من دیدم فلان جوان دنبال دختر فلانی راه افتاده بود، همین بی احتیاطی باعث می‌شود که به او ی یک ربه وارد آید. دیگر این دختر را آدم حسابی نمی‌گیرند، باید دختر خانمها با عصای احتیاط راه بروند. چه بسیار دیده ایم زن با عفت است، اما با عصای احتیاط راه نرفت، بعد ضررهای شخصیتی آنرا دید از همان بی احتیاطی، به فرموده قرآن «فیطمع الذی فی قلبه مرض» جوان شهوت ران را دنبال خودش راه انداخت.

از زنها تقاضا داریم شب در کوچه ها نباشند حتی در همان وقت هم که شلوغ است تا کار لازم ندارید رد کوچه نباشید، چه رسد در وقتی که خلوت باشد. کار یکدفعه می‌شود. ما طلبه ها یک حرفی داریم می‌گوییم که گاهی احتمال قوی است. اما محتمل ضعیف است، نباید احتیاط کرد. اما گاهی بعکس است، احتمال ضعیف است اما محتمل قوی است. باید احتیاط کرد.

درس بیست و دوم: سعادت هر انسان مرهون کار است

فصل ۱۶

بحث ما درباره فعالیت و کار است و از وظایف سنگین پدر و مادر این است که بچه های خود را زرنگ و فعال و با استقامت بزرگ کنند، و به آنها بیاموزند که تنبلی بد است، یاد آنها بدهند که وادادگی و دنبال کار نرفتن موجب بدبختی است. انسان باید فعال باشد، با استقامت باشد، و سعادت هر فرد مرهون فعالیت و استقامت او اس.

همه ما می‌دانیم کمال هر چیزی مرهون کار است، مرهون فعالیت و استقامت است، چه در تکوین چه در تشریح، چه راجع به موجودات غیر انسانی و چه مربوط به انسان، یکدانه گندم می‌تواند انسان شود یعنی به اندازه ای ترقی کند که بشود انسان. اما کی می‌تواند این دانه گندم انسان شود وقتی که در دل خاک قرار گیرد کم کم شکفته بشود، استقامت داشته باشد تا کم کم ریشه بدواند و جوانه بالا آید فعالیت شروع شود، در اثر کار و استقامت خوش گندم، سپس آن خوشه خورد شود، گندم از کاه جدا گردد بعد گندم زیر سنگ آسیا آرد شود، به صورت نان پخته شود یک انسانی آن را در دهان بگذارد و برود در معده هضم شود و بالاخره آن نان داخل در بدن تبدیل به سلول انسان شود.

آری می‌شود یک دانه گندم انسان شود، اما به شرطی که این راه طولانی را طی کند از حرکت باز ماند تا به کمال مطلوب برسد. چنانچه یک انسان نیز می‌تواند برسد بجائی که بجز خدا نداند، از نظر مقام قب بلندی برسد، از نظر مادیت هم می‌تواند تسخیر فضا کند، این انسان هم می‌تواند تسخیر فضا کند هم می‌تواند تسخیر عالم ملکوت نماید، اما کی؟ در اثر کار، در اثر فعالیت. اگر کار نباشد، اگر فعالیت نباشد معلوم است انسان الفبای زندگی، الفبای سواد را هم نمی‌تواند یاد بگیرد چه رسد، که بخواهد تسخیر فضا کند یا اینکهم بخواهد تسخیر عالم ملکوت کند و به قول سعدی چه خوش می‌گوید:

درخت اگر فعالیت داشته باشد عزیز است و اگر از فعالیت افتاده سزای او تبر است، بعد هم سزای او آتش است.

درخت وقتی عزیز است که کار کردن فعالیت داشته باشد، استقامت داشته باشد، و اما اگر این درخت از فعالیت افتاد، دیگر او را با تبر ذره ذره می‌کنند بعد هم می‌سوزانند انسان هم همین است. انسان اگر کار کند، اگر فعالیت و استقامت داشته باشد عزیز است، در دنیا عزیز است، در آخرت هم عزیز است و به فرموده قرآن زندگی طیب دارد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكْرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۱۸۵}

کسی که کار می‌کند کار شایسته «من عمل صالحاً من ذکر او انثی» را بعضی معنا کرده اند، گفته اند مراد از کار شایسته هر کاری است که مرضی خدا باشد، حالا می‌خواهد نماز و روزه باشد یا زراعت و تجارت اگر اینطور معان کردید چنین می‌شود: هر که کار کند کار شایسته خدا پسندانه کار مربوط زندگی طیب تر، پاکیزه تر. اگر هم آنچنان معنی کردید که معنا کرده اند «من عمل صالحاً» یعنی عبادت، یعنی نماز و روزه یعنی چیزهایی که عبادی است، نه کارهایی دنیای بالاخره آیه شریفه می‌فرماید: تو بمقام قرب در دنیا و آخرت می‌سید جز کار کنی، جز فعالیت و استقامت داشته باشی و کار شایسته کنی، از این جهت اسلام روی کار و فعالیت و استقامت خیلی سفارش کرده است، به اندازه ی ثواب بار بر کار کرده است که فرموده است اگر یک زنی در خانه کار کند، یعنی خانه داری کند، بچه داری و شوهر داری کند، اگر یک مردی برای رفاه زن و بچه اش کار کند، تجارت کند، زراعت کند، فرموده است ثواب این مرد و زن ثواب جبهه و خط مقدم جبهه است.

راجع به مرد فرموده:

«الكاد لعیاله کالمجاهد فی سبیل الله»^{۱۸۶}

^{۱۸۵} (۱) - ۱ نحل، ۱۷.

^{۱۸۶} (۱) - ۱ وسائل، ج ۱۲، صفحه ۴۳.

راجع به زن فرمونه است:

«جهاد المرأة حسن التبعل»

هر دو معنایش این است که اگر زن در خانه کار کند، مرد در خانه کار کند، برای اینکه زندگی خانه را بچرخاند، زن در خانه، مرد در خارج خانه ثواب هر دوی آنها خط مقدم در جبهه است.

راوی می‌گوید: امام باقر (ع) را دیدم می‌رود دنبال کار، دنبال زراعت در هوای گرم، عرق از سراپای امام می‌ریزد این راوی محمد بن منکدر است، یک صوفی منش است، و امام باقر (ع) را قبول ندارد. اما امام باقر را آدم خوبی می‌داند، می‌گوید: بروم این فرزند زهرا را نصیحت کنم آمد در مقابل امام باقر گفت: یابن رسول الله! اگر در این حال شما بمیری در چه حالی مرده ای، می‌خواست بگویند چون برای کار دنیا می‌روی و عرق می‌ریزی و رفتن دنبال کار خوب نیست.

امام باقر (ع) فرمودند: اگر من در این حال بمیرم در حال عبادت و اطاعت خدا مرده ام و فرمود که من عرق می‌ریزم برای اینکه محتاج تو و امثال تو نشوم.^{۱۸۷} عین همین روایت از امام صادق (ع) رسیده است و راوی می‌گوید: دیدم امام صادق (ع) مشغول کندن زمین بودند کار می‌کردند و عرق از سر تا پای آقا می‌ریخت. رفتم جلو گفتم: یا بن رسول الله! بدهید من کار کنم. فرمودند: نه، دلم می‌خواهد پروردگار عالم مرا در این حال ببیند، دلم می‌خواهد پروردگار عالم ببیند که من دارم عرق می‌ریزم برای اینکه چیزی فراهم کنم، خودم زن و بچه ام در رفاه باشند.^{۱۸۸} عین این روایت را باز صاحب وسائل از امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند، راوی می‌گوید: رفتم در صحرا دیدیم موسی بن جعفر دارند کار می‌کنند عرق از سر تا پای ایشان می‌ریزد در هوای گرم، به ایشان عرض کردم: اقا!

مردها کجا هستند یعنی چرا شما کار می‌کنید، موسی بن جعفر (ع) فرمودند: این کاری که من می‌کنم سیره پیامبر و ائمه طاهرین است، پیامبر کار می‌کرد، امیرالمومنین کار می‌کرد، حضرت زهرا کار می‌کرد، آباء من یعنی ائمه طاهرین، کار می‌کردند.^{۱۸۹} درباره حضرت زهرا (س) دارد در خانه به اندازه ای کار کرده بود که دست مبارک ایشان تاول زده بود حتی یک وقتی پیامبر اکرم (ص) وارد شدند دیدند بچه در دامن زهرا است، دارد به بچه شیر می‌دهد، دست مبارک از آسیا خسته شده و به خواب رفته زهرا را بیدار کرد فرمود عزیزم بچش تلخی دنیا را برای شیرینی آخرت.^{۱۹۰} به اندازه ای کار در اسلام اهمیت دارد که صاحب اسد الغابه در کتاب خود نقل می‌کند، پیامبر اکرم (ص) رسیدند به کارگری این بنده خدا آمد به پیامبر دست داد. پیامبر دست این کارگر را گرفتند دیدند دستش زبر است از اثر کار زبر شده، پیامبر اکرم (ص) دست او را بوسیدند و فرمودند: من دست کارگر را دوست دارم

«هذه يد لاتمسُّها النار». به اندازه ای به کار اهمیت داده شده که راوی می‌گوید: رفتیم خدمت امام صادق (ع)، امام صادق از عمر بن مسلم که یکی از اصحاب است الحوالپرسی کردند، فرمودند که حال عمر بن مسلم چطور است، گفتیم: الحمد لله حالش خوب است الا اینکه دست از تجارت برداشته حضرت احتیاجی هم ندارم و رفته در خانه و آنجا مشغول عبادت

^{۱۸۷} (۲) ۲- همان، صفحه ۱۰

^{۱۸۸} (۳) ۳- همان، صفحه ۲۳.

^{۱۸۹} (۱) ۱- وسائل، جلد ۱۲، صفحه ۲۳

^{۱۹۰} (۲) ۲- تفسیر المیزان، ذیل سوره «الضحی» آیه ۵.

است. حضرت سه مرتبه فرمودند: «عمل الشیطان» گفتند این کار، کار شیطانی است نه کار خدایی،^{۱۹۱} انسان دست از تجارت بردارد و برود در خانه بنشیند و عبادت کند بعد فرمودند اگر کسی تجارتش را، کسبش را رها کند برود رد مسجد بنشیند یا برود در خانه بنشیند دو ثلث عقلش کم می‌شود.

در روایات فراوانی داریم آن کسی که تنبل باشد عقل او کم می‌شود، یعنی آدم حسابی آدمی که پرودگار عالم دستش را می‌گیرد و و بالا می‌برد کسی است که تجارت می‌کند، کاسبی می‌کند، اما تجارت و کاسبی، او را از یاد خدا باز می‌دارد. در قرآن مجید آمده: «رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله»^{۱۹۲}

امام صادق (ع) فرمودند معنای آیه شریفه این است که آدم حسابی آن است که تجارت کند اما مواظب باشد موقع نماز اول وقت برود دنبال نمازش، مواظب باشد که این کاسبی او را از یاد خدا باز ندارد. مواظب باشد «العیاذ بالله» یکدفعه این تجارت، این کسب، او را شیطانی نکند، رحمانی باشد.

در روایت دیگری می‌خوانیم که امام صادق (ع) می‌فرماید من صبحی سوار می‌شوم می‌روم دنبال کار تا ظهر و ظهر می‌روم دنبال نمزم بعد تمسک کردند به قرآن شریف، فرمودند، قرآن می‌گوید: «إذا قُضيت الصلاة فانتشروا فی الارض و ابتغو من فضل الله»^{۱۹۳}

وقتی که نماز تمام شد برو دنبال کارت و بالخره نظیر این روایاتی که خواندم بیشتر از پنجاه روایت را صاحب وسائل (ره) در جلد دوازده وسائل نقل کرده. در اول جلد دوازدهم بیش از بیست باب در این باره عنوان کرده اند. و بیشتر از پنجاه روایت برای اینکه مسلمان باید فعال باشد، مسلمان باید با استقامت باشد. از سوی دیگر راجع به تنبلی، تن پروری به اندازه ای مذمت شده که در همین روایات می‌فرماید: ملعون است ملعون است آن کسی که می‌تواند کار کند اما کار نکند و زن و بچه اش سختی بکشند.

در روایات دیگری می‌فرماید: ملعون است ملعون است آن کسی که می‌تواند کار کند اما نکند و سر بار و کلّ بر دیگران باشد. در روایت سوم می‌فرماید: «من وجد ماءً و تراباً ثمّ افتقر فبعده الله» که نظیر این روایت را اسعد الغابه طور دیگر نقل می‌کند: «من كان له ماءً و تراباً ثمّ افتقر فعليه لعنة الله» هر دو یک معنی دارد.

امام صادق (ع) فرمود آن ملتی که آب دارد، خاک دارد اما فقیر است لعنت خدا بر این ملت باد. امیرالمومنین (ع) همان روزهای اول آمدند کوفه وارد مسجد شدند دیدند دسته ای مشغول ذکر هستند امیرالمومنان پرسیدند اینها کی هستند؟ گفتند: اینهارجال الحق هستند، امیرالمومنی این لغت برایش تازگی داشت فرمود: رجال الحق دیگر چیست؟ گفتند اینها افرادی هستند که زن و بچه و زندگی را رها کرده اند و آمدند در مسجد مشغول عبادت و ذکر و ورد و قرآن هستند اگر چیزی گیرشان آمد می‌خورند اگر هم چیزی گیرشان نیامد صبر می‌کنند، امیرالمومنان عصابی شدند فرمودند سگ هم همین جور است، بلند شوید بروید دنبال کار، رجال الحق یگر کدام است! مسجدو گوشه مسجدنشین و سر کج کردن این مربوط به اسلام نیست، اسلام کار می‌خواهد اول وقت بیاید نماز بخوانید شما همان منطق قرآن را بکار بندید قرآن

^{۱۹۱} (۳) ۳- وسائل، جلد ۱۲، صفحه ۶

^{۱۹۲} (۱) ۴- نور، ۳۷.

^{۱۹۳} (۲) ۵ جمعه، ۱۰.

میگوید: «رجال لاتلهیهم تجاره و لایبع عن ذکرالله».^{۱۹۴} تجارت کن، اما تجارت تو را از یاد خدا باز ندارد. کاسبی کن اما نماز اول وقت را فراموش نکن. «لاتُلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله» مال خوب است اولاد خوب است اما مواظب باشد مال و اولاد یکدفعه تو را بی خدا نکند. آن که بد است این دلبستگی است، آدم دلبستگی به پول پیدا کند، دلبستگی به تجارت پیدا کند، وابستگی به اولاد پیدا کند، بت او بشود بد است، و اما اگر دلبستگی نباشد وظیفه است، که انسان کار کند حتی در روایات می‌خوانیم

«ابغضُ الناس عندالله البطالون»

مبغوض ترین افراد پیش خدا، افراد تنبل هستند، افراد بیکار (از امام باقر (ع))

حضرت موسی به خدا گفت: خدایا! مبغوض ترین افراد پیش تو چه افرادی هستند؟ خطاب شد:

«جیفه باللیل و بطال بالنهار»

مبغوضترین افراد پیش من آنها هستند که از اول شب تا صبح می‌خوابند و به فکر آخرتشان نیستند و روز هم تنبل و به فکر دنیایشان نیستند.

فرق هم بین زن و مرد نیست، زن در کار خانه را نکند وقتی وارد خانه او شوند می‌بینند که چادر آن گوشه افتاده، لباس بچه اش گوشه دیگر افتاده، تار عنکبوت خانه را فرا گرفته این زن نیست. مبغوض ترین افراد پیش خدا این زن است، مرد هم کار نکند و زنش خجالت بکشد پیش مردم، بچه هایش در سختی باشند مبغوض ترین افراد پیش خدا این مرد است این خانه باید بچرخد. خارج خانه مال مرد است، داخل خانه مال زن است زن تنبلی کند، مبغوض ترین مردم است، مرد تنبلی کند مبغوض ترین مردم است.

همین طوری که امام اول علی (ع) می‌فرماید:

«اعمل لدنیاک کانک تعیش ابداً و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا»^{۱۹۵}

برای دنیایت کوشا باش جدی مثل اینکه می‌خواهی تا روز قیامت در دنیا باشی، برای آخرت هم جدی باش به اندازه ای که گویا فرادا می‌گیری.

برای هر دو انسان باید کوشا باشد، انسان باید دو چشمی باشد، دو بالی باشد، دو بعدی باشد در حالیکه به فکر دنیایش هست به فکر آخرتش باشد، در حالی که بفکر آخرتش هست بفکر دنیایش باشد.

ملت تن پرور ملت تنبل باید زیر و رو شود باید نابود شود. قرآن می‌فرماید: «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحقَّ علیه القول فدمرناها تدمیرا»^{۱۹۶} وقتی ملتی عیسا شد، تن پور، تنبل و سور چران گردید، افارذیکه دو ره

^{۱۹۴} (۱) - مناقون، ۹.

^{۱۹۵} (۱) - مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۸.

^{۱۹۶} (۲) - اسراء، ۱۶.

بنشینند، و بگویند، و بخندند، نه نسبت به دنیایشان فکر کنند، نه فکر آخرتشان باشند این افراد در هر ملتی زیاد شوند مستوجب عذاب می‌شوند. لذا این شهر زیر و رو می‌شود، این ملت نابود می‌گردد.

در سوره «واقع» قرآن به اینها می‌گوید: مترف یعنی هوسران خوشگذاران، عیاش، تن پرور، می‌فرماید: «و اصحاب الشمال ما اصحاب الشما فی سموم و حمیم و ظلّ من یحموم لبارد و لا کریم انهم کانوا قبل ذلک مترفین»^{۱۹۷}. می‌گوید آنهايي که دست چپي هستند در روز قیامت چقدر شوم هستند دست چپي ها، شوم هستند می‌فرماید اینها در جهنم هستند، در آن آتش سوزان، در آن آتشی که سایه آن آتش برای آنها سخت است سخت! می‌فرماید این دوزخ برای چیست؟ برای اینکه در دنیا تن پرور بوده اند، برای اینکه عیاش بوده اند.

آن چیزی که ضعف اعصاب رای انسان می‌آورد انسان را خرد می‌کند، آن چیزیکه موجب می‌شود انسان در مقابل هر کس و ناکس سر فرود آورد، آن چیزی که موجب می‌شود انسان را بنده دیگران کند، آن برج است نه خرج، آن تن پروری است، آن عیاش گی است، لذا عیاش گری در اسلام خیلی مذموم است. تنبیل در اسلام مذموم است بعکس آن، کار، فعالیت که بخواهد زن و بچه اش در رفاه و آسایش باشند، این کار بسیار مطلوب است بالاترین عبادات است

«قال رسول الله (ص) طلب الحلال جهاد»^{۱۹۸}

با فضیلت تری از همه اعمال این که انسان دنبال حلال باشد.

در ذیل آیه شریفه که در قنوت می‌خوانید: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً و قناعذاب النار»^{۱۹۹} در ذیل این آیه روایت داریم که حسنه در آخرت را به معنی بهشت گرفته و معنای حسنه در دنیا را زندگی متوسط و اخلاق خوب. اگر کسی یک اخلاق خوبی در زندگی داشته باشد و یک زندگی متوسط هم داشته باشد این مصداق «ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً و فی الآخرة حسنةً» است و راستی هم اینجور است.

یک کاری بکنید که همیشه تا دم مرگ دست از کار برندارید اگر تاجری کار کن، اگر زارعی کار کن، فردی آمد خدمت امام صادق (ع) عرض کرد: یابن رسول الله! من کارگر هستم اما دیگر نمی‌توانم با دستم کار کنم. دیگر نمی‌توانم با دوشم کار کنم، حضرت فرمودند که برو کر کن برو با را بگذار روی سرت ببر و با این کار عزت خودت را حفظ کن، عزیز باشد و زن و بچه ات را در رفاه و آسایش قرار بده.

کسی آمد خدمت پیامبر اکرم، زنش اصرار کرده بود که برو از پیامبر برای ما چیزی بگیرد سخت در مضیقه بودند، او آمد تا نشست پیامبر اکرم (ص) برای اینکه نگوید نمی‌دهم و از طرفی هم او را ادب کرده باشد یک روایت خواند فرمودند:

«من سألنا أعطیناه و من استغنی أعناه الله»^{۲۰۰}

^{۱۹۷} (۳) ۲- واقعه، ۴۵، ۴۱.

^{۱۹۸} (۱) ۳- کنز العمال، خبر ۹۲۰۵.

^{۱۹۹} (۲) ۴- بقره، ۲۰۱.

^{۲۰۰} (۱) ۱- اصول کافی جلد ۳، ص ۲۰۸، باب القناعة، سفینه البحار ماده «قنع»

هر کسی از ما چیزی بخواهد به او می‌دهیم اما اگر نخواهد خدا او را بی‌نیاز می‌کند) او هیچ نگفت بلند شد آمد پیش زن و بچه اش، زنش به او گفت رفتی؟ گفت رفتیم، پرسید چیزی گفتی؟ جواب دادنه، راستش اینکه تا نشستیم پیامبر این روایت را خواندند فهمیدم با من است.

زنش وسوسه کرد گفت: یعنی چه پیامبر با توست؟ خوب پیامبر روایت می‌خواند کار پیامبر روایت خواندن است حتماً فردا بروی، دو دفعه فردا آمد، نشست، تا نشست پیامبر فرمودند:

«من سألنا أعطينا و من استغنى أغناه الله»

هر کس از ما چیزی بخواهد به او می‌دهیم اما اگر از ما چیزی نخواهد او را بی‌نیاز می‌کند، خوب دیگر قطعی شد که پیامبر به او می‌خواهد بگو. ید بلند شد برو، دوباره آمد خانه، دو دفعه زن وسوسه کرد که نه، حتماً باز هم باید بروی او روز سوم آمد تا نشست پیامبر روایت را خواندند، مرددیگر خنه نرفت از خدمت پیامبر بلند شد بیرون آمد یک تیشه، یک طنابی از همسایه قرض کر رفت یک پشته خاری کند بدوش گرفت آمد هیزم را فروخت یکغذایی برای زن و بچه اش تهیه کرد رفت خانه دید عجب لذتی دارد، آن شب را آن روز را بخوبی گذارند فردا رفت، روز بعد آن رفت کم کم توانست یک تیشه و طناب هم بخرد یکسال بیشتر طول نکشید توانست یک شتری هم بخرد که دیگر هیزم را بدوش نگیرد، طولی نکشید یک غلامی هم تهیه کرد در بیابان کمک کارش باشد، طولی نکشید حسابی کار و بارش خوب شد. یک روزی سوار شتر، غلام هم سوار شتر با یک آقایی داشتند می‌رفتند پیامبر اکرم رسید او سلام کرد تا سلام کرد پیامبر فرمودند:

«من سألنا أعطينا و من لم يسألنا أغناه الله»

بعد فرمودند: فلانی اگر آنروز من نیم من جو، یک صاع جو به تو داده بودم تو الان بیچاره بودی اما ندادم عفت نفس بخرج دادی، کار کردی پروردگار عامل لطف کرد به مقامی رسیدی اتفاقاً این جمله «من فضل الله» در قرآن زیاد تکرار شده است که آقا کار کن فضل پروردگار عالم شامل حال و می‌شود. «فاذا قضيت الصلاة فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله»^{۲۰۱} «علم أن سيكون منكم مرضى و اخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله»^{۲۰۲}

اگر کار کاردرستی باشد، کار حلالی باشد مسلم است که پروردگار عالم برکت می‌دهد، فضلش را شامل حال او می‌کند، به هر کجا می‌خواهد می‌رسد لذا زن باید کار کند مرد باید کار کند، زن نباید تنبل باشد، تنبل زن بدبختی‌ها جلو می‌آورد، مرد هم نباید تنبل باشد، تنبلی او بی‌ابرویی‌ها بوجود می‌آورد هر دو باید کار کنند.

حالا علاوه بر اینکه هر دو باید کار کنند و عملاً نشان دهند به بچه‌ها که انشاءالله یکرزوی درباره اش صحبت می‌کنم (تربیت عملی) علاوه بر این باید به بچه‌ها بگویند باید به خانم در خانه دخترش را وادارد به کار اگر بخواهد تنبلی کند، با زبان خوش با نصیحت نگذارد، تنبل بار بیاید، دختر بزرگ باید جارو کند، غذا باید بپزد، لباس باید بشوید و همه اینها را مادر باید به دختر یادبدهد، بعضی اوقات دیده ایم مخصوصاً الان زیاد است که دخترها بلد نیستند کار کنند، اینها همین

^{۲۰۱} (۱) ۲- جمعه، ۱۰

^{۲۰۲} (۲) ۳- مزمل، ۲۰.

مقدار که در س می‌خوانند خیال می‌کنند که این دس است دیگر برای ینها بس است و نباید کار خانه را انجام دهند این غلط است.

همان وقت که دختر خانم امتحان دارد باید کمک مادر را فراموش نکند و اتفاقا اگر نذر کند که در خانه کار کند بهترین نذرهاست. شما ها نذر کنید که زن وبچه تان را در رفاه و آسایش بگذارید بهتین چیزها است، کار کنید تا در زندی رفاه ایجاد شود بسیار مطلوب است البته اسراف و تبذیر نباشد، این حد متوسط بسیار در الام مطلوب است، بالاترین عبادت برای فرد است.

ای مرد می‌خواهی عبادت کنی، عبادت ارزنده تا می‌توانی در خانه با اخلاق باشد و خارج از خانه کار کن برای اینکه زن و بچه ات در رفاه و آسایش باشند و این را به پسرت یاد ده، پسر ده ساله شما باید کارخانه را بکند. پسر دوازده ساله شما همان وقت هم که امتحان دارد باید برود نان بگیرد باید برود خریدک ند و یادش بدهید کار کردن را همین طوریکه باید یادش بدهید درس خواندن را، اگر خدای ناکرده پدر مواظب درس خواندن بچه اش نباشد، مادر مواظب درس خواند بچه اش نباشد معلوم است این بچه خوب نمره نمی‌آورد، مسئولش پدر و مادر است. باید مواظب دنیایشان هم باشند، و این از وظایف سنگین پدر و مادر است.

مادر کار کند دختر خانم هم در آشپزخانه دنبال مادرش، هم نگاه کند و هم کمک کند، این مثالها خیال نکنید همین جوری باشد، روانشناسها می‌گویند، کار آئینه فکر جامعه است، الان در همین دخترهایی که با سواد هستند، دیپلمه، لیسانس اینها فراوان دیده می‌شود.

می‌گویند یکی دختر خانمی رفت منزل شوهر می‌خواست برنج بپزد بلد نبود، لذا به یک زن گفت می‌خواهم برنج بپزم چطور بپزم گفت باید برنج را بخیسانی او زیر بار نرفت. میگفت بلد هستم، خیلی خوب این را که می‌دانستم گفت بعد از آن آب بریزی و بجوشانی، گفت این را بلدم گفت وقتی جوشید باندازه ای که له شد آنوقت چلو کش کنی، گفت این را هم بلد هستم، گفت بریز در ظرف گفت این را هم بلد هستم گفت یک خشت را هم بگذار روی آن، گفت این را هم بلد هستم گفت خیلی خوب او آمد همه کار کرد خشت را هم گذاشت رویش معلوم است دیگر چه برنجی از کار در آمده است.

بعضی اوقات خشت را می‌گذارند روی برنج، این تقصیر کیست؟ تقصیر مادر، بعضی اوقات پسر زن گرفته هنوز یک نان بلد نیست بخرد بعضی اوقات اتفاق افتاده این مرد زن جوانش را روانه می‌کند پیش بقال. ننگ نیست برای یک مدر مسلمان زن جوانش برود سبزی بخرد، مرد در خانه نشسته زنش می‌رود با نامحرم حرف می‌زند او در خانه است، غیرت چه شد؟ از همه چیز گذشتی؟

مولا امیرالمومنین (ع) همین را می‌گفت: امیالمومنین روی منبر داد می‌زد می‌فرمود: مردها! من می‌بینم زنها در کوچه تنه به یکدیگر می‌زنند غیرت شما کجا رفت، تو که در خانه نشستی و زن تو می‌رود میوه می‌خرد، زن تو می‌رود نان می‌خرد غیرت کجا رفت؟ ابته گاهی می‌خواهد برود چیزهایی که مربوط به خودش است بخرد تو بلد نیستی بخری با آن سلیقه خودش باید باشد، خوب همراه هم بروید خوب است. اما برود سبزی بخرد، برود نان بخرد آن هم زن جوان تقصیر کیست؟

تقصیر این جوان است. بله تقصیر پدر هم هست، تقصیر مادر هم هست. اگر پدرش به او گفته بود عزیزم باید فعال باشی، باید کار کنی، جوانها! تا انسان فعال نباشد نمی‌تواند بجایی برسد.

درباره مخترعین شما مطالعه کنید (من مطالعه کرده‌ام). ببینید اینها چه زحمت‌ها و مشقت‌ها کشیده‌اند تا توانسته‌اند مخترع شوند. تنها از اثر نبوغ نبوده اینستین بارها رفوزه می‌شد، او از نظر استعداد بسیار پایین بوده نیوتن از نظر استعداد بسیار پایین بوده حتی در دبیرستان رفوزه شد.

پاستور علاوه بر اینکه مریض بود، دردسر داشت از نظر استعداد معمولی بود اما از پاستور پرسیدند که اقا نبوغ یعنی چه؟ گفت: من نبوغ سرم می‌شود، اما همین مقدار می‌دانم هر که کار کند و استقامت داشته باشد به هر کجا بخواهد می‌تواند برسد. جوان! ولو استعداد کم است، اگر کار کنی به هر کجا بخواهی می‌توانی برسی.

ملاً صالح مازندرانی داماد علامه مجلسی (ره) است. او یک طلبه است، باندازه‌ای کم استعداد بود که بعضی اوقات خانه اش را گم می‌کرد. اما کار کرد، استقامت به خرج داد، شب عروسی گفت تا مطالعه ام را نکنم می‌رویم پیش عروس، نشست برای مطالعه اتفاقاً گیر کرد. نصب شب شد، نزدیک اذان صبح، دختر علامه مجلسی دید نمی‌آید بلند شد رفت بیرون دید شوهرش یک مسأله را نمی‌داند بفهمد، او زن باسوادی بود، نوشت مسأله را گذاشت روی کتاب و رفت ملاصالح آمد دید جواب مسأله نوشته شده رفت سراغ همسرش.

این ملاصالح مازندرانی که خانه اش را گم می‌کرد از مجتهدین بسیار عالی شد. شرحی که ملا صالح مازندرانی بر اصول کافی نوشته بهترین شرحهاست او توانست، شرح بر اصول کافی بنویسد، توانست مجتهد شود و دختر علامه مجلسی را بگیرد، همه اینها در اثر کار و صبر و استقامت است.

در پایان بحث دو سه نکته را به همه مخصوصاً به کاسب‌ها عرض کنم:

۱- کار باید کرد، اما مواظب باشید حریص نباشید که گر حریص شدید دیگر هم خود بدبختی هم زن و بچه ات. معنای حرص چیست، اینکه زیاده کار کنی، انسان باید کار کند، در حالی که باید کار کند باید عبادت کند، در حالی که باید عبادت کند باید استراحت کند، زن داری کند، بچه داری کند. گاه بهم وقتش را می‌گذارد روی کار مغازه اش نصف شد اول صبح موقع نماز باز مغازه باز است.

این ننگ است در بازار، ننگ است یک سملمان مغازه اش باز بادش، بروید مکه، بروید مدینه ببینید آن وقتیکه می‌گوید: الله اکبر، کاسبی را رها می‌کند، ولو اینکه استفاده اش عالی باشد. ننگ است برای یک کسی که مؤذن می‌گوید: الله اکبر او چراغش می‌سوزد، دارد کاسبی می‌کند، کسبایی کردن وقت دارد. ۸ ساعت خواب، ۸ ساعت عبادت. تو ۸ ساعت عبادت نمی‌کنی ۴ ساعت عبادت نمی‌کنی اقلأ یک قدری رهم بفکر قبرت یک قدری هم بفکر قیامت، یک قدری به فکر خدا باش. یک قدری به فکر زن و بچه ات باش.

۲- باید مواظب باشید کار کارِ حلالا باشد، اگر خدای نکرده یک درهم حرام بیاید در زندگی شما، نابود می‌شوید حالا امروز نابود نشوید، فردا می‌شود. حلم خدا خیلی است خیلی.

سعید بن جبیر دم مرگ خندید. حجاج بن یوسف ثقفی گفت چرا می‌خندی؟ گفت تعجب می‌کم از حلم خدا و بی‌حیایی تو، حلم خدا خیلی است. اما به قول یکی از مراجع بزرگ می‌گفت: خدا دیر گیر است، اما سخت گیر است. یکدفعه خدای نکرده غش در معامله میکنی، در وضع فعلی گرانفروشی می‌کنی، احتکار می‌کنی خدا صبر می‌کند برای خودت هم ممکن است خبری نباشد، اما برای همان که جمع می‌کنی یکدفعه همان مال یک قوز و وبالی می‌شود برای آنها، یک بدبختی می‌شود، آتش هم می‌گردد نابود می‌شوی معنی ندارد که حرام نمو کند «یَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ»^{۲۰۳}

مواظب باشید حرام در زندگی شما نباشد مواظب باشید مستضعف را دهاتی های ساده لوح را، افراد ساده لوح را گول نزنید. مواظب باشید با این افراد ساده لوح تعیین مشتریهای ساده لوح خیلی خوب برخورد کنید. خداوند می‌فرماید به عزت و جلالم از همه چیز می‌گذارم اما از مال مردم نخواهم گذشت.

۳ انسان باید کار کند اما خود گرا نباشد. یعنی این کاری که می‌کند، این استفاده که می‌کند به اندازه وسعش به فقرا به ضعفاء به بیچاره ها رسیدگی کند. ولو کم هر کسی به اندازه وسعش، پیامبر اکرم (ص) خطبه شعبانیه را خواندند، در این خطبه شعبانیه فضیلت ماه مبارک رمضان را می‌گفتند، در آن جا هی می‌گفتند: افطاری بدهید، تا م‌توانید به فقرا رسیدگی کنید یک کسی بلند شد گفت گر نداشته باشیم؟ فرمود:

«وَلَوْ بِشَقَّةِ تَمْرٍ أَوْ شَرْبَةِ مَاءٍ»^{۲۰۴}

این را سه مرتبه تکرار کردند، فرمودند هر کس باندازه وسعش یعنی معنای این گفته پیامبر این اس که ما باید باندازه وسعمان رسیدگی به دیگران کنیم ولو اینکه مثلاً روزی صد تومان استفاده داشتی باشی و روزی صد تومان بیشتر خرج داشته باشی اما باندازه وسعت باید کمک به دیگران را فراموش نکنی کمک قلم، از نظر زبان، از نظر پول، از نظر هرچه بتوانی کار خوب است، همین طوری که خودش می‌خواهد در رفاه باشد زن و بچه اش را در رفاه بگذارد، اگر می‌تواند دیگران را هم در رفاه و آسایش بگذارد و این سه چیز را که عرض کردم حتماً باید به بچه ها یاد بدهیم، یاد پسر و دختر بدهیم. و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

درس بیست و سوم: آداب رفاقت

فصل ۱۷

بحث درباره رفاقت است، باید مواظب باشیم بچه های ما، جوانهای ما از دختر و پسر با چه افرادی رفت و آمد دارند، و در ضمن باید توجه داشته باشیم که این مسأله برای خودمان هم هست، و مواظب باشیم با چه کسانی رفت و آمد داریم و بدانیم که رفیق، فوق العاده در زندگی انسان مؤثر است، در سعادت و شقاوت بچه ها، جوانها و در سعادت و شقاوت همه و همه تأثیری بسزایی دارد. انسان مدنی است یعنی دوست یابی است. اینه با کسی رفت و آمد کند برای انسان ضروری است، انسان به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند و علاوه بر این هر زن و مردی مخصوصاً جوانها دوست دارند که دوستی

^{۲۰۳} (۱) ۱- بقره، ۲۷۶.

^{۲۰۴} (۲) ۲- تفسیر نمونه، جلد اول.

داشته باشند، آشنایی داشته باشند و با آنها رفت و آمد نمایند و آنها نشست و برخاست داشته باشند، این یک مسأله ضروری است.

ما می‌دانیم بچه‌ها، حتی بچه‌های دبستانی دوست دارند. رفیق دارند، افرادی را اول سال انتخاب می‌کند برای دوستی و نشست و برخاست و گفت و شنود و این دوست یابی در جوانها بیشتر است و اما در همه افراد چه بچه، چه نوجوان، چه جوان، چه پیر، چه زن و چه مرد دوست گرفتن مسلم است. از اینکه باید دوست داشته باشیم، رفیق داشته باشیم، رفت و آمد باید بکنیم در این باره اشکالی نیست، اشکالی که هست در انتخاب اس که اگر جوان شما رفیق نایابی را انتخاب کرد این رفیق ناباب، جوان شما را خراب می‌کند، او را گمراه می‌سازد، چنانچه بچه شما با یک دوست خوب واز خانواده ای خوب و متدین و سرو کار رفت و آمد داشته باشد، بچه شما رو به سعادت می‌رود.

اگر بچه شما علاقه به درس نداشته باشد همان رفیق خوب او را درس خوان می‌کند، و چنانچه بچه شما یک رفیق تنبل پیدا کرد، جوان شما یک رفیق تنبل انتخاب نمود همان زور اول و دوم تنبلی این رفیق روی جوان و بچه اثر می‌گذارد و می‌بیند مطالعه ای که می‌رکد دیگر انجام نمی‌دهد، درسی کمه می‌خواند دیگر نمی‌خواند، از این جهت در روایات اهلبیت راجع به انتخاب رفیق خیلی سفارش شده است، به اندازه ای سفارش شده است که رسول گرامی (ص) می‌فرماید:

«المراء علی دین خلیله»^{۲۰۵}

یعنی رفیق در دین انسان تأثیر بسزائی دارد، بعد هم می‌فرمود: ببین با که رفاقت میکنی. امام صادق (ع) می‌فرماید: رفیق خوب مثل این اس که بادی بزورد به گلستانی وقتی باد وزید به گلستان می‌فرماید آن باد بوی عطر از گلستان می‌گردد، ولو اینکه آن باد خود عطر ندارد. اما همین مقدار که این باد آمد در گلستان، از گلستان عطر می‌گردد اگر رفیق، خوب شد نظیر همان بادی است کخه با عبوز از گلستان، معطر می‌شود.

«مثل الجلیس الصالح مثل العطار، ان لم یعطک من عطره أصابک من ریحہ»^{۲۰۶}

رفیق خوب تو را معطر می‌کند به عکس، امام صادق (ع) می‌فرماید: رفیق بد مثل آتش می‌ماند همین طرو که اگر شما با آتش تماس گرفتی شما را می‌سوزاند، رفیق بد اگر با او تماس گرفتی شما را می‌سوزاند، در یک روایت دیگری امام صادق (ع) می‌فرماید که رفیق بد یقین داشته باش تو را بد می‌کند، علی (ع) می‌فرماید:

«یاک و مصاحبه الفساق فأن الشرّ بالشرّ ملحق»^{۲۰۷}

اگر آن شر باشد یکروز، دو روز طول نمی‌کشد تو هم شرّ خواهی شد.

در روایت دیگری آن حضرت می‌فرماید:

«مجالسه الاشرار تورث سوء الظنّ بالاخيار»^{۲۰۸}

^{۲۰۵} (۱) ۱- بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۹۲.

^{۲۰۶} (۲) ۱- کنز العمال، خبر ۲۴۶۷۶.

^{۲۰۷} (۳) ۲- بحار فجلد ۷۴، صفحه ۱۹۹.

^{۲۰۸} (۴) ۳- همان، صفحه ۱۹۱.

یعنی مواظب باش با رفیق بد نشست و برخاست نکنی برای اینکه اول بدی او این است که تو را بدبین به بزرگان می‌کند، اگر شما یک رفیقی داشته باشی که پشت سر بزرگان حرف بزند و لو اینکه شما مرید آن بزرگان باشی یک ماه طول نمی‌کشد که شما هم به او بدبین می‌شوی.

یک کسی می‌گفت: بچه ام دو سه روز رفت منزل یک ضد انقلاب، وقتی که برگشت، دیدم حرفهای رکیکی می‌زند، حرفهای ضد انقلابی می‌زند، حتی نسبت به امام مطالبی میگردد. جوان شما اگر با جوان عیاشی یک ماه بنشیند او را بیچاره می‌کند و می‌کشاند به مراکز فحشاء، لذا قرآن شریف در این باره زنگ خطر می‌زند، زنگ خطر قرآن خبی هم قوی است می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يَعْصَى الْأَمْرُ عَلَى يَدَيْهِ يُقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»^{۲۰۹}

می‌فرماید روز قیامت که می‌شود باندازه ای پیشمان است که پشت دست خود را می‌گزد. دیدی انسان یک کار بیجائی می‌کند! پیشمان می‌شود، گاهی پشت دست می‌گزد، گایه لب می‌گزد، این از پیشمانی است. قرآن می‌گوید: در روز قیامت بعضی پشت سدت می‌گزند، چه می‌گوید؟ می‌گوید: ای کاش با پیامبر اکرم (ص) سر و کار داشتم، بعد می‌گوید: ای وای بر م دیدی که رفیق بد مرا خراب کرد و مرا از قرآن، از پیامبر و از همه چیز دو رکرد.

بعد قرآن می‌فرماید: بدان که «وكان الشيطان للإنسان خذولاً» ظاهراً شیطان در اینجا یعنی رفیق بد، یعنی شیطان انسی، می‌فرماید که رفیق بد تو را به خذلان می‌کشاند، رفیق بد تو را بیچاره می‌کند. مواظب باش، انسان یک ماه با افرادی بنشیند که مقید به نماز باشند مقید به روزه باشند مقید به نماز شب باشند مقید به اجتناب از گناه باشند به طور ناخودآگاه این آقا عوض می‌شود.

بعکس اگر کسی نماز شب خوان است و نماز اول وقت خوان و اجتناب از گناه می‌کند، اما یک ماه برود در مجالس غیر دینی بنشیند با افراد ناباب، بطور ناخودآگاه نه تنها نماز شب او از بین می‌رود، نماز اول وقتش نیز از بین می‌رود، من چه بسیار سراغ دارم دختر خانمهایی را که آنها نماز شب می‌خواندند، نماز جماعتشان ترک نمی‌شد، روزه مستحبی می‌گرفتند عمل امّ داود و امثال اینها بجا می‌آوردند، اما شوهر ناباب پیدا کرد، شوهر بی‌نماز پیدا کرد، همین خانمی که نماز شب می‌خواند، دیگر نه نماز صبح می‌خواند، نه نماز ظهر و عصر، چه بسیار من سراغ دارم، دختر خانمهایی که با پوشه مدرسه یا دبیرستان می‌رفتند اما شوهر ناباب پیدا کرد، خویشان شوهر لایبالی در حجاب بودند، این دختر خانم پوشه دار یک دختر لخت و عوری شد عکسش را هم فراوان دیده‌ایم.

با این بحث سفارش می‌کنم که جوانها مواظب باشید اگر رفیق بدی پیدا کردید شما را از مسجد به مراکز فحشاء می‌کشاند.

داستانی آموزنده و پر معنا

نجاشی یکی از شعرای اهل بیت است و در زمان امیرالمومنین (ع) می‌زیست و برای امیرالمومنین (ع) اشعار می‌گفت و آدمی است متدین، آدمی است که دین در دل او رسوخ کرده، این آدم متدین، این آدم مرید ملوا امیرالمومنین و شاعر علی (ع) در ماه مبارک رمضان یک روزی قبل از ظهر می‌رفت باری مسجد پشت سر علی (ع) نماز بخواند رفیق ناهل در خانه نشسته بود، رفیق ناهل به او سلام کرد. گفت: آقای نجاشی کجا؟ گفت: می‌خواهم بروم مسجد. گفت حالا که قبل از ظهر است. گفت می‌خواهم بروم مسجد مقداری قرآن بخوانم تا امیرالمومنین بیاید و پشت سر او نماز بخوانم گفت بفرمایید.

وارد شد مقداری با او صحبت کرد نجاشی به او گفت ماه مبارک رمضان است، چیزی که می‌شود خورد برویم مسجد بهتر است، ولی آن رفیق بد سرگذاشت در گوش او وسوسه شروع شد همان که در سوره مغوذتین سوره آخر قرآن سه مرتبه از او به خدا پناه می‌برد از این رفیق بد، از وسوسه رفیق بد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»

یعنی خدایا پناه می‌برم به تو، خدایا پناه می‌برم به تو، خدایا پناه می‌برم به تو، از وسوسه رفیق بد، از وسوسه شیطان، وقتیکه وسوسه کند، اما غیر مستقیم، خناس زیرآبکی کار کردن را می‌گویند، خناس یعنی آن کسیکه زهر را بریزد در کپسول و به خورد شما بدهد، خورد بچه شما بدهد. این را عرب می‌گوید خناس و این سوره مبارکه سه مرتبه پناه به خدا می‌برد از این گونه رفیق‌ها یعنی رفیقی که وسوسه کند مخصوصاً وسوسه زیر آیک، وسوسه غیر مستقیم.

نجاشی آمد آن آقا، سرگذاشت در گوش نجاشی، دیگر مستقیمش کرد، گفت که بیا برویم خانه، یک شراب نابی دارم، یک بره گوسفند هم دارم شراب ه تو می‌دهم، بره هم به تو می‌دهم نجاشی تکان خورد گفت یعنی چه؟ ماه مبارک رمضان است این حفها چیست می‌زنی؟ گفت که اشتباه کردم، بیا تا با تو حرف بزنم، کشاندش توی خانه نجاشی را نشانده، وسوسه شروع شد، خدا ارحم الراحمین است، خدا می‌آمرزد بیا دمی خوش باشیم، امروز گناه می‌کنی فردا توبه، با گفتگو شراب را بخورد نجاشی داد، بعد هم بره را آورد بخورد نجاشی داد.

امیرالمومنین دارد نماز می‌خواند، بدمستی شروع شده، داد او رفت بالا خبر دادند به امیرالمومنین که شاعرت، آنکه صفت اول می‌ایستد به نماز جماعت، شراب خورده، فرمودند: صاحب خانه را بانجاشی هر دو را بیاورید. اینها باید حدّ بخورند، هشتاد تازیانه باید به آنها زدمثل اینکه نجاشی کمتر خورده بود، چه جور بود میدانم تا پیش آمد، نجاشی فرار کر نتوانستند او را بگیرند، نجاشی فرار کرد صاحب خانه را گرفتند، آوردند پیش امیرالمومنین و امیرالمومنی حدّ را جاری کرد، نجاشی خیلی متشخص و آبرودار، طایفه دار بود، شب بعضی از برگان از طایفه اش آمدند خدمت امیرالمومنین واسطه شوند، آقا ببخشید اگر نجاشی بخواد حدّ بخورد آبروی طایفه ما می‌رود.

امیرالمومنین فرمودند: نمی‌دانم چه می‌گویید، می‌گویید: حدود خدا را جاری نکنم؟ تهدید کردند، گفتند: یا عی اگر بخواهی حدّ جاری کنی این طایفه دشمن شما می‌شوند، فرمودند من باید حکم شرعی را انجام بدهم ولو اینکه جهان پشت به پشت یکدیگر کند ضد من. دیدند نمی‌شود، بالاخره نجاشی را دستگیر و حد جاری شد نجاشی همان شب که شلا خورده بود فرار کرد رفت شام معاویه خبر درا شد، نجاشی آمده معلوم می‌شود نجاشی خیلی متشخص بوده که معاویه روی او

حساب می‌کرده، لذا جلسه خیر مقدم برای نجاشی گرفت وزراء بودند، و کلا بودند، اشرافیان بودند، سفراء بودند. همه جمع بودند، جسّه از نظر تشریفات خیلی عالی بود، خوب، تشریفات برگزار شد، نجاشی نشسته بود معاویه به او رو کرد، گفت: این جلسه را من برای تو گرفته ام جواب داد می‌دانم، گفت: امیرالمومنین هم آن کسی است که تو را فراری داده و شلّاق زده، گفت: این را هم می‌دانم گفت پس بلند شو اینجا مقداری از من تعریف کن، تشکر کن و مقداری هم از امیرالمومنین (ع) بدگویی بنما، نجاشی بلند شد ایستاد گفت:

مردم! این جلسه را معاویه برای من گرفته این همه تشریفات برای من است، من هم از علی فرار کردم، برای اینکه مرا حدّ زد فرار کردم آدمم اینجا و معنای این کارها این است که من نتوانستم زیر پرچم عدل علی باشم آدمم زیر پرچم ظلم معاویه و معاویه من گناهکار را قبول کرده زیر پرچمش آورده و برایم این تشریفات را گرفته و بالاخره بجای اینکه تعریف از معاویه کند، تعریف از امیرالمومنین و انتقاد از معاویه نمود.

نجاشی دین دارد، نجاشی ولایت دارد، اما همین نجاشی که ولایت دارد، شاعر خاص امیرالمومنین است در صف اول جماعت مولا جایش است قبل از ظهر می‌خواهد بیاید مسجد کوفه برای عبادت ولی رفیق بد او را برد در خانه شرابش داد، بره هم داد.^{۲۱۰} قرآن می‌فرماید بدان اگر با رفیق بد نشست و برخاست کردی پشیمان می‌شوی پشت دست را دندان می‌گری برای خودت یا برای جوانت.

چه می‌گویی؟ می‌گویی: ای کاش جوان من با فلان کسی رفت و آمد نداشت، دیدی آبروی جوانم و آبروی خودم را ریخت و به قول قرآن این کاشکی‌ها نه در دنیا و نه در آخرت دیگر فایده ای ندارد. آب ریخته را که دیگر نمی‌شود برگرداند. اگر آبروی شما یا آبروی جوانتان ریخت دیگر نمی‌شود این آبروی ریخته را برگرداند.

دختر خانم مواظب باش با پسر جوان بنام درس خواندن نشست و برخاست نداشته باش، آتش است می‌سوزاند، مقدس اردبیلی (ره) مرجع تقلید است، بارها خدمت امام زمان رسیده، از او سؤال می‌کنند. (پیر مرد هفتاد ساله که دیگر غریزه جنسی ندارد) آقا اگر در یک خانه ای هیچ کس نباشد جز یک زن، مانعی هم نداشته باشد، شما زنا می‌کنی یانه، مقدس اردبیلی نگفت، نه، گفت: پناه می‌برم به خدا اگر چنین صحنه ای برایم جلو بیاید.

مقدس اردبیلی هفتاد ساله خدمت امام زمان رسیده، مرجع تقلید شیعه باندازه ای با تقوا است، که اسمش ملا احمد است، علماء به او لقب مقدس داده اند این مرد هفتاد ساله م یگوید پناه می‌برم به خدا، من در یک جایی باشم یک زن هم باشد و هیچ کس غیر من و آن زن نباشد.

پدر و مادر! ببینید دختر شما با یک پسر جوان در اتاق نشسته اند، دراند درس می‌خوانند و بی تفاوت باشی، این جنایت است به کی؟ به اولاد، این خیانت است، دختر تو هر چه نجیب، اما مقدس اردبیلی می‌گوید: انسان نجیب اینجا در خطر است، این بی تفاوتی درست نیست، بالاتر از این بگویم، قرآن مجید درباره یوسف (ع) می‌گوید «و لقد همّت به و همّ بها لو لا أن را رهان ربّه» زلیخا به یوسف تمایل پیدا کرد، یوسف هم به زلیخا تمایل پیدا کرد اگر عصمتش نبود، چون معصوم بود تمایل پیدا نکرد چنانچه معصوم نبود او هم می‌رفت.

این جمله به پدر و مادرها چه می‌گوید، به دختر خانمها چه می‌گوید، به جوانهای مسجدی چه می‌گوید، حضرت یوسف توانست از امتحان بیرون آید آن امتحانی که به قول استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی (ره) می‌فرمودند: بیست و چهار زمینه برای گناه یوسف بود، اگر یکی از این بیست و چهار زمینه برای هر کسی فراهم شود گناه می‌کند. اما یوسف توانست این بیست و چهار زمینه را زیر پا بگذارد و از امتحان خوب در آید، یوسف می‌گوید: پروردگارا! «انْ لَاتَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ الْيَهَنِّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^{۲۱۱} می‌گوید خدایا تو باید یاریم کنی و الا من هم می‌روم اگر دست عنایت تو ریوی سمر نباشد اگر تو مرا نگاهم ندای من هم می‌روم، این آیه به پدر و مادرها چه می‌گوید؟ مواظب باشید رفیق بد تأثیر عجیبی دارد، نجاشی را می‌کشاند در خانه و شرابش می‌دهد، جوان با عفت راه، جوان با شخصیت راه، به مراکز فحشاء و آجا بی آبرویی برای همه درست می‌کند، دختر عقیف با حیا را می‌کشاند به بی عفتی و بالاخره رفیق بد از هر آتشی، سوزنده تر است. از هر شری شرتر است.

بعکس رفیق خوب، خوشا بحال آن کسانی که رفیق خوب دارند «عبدالله بن جندب» یکی از اصحاب امام صادق (ع) است، او پیرمرد است و کور هم شده، دیدند عبدالله بن جندب سه پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند، می‌دانید در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز داریم، هفده رکعت واجب، می‌خواند سه تا پنجاه و یک رکعت، سی و چهار رکعت نوافل مستحب، دیدند این آقا نه پنجاه و یک رکعت نماز می‌خواند سه تا پنجاه و یک رکعت. دیدند عبدالله بن جندب در سال سه ماه روزه می‌گیرد، سه مرتبه زکات می‌دهد. به او گفتند نماز یک مرتبه، روزه یک مرتبه، زکات یک مرتبه، گفت باری خاطر این که من دو تا رفیق داشتم این دو رفیقم از دنیا رفته اند. وفای رفاقت اقتضا می‌کند هر کاری که برای خودم بکنم برای آنها هم انجام دهم این است معنی رفیقی که آدم را سعادت مند می‌کند، به این می‌گویند رفیقی که هم در زمان حیات به فکر هست هم بعد از مرگ.^{۲۱۲} قال علی (ع) «لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ وَ غِيْبَتِهِ وَ وَفَاتِهِ»

رفیق خوب به کی می‌گوییم، شما پیرمردها، مسن ها با که باید رفت و آمد کنید، یک روایتی راجع به ازدواج است آن روایت با القاء خصوصیت می‌آید اینجا، یعنی زن و شوهر هم باید رفیق و صاحب باشند و در آنجا می‌گوید با که رفت و آمد بکن، رسول گرامی می‌فرماید:

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَ أَمَاتَهُ يَخْطُبُ إِلَيْكُمْ فَزَوْجُوهُ وَ أَلَّا تَكُنْ فِتْنَةً وَ فِسَادٌ كَبِيرٌ»^{۲۱۳}

یعنی آقا اگر می‌خواهی رفیق انتخاب کنی باید دو تا شرط داشته باشید، یکی دین داشته باشد، یکی اخلاق، اخلاق انسانیت، با وفا باشد، با عفت باشد با وقار باشد، یکی هم دین داشته باشد، این روایت شریف که بارها پیامبر فرمودند، آقا اگر این دو شرط در رفیق بود با او رفیق شو «و أَلَّا تَكُنْ فِتْنَةً وَ فِسَادٌ كَبِيرٌ» و الا فساد بار می‌آید آن هم فساد بزرگی، و الا فتنه ایجاد می‌شود آن هم فتنه بزرگی، یعنی دختر خانم، شما باید دوست بگیری، اما یک دختر متدین و با اخلاق، مواظب باش، آن دختر که در طایفه بی حجابها در طایفه پست بزرگ شده با او رفت و آمد نکنف او را به عنوان دوست نگیر، اگر می‌بینی لابلالی در نماز است، اگر خیلی به دین اهمیت نمی‌دهد. با این رفت و شد نکن.

^{۲۱۱} (۱) ۲- یوسف، ۳۳.

^{۲۱۲} (۲) ۱- بحار، جلد ۷۴، ص ۱۶۳.

^{۲۱۳} (۱) ۲- بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۲.

جوان اگر می‌خواهی دوست بگیری باید متدین باشی، تا تو را بکشاند به مسجد، تا تو را بکشاند پای منبر و محراب، تا تو را بکشاند به کتابهای دینی، مواظب باش اگر دین نداشته باشی تو را می‌فروشد به فرموده امام صادق (ع) تو را می‌فروشد به یک ناهار، تو را می‌فروشد، به یک حرف، شخصیت تو را می‌کوبد، با یک جمله، اگر بی وفا باشد اگر اخلاق انسانیت نداشته باشد این رفیق نیست این دشمن است بصورت دقیق است.

لذا این روایت به ما می‌گوید: در رفاقت دو تا شرط لازم است و اگر می‌خواهید تربیت اولاد کنید، ببینید اولادتان با که رفت و آمد دارد و آن دوست اولادتان این دو شرط را دارد یا نه، این دو تا شرط در سر حد لزوم است.

دو تا شرط هم داریم که این دو شرط در سرحد لزوم نیست، اما خیلی خوب است که این هم باشد. عاقل باشد اما سجاد (ع) می‌فرماید: مواظب باش رفیق احمق نگیری، برای اینکه رفیق احمق گاهی می‌خواهد به تو استفاده برساند، اما ضرر می‌رساند آدم احمق بقول عوام، مثال خوبی است می‌گویند دوستی خاله خرس، دوستی با احمق دوستی خاله خرس است. دوست شما عاقل باشد.

درباره فضل بن مروان می‌گویند. این فضل بن مروان وزیر معتصم است، معتصم خلیفه عباسی است آدم حسودی است این فضل بن مروان یک سور داده بود خیلی مفصل، جمعیتی را مهمان کرده بود وقتی معتصم وارد جلسه شد حسادتش گل کرد، دید تشریفات خیلی بالاست، همان جا حسادتش را رو کرد، گفت: یک وزیر این همه تشریفات، اینها را او از کجا آورده این فرشها، این ظرفها کجا بوده، هی غر زده به فضل بن مروان گفتند سرت در مخاطره است، اگر امشب سرت نرود فردا می‌رود، آمدی یک سور بدهی، یک مهمانی بکنی برای اینکه مقرب بشوی اما حسابی مبعوض شدی.

فضل بن مروان ترسید، بالاخره جلسه اداره شد معتصم با همان حال عصبانیت بلند شد و رفت، وقتی رفت، فضل بن مروان یک دوست عاقلی داشت بنام ابراهیم موصلی، رو کرد به فضل گفت: سرت در مخاطره است اما من درست می‌کنم الان برو پیش معتصم. من می‌فرستم کسی را و یک جمله می‌گویم و آن جمله موجب می‌شود که نجات پیدا کنی و تو هم فوراً بیا، فضل بن مروان رفت پیش معتصم رفیقش کسی را فرستاد، گفت: به فضل بگوید مردم آمده اند فرشهایشان را می‌خواهند. مردم آمده اند ظرفهایشان را می‌خواهند، چه کار می‌خواهی بکنی الان بدهیم ببرند یا خودت می‌آیی؟ خودت از خلیفه اجازه بگیر و بیا.

فضل بن مروان هم رو کرد به خلیفه، گفت: مردم آمده اند فرشهایشان را می‌خواهند، ظرفهایشان را می‌خواهند اجازه بدهید من بروم، معتصم تغییر کرد حسادتش را از بین رفت گفت این فرشها مال تو نبود؟ گفت نه این فرشها مال من نبود، ظرفها هم مال من نیست صاحبانش آمده اند می‌خواهند ببرند گلت: بلند شو برو فرشهای مردم را بده. ابراهیم موصلی این آقا را از مرگ نجات داد. نظیر این ابتکار زیاد است که رفیق عاقل انسان را نجات می‌دهد.

شرط دوم رفیق دانا انتخاب کن زرا ولو بحث علمی نکند اما علمش به شما سرایت می‌کند ولو اینکه خیلی متدین نباشد اما از نظر علمی از او استفاده می‌کنی صاحب معراج السعاده جمله ای دارد، جمله خوبی است، می‌گوید: یک صیادی آمد در مدرسه آنجا خستگی در آورد دو تا طلبه نشسته بودند داشتند مباحثه می‌کردند مباحثه آنها اتفاقاً درباره خنثی بود در فقه ما یک مسئله ای داریم و آن اینکه بعضی از افراد نه زن هستند نه مرد با اینکه هم علامت زنی دارند هم علامت مردی،

به این افراد می‌گویند خنثی، خوب حکمش هم در فقه خیلی حکم مشکلی است، منقسم می‌شود به چند قسم و مشکلی خنثای مشکل است که نمی‌توانند تشخیص بدهند زن است یا مرد، آنوقت او باید چه کار بکند.

این صیاد، خوب چیزی سرش نمی‌شد، اما یک لفظ خنثی شنید آمد برای صید کردن، اتفاقاً یک ماهی خیلی قشنگی را زنده صید کرد ماهی خیلی قشنگ بود ماهی را می‌برم پیش حاکم جایزه بگیرم، اتفاقاً آمد و درباریان به او راه دادند از بس این ماهی قشنگ بود رفت آنجا و آن هم خیلی پسندید، هزار درهم به او داد، بادمجان دورقاب چین‌ها حسادتشان گل کرد این بیچاره صیاد خداحافظی کرد خیلی خوشحال شد رفت. گفتند ماهی یک درهم قیمتش است، تو می‌خواهی جایزه بدهی ده درهم بده صد درهم بده هزار درهم دادی به او برای چه؟ گفت: خوب می‌گویند چه کار کنم؟ یک فرد حسود بدجنسی کرد گفت هیچ، صیاد را بخواه وقتی می‌آدی بگو این ماهی تو نر است یا ماده؟ اگر گفت نر است، بگو ما ماهی ماده می‌خواهیم اگر گفت ماده است، بگو ما ماهی نر می‌خواهیم گفت بد حرفی نیست. بیچاره صید را برگرداند، به او گفت آقا راستی ما یک سئوالی از شما داریم. این ماه ی‌تو نر است یا ماده؟ گفت آیا این ماهی نر است، نه ماده بلکه خنثی است! گفت هزار درهم دیگر به او بدهید! هزار درهم دیگر هم گرفت و رفت.

صاحب معراج السعاده می‌فرماید: همین نیم ساعتی که او آمد در مدرسه برای دنیایش هم خیلی مفید بود. حرف خوب است، اگر بتوانید با یک عالمی، دانایی رفت و آمد داشته باشید.

خلاصه حرف این شد، بحث امروز بحثی است مفید اما زنگ خطر است. و این زنگ خطر برای دخترها و پسرها بیشتر است، برای جوانها بیشتر است، زنگ خطری است برای پدر و مادرها، و زنگ خطری است برای همه و آن اینکه رفیق تأثیری بسزایی در خوشبختی و بدبختی انسان دارد و مواظب باشید رفیق خوب داشته باشید با افراد خوب رفت و آمد کنید، حتی با بازاریان سفارش می‌کنم طرف حسابهای شما یک افراد خوبی باشند و الا بیچاره می‌کنند شمارا، به کاسب‌ها سفارش می‌کنم طرف حسابهای شما یک افراد متدین با اخلاقی باشند و به همه و همه سفارش می‌کنم که رفت و شد شما با افراد متدین و با اخلاق و علاوه بر اینکه افراد متدین و با اخلاقی هستند اگر بتوانند عاقل و عالم هم باشند.

درس بیست و چهارم: تربیت فرزندان از نظر عمل

فصل ۱۸

بحث درباره نحوه تربیت بحثی بسیار طولانی است، اما چون وقت نداریم مجبوریم بحث را فشرده تر کنیم. نحوه تربیت کودک، نوجوان و جوان بسیار مشکل است، و اگر بگوییم از مو باریکتر از آتش سوزانده تر، از شمشیر برنده تر است، اشتباه نکرده ایم، جداً نحوه تربیت و اینه چگونه اولاد را تربیت کنیم جواب آن جواب مشکلی است.

تربیت دو قسم است: تربیت با گفتن، تربیت با عمل. اساس فصل هجدهم را که مطرح کردم برای خاطر قسم دوم سات، یعنی تربیت با عمل. اما تربیت با گفتن، اول چیزی که لازم دارد سعه صدر است، تسلط بر اعصاب. سعه صدر در زندگی انسان باید باشد، مخصوصاً در خانه.

تربیت به اندازه ای مهم است که در قرآن شریف می‌خوانیم، وقتی به حضرت موسی خطاب شد: «اذهبا الی فرعون آنه طعی»^{۲۱۴} بروید فرعون طغیانگر را آدمش کنید حضرت موسی نگفت خدایا لشکر مجهز به من بده، یک مکتبی به من بده، اینها را نگفت گفت: «رب اشرح لی صدی» گفت: خدایا! حالا که بناست من به تنهایی بروم در مقابل فرعون با آن همه تجهیزات، سعه صدر به من بده، مرا دریادل کن. بتوانم در مقابل مشکلات قد علم کنم «رب اشرح لی صدی و یسرلی امری» این جمله دوم یک نحوه تلافی دارد، معنایش این است که خدایا اگر شرح صدر پیدا کردم کارها آسان می‌شود.

«واحلل عقده من لسانی» خدایا اگر شرح صدر پیدا کردم، دیگر حرفم را خوب می‌توانم بزنم. خودباختگی در مقابل دشمن پیدا نمی‌کنیم. دیگر لکنت زبان نخواهم داشت. دیگر حرفم یاد نمی‌رود. خوب می‌دانم حرف را بزم خدایا شرح صدر به من بده که اگر شرح صدر به من دادی تسلط بر اعصابم پیدا می‌کنم و خوب می‌توانم حرفم را بفهمانم، انسان اگر شرح صدر نداشته باشد نمی‌تواند حرفش را بفهماند اگر انسان شرح صدر نداشته باشد نمی‌تواند حرفش را بزند اگر انسان شرح صدر نداشته باشد زندگی برایش خیلی مشکل است.

تقاضا دارم در دعاهایتان همیشه از خدا بخواهید که خدا شما را دریا دل کند، خدا به شما شرح صدر بدهد. آری حضرت موسی از خدا خواست و شما همیشه این آیه را بخوانید مخصوصاً جوانها «رب اشرح لی صدی و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی» در تربیت اولاد شرط اولش این است که اگر با گفتن است باید شرح صدر داشته باشد، تسلط بر اعصاب داشته باشد.

شرط دوم باید با تلافی و مهربانی باشد. زور و قلدری کسی را به جایی می‌رساند. نفوذ کلمه هم نمی‌تواند پیدا کند. به قول ما طلبه ها که از فلسفه گرفته ایم می‌گوییم «القصر لایدوم» زور به جایی نمی‌رسد، ادامه پیدا نمی‌کند. همین است که خطاب شد به حضرت موسی که «اذهبا الی فرعون انه طعی و قولاً له قولاً لیناً لعلّه یتذکر او یخشی»^{۲۱۵} بروید این فرعون قلدر را آدمش کنید اما با تلافی با نرمی با او حرف بزنید که اگر با نرمی و تلافی با او حرف زدید شاید آدم بشود و اگر با نرمی حرف نزدید نمی‌شود، لذا مرتبه اول در امر به معروف و نهی از منکر که برای همه هست همین است که باید با زبان خوش باشد مخصوصاً تربیت، آن هم تربیت جوان.

شرط سوم باید مواظب باشید بی تفاوت نباشد اما سخت گیر هم نباشد یچنانچه سختگیر شدید اگر از بی تفاوتی بدتر نباشد بهتر نخواهد بود. اتفاقاً پدر و مادرها خشکه مقدس با سخت گیریهای بی جا کار بچه هار را به جاهای باریک کشانده حتی آمار هم این مطلب را نشان می‌دهد، این یک زنگ خطر است برای پدر و مادرها.

^{۲۱۴} (۱) - ۱ طه، ۴۳.

^{۲۱۵} (۱) - ۱ طه، ۴۳.

آمار به ما نشان می‌دهد در همه سال دخترانمهایی که کارشان به دادگاه رسیده از نظر غریزه جنسی اینها دو قسمند: یک قسمت آنها که پدر و مادرهایشان بی تفاوت هستند، بی تفاوت بوده اند، هر کجا رفت چیزی نگفتند؟ با هر که تماس گرفت چیزی نگفتند، هرچه نوشت و هر چه خواند چیزی نگفتند، اینها یک قسمت از دخترها هستند، که کارشان به دادگاه رسید.

یک قسمت از دخترها هم که کارشان به دادگاه رسیده وقتی آمارگیری می‌کنند، ریشه یابی کردند، دیده اند که دخترهایی هستند کچه پدر و مادرهایشان سخت گیر هستند، بیشتر از حد با اینها حرف زده اند، بیشتر از حد اینها را کنترل کرده اند، بیشتر از حد اینها را محصور کرده اند: «الانسان حریص علی ما منع» همین زایده روی موجب شد. که این دختر دوست پیدا کرده، مکاتبه کرده در خارج با نامحرم صحبت موده و منجر شده به اینکه کمیته او را بگیرد و بالاخره منجر به دادگاه شده.

یک روایتی کلینی (ره) در کافی نقل می‌کند، این روایت برای بحث امروز خوب است امام صادق (ع) می‌فرماید: یک مسلمان نادانی یک یهودی را مسلمان کرد وقتی این یهودی را مسلمان کرد خوب معلوم است خیلی خوشحال شد که ما توانستیم یک مسلمان بسازیم، قبل از اذان صبح آمد در خانه یهودی وی را از خوابا بیدا کرد گفت بیا می‌خواهیم برویم مسجد. یهودی تازه مسلمان شده را برداشت آورد مسجد، نماز شب را خواندند، نماز اول وقت (نماز صبح را هم خواندند).

این مسلمان به یهودی یدروز و مسلمان امروز گفت مستحب است تا اول آفتاب انسان تعقیب بخواند لذا تا اول آفتاب هم تعقیب خواندند، بعد به یهودی گفت آقا در مسجد نشستن خیلی ثواب دارد، روزه مستحبی هم خیلی ثواب دارد امروز بیا ونیت روزه کن از همین حالا، می‌شود نیت روزه مستحبی کرد همین حالا نیت کن، روزه بگیر، نیت کردند روزه بگیرند توی مسجد نشستند تا ظهر نماز ظهر را خواندند، نماز عصر را خواندند، بعد گفت چیزی دیگر نداریم به مغرب، صبر کن نماز مغرب را هم بخوانیم و برویم نماز مغرب را خواندند نماز عشا را هم خواندند، یهودی تازه مسلمان، خسته با دهان روزه آمد افطار کرد و خوابید قبل از اذان صبح دید در می‌زنند رفت پشت در دید رفیق مسلمانش است گفت بیا برویم مسجد، گفت: راستش را بخواهی من دیشب همان وقتی که آمدم خانه از اسلام برگشتم، من فکر کردم دیدم این اسلام برای آدمهایی بیکار خوب است، ما کار داریم، زندگی داریم اینجور عبادت و مسجد رفتن زندگی مرا بهم می‌زند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: سخت گیری این مسلمان نادان موجب شد این تازه مسلمان از اسلامش درست بردارد.^{۲۱۶} تقاضا دارم نسبت به خانمهایتان سخت گیر نباشید اگر سخت گیر شدی به جاهای باریک می‌رسد، راجع به بچه هایتان سخت گیر نباشید اگر بچه شما نواقصی دارد که دارد، بچه شما ایراد دارد که دارد ایراد را یکدفعه نمی‌شود رفع کرد ده تا کار بد می‌کند یک اعتراضی به او بکن یعنی در ده تا بدی که امروز اجام می‌دهد، ایراد اول را رفع کن دیگر ایراد دوم و سوم و چهارم را امروز به اونگو فردا برو سراغ دیگری و به تدریج نواقص وی را برطرف ساز. اگر بدی کرد زیاد به رخس نکش، این به رخ کشیدن او را جری می‌کند، مثلاً فهمیدی بچه شا دروغ گفت، به رخس نکش.

اما همان روز، همان شب یکی از روایات یا آیاتی که مربوط به دروغ است برایش بخوان، وقتی دیدی همسر شما از نامحرم رو نمی‌گیرد به رخس نکش به مناسبتی مطلب را تفهیم کن، به رخ کشیدن، پدر در می‌آورد، از راه نق زدن و

^{۲۱۶} (۱) ۱- وسائل، جلد ۱۱، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، باب ۱۴، صفحه ۴۲۷.

اعتراض پشت سر هم نمی‌توان زن را متدین کرد، زن را با حجاب و پسر را نماز خوان کرد و خلاصه حرف این است که در حالی که باید بی تفاوت نباشیم باید سخت گیر هم نباشیم، بارها به من تلفن شده، مثلاً تلفن می‌شود شوهر من به اندازه ای سخت گیر است که حاضر نیست من با برادر شوهرم حرف بزنم، شوهر من به اندازه ای سخت گیر است که وقتی برادر شوهرم یا عمو یا دایی شوهرم یا یک نامحرمی خیلی نزدیک سرسفره است نمی‌گذارد من سر سفره بیایم، و از اینگونه تلفن ها، از اینگونه نامه ها بسیار برای من می‌آید، زنگ خطر است.

می بینیم که اینگونه سخت گیریها کم کم منجر می‌شود به یک لابلایی گری ها یعنی اگر به خانمتان سخت گرفتید، در حضور شما پوشه می‌زند شما خیلی خوشحال می‌شوی می‌گویی به به، چشمه‌هایش هم پیدا نیست! اما وقتی تنها شد پیش میوه فروش دست پیراهن بی آستین خود را در می‌آورد و میوه ها را جدا می‌کند، یا به پیش خرازی که می‌رود لباسی را که نباید بخرد می‌خرد، تبسم هم می‌کند و چک و چک هم رویش می‌نماید، حرفش را می‌زند، مخصوصاً راجع به دخترهایتان، راجع به پسرهایتان، سخت گیر نباشید. دیگر بیشتر از این در این باره نمی‌توانم صحبت کنم. حرف خیلی است و همنی سه مطلب راجع به تربیت با گفتن و نصیحت.

و اما تربیت باعمل از تربیت با گفتن تأثیرش بیشتر است. معنای تربیت با عمل این است که آقا خودت آدم شو، پسرت آدم خواهد شد، خود ساخته شو، پسرت ساخته خواهد شد، تربیت با عمل این است خانم، تو با تقوی باش، دخترت با تقوی خواهد شد، تو با عفت باش، از عفت تو دخترت با عفت خواهد شد. این تربیت با عمل است.

فلسفه مطلب این است: قانون محاکات در انسانها مخصوصاً در جوان، در نوجوان، در کودک، خیلی قوی است، معنای قانون محاکات این است یعنی متابعت کردن از دیگران بدون دلیل بدون توجه، به این می‌ویند قانون محاکات یعنی انسان گاهی چیزی را از کسی می‌پذیرد، اما با دلیل و برهان، که قرآن می‌گوید یک مسلمان باید اینجور باشد «فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالألباب»^{۲۱۷}

یعنی بشارت بده به آن مسلمانی که اقتباس دارد، حرفها را خوبه‌ایش را می‌گردد، و بده‌یاش را رها می‌کند، اگر چیزی را می‌پذیرد با دلیل می‌پذیرد، شایعه در زندگیش نیست اینطور نیست هر که هر چه گفت بپذیرد، هر که هر چه کرد بکند با دلیل قبول می‌کند، با توجه قبول می‌کند و به این می‌گویند اقتباس. در مقابلش تقلید است، تقلید غلط است. معنایش این است که بدون دلیل و برهان چیزی را از کسی قبول کردن، مثل اینکه شایعه‌هایی که الان هست که همه ما داریم این اس تکه مثلاً می‌گویند فلانی فان کار را کرد.

شما می‌روید خانه تان می‌گویید فلانی فلان کار را کرده، بدون دلیل پذیرفتن، بدون دلیل هم گفتن، معنای شایعه همین است، گناهش هم بزرگ است.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید::

«کفی بالمرء من الکذب أن یحدّث بكلّ ما سمع»^{۲۱۸}

^{۲۱۷} (۱) -۱ زم، ۱۸.

^{۲۱۸} (۱) -۲ زخرف، ۲۳.

بس است اینکه در عالم ملکوت اسم این آدم نوشته شده دروغگو، اینکه هر چه را شنید نقل بکند، یکی از چیزهایی که الان دشمن برای انقلاب ما آورده همین است که شایعه را او درست می‌کند، بلند گویش، حلقوم ما انقلابی هاست. یعنی همه ما شایعه پراکن هستیم، یعنی بلدگوی دشمن هستیم، هر چیزی را که می‌شنویم، نقل می‌کنیم دروغ نگفته اید- به این معنا که می‌گوئید گفتند شنیدم، همین که می‌گوئید گفتند، شنیدم به شما می‌گویند مقلد و قرآن شریف می‌گوید بد آدمی هستید.

قرآن شریف راجع به بت پرستها می‌فرماید: «أَنَا وَجَدْنَا آبَائَنَا أُمَّةً وَأَنَا عَلَىٰ آثَارِهِم مَّقْتَدُونَ»^{۲۱۹}

می‌گوید عجب آدمهای نادانی هستند به آنها می‌گوییم بیائید دست از بت بردارید می‌گویند آباء و اجدادمان بت پرستی می‌کردند ما هم بت پرستی می‌کنیم، این را می‌گویند تقلید و این تقلید در همه جا غلط است، جز درجایی که ضرورت باشد مثل اینکه شما نمی‌توانید از نظر خوب معمار که نمی‌توانید باشید هم تاجر باشی، هم معمار مجبور هستی تقلید کنی یعنی معمار باید خانه ات را قیمت کند.

هر کجا آدم مجبور باشد مثل همین جا هایی که مثال زدم شما مقلد مرجع تقلید هستی، برای اینکه نمی‌توانی مجتهد باشی از این جهت نخواهی مقلد در اصول دین باشی نمی‌شود، بخواهی بگویی چونکه مرجع تقلید می‌گوید که قرآن هست، و پیامبر هست من هم می‌گویم قرآن هست و پیامبر هست نمی‌شود. بابا گفته خدا هست من هم بگویم خدا هست و یکی است و دو نیست، نمی‌شود باید با اجتهاد باشد این را می‌گویند تقلید.

بدتر از این قانون محاکات است و آن این است که انسان از کسی چیزی را بپذیرد بدون دلیل، بدون برهان، بدون توجه و این در انسانها فراوان است، در میان شما پامنبریها فراوان است، در میان دانشمندانها باز هم هست، نمی‌شود بگوئیم نیست، باز هم هست و در میان جوانها بیشتر هست. در میان کودکان بیشتر است.

مثنوی یک مثال می‌زند برای قانون محاکات این را مثال بزنم می‌گوید یک درویشی رفت خانقاه الاغش را بست خارج خانقاه رفت توی خانقاه، درویش ها سورا نداشتند، چون سورا نداشتند آمدند خر این درویش را بردند فروختند، یک سوری درتس کردند آوردند سورا را خوردند و دم گرفتند، اسنها سماع دارند در خانقاهشان، دم گرفتند، دشمنان این بود، شعری خواندند می‌گفتند: خر را فروختیم، سورا کردیم، سورا را خوردیم، خر برفت و خر برفت و خربرفت. این شعر را یکی می‌خواند و آنوقت همه شان می‌گفتند خر برفت و خربرفت و خر برفت. خوب آنها بی که می‌گفتند: خر برفت می‌دانستند که چه می‌گویند یعنی الاغ این آقا را فروختیم سورا کردی- خرش رفت اما این یارو نمی‌دانست، چون دیگران می‌گفتند خر برفت این هم می‌گفت: خر برفت و خربرفت و خربرفت، خیلی داغ تر از دیگران می‌گفت، آن خادم خانقاه آمد به او بگوید بابا خرت را فروختند، دید که این خیلی باطمطراق دارد می‌گوید، خر برفت و خربرفت و خربرفت! خوب قضیه تمام شد.

این آدم آمد الاغش را سورا شود برود خانه اش گفت الاغم کو؟ گفتند الاغ را فروختند سورا کردند این سوری که خوردی، این پول آن الاغ بود! گفت من که نگفتم، چرا به من نگفتید خادم خانقاه گفت: من آمدم بگویم، اما دیدم باطمطراق تر از آنها می‌گویی خربرفت، گفتم: خوب می‌دانی آنوقت یک چیزی او گفت مثنوی به شعرش در آورده است گفت:

گفت آنها می‌گفتند خربرفت من هم می‌گفتم خر برفت، و آلا من نمی دانستم یعنی چه، به این می‌گویند؟ قانون محاکات، در حیوانات فراوان است، در انسانها فراوان است و لو بد است. در جوانها فراوان است، در کودکان فراوان است، اما در حالی که بد است یک امتیاز هم دارد و آن این است که اگر یک انسانی با یک انسان خوبی معاشرت کند قانون محاکات او را آدمش کند، این رفیق خوب که درباره اش صحبت کردم، درباره رفیق بد صحبت کردم اینجا قانون محاکات است که کار می‌کند.

اگر یک پدر و مادر مقدسی باشند، قانون محاکات بچه هایشان را خوب می‌کند، اگر یک پدر و مادر متدین منازی باشند کودکشان را نمازی می‌کنند، مادر با حجاب طبق قانون محاکات دخترش را با حجاب می‌کند، و بالاخره قانون محاکات در خانه کار می‌کند، اگر پدر و مادر باد باشند، روی این بچه بطور ناخودآگاه اثر می‌گذارد یعنی میشود تربیت عملی. بچه می‌شود بی عفت بخاطر مادر بی عفتش به او نگفت هبی عفت شو به او نگفته بی حجاب شو، پدر نگفته بی نماز شو، اما وقتی ببیند باباش می‌خواهد تا ساعت ۸ نماز صبح نمی‌خواند قانون محاکات روی این اثر می‌گذارد، این هم می‌شود آنکه نماز ظهر و عصرش را نمی‌خواند، نه تنها صبحش را نمی‌خواند نماز مغرب و عشاء را هم نمی‌خواند اثر می‌گذارد معمولاً اینجوری است این زنگ خطر است.

اگر دختر شما لباس نجور در خانه از شما دید و دید این لباس ناجور را شما در مقابل نامحرم می‌پوشی و یا در برابر محرم لباسی که بالای زانو شما پیداست در مقابل پسران می‌پوشید لباس پیراهن آستین کوتاه در مقابل امادتان می‌پوشید دید سینه شما همه اش تا آن پایین پیداست در مقابل دامادتان، دید که شما لابالی گی پیراهنتان را بالا می‌زنید در مقابل پسران، و بچه تان را شیر می‌دهید اینها را دید همی کار شما دخرت را بدبخت می‌کند، تربیت عملی یعنی قانون محاکات اثر می‌گذارد.

و اما گر دختر خانم دید که نه، مادرش مواظب است، مواظب خودش است، مادرش وقتی که می‌آید در کوچه خوب رو می‌گیرد، دید مادرش وقتی که می‌آید در مغازه اجناس ناجور نمی‌خرد، دید وقتی مادرش می‌آید در مغازه به اندازه ضرورت حرف می‌زند آن هم جدی حرف می‌زند، در این دختر اثر گوشه چادر می‌دهد، روی این دختر اثر می‌گذارد. مسلم لازم نیست به دختر بگویی چادر سرت بکن اگر هم یک وقت این دختر سرش را نامحرم ببیند گریه می‌کند، فریاد می‌کند اعتراض می‌کند که چرا بدون اعلام به من فردی آمد در خانه.

من زیاد دیدم دختر نه ساله دختر ۸ ساله دختر ۷ ساله گریه کرده داد زده فریاد کرده برای خاطر اینکه موهای سرش را نامحرم دیده از کجا پیدا شد از اینکه پدر به او گفت، شاید پدر نگفته باشد. آنکه می‌دانم عفت مادرش او را بار آورده، اگر می‌خواهی پسر متدین باشی، خود متدین باش، وقتی که شاگرد شما، پسر شما، ببیند که یک زن می‌آید در مغازه شما مثلاً پراچه فروش هستی پراچه را پهن می‌کنی برایش، شروع می‌کنی به تعریف کردن، تعریف بسیار مذموم، در شاگردت در پسر اثر سوء دارد.

غزالی در «احیاء العلوم» می‌گوید: یکی از اصحاب رسول الله عبدالرحمن ابن عوف است. این حریر فروش بود، پارچه فروش بود، یک کسی آمد از او حریر می‌خواست، حریر را پهن کرد در مقابلش مثلاً گفت ده متر بده، وقتی که می‌خواست ده متر را متر کند «اللهم ائیننی من حریر الجنة» گفت؛ خدا به ما از حریر بهشت بیوشان یک وقت متوجه شد که این تعریف حریرش است، برای اینکه او را بشوق آورد مشتری پارچه را ضبط کرد، دیگر فروشنده متر نکرد. چرا متر نمی‌کنی؟ گفت: ما حریر نداریم، نمی‌فروشیم، چرا نمی‌فرشی؟ گفت نمی‌فروشیم، اصرار کرد، گفت: برای اینکه من تعریف جنسم را کردم. پیامبر گفته مذموم است که این معامله شود.

از شما ما این را نمی‌خواهیم، اما تقاضا دارم این قد تعریف نکن، اینها را رقیب و عتید می‌نویسد. حالا یکدفعه خدای نکرده دروغ هم بگوید که این پارچه من توی بازار گیر نمی‌آید تهران هم نیست، من رفتم نمی‌دانی با چه دردسری پیدا کردم، توی قیمتش هم یک دروغ، این شاگرد هم دارد نگاه می‌کند، پسر تو هم دارد نگاه می‌کند و بالاخره پارچه را فروخت.

اما می‌دانی چه بلایی بسر شاگرد و پسرت در آوردی! می‌دانی چه بلایی بسر خودت در آوردی؟ مگر یک تومان، ده تومان، هزار تومان، کسی را بجایی می‌رساند. خدا باید برکت بدهد آقا، خدا باید عنایت کند و الا یکدفعه تلفن می‌کند ولو هزار تومان گول زده ای، دو هزار تومان، سه هزار توان گول زده‌ی که بچه خورد زمین بیا، می‌آیند بچه را بردند مریضخانه عمل دارد، یک عمل هفتاد هزار تومان از تو می‌گیرند، می‌آیی بیرون بچه خوب شده، اما از کجا این آب خورده؟ از یک دروغ از کجا آب خورده؟ برای اینکه یک بینوا را گول زدی، برای اینکه رفیقت را گول زدی، بی وفایی کرد، آخر گول هم مراتب دارد به قول آن آقا می‌گوید: با همه کس دروغ حتی با خدا، با خودت، حتی با خودش هم دروغ می‌گوید چه رسد با رفیقش.

استاد بزرگوار ما رهبر عظیم الشأن انقلاب آدم الله ظلّه به ما نصیحت می‌کردند و یک جمله ای می‌گفتند که این جمله را برای شاهد عرضم خیلی خوب است که من به شما کاسب‌ها، به شما تاجر‌ها، می‌گویم به همه به همه، به معلم‌ها می‌گویم مخصوصاً به معلم‌های زن، به دبیر‌ها می‌گویم، اگر اینجا باشند که آنها دیگر خیلی شان زیر بار اینگونه مجالس نمی‌روند بدبختی اینجا است.

استاد بزرگوار ما می‌فرمودند که من به تجربه برایم اثبات شده در هر دهی، هر شهری، که رفتم ریشه یابی کردم، بررسی کردم، می‌بینم افراد ده و شهر متدین هستند، نجیب هستند بعد که ریشه یابی می‌کنم می‌بینم یک عالمی متدینی و فعال توی اینها هست یا بوده و مرده. می‌فرمودند بعکسش هم من تجربه کردم، می‌بینم یک دهی همه شان بدند پرخاشگر هستند، متدین هستند. می‌فرمودند ریشه یابی کردم می‌بینم اینجا یا عالم نداشته یا اگر عالم داشته عالم خوب نبوده، متدین نبوده، عالم خراب بوده یا آن عالم الان هست یا مرده. مواظب باشید بطور ناخودآگاه مردم از روش ما برداشت می‌کنند.

مشهور است یک عالم بدی بوده یک عالم بی عملی بوده کسی آمد پیش او فرد متدین بوده ه گفت آقا یک کار خصوصی با تو دارم و اینکه راستی بگو بینم خبری هست یانه، قیامتی هست یانه؟ اگر راستی خبری نیست خوب ما دیگر خوش باشیم اینقدر زحمت نکشیم، اینقدر خون جگر نخوریم، و اما اگر خبری هست خودت چرا عمل نمی‌کنی، می‌دانی چه

می‌گوید؟ این به ما می‌گوید عالم متدین، عالم با تقوی، عالم با اخلاق این بطور ناخودآگاه مردم را می‌سازد، عالم غیر متدین، عالم بی تقوی، عالمی که خودش را نساخته باشد، این بطور ناخودآگاه مردم را خراب می‌کند.

بیاید مدرسه اگر یک معلم ناباب باشد، بچه ات را ناباب می‌کند، مخصوصاً یک معلم زن، اما لابلالی در حجاب، یک معلم مرد، اما لابلالی در گفتن، بچه را خراب می‌کند. یکسال تمام می‌شود یکدفعه شصت تا بچه زیر دست این خراب شد اند. بعکسش یک معلم متدین نمازی تا ظهر می‌شود نماز می‌خواند اگر نمی‌شود نیشش را می‌زند که نمازمان دیر شد، اما خوب دیگه حلاً طوری نیست انشاءالله خدا می‌بخشد این اثر می‌گذارد روی این بچه.

عدی بن حاتم باندازه ای علی دوست بود که بعد از امیرالمومنین آمد پیش معاویه پسرهایش را در دراه علی داده بود در جنگ صفین معاویه می‌خواست شماتت او بکند، گفت که پسرهایت کو؟ گفت در راه علی دادم. گفت: علی با تو مساوات نکرد هف با تو وفا نکرده، سه تا پسرهای تو رفت حسن و حسین ماندند، گفت: نه ن با علی وفا نکردم برای اینکه علی رفت و من هنوز زنده هستم.

این آدم می‌دانی از کجا پیدا شد از یککار پیامبر اکرم اصلاً مسلمانی او از همین جا پیدا شد. عدی بن حاتم آد از شام، خواهرش فرستادش گفت: برو ببین چه خبر است برای اینکه خواهرش را هم اسیر کرده بودند آورده بودند مدینه با همین روش پیامبر اکرم ... را فرستاد گفت: برو ببین چه خبر است عدی بن حاتم از شام آمده مدینه، کافر هم بود آمد مسجد پیامبر اکرم، چون آفازاده بود، پسر حاتم طائی بود ولو کافر بود احترامش کردعایش را پهن کرد رویش نشست یک مقدار نشستند. کار، کار پیامبر شد گفت باید برومی خانه بعد از نماز ظهر اینها آمدند خانه وسط راه یک پیر زن برخورد کرد به پیامبر خوب دیگر پیرزن و سماجت معطل کرد، معطل کرد، پیامبر هم ایستاده بود گوش می‌داد، هی مرتب این گفت و پیامبر شنید، از بس طول کشید عدی خسته شد، عدی یک تکانی خورد یعنی یک جرعه آمد. این اگر دروغ می‌گفت نباید اینجور باشد این اگر می‌خواست این اگر می‌خواست پادشاهی بکند. نبایستی اینطور باشد اینقدر مدارا کردن با یک پیرزن کم کم آمدند خانه، وقتی آمد خانه دید خیلی ساده، یک پوست گوسفندی بود، عدی بن حاتم را نشانید روی آن خودش هم نشست وری زمین دید خیلی ساده است غذای ساده تر، یک نان و شیری خیلی مختصر، بعد، پیامبر مهیایش کرد این مهیا شدن از راه عمل مهیا شد برای اسلام.

پیامبر اکرم بیشتر خو در زد فرمودند تو که دین نصرانیت داری و مالیات گرفتن، عشریه گرفتن چهار یک گرفتن حرام است، برای چه مالیات از قومت می‌گیری، با خبر دادن جا خورد دید هیچکس نمی‌داند او مالیات گرفته جز خودش هیچکس می‌داند چهار یک گرفته جز خودش همانجا گفت: «أشهدان لاله الا الله و أشهد انّ محمداً رسول الله»^{۲۲۰} خلاصه حرف این شد که اگر تربیت می‌کنید با گفتار، تسلط داشته باشید بر اعصاب و سخت گیر هم نباشید ولی عمده در خانه تربیت عملی است. در خانه غیبت نکن وقتی که دختر شما ببیند شما با زنت نشستید اید ده تا غیبت کردی، غیبت می‌کند، تهمت می‌زند، شایعه پراکنی می‌کند. وقتی دید شما شایعه پراکنی می‌کنی او تهمت می‌زند ریال وقتی دید پدر و مادر بدبین به روحانیت است، او بدبین به روحانیت یم شود قاتل روحانیت می‌شود، شیطان کم شروع می‌کند و به بالا

^{۲۲۰} (۱) ۱- سیره ابن هشام، ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، ص ۵۸۰ نقل از داستان راستان.

بالا می‌رساند اول سوء ظن است اگر در دخترت و پسرت سوء ظن راجع به روحانیت دست شد او را تفسق می‌کند و با تفسیق در مجالس لایبالی گری می‌نشیند و تکفیر می‌کند وقتی تکفیر کرد دیگر قتل را صادر می‌کند.

تربیت عمی، یک جایی من به زنها می‌گفتم اگر میخواهی غیبت بکنی بچه ات را (سرماي زمستان) بگذار توی برفها برو بنشین غیبت بکن، وقتی غبت ها تمام شد برو بچه ات را از توی برفها بیار، اگر فلج جسمی شود بهتر از این اس که فلج روحی بشود یعنی آقا، خانم ولو بچه شیرخوار در گهواره ه باشد غیبت شما روی مغز او اثر می‌گذارد بچه میشود فلج روحی، دیگر چه رسد بدختر که می‌رود با مادرش در مجلس زنانگی می‌بیند غیبت شروع شده است، دو ساعت این زها نشستند و غیر از غیبت و دروغ، متلک چیزی نبود معلوم است این دختر چه از آب در می‌آید.

جوان می‌آید در مجالس مسن ها، در مجالس پیر ها می‌بیند همه اش حرف دنیا، همه اش مادیت، همه اش غیبت، همه اش شایعه، خوب، از ای جوان چه توقع داری که سر و کار با مسجد پیدا کند، جوان وارد خانه می‌شود، می‌بیند بابا غیبت می‌کن، آن هم چه غیبت های گنده، می‌بیند باباش بدبین است، می‌بیند باباش برای خاطر اینکه کاسی اش یک مقداری لق شده، زبانش راجع به انقلاب لق شده چه توقع داری که دیگر اینجوان، انقلابی شود.

آقا خب دیگر معلم است در شوروی آنها انقلاب کردن، آن هم انقلابی که به هیچ جا نرسید شما می‌دانید الان اینها یک قرن است انقلاب کرده اند به کجاتوانسته اند برسند الا عقب گرد. روز اول انقلاب رهبر عظم الشان انقلاب فرمود: هر کسی که خربزه می‌خورد پای لرزش هم باید بنشیند. همینم مرگ بر آمریکا؟ بعد نق می‌زند. و این را هم بهش ما بگویم، این انقاب ما وقتی به ثمر می‌رسد که نسل عوض شود. جوان ها باید مواظب باشند، این نسل باید متدین شود، این نسل جوان باید ساخته شود، و الا مسلم انقلاب به جایی نمی‌رسد، و این تربیت پدر و مادرها را می‌خواهد تربیت معلم ها را می‌خواهد.

درس بیست و پنجم: قانون وراثت

فصل ۱۹

بحث ما درباره قانون وراثت یا قانون تغذیه است که یک نحوه اقتضا است نه علیت تامه، درباره این بحث بیشتر از ده فصل باقی مانده است، اما فصلی را که امروز درباره آن بحث می‌کنیم تتمه حرفهای گذشته است، باید توجه بیشتری بفرمایید.

از بحثهای گذشته استفاده کردیم که قانون وراثت در سعادت و شقاوت اولادهمانند قانون تغذیه مخصوصاً شیر مادر، در سعادت و شقاوت اولاد دخالت داردافکار بد، تخیلی های بد، وقت انعقاد نطفه، در شقاوت اولاد دخالت دارد، چنانچه توجه به خدا و دستورهایی که اسلام در آن موقع داده، نشود دخالت دارد. چیزی که خیلی باید به آن توجه داشته باشیم این است که یکی دو مرتبه هم اشاه کردم- این بحث ها همه زمینه ساز هستند.

بقول بزرگان و اساتیدمان به نحو اقتضا است، معنایش این نیست که اگر گوشت و پوست و استخوان یک بچه ای از حرام روییده شده این بچه دیگر سعادتمند نمی‌شود، و اگر راز نظر قانون وراثت بچه ای زمینه بد شدن دارد، یعنی مادر صفات رذیله ای دارد، و قانون وراثت را منتقل به بچه می‌کند معنایش این نیست که دیگر این بچه نمی‌تواند خود را سعادتمند کند، بلکه بحث ما بحث دخالت است، بحث اقتضاء است به اینگون اطفال در علم می‌گویند، اطفال دشوار، عبارت دیگر می‌گویند: اطفال فلج روحی این بیماری قابل معالجه است معنایش این می‌شود که گر پدر و مادری بد شدند، بچه را در سنگلاخ می‌اندازد سعادتمند او را دشوار می‌کند اگر پوست و گوشت و استخوان بچه‌ای از حرام روییده شد، فلج روحی می‌شود اما فلجی که قابل معالجه است، و معنای بحث چند روزه اهم این نبوده است که اگر وراثت بد شد بچه حتماً شقاوتمند است. اگر تغذیه بد شد بچه حتماً بدبخت است.

اگر بچه در شکم مادر بود، اما محیط آلوده بود یعنی مادر گنه‌کار بود معنای بحث ما این نبود که بچه دیگر نمی‌تواند خوب بشود، بلکه مراد این است آنچه بحث کردیم در سعادت و شقاوت بچه دخالت دارد و پدر و مادر باید مواظب باشد بچه را در راه آسفالت بیندازند در اره مستقیم، در راهی که خار نداشته باشد سنگلاخ نباشد، اما اگر مادر و پدر لابلای شدند بچه هم یافتند در راهی که سنگلاخ است، می‌تواند خود را نجات دهد اما مشکل است. به قول علمای فن، اطفال دشوار گاهی پدر و مادر را فلج می‌کنند اما این فلج قابل معالجه است.

این پدر و مادر باید از الان شروع کنند، پدر و مادر بی تفاوت نباشد از الان به بعد، با تفاوت بشود، پدر و مادری که بچه اش را در سنگلاخ انداخت، باید الان بچه اش را بگیرد. بحث یکماهه ما این بود که پدر و مادری که بچه را از نظر سعادت دشوار و سخت کرده، از این به بعد باید مواظب باشد می‌تواند بچه اش را سعادتمند نماید.

تمام چیزهایی که گفته شد و دخالت در شقاوت بچه داشت، اگر مادر مواظبی پیدا شود، اگر پدر متوجهی پیدا شود، تمام این قوانین را می‌تواند خنثی کند یعنی پدر و مادر اگر از الان شروع به تربیت کنند قانون وراثت را خنثی می‌کنند، قانون محیط را خنثی می‌کنند قانون تغذیه را خنثی می‌کنند، قانون بدفکری در حال مقاربت را خنثی می‌کنند و بالاخره تمام قوانینی که برای شقاوت بچه هست می‌تواند خنثی کنند.

بحث یکماهه این بود که مادر از الان باید مربی خوبی بشود، پدر از الان به بعد باید متوجه شو که می‌توان بچه اش را که فلج روحی است معالجه کند، یعنی تو می‌توانی تمام قوانین تربیتی را خنثی کنی عکس مطلب هم هست.

یعنی اگر بچه ای از نظر قانون وراثت عالی باشد، پدر خوب، عالم فهمیده، مواظب مادر متدین، با عفت، متقی است بچه بدنیا آمد بزرگ شد، اما پدر، بی تفاوتی کرد، مادر تربیت نکرد تمام قوانین قبلی خنثی می‌شود. یعنی این پسر، این دختر برای اینکه خوب تربیت نشدند شقاوتمند می‌شود، با فرض که قانون وراثت خوب بود، قانون تغذیه اش خوب بود، شیرش خوب بود، و مابقی چیزها هم از نظر اسلام مراعات شده بود، اما مواظب نشد خنثی می‌شود.

دو سه مثال برای شما بزنم آن بچه‌هاییکه فلج روحی بودند، چگونه تربیت صحیح توانست اینها را به مقام والایی برساند، پسر یزید بن معاویه پسر خوبی در آمد، وقتی که یزید مُرد، لباس خلافت را به اندام او پوشاندند و او را آوردند مسجد بعنوان خلیفه رسول الله، به عنوان حکومت ولی وی را به نماز وادار کردند بعد از اقامه نماز منبر رفت.

حال باید دیگران به او تبریک بگویند زیرا به مقام خلافت رسید خودش هم باید درباره خلافتش صحبت کند، و بگوید بعد چه خواهیم کرد، به مجرد اینکه روی منبر نشست، گفت خدا لعنت کند ابی سفیان را خدا لعنت کند معاویه بن ابی سفیان را، خدا لعنت کند پدرم یزید را اینها خیلی ظم کردند، ابی سفیان جنایتها کرد، معاویه غصب خلافت نمود، پدرم یزید علاوه بر اینکه غصب خلافت کرد قاتل میوه دل زهرا امام حسین (ع) است و این ننگ برای بنی امیه و برای اسلام است. مقداری صحبت کرد، در آخر کار هم، گفت مردم! من خلیفه شما نیستم من لیاقت خلافت را ندارم خلیفه شما علی بن الحسین (ع) است بروید در مدینه نز او، اگر حقیقت می‌خواهید اگر واقعیت می‌خواهید، اگر دین می‌خواهید، علی بن الحسین خلیفه و وصی رسول الله است. اطراف او را بگیرید.

مادرش عصانی شد از پای منبر بلند شد، گفت که ای کاش یک لخته خون شده بودی و اصلاً بدنیا نیامده بودی، همانجا گفت: ادر چه خوشمی‌گویی، ای کاش یک لخته خون حیضی بودم و در کهنه چکیده بدنیا نیامده بودم، تا این ننگ برای من باشد که من پسر یزیدم و نوه معاویه بن ابی سفیان، هستم از منبر به زیر آمد وارد اطای شد دیگر از آن اطای بیرون نیامد، و بالاخره آنجا ماند تا دق کرد و از دنیا رفت.

بعد درباره معاویه مطالعه کردند که چرا اینطو شد بعد از ریشه یابی دیدند یک معلم، یک رفیق خوب او را عوض کرده معای اینکه معلم او را عوض کرده می‌دانی چه؟ یعنی قانون وراثت را خنثی کرده قانون وراثت این فرد چیست؟ پدرش یزید است، بابا جانش معاویه بن ابی سفیان است، این قانون وراثت است، قانون محیط را از بین برده آنهم محیط دستگاه بنی امیه، دستگاه یزید با سگ بازبهایش، میمون بازبهایش با کفر بازبهایش قانون تعذیه را خنثی کرده این بچه پوست و گوشت و استخوانش روئیده شده بود از غذای حرام آنهم غذای حرامی که یزید از بیت المال مسلمانها بر می‌داشت، چرک و خون به اینچه می‌داد و می‌خورد. اما یک معلم توانست تمام این قوانیت را خنثی کن.

پدر و مادر! اگر مواظب باشی می‌توانی تمام بدیهای که برای بچه ات آمده مبدل به خوبی کنی، باز نظیر این عمر بن عبدالعزیز است، عمر بن عبدالعزیز آدم خوبی اس. اگر غصب خلافت نکرده بود (که اینجا اشتباه کرد) خیلی عالی بود ولی علی کلّ حال خدمتی که بهشیه کرده، یا بی نظیر است، یا کم نظیر، در زمانی که عمر بن عبدالعزیز آمد روی کار، لعن امیرالمومنین بعد از ماز واجب بود، در مآذنه ها لعن می‌کردند کار رسیده بود بجائیکه یک نفر در بیابان نماز خواند بعد از نماز یادش رفت لعن کند، بعد که یادش آمد برای کفاره گناهِش آنجا را مسجد کرد تا ثواب ببرد، معاویه اینطور مردم را بر ضد امام شورانده بود بعدش هم عبدالملک مروان و حجاج بن یوسف ثقفی لعن امیرالمومنین در مآذنه ها را رواج دادند در میان بچه ها هم ورد زبان شده بود.

عمر بن عبدالعزیز توانست این لعن را بردارد این کار از نظر سیاست مداری و خلافت دریش خیلی مهم بود با فرض که شش ماه بیشتر حکومت نکرد اما اقتصاد اسلام را پیاده کرد، جلوی حیف و میل ها را گرفت، نه خود حیف میل داشت نه اطرافیان، یعنی نم یگذاشت حیف و میل شود بعد از شش ماه استاندار ها برایش نوشتند دیگر فقیر پیدا نمی‌شود. معنای اقتصاد اسلام این است، اگر اقتصاد اسلام پیاده شود خلأ فقر چه فردی، چه اجتماعی از جامعه رخت بر می‌بندد.

و این آقا توانست با شش ماه همه را مستغنی کند به او نوشتند دیگر فقیر نیست در بیت المال هم پول فراوان است در چه راهی مصرف کنیم، دستور دارد از این به بعد غلام و کنیز بخرد و آزاد کنی او چنین آدمی بود هم توانست قوانین اسلام را پیاده کند هم توانست لعن علی را که ننگ برای جامعه بشریت بود بردارد خود عبدالعزیز می‌گفتکمه من اگر

کاری کردم، اگر لعن علی را برداشتم برای خاطر معلم من بود، یک معلم خوب چقدر می‌توان نقش داشته باشد، چقدر می‌تواند دلها را به حق آشنا کند این معلم یکدفعه دید بچه‌ها، امام بر حق را لعن می‌کنند من جمله عمر بن عبدالعزیز، شاگردش نمازش تمام شد عمر بن عبدالعزیز را احضار کرد گفت کسی که‌هاز نظر قرآن اهل بهشت است از کجا تو فهمیدی لعن او لازم است؟ لعن او جایز است؟!

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید همین جمله جرعه ای شد در مغز من، تصمیم گرفتم اگر بوانم این بدعت شوم را از بین ببرم و اتفاقاً خلافت به و رسید و این ننگ، یان لکه سیاه را از تاریخ و جامعه بشریت برداشت.

با توجه به اینکه از نظر قانون وراثت نمی‌بیاست عمر بن عبدالعزیز خوب شود زرا پدر خطیب عبدالملک مروان بود، معنای خطیب یعنی می‌رفت منبر و به امیرالمومنین لعن می‌کرد، باندازه ای باباش بد بود که خو د عمر بن عبدالعزیز می‌گوید وقتی پدرم می‌ر رسید به اسم علی (ع) و می‌خوسات امام (ع) را لعن کند لکننت زبان پیدا می‌کرد با اینکه خطیبی تو او و سخنور بود. یکروزی به او گفتم بابا تو که خوب صحبت می‌کنی اما وقتی به لعنت علی می‌رسی لکننت زبا پیدا می‌کنی، چرا؟ گفت: پسر جان: اگر مردم فضائل علی را می‌دانستند اطراف من و عبدالملک مروان جمع نمی‌شدند، این پدر او است که از نظر قانون وراثت خیلی بد است.

از نظر تغذیه، عمر بن عبدالعزیز چه غذایی خورده، پول لعن امیرالمومنین (ع) را می‌گرفته، حقوق می‌گرفته به این پسر می‌داده خیلی خراب است. محیطش هم چیست؟ روشن است، رفقاییش که بوده معین است اما یک معلم توانست تمام این قوانین را خنثی کند این جریان بهما می‌گوید اگر از هر روز شروع کنی دیر نشده اگر دیروز شروع نکردی امروز شروع کن، دیر نشده اگر امروز شروع نکردی از فردا شروع کن و یقین داشته با اگر بچه ات فلج است این بیماری روحی قابل معالجه است، می‌توانی او را معالجه کنی، پسر متوکل هم نمونه دیگری است برای بحث ما، امیرالمومنین در نهج البلاغه، خبر می‌دهد از حکومتها تا می‌رسد به حکومتهای ایران، و ... به تدریخ تا بنی امیه را جلو می‌کشد، بعد بنی عباس، در نهج البلاغه می‌فرماید: شقی ترین خلفای بنی عباس متوکل است، خیلی بد است، خیلی شقی است، ولی یک پسر دارد، برخلاف پدر، این پسر مرید، امام هادی است، این پسر شیعه است، این پسر شبی آمد خدمت امام هادی، گفت: یابن رسول الله! دیشب رفتم منزل پدرم متوکل جشن گرفته و در جلسات به امیرالمومنین و حضرت زهرا (س) می‌کرد کسی که جسارت به اینها کند کیفرش چیست؟

امام هادی فرمودند: هر کس که جسارت به ائمه طاهرین یا حضرت زهرا علیها السلام بکند قتل او واجب است گفت: یابن رسول الله! امشب پدرم را می‌کشم. فرمودند تو اینکار را نکن. چرا؟ فرمودند: برای اینکه قتل پدر اثر تکوینی دارد، عمرت کوتاه می‌شود. جوانها مواظب پدر و مادرهایتان باشید، امام هادی به پسر متوکل، متوکلی که در جلسه اش شعر خوانده ضد امیرالمومنین، شراب خورده و شعر خواند ضر زهرای مرضیه.

اما امام هادی می‌فرماید تو نکش، قتلش واجب است، اما تو نکش برای اینکه پدرت است و اگر بکشی عمرت کوتاه می‌گردد، گفت: یابن رسول الله! عمرم کوتاه می‌شود، آیا چیز دیگری هم هست؟ حضرت فرمود: نه، جواب داد عمرم کوتاه شود او را می‌کشم. شب با چند نفر غلام ریختند در اتاقی که متوکل بود، متوکل و وزیر و اطرافیان همه را ذره ذره کردند آمدند بیرون، فردا هم بجای متوکل بعنوان خلافت نشست و همین طوری که امام هادی فرمودند بیش از شش ماه خلافت نرکد. حالا این منتصر چرا چنین شد پسر متوکل است قانون وارثش هم خراب است.

مردها! چنانچه تا به حال بی تفاوتی کرده اید از حالا به بعد مواظب باید و بدانید که می‌توانید همه قوانین را خنثی کنید این منتصر از نظر قانون وراثت بایش متوکل است، از نظر غذا، غذای متوکل را خورده، از نظر محیط در محیطی پرورش یافته که اهل شراب، قمار، عیاشی، هسند اما شیعه شده، شیعه عالی، اشتباهش فقط غصب خلافت است که اگر غصب خلافت نکرده بود خیلی عالی بود.

ریشه یابی کردند که این آقا چرا اینجور شده دیدند یک معلم این تحوّل را در او بوجود آورده، ابن سکیت معلمش بود، ابن سکیت شیعه است، عالم، عرق شیعه گری دارد پیش متوکل خیلی مقرب است. متوکل خیلی پول به او می‌دهد، خیلی جاه و مقام دارد، یک روزی متوکل وارد شد دید که او دارد بچه‌ها را درس می‌دهد از بچه‌های خوش آمد یک غلطی کرد، گفت ابن سکیت! این بچه‌های من از نظر تو بهترند یا حسن و حسین و علی؟ ابن سکیت شیعه عرق شیعه گریش گل کرد، ولایتش گل کرد عصانی شد، گفت: متوکل چه می‌گویی؟ قنبر غلام علی بر تو و فرزندان بر تری دارد، مقایسه بین شما و اولاد علی غلط است آنها از نورند و تو ز ناز، این چه جرئتی است که تو داری، متوکل عصبانی شد گفت: جلاد بی‌آمد، گفت زبان او را از پشت گردنش در آور ابن سکیت جان داد در راه علی، جان داد در راه امام حسین و امام حسن (ع) خوب است انسان اینجوری جان بدهد.

خوشا بحال ابن سکیت‌ها منتصر؛ منتصر شده برای چه تمام قوانین بد تربیتی را خنثی کرده برای چه؟ یک معلم، همچنین ممکن است پدر و مادر به تربیت فرزند اقدام نکنند بیاید زیر نظر یک معلم فاسد، معلّم طاغوتی یک معلّم ضد انقلاب. سر و کار با منبر و محراب، سر و کار با روحانیت گاهی غنایت حق ممکن است یک جرّقه بزند تمام قوانین را خنثی کند، این انسان عجیب است.

درباره این انسان به جوانها عرض کنم می‌گویند: کمال هر چیز مرهون سه چیز است؛ یکی اسعداد، یکی محیط، یکی فعالیت یک دانه گندم اگر بخواهد به کمال برسد باید استعداد شکفتن را داشته باشد. چنانچه این دانه گندم را بو بدهند، دیگر استعداد شکفتن ندارد. محیط همه جا درخت لیمو نمی‌شود کاشت مازندران باید باشد، و مانند آنجا، همه جا درخت انار نمی‌شود کاشت محیط مساعد و آماده می‌خواهد. یکی هم فعالیت، اگر درخت فعالیت خودش را از دست ندهد، دانه گندم فعالیت خودش را از دست ندهد، کمال پیدا می‌کند.

اما در انسان اینجور نیست، انسان، خود استعدادها است انسان، خود محیط زاست، انسان خود فعالیت زاست بوقل آن آقا می‌گوید: می‌دانم، نمی‌شود می‌توانم در قانس اسنن راه ندارد. اگر انسان بخواهد می‌داند، می‌تواند و می‌شود. انسان عجیب است. یک جوان با اراده، یک جوان با شهامت می‌تواند تمام قوانین ضد دینی و فطری، و قانون وراثت را، خنثی کند. قانون تعذیه را خنثی کند، قانون محیط را خنثی کند، قانون تعلیم و تعلّم را خنثی کند.

مگر بشر حافی در پیری همه اینها را خنثی نکرد، بشر حافی از نظر قوانین تربیتی خوب نبود به اندازه ای فاسد بود که خانه اش مرکز فحشاء بود هر کسی می‌خواست عیاشی کند به خانه بشر می‌رفت، یک روزی موسی بن جعفر (ع) رد می‌شدند دیدند صدای ساز و آوار از خانه بشر بلند است موسی بن جعفر ناراحت شد کنیز او آمده بود بیرون خاکروبه به بیروه بریزد، از کنیزش پرسدند صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ یعنی بنده دیگران است یا مرد آزادی است؟ گفت: آقای من آزاد است. اینجا منزل بشر است آنوقت اسمش حافی نبود- حافی یعنی پابرهنه- اسمش بشر بود، گفت منزل بشر است.

موسی بن جعفر فرمودند بله آزاد است، که این کارها را انجام می‌دهد اگر بنده خدا بود که چنین نمی‌کرد. این جرعه شد روی بنزین. دیدید بعضی اوقات یک جرعه روی انبار بنزین چه می‌کند کنیزک آمد. بشر از او پرسید با که حرف می‌زدی؟ قضایا را گفت. این آقا موسی بن جعفر بود، این سخن بشر را منقلب کرد پا برهنه آمد دنبال موسی بن جعفر، دست موسی بن جعفر را بوسید آقا پشیمانم آقا چه کنم؟ بدست موسی بن جعفر تو به کرد، نفس اماره، شیطان را، رفیق بد را طرد این بشر نامیده شد، بشر حافی توانست قانون وراثت را خنثی کند. توانست قانون محیط را خنثی کند توانست قانون رفیق بد را خنثی کند توانست سایر قاوان تربیتی را خنثی کند.

حتی رسید به آنجا که در کتابهای عرفاء برایش کرامتها نقل می‌کنند.^{۳۳۱} که با عقل جور در نمی‌آید و الا بعضی از آنها را می‌گفتم، رسید به مقام بلندی

استاد بزرگوار ما علّامه طباطبایی (ره) یک قضیه نقل می‌فرمودند، این قضیه را روز آخر برای گنهکارها بگویم، این قضیه را روز آخر این جلسه برای پدر و مادرها بگویم تا مواظب بچه‌ها باشید اگر مواظب باشید می‌توانید به هر مقامی که بخواهید آنها را برسانید ولو فلج روحی باشند، و اینکه انسان می‌تواند به یک روز به نصف روز راه پنجاه ساله را برودف ایشان می‌فرمودند، در زمان محقق همدانی این عارف کامل مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی مرد عارفی بوده و خیلی شاگردهای عالی نظیر مرحوم قاضی، نظیر بهاری را تحویل جامعه داد- می‌گفتند: در زمان ایشان کسی در نجف بود بنام عبد فرّار، عبد فرّار عربی است، فاسی آن یعنی بنده ای که فرار کرده، بعد فرار اسمش بود، خیلی لات بود تمام نجف از او می‌ترسیدند. خیلی بد بود وقتی وارد صحن مطهر می‌شود همه عقب می‌رفتند، راه می‌دادند، جا می‌دادند که این آقا رد شودهیچکس از شر او در امان نبود این آقا یک روز وارد صحن مطهر علوی شد مردم راه دادند، جا دادند او رد می‌شد.

مرحو ملا حسینقلی همدانی رسید نگاهی به او کرد، تا نگاه کرد او سلام نکردف مرحوم آخوند به او گفتند: «ما اسمک» می‌خواستند جرعه را بزنند گفتند: سمت چیست؟ تا گفتند سمت چیست او با آن لات منشی گفت: من را می‌شناسی؟ من عبد فرّار هستم تاگفت من عبد فرّار هستم. مرحوم آخوند فرمودند: «أفررت من الله أو من رسوله» فرمودند: از کی فرار کردی؟ از خدا یا از پیامبرش، از کی فرار کردی؟ این حرف، جان او را شعله ور کرد او مرتّب می‌گفت: «أفررت من الله أو من رسوله» آمد خانه به خود پیچید، او هم تمام قوانین تربیتی را خنثی کرد، تمام گناهان را خنثی کرد، تمام گناهات بزرگ بزرگش را خنثی کرد، هی می‌پیچید و به خود می‌گفت: «أفررت من الله أو من رسوله» تا اینکه نصف شب به آنطرف دق کرد و مرد.

صحبی مرحوم آخوند آمدند درس به شاگردهایش گفتند، یکی از اولیاء خدا ا ز دنیا رفته بیاید برویم تشییع جنازه، افراد مهیا شدند درس را تعطیل کردند. مرحوم آخوند آمد در خانه عبد فرّار، تعجب کردند. آخوند اشتباه می‌کند آخر این آدم لات، یعنی چه از اولیاء خداست دیدند صدای گریه و زاری در خانه بلند است، بالاخره تشییع جنازه کردند، مرحوم آخوند در غسلش در کنفش، در دفنش، شرکت کردند. و بعد فرمودند او وقتی بد بود که تو به نکرده بود، نگفته بود: «أفررت من الله أو من رسوله» این آقای عبد فرّار به نصف شب توانست قوانین تربیتی را خنثی کند.

^{۳۳۱} (۱) -۱- الکنی و الالقاب، محدث قمی، جلد ۲، صفحه ۱۵۳، به نقل از داستان راستان، ج ۱، صفحه ۱۵۱.

بحث ما این شد که این بحث یکماهه ما، بحث اقتضایی نه علت تامه یعنی مواظب باشید از نظر غذا، از نظر قانون وراثت، وقتی انعقاد نطفه، وقتی که بچه در دل مادر است، وقتی که شیر می‌دهد، وقتی که بچه در گهواره است، وقتی که بچه در محیط خانه است مواظب باشید تربیت کنید تربیت صحیح، او را در راه مستقیم در راه آسفالته قرار بدهید، اما اگر ندادید مانعی ندارد گناه کردید، ما از حالا به بعد جبران کنید.

اینجور نیست که اگر کوتاهی کردید، دیگر نتوانید بچه فلج خود را معالجه کنید، نه، می‌توانید بچه خود را که بیماری روحی دارد معالجه کنید، اگر پدر و مادر شما بد بودند، می‌توانید شما خود را اصلاح کنید اگر خود شما پنجاه سال غذای حرام خوردید، از این بعد می‌توانید عبد فرار شوید، و به نصف شب از اولیاء خدا بشوید، می‌توانید فضیل بن ایاز بشوید، بشر حافی شوید و نظیرش رد تاریخ فراوان است. فراوان.

بحث ما همین طور که اول گفتم بیشتر از ده فصلش باقی ماند و امیدوارم خدا توفیق عنایت کند یک وقتی دیگری این بحث ارزنده را تمام کنیم. امروز روز آخر است در روز آخر دو چیز لازم داریم: یکی زهرا علیها سلام. امیدوارم دل پاک شما عزیزان مخصوصاً جوانها، زهرا (س) را در جلسه بیاورید، یکی هم آقا امام زمان (ع) یکی از بزرگان فرموده بود که زخم فلج بود، باندازه ای که نمی‌توانست بلند بشود، و حتی اگر می‌خواستند او را بلند کنند، باید در گلیم می‌گذاشتند و می‌بایست چهار طرف گلیم را بگیرند او را بلند کنند.

می‌گویند که بنا شد او را ببرند تهران شب رفتیم در اتاقی، تنهایی با خدا در دل کردم، گفتم: خدایا! من خجالت می‌کشم با امام زمان حرف بزنم، برای اینکمه من لیاقت ندارم، من رو سیاه هستم اما با تو حرف می‌زنم خدایا تو به امام زمان بگو یک نظر لطفی به من بکن، می‌گویند این جمله را یک قدری با خدا (قرآن در مقابلم بود) در دل کردم و خوابیدم، نصف شد دیدم منزل شلوغ است، بلند شدم دیدم چراغها هم می‌سوزد، آدمم دخترم آمد جلو، گفت: بابا مامانم خوب شده تعجل کردم، رفتیم دیدم نشسته و حتی دیدم نشاط دارد، آن پیری زودرس که برایش پیش آمده دیدم برگشته جوان شده به او گفتم چه شد؟ گفت خوابیده بودم آقا آمد وقتی آقا آمد ند فرمودند بشرط اینکه دیگر ناراحتی نکنی بلند شو، می‌گویند بلند شو، می‌گویند بلند شدم، همراه آقا آمدم تا دم خانه، آقا رفتند.

من در را بستم یکوقت متوجه شدم که صبح است، متوجه شدم، خوب شدم.

من هم امروز به شما عزیزان می‌گویم و لوشما روسفید هستید و می‌توانید با امام زمان حرف بزنید اما دو سه کلمه مصیبت مادرش زهرا می‌خوانیم به مادرش زهرا بگویید، فاطمه جان امر کن پسرت. بیاید توی مجلس ما، امروز روز آخر است. برای جبهه مان برای انقلابمان دعا کنیم امروز برای گرفتاریهایمان برای حوائجمان تقاضا دارم، مخصوصاً از خانم که زن هستند زهرا هم زن است، از زهرا بخواهند که پسرش را سر مستودعش را بفرستند در جلسه ما و امیدواریم زهرا (س) قسمش می‌دهم به مظلومی مولا امیرالمومنین این حرف امروز ما را بشنود.